

پرتوی حق

پاسخ شیعه به برخی از شبهات وارد شده از جانب وهابیان

آیة الله حیدر تربتی کربلائی

پرتوی حق

پاسخ شیعه به شبهات وارد شده از جانب وهّابیان

آیةالله حیدر تربتی کربلائی

سرشناسه : تربتی کربلایی، حیدر
عنوان و نام پدیدآور : پرتوی حق: پاسخ شیعه به برخی از شبهات وارد شده از جانب وهابیان / حیدر تربتی کربلایی؛ تحقیق محدثه تربتی.
مشخصات نشر : قم : عطر عترت، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۳۶۸ ص.
شابک : ۹-۷۲-۵۵۸۸-۶۰۰-۹۸۷
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : شیعه—دفعیه ها و ردیه ها
موضوع : وهابیه—دفاعیه ها و ردیه ها
شناسه افزوده : تربتی، محدثه
رده بندی کنگره : BP۵/۲۱۲/ت۴پ۴ ۱۳۹۰
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷
شماره کتابشناسی ملی : ۶۹۴۱۹۲۲

پرتوی حق

مؤلّف: آیت الله حیدر تربتی کربلائی

تحقیق: محدّثه تربتی

ناشر: عطر عترت

تایپ و ویرایش: محدّثه تربتی

چاپ اول: ۱۳۹۰

تیراژ: ۴۰۰۰ نسخه

چاپخانه: کمال الملک

شابک: ۹-۷۲-۵۵۸۸-۶۰۰-۹۸۷

این کتاب، به شرط عدم خرید و فروش، اهدایی می باشد بنابراین بخوانید و ابلاغ رسالت بنمایید.

تلفن تماس: ۰۹۱۳۷۰۰۴۶۱۲

E-mail: zabihe.ale.mohammad@gmail.com


بسم الله الرحمان الرحیم

تقدیم به پیشگاه گرامی

تخست مظلوم عالم

مولی الموحّدین، یعسوب الدّین، امیرالمؤمنین، قائد الغرّ المحجّلین...

النّبأ العظیم... اسدالله الغالب، علیّ بن أبی طالب صلوات الله و سلامه علیه

و تخست مظلومه ی عالم

روح أشرف الأنبیاء و المرسلین، أسوة خاتم الوصیّین، الحجّة علی حجج الله أجمعین،

سیّدة نساء العالمین، حضرت صدّیقه طاهره فاطمة الزّهراء صلوات الله و سلامه علیها

و تخست شهید مظلوم ولایت

غنچه ی شکفته پرپرشده ی آل محمّد

حضرت محسن بن علیّ و فاطمة صلوات الله و سلامه علیهم

امید است مورد پذیرش ایشان واقع شود.

...عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: لَمّا نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيّاً يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ. طارَ ذَلِكَ فِي الْبِلادِ، فَقَدِمَ عَلَى رَسُولِ‌اللَّهِ النُّعْمانُ بْنُ الْحَرْثِ الْفِهْرِيُّ فَقالَ: أَمَرْتَنا عَنِ اللَّهِ أَنْ نَشْهَدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَ أَمَرْتَنا بِالْجِهادِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّلاةِ وَ الزَّكاةِ وَ الصَّوْمِ فَقَبِلْناها مِنْكَ، ثُمَّ لَمْ تَرْضَ حَتَّى نَصَبْتَ هَذا الْغُلامَ- فَقُلْتَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَهَذا مَوْلاهُ، فَهَذا شَيْءٌ مِنْكَ أَوْ أَمْرٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟! قالَ: أَمْرٌ مِنْ عِنْدِاللَّهِ. قالَ: اللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلا هُوَ إِنَّ هَذا مِنَ اللَّهِ؟!. قالَ: فَوَلَّى النُّعْمانُ وَ هُوَ يَقُولُ: اَللّهُمَ إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِيمٍ.[1] فَرَماهُ اللَّهُ بِحَجَرٍ عَلَى رَأْسِهِ فَقَتَلَهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعالَى: سَأَلَ سائِلٌ ــ چون رسول‌خدا ﷺ در روز غدیر خم علی را (به عنوان خلیفه) منصوب کرد، فرمود: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: این جریان در شهرها شایع شد، نعمان بن حرث فهری نزد پیامبر آمد و گفت: به ما دستور دادی گواهی دهیم که معبودی جز خدا نیست و تو پیامبر خدا هستی و ما را به جهاد و حج و نماز و زکات و روزه فرمان دادی و ما آنها را از تو پذیرفتیم، آنگاه راضی نشدی تا اینکه این جوان را نصب کردی و گفتی: هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست. آیا این کار از جانب خودت بود یا با امری از جانب خدا بود؟ پیامبر فرمود: امری از جانب خدا بود. گفت: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، آیا این کار از سوی خدا بود؟ پیامبر فرمود: سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، این کار از سوی خدا بود، نعمان بازگشت و می‌گفت: خدایا! اگر این همان حقّ از جانب توست، سنگی از آسمان بر ما ببارانِ یا عذابی دردناک بر ما بیاور. از این رو خدا سنگی بر سر او فرود آورد و او را کشت و خدا این آیه را نازل کرد: «سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ».[2]

۱- (۸) سوره الأنفال: آیه ۳۳.

۲- از کتاب‌های مخالفین: شواهد التّنزیل لقواعد التّفضیل: ۲/ ۳۸۱ ح ۱۰۳۰.

«**قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْها وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفيظٍ** ـ همانا از جانب پروردگارتان آمد شما را آنچه مایه‌ی بینش است. هر که بینش ورزد، به نفع خود اوست و هر که خود را از پذیرفتن آن کوردل کند، به ضرر خود عمل کرده است و من هرگز برای شما یک نگهبان (از غضب و عذاب خدا) نیستم».[1]

«**فَإِنْ حاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَ اللَّهُ بَصيرٌ بِالْعِبادِ** ـ (ای پیامبر!) اگر با تو به مخاصمه و ستیز برخاستند بگو: من و پیروانم روی خود را تسلیم خدا کرده‌ایم و به اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) و افراد امّی (اهل مکّه) بگو: آیا اسلام آورده‌اید؟ اگر اسلام آوردند هر آینه هدایت شده‌اند و اگر روی گرداندند پس به راستی که تکلیف تو رساندن پیام خداست و خداوند به بندگان بیناست».[2]

۱- (۶) سوره الأنعام: آیه ۱۰۵.

۲- (۳) سوره آل عمران: آیه ۲۱.

پیشگفتار

بسم الله الرّحمان الرّحیم

الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطّاهرین و لعنةالله علی أعدائهم و ظالمیهم و غاصبي حقوقهم و مخالفیهم و منکري فضائلهم و مناقبهم و مدّعي شئونهم و مراتبهم و الرّاضین بذلك من الأوّلین و الآخرین إلی أبدالآبدین آمین.

و خدا آفرید، ما سواه را. و هدف از آفرینش، عبادت او و عبادت بدون معرفت گمراهی بود که امام باقر علیه‌السلام فرمودند: **إِنَّمٰا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمّٰا مَنْ لٰا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمٰا يَعْبُدُهُ هٰكَذٰا ضَلٰالًا. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدٰاكَ! فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قٰالَ: تَصْدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَصْدِيقُ رَسُولِهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ مُوٰالاةُ عَلِيٍّ علیه‌السلام وَ اَلِائْتِمٰامُ بِهِ وَ بِأَئِمَّةِ اَلْهُدیٰ علیهم‌السلام وَ اَلْبَرٰاءَةُ إِلَی اَللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ. هٰكَذٰا يُعْرَفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ** ـ همانا خدا را کسی پرستد که او را بشناسد امّا کسی که خدا را نشناسد او را این گونه (مانند عامه از مردم)، گمراهانه می‌پرستد. عرض کردم: قربانت گردم! معرفت خدا چیست؟ فرمود: باور داشتن خدای عزّوجل و باور داشتن پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله و دوست داشتن حضرت علی علیه‌السلام و پیروی از ایشان و ائمه هدی علیهم‌السلام و بیزاری جستن به درگاه خدای عزّوجل از دشمن ایشان. خدای

عزّوجل این چنین شناخته می‌شود.[۱]

پس معرفت مُقدّم آمد و بایسته است که راه و راهنما را بشناسیم تا به معرفت خدا نایل آییم و این قرآن و احادیث و حقیقت‌های تاریخ است که ما را به سوی رهبر معصوم و عادل فرا می‌خواند. قرآن که کلام پروردگار است و به یقین نیاز به بیانگر دارد و او همانی است که پروردگار مهربان، به لطف خود برگزیده است.

امّا برای ره‌پویی راه هدایت، به گواهی قرآن و عترت و تاریخ، همواره رهزنانی بوده و هستند. در زمان حال، این خبیثان و ناپاکان ـ که دست‌پروردگان دشمنان قسم خورده قرآن و عترت هستند ـ با نام‌های گوناگون، از جمله بهائی و وهّابی وارد عرصه شده‌اند و برای گمراه کردن افراد، از ابزارهای پلیدی همچون ایجاد و ترویج شبهه استفاده می‌کنند و این کار را از راه‌های گوناگون انجام می‌دهند.

و در این میان کسانی مورد هجمه‌ی آنان قرار می‌گیرند که ناآگاه هستند و یا حتّی بدتر که در جهل مرکّب به سر می‌برند.

از جمله این شبهه‌ها، مواردی هستند که چندی پیش از جانب برخی دوستان ولائی و برادران ایمانی، به دست ما رسید که در واقع شماری از شبهه‌هایی است که وهّابیان مزدور اجانب، در کتابی به چاپ رسانده و در میان حاجیان توزیع کرده‌اند. هرچند در نوشتارهایی به این شبهه‌ها پاسخ داده شده، امّا چنان که شایسته و بایسته بود، نیستند. به همین جهت این برادر ما، مهم‌ترین این موارد

۱- الكافي: ۱/۱۸۰ ح۱.

را گزینش کرده و ما با استمداد از پروردگار تبارک و تعالی، با توجّه و استناد به کتاب‌های معتبر نزد شیعیان اهل‌بیت علیهم‌السلام و کتاب‌هایی که نزد مخالفین معتبر هستند و تنها برای اتمام حجّت بر آنان، اقدام به پاسخ‌گویی و روشن‌گری می‌کنیم باشد تا آن که لیاقت دارد، به راه حق درآید و سبیل هدایت را ره پوید، آنکه فریب خورده و به جرم نادانی، دچار تردید شده، نه آنکه با دیده‌ی تعصّب به شیعه و باورهای او می‌نگرد.

لازم به یادآوری است که بدانیم آنان تظاهر به دوست داشتن اهل‌بیت می‌کنند و ندای حق با علی و علی با حق را سر می‌دهند امّا در عمل آن را نادیده انگاشته و حتّی زیر پا می‌نهند. این اعتراف تنها دستاویزی برای فریب پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام است زیرا آنان در سینه، جز آن را می‌پرورانند.

اعتراف به برتری و بخشش خورشید، فضیلت نیست زیرا همه از آن آگاهی دارند. فضیلت، باور داشتن این حقیقت است. کیست که نداند حق با علی است و علی با حق؟ کیست که جرأت کند جز این معتقد باشد؟ آنکه نابیناست، آیا نمی‌تواند گرمای خورشید را حس کند و اگر بخواهد آن را انکار نکند و از آن برای دیگران بگوید؟

آیا اگر ابوبکر به فضیلت‌های امیرالمؤمنین اعتراف کند، یا عمر در بیش از شست مورد بگوید: «لولا عليّ لهلک عمر»، این برای آنان فضیلت است؟ آیا آنکه به حقّ و حرمت «ذوي القربى» اعتراف دارد امّا در عمل آن را زیر پا می‌نهد و هتک می‌کند، دیگر آیا برای این اقرار، پاداشی رواست؟

کسانی که در ظاهر، برای فریب اندیشه‌های پاک و بی‌آلایش، چیزی و در

درون و عمل چیز دیگری را می‌پذیرند، جز خود را نمی‌فریبند که: «**يُخادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ ما يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما يَشْعُرُون** ـ خدا و مؤمنان را مورد نیرنگ قرار می‌دهند امّا آنان جز خود را نمی‌فریبند در حالی که نمی‌فهمند».[۱] بنابراین باید آگاه باشیم که این اعتراف هرگز بنیانی استوار و باوری در درون نیست. آگاه باشیم تا فریب نخوریم و بدانیم که اگر کسی اهل‌بیت را ستایش کند امّا در عمل با آنان به مخالفت برخیزد، در واقع این اقرار را سرپوشی برای فریب «خودش» قرار داده است.

همچنین لازم است پیش از آنکه به بیان پرسش‌ها و پرداخت پاسخ‌ها بپردازیم، نکاتی را درباره‌ی شبهه، یادآور شویم:

۱- چیستی شبهه

شبهه کلمه‌ای عربی از ریشه‌ی «**شَبَّهَ**» به معنای مثل و نظیر است و شبهه آن است که دو چیز به دلیل شبیه شدن یکی به دیگری، به راحتی از هم تشخیص داده نشوند و موجب به اشتباه افتادن بشوند.

۲- شبهه و سابقه آن در ادیان و اسلام

از زمان اعلام اراده‌ی الهی بر قرار دادن خلیفه بر روی زمین، خدای شبهه افکنان، شیطان رجیم لعنه الله، نخستین شبهه را بنا نهاد: «**قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَني مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طينٍ** ـ گفت: من از او نیکوترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گِل».[۲] و تا قیام حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف، تا زمانی که ستیز حق و باطل

۱- (۲) سوره البقره: آیه ۱۰.

۲- (۳۸) سوره ص: آیه ۷۷.

در جریان است، شبهه و تدلیس از پست‌ترین ابزارهای هجمه‌ی فرهنگی دشمنان حق خواهد بود. از طرفی، شبهه‌افکنی در تمام ادیان وجود داشته و دارد.

۳- شبهه افکنان چه کسانی هستند و چرا شبهه افکنی می‌کنند؟

ممکن است رخ دهد که گاهی، کسی به خوبی متوجّه چون و چرای مسأله‌ای نشود و آنچه را خودش فهمیده، حق جلوه دهد و برای آن دلیل بیاورد. در این باره، ندانستن موجب ایجاد شبهه می‌شود حال آنکه گوینده، خود نمی‌داند چه کرده است. همچنین ممکن است کسی درباره‌ی موضوعی آگاهی کامل نداشته باشد و با همان علم ناکامل، سخن بگوید و قضاوت کند که در این صورت نیز ممکن است به اشتباه بیافتد و دیگران را دچار سازد، حال آنکه نمی‌داند. امّا در صورتی دیگر نیز ممکن است شبهه ایجاد شود: اگر کسی حق را بداند و آن را به خوبی بشناسد و باطل را هم بداند و بشناسد امّا در نظر وی، باطل دلپذیر آید، آن را لباس حق می‌پوشاند و عرضه می‌کند و اینجاست که افراد ناآگاه، به جرم ندانستن و مورد فریب قرار گرفتن، به دام شبهه و شبهه افکن گرفتار می‌شوند. بنابراین علّت به وجود آمدن شبهه، دو چیز است: جهل و جحود، ندانستن و ستیز با حق.

۴- شبهه و شبهه افکنان در قرآن و احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام

آیات متشابه در قرآن، مواردی هستند که از ظاهر آن‌ها معانی متعدّدی برداشت می‌شود و باید دانست که راه رسیدن به مقصود خداوند، تنها بیان اهل‌بیت علیهم‌السلام است زیرا تنها آنان نسبت به اسرار و ظاهر و باطن قرآن آگاه هستند. و این کتاب آسمانی ماست که درباره متشابهات چنین بیان می‌کند:

«**هُوَ الَّذي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذينَ في قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْويلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْويلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُوا الْأَلْبابِ** ـ اوست کسی که این کتاب را بر تو نازل فرمود. قسمتی از آن آیات محکمات است که اصل کتاب هستند و بقیه متشابهات هستند. امّا آنان که دلهایشان میل به باطل دارد، به قصد فتنه انگیزی و پی بردن به باطن معنای آن‌ها (با تکیه بر هوای نفس و تفسیر به رأی) متشابهات را پیروی می‌کنند حال آن‌که جز خدا و ریشه داران در دانش، از معنای باطن آن آگاه نیستند. آنان (ریشه‌داران در دانش) می‌گویند: ما به متشابهات ایمان داریم تمامی آنها از جانب پروردگار ماست. و جز صاحبان اندیشه پند نگیرند».[۱]

با توجّه به این آیه می‌بینیم که افرادی به دنبال متشابهات هستند که در دلهایشان به باطل مایل‌اند و می‌خواهند فتنه انگیزی کنند و به دنبال پی بردن به معنای باطنی این آیات هستند.

در احادیث بسیاری نیز بر لزوم پیروی از حق و اجتناب از شبهه ها، تأکید شده است که چند مورد را برای نمونه می‌آوریم:

مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: **فَيا عَجَبا وَ ما لِي لا أَعْجَبُ مِنْ خَطَاءِ هَذِهِ الْفِرَقِ عَلَى اخْتِلافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا لا يَقْتَصُّونَ أَثَرَ نَبِيٍّ وَ لا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيٍّ وَ لا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَ لا يَعِفُّونَ عَنْ عَيْبٍ (يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي الشَّهَواتِ)**[۲]

۱- (3) سوره آل عمران: آیه 8.

۲- این عبارت در نهج البلاغة آمده است.

الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مٰا عَرَفُوا وَ الْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مٰا أَنْكَرُوا (مَفْزَعُهُمْ فِي الْمُعْضِلاٰتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَ تَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهِمّاٰتِ عَلَى آرٰائِهِمْ)[1] كَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمٰامُ نَفْسِهِ أَخَذَ مِنْهٰا فِيمٰا يَرَى بِعُرًى ثِقٰاتٍ وَ أَسْبٰابٍ مُحْكَمٰاتٍ ـ امّا بعد... شگفتا و چگونه تعجّب نکنم از خطای این فرقه‌ها که ـ از روی اختلاف در دلایلشان درباره‌ی دینشان ـ مرتکب شده‌اند. نه به دنبال آنچه به سوی پیامبر هدایت می‌کند، می‌روند و نه به کردار جانشین پیامبر اقتدا می‌کنند. و نه به غیب ایمان می‌آورند و نه از انجام هیچ عیبی (افراط و تفریط) دست می‌کشند. به شبهه‌ها عمل می‌کنند و در شهوت‌ها روان می‌شوند. «معروف» در میان آنان چیزی است که آن را بشناسند (بپسندند) و «منکر» نزد آنان چیزی است که خود آن را انکار کنند (خوش نداشته باشند). پناهگاه آنان در کارهایی که انجام آنها بسیار دشوار است، خودشان هستند (خودـ محور هستند) گویا که هر کدام از آنان امام خویش است که چنین باور دارد که به استوارترین دستاویزها چنگ زده و محکم‌ترین وسیله‌ها را به کار برده است.[2]

همچنین درباره‌ی ارزش آگاهی داشتن در رویارویی با شبهه‌ها فرموده‌اند: **الْمُتَعَبِّدُ عَلَى غَيْرِ فِقْهٍ كَحِمٰارِ الطّاحُونَةِ يَدُورُ وَ لٰا يَبْرَحُ وَ رَكْعَتٰانِ مِنْ عٰالِمٍ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً مِنْ جٰاهِلٍ لِأَنَّ الْعٰالِمَ تَأْتِيهِ الْفِتْنَةُ فَيَخْرُجُ مِنْهٰا بِعِلْمِهِ وَ تَأْتِي الْجٰاهِلَ فَتَنْسِفُهُ نَسْفاً وَ قَلِيلُ الْعَمَلِ مَعَ كَثِيرِ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ مَعَ قَلِيلِ الْعِلْمِ وَ الشَّكِّ وَ الشُّبْهَةِ** ـ عبادت‌کننده‌ای که (عبادتش) از روی فهم و دانایی نیست مانند الاغ آسیا است که می‌گردد و (از جای خود) دور نمی‌شود (تلاش می‌کند امّا این

۱- این عبارت در نهج البلاغة آمده است.

۲- الكافي: ۶۳/۸ ح ۲۲، نهج البلاغة: ۱۲۱ خطبه ۸۸.

تلاش او، ثمری ندارد). و دو رکعت نماز فرد عالم بهتر است از هفتاد رکعت که فرد نادان به جا آورد؛ زیرا هنگامی که فتنه به دانا روی می‌آورد، او به وسیله‌ی دانش خود، (به آن گرفتار نمی‌شود و) از آن بیرون می‌رود حال آنکه چون فتنه به فرد نادان رسد، او را (به سبب نادانی‌اش) از جا بر کند و پراکنده سازد (به فتنه گرفتار شود و چون ناآگاهانه خدا را می‌پرستیده، اعتقاد او، ویران می‌شود زیرا بنیان محکمی نداشته است). اندک عملی که با فهم و آگاهی بسیار همراه باشد از عمل بسیاری که با دانش کم و تردید و شبهه همراه باشد، نیکوتر است.[۱]

پس می‌بینیم که نزد خداوند، تنها اعتقادی ارزشمند است که با بینش به آن پای‌بند باشیم و براساس آن اعتقاد، خدا را بپرستیم و این همان پرستشی است که خدا را راضی می‌سازد و خدا بدان پاداش می‌دهد.

۵- شبهه در عصر ما

در این زمان هرکس قصد گمراه کردن دیگران را داشته باشد، از رو شمشیر نمی‌بندد که اگر چنین کند، کسی فریب او را نمی‌خورد. بنابراین باید روش دیگری به کار گرفته شود و این همان پوشاندن لباس حق بر پیکر باطل است که در فرهنگ دین، به آن شبهه می‌گویند. و این همان است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «**وَ الْعٰالِمُ بِزَمٰانِهِ لٰا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوٰابِس** ـ کسی که نسبت به عصر خود آگاه باشد، شبهه‌ها بر او هجوم نیاورند».[۲] اینکه بدانیم در کدامین دوره به سر

۱- الإختصاص: ۲۴۵، بحارالأنوار: ۲۰۸/۱ ب۵ ح۱۰.

۲- الكافي: 26/1 كتاب العقل و الجهل... ح29، تحف‌العقول: 356، بحارالأنوار: 269/75 ح109.

می‌بریم و گمراه کنندگان، از چه روش هایی برای فریب افـراد اسـتفاده مـی‌کننـد. اینکه پاسخ به این باطل پوشیده در لباس حق را بدانیم و یا حدّاقل در راست بودن مسیری که ره‌پوی آن هستیم، اندکی تردید نداشته باشیم که اگر چنـین نباشـد، در واقع باور ما، چون بنای بی‌بنیه‌ای است که در انتظار نمی باران یـا تکـانی انـدک است تا فرو بریزد. شایسته است که بدانیم آنچه دربـاره‌ی دیـن خـود مـی‌دانـیم، بسیار بااهمّیّت است که اگر بنیان آن محکم نباشد یا براساس گمـان و یـا نادرسـت باشد، دیگر کدامین مانع از قلبمان به باورمـان نزدیـک تـر کـه اگـر لرزیـد، دیگـر باوری را باور نخواهیم داشت.

۶- وظیفه چیست؟

تفاوتی ندارد که کسی از روی درست متوجّه نشدن کمّ و کیـف یـک موضـوع شبهه کند یا به دلیل دسترسی پیدا نکردن به تمام جنبه‌های علمی آن گرفتار شـبهه شود یا حق را بداند و بدان مایل نباشد و برای میل خود، باطل را شبیه به حق کند و شبهه افکند و بفریبد. در هر سه مورد، ریسمان این دام، جهل و جحود اسـت و چون چنین شد، نیازی به درازا نیست. بنابراین کسانی که نمی‌دانند، بایـد آگـاهی یابند و در میان راه، رهروی را رها نکنند تا اطّلاعات کاملی بـه دسـت آورنـد و تمام تلاش خود را به کار بندند تا به درستی از واقعیّت مطلب آگاهی یابند کـه در این صورت بدیهی است که دیگر به دام شبهه و شبهه‌افکن گرفتار نمی‌آیند.

و آشکار است که افراد آگاه به حقیقت ها، باید آنچه را که می‌دانند، به دیگران عرضه کنند. این حکم خداست: بر آنان که می‌دانند، واجب است افـراد ناآگـاه را آگاهی بخشند و آنان که نمی‌دانند، باید در پی دست یابی به حقیقت‌ها باشند.

امّا آنان‌که در دل فتنه‌انگیزی را آرزومند هستند و با حق در ستیزند، در حقیقت آنان تنها دام می‌نهند و گرفتار شدن طعمه، به خودِ او بستگی دارد که اگر طعمه‌ای به دام آنان گرفتار نیاید، به یقین دام خود را بر می‌چینند. پس بر ماست که وظیفه‌ی خود را بشناسیم و بدان عمل کنیم.

۷- منشأ این شبهه ها، کیست، کجاست و هدف او چیست؟

از سیاق کلام و سبک طرح شبهه‌ها آشکار است که این کار با تعصّب جاهلی و از روی دشمنی و عناد انجام شده است. دشمنان اهل‌بیت، کسانی که قلب‌هایی پر از کینه‌ی آل‌الله دارند، آنان ایجاد کنندگان شبهه‌ها هستند و چون نتوانند دل‌های جوانان را به طور کامل در اختیار خود گیرند، آنها را با تردید و دودلی به بیراهه می‌کشانند تا باور خود را فراموش کنند و به دنبال باطل در لباس حق درآیند. روی سخن هم با آنان نیست. روی سخن با ناآگاهان است. حال این ناآگاه از میان کسانی باشد که شیعه بودن را از پدر و مادر خود به ارث برده‌اند یا از آنانی باشد که مخالف بودن (یا به تعبیر غلط، سنّی بودن) به ارث به او رسیده است.

شایان ذکر است که مخالفین، در کتاب‌هایشان هر کجا نام پیامبر ﷺ را می‌برند، تنها بر خودِ ایشان درود می فرستند. این کار، با دستور صریح پیامبر مخالفت دارد و آنان در کتاب های خودشان این مطلب را نقل کرده‌اند که: پیامبر خدا ﷺ فرمودند: **لَا تُصَلّوُا عَلَيَّ الصَّلٰاةَ الْبَتْرٰاءَ. فقالوا: ما الصلاة البتراء؟ قال: تَقوُلوُنَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ، وَ تُمْسِكوُنَ، بَلْ قوُلوُا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ عَلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ** ـ بر من درود و صلوات ناقص نفرستید. پرسیدند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: اینکه می‌گویید: «**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ**» و ساکت می‌شوید، بلکه بگویید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَعَلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ».[۱]

بدین جهت ما مطابق با فرمایش پیامبراکرم صلی الله علیه و آله هرکجا از کتاب‌های خودمان یا مخالفین مطلبی نقل کرده‌ایم که در آن ذکری از پیامبر به میان آمده، صلوات کامل را می آوریم و تصرّف دیگری در مطالب نقل شده از کتاب‌های آنان نکرده‌ایم.

سیزدهم رجب المرجّب ۱۴۳۱ه.ق

سالروز میلاد امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

خاک پای فاطمه علیها السلام

حیدر حسین تربتی کربلائی

۱- شرح إحقاق الحق: ۳/۲۷۳- ۲۷۴ و ج ۹/۶۳۶- ۶۳۸ ح ۱۷ و ج ۲۴/۱۳۴ و ج ۱۸/۳۰۷ به نقل از مرآة المؤمنين: ۱۵ و الدرر المكنونة: ۷ طبع دار الطباعة في الغرب و القول البديع: ۳۵ نسخة مدرسة الأحمدية في حلب و ينابيع المودة: ۲۹۵ طبع اسلامبول و رشفة الصادي: ۲۹ طبع القاهرة و أرجح المطالب: ۳۱۸ طبع لاهور و كشف الغمة، عبدالوهاب شعرانی: ۱/۱۱۰ طبع مصر و وسيلة المآل، باكثير حضرمی: ۷۰ نسخة مكتبة الظاهرية في دمشق و تاريخ الجرجان: ۱۴۸ طبع حيدرآباد.

پرسش یکم: اگر پیامبر منافقان را خوب می‌شناخت و می‌دانست برخی از اصحابش مخالفند چرا آنها را معرّفی نکرد و در کارها از آنان کمک می‌گرفت؟

پاسخ: در این که رسول‌اللهﷺ نسبت به حضور منافقان در میان اصحاب خود، آگاه بودند، حرفی نیست و در آیاتی از قرآن کریم این مهم به صراحت بیان شده است. همچنین پیامبرﷺ در موارد بسیاری از جمله خطابه‌ی غدیر به این آگاهی تصریح کرده‌اند که برخی از مخالفین همچون زید بن ارقم نیز آن را روایت کرده‌اند که پیامبرﷺ در خطبه‌ای که در غدیر خم ایراد نمود، فرمود: **فَسَأَلْتُ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلٰامُ أَنْ يَسْتَعْفِيَ لِيَ السَّلامُ مِنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ - أَيُّهَا النٰاسُ - لِعِلْمِي بِقِلَّةِ الْمُتَّقِينَ وَ كَثْرَةِ الْمُنٰافِقِينَ وَ لِإِعْدالِ الْآيِمِينَ وَ إِدْغٰالِ الْآثِمِينَ، وَ حِيلَةِ الْمُسْتَسِرِّينَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعٰالىٰ فِي كِتٰابِهِ بِأَنَّهُمْ ﴿يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ في قُلُوبِهِمْ﴾[1] ﴿وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ﴾[2]، وَ كَثْرَةِ أَذٰاهُمْ لِي مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ حَتّٰى سَمَّوْنِي أُذُناً وَ زَعَمُوا أَنِّي هُوَ لِكَثْرَةِ مُلٰازَمَتِهِ إِيّٰايَ وَ إِقْبٰالِي عَلَيْهِ وَ قَبُولِهِ مِنِّي، حَتّٰى أَنْزَلَ اللَّهُ فِي ذٰلِكَ لٰا إِلٰهَ إِلّٰا هُوَ: ﴿الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ**

۱- (۴۸) سوره الفتح: آیه ۱۲.

۲- (۲۴) سوره النور: آیه ۱۶.

أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ...﴾.[۱]

وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ الْقَائِلِينَ بِأَسْمَائِهِمْ لَأُسَمَّيْتُهُمْ، وَ أَنْ أُومِئَ إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَاوْمَأْتُ وَ أَنْ أَدُلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلَلْتُ وَ لَكِنِّي وَ اللَّهِ بِسِرِّهِمْ قَدْ تَكَرَّمْتُ وَ كُلَّ ذَلِكَ لَا يَرْضَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ أُبَلِّغَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيَّ ﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾.[۲] فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَاس ذَلِكَ وَ افْهَمُوهُ ـ از جبرئیل علیه‌السلام خواستم که خداوند مرا از رساندن این پیام به شما معاف دارد. ای مردم! این به دلیل دانشی بود که نسبت به کم بودن پرهیزکاران و زیاد بودن منافقان داشتم و به خاطر دغل‌بازی جنایت‌کاران و حیله‌ی پنهان‌کارانی بود که خدای تعالی آنان را در کتاب خود توصیف نموده که: «به زبان‌هایشان چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست» «و آن را کوچک و ساده می‌شمارید در حالی که نزد خداوند بسیار بزرگ است». و به دلیل آزار بسیار پی در پی آنان نسبت به من بود تا آنجا که مرا دهان‌بین و سخن‌شنو نامیدند و گمان بردند که من آن‌گونه هستم که (این‌ها همه) به دلیل همراهی بسیار او (امیرالمؤمنین) با من و پذیرش من نسبت به او و قبول او از جانب من بود تا آنجا که خداوند ـ ـی که خدایی جز او نیست ـ در آن مورد این آیه را نازل فرمود: «کسانی که پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند او دهان‌بین و سخن‌شنو است، بگو برای شما شنونده سخنان نیکوست الی آخر آیه»[۳].

۱- (۹) سوره التوبه: آیه ۶۱.

۲- (۵) سوره المائده: آیه ۶۸.

۳- ادامه‌ی آیه چنین است: يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ ـ که به خدا ایمان و مؤمنان را باور دارد و رحمتی است برای کسانی از شما که ایمان آوردند. و کسانی که رسول الله را می‌آزارند همانا برای آنهاست عذابی دردناک.

و اگر می‌خواستم آن افراد را به نام‌هایشان نام ببرم؛ هر آینه آنان را نام می‌بردم و اگر می‌خواستم به آنان اشاره کنم؛ به یقین چنین می‌کردم و اگر می‌خواستم آن منافقان را معرّفی و به سوی آنها راهنمایی کنم، به یقین چنین می‌کردم امّا به خدا سوگند! نسبت به راز آنان کرامت ورزیدم و با تمام این‌ها خدا خشنود نمی‌شود جز اینکه آنچه را بر من نازل فرموده است، ابلاغ کنم: «ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، برسان...». پس ای مردم آن را بدانید و بفهمید.[1]

بنابراین معرّفی نکردن آنان دلیل ویژه‌ای داشته است. البته پیامبر در مواردی که چاره‌ای جز معرّفی منافقان نداشته‌اند، به این کار مبادرت می‌ورزیدند امّا غالباً برای اینکه فرصت بازگشت از نفاق به ایمان را در اختیار آنان گذاشته باشند و در واقع به امید هدایت آنان، کریمانه از رسوا کردنشان سرباز می‌زدند و بدین وسیله و با این مِهر، اگر آنان به راه راست بازمی‌گشتند، در میان مسلمانان مورد پذیرش قرار می‌گرفتند و کسی آنان را به خاطر کارهای گذشته سرزنش نمی‌کرد.

امّا در متن سؤال، نکاتی جالب توجّه است: بالاخره مشخّص نشد که نویسنده می‌خواهد بگوید در میان اصحاب منافق وجود داشته یا نه؟ و پیامبر آنان را

۱- خطبه‌ی غدیر به روایت زید بن ارقم به اسناد متّصل در چهار کتاب: العدد القویّة، العلّامة الحلّي: ۱۶۹، التّحصین، سیّد بن طاووس: ۵۷۸ ب ۲۹ من القسم الثّاني، همچنین الصّراط المستقیم، الشّیخ علی بن یونس البیاضي: ۳۰۱/۱ و نهج الإیمان، الشّیخ علیّ بن حسین بن جبر: ۹۲، هر دو به نقل از کتاب «الولایة» مورّخ طبری از مخالفین روایت کرده‌اند. و ما از نهج‌الحق آورده‌ایم.

می‌شناخته یا نه؟ از طرفی اگر بگوید منافقی نبوده یا پیامبر او را نمی‌شناخته، چگونه می‌تواند ادّعا کند که پیامبر در انجام کارها از آنان کمک می‌گرفته‌اند؟ این‌ها نکاتی هستند که با اندکی تأمّل، آشکار می‌شوند.

پس مسلّماً کسی که این شبهه را مطرح کرده است، می‌داند که در میان اصحاب رسول‌الله ﷺ، منافقانی هم بوده‌اند و در حقیقت آنچه مایه‌ی تأثّر است، چون و چرا کردن به امر و عمل پیامبر ﷺ است. و هرگز از اینان بعید نیست چنین کنند و تحیّر ندارد که نمونه‌ی این رفتار در زمان پیامبر اکرم ﷺ و رویاروی حضرت، بسیار رخ داد و جالب است بدانیم یکی از افرادی که بسیار بر کارهای پیامبر ﷺ چون و چرا می‌کرد، عمر بود. در کتاب‌های مخالفین، شاهد بر این واقعیّت بسیار است و ما تنها به یکی از این موارد اشاره می‌کنیم:

عبدالله بن اُبی سر دسته منافقان بود و دست او برای مسلمانان رو شده بود. چون از دنیا رفت، پیامبر پیراهن خود را به او پوشاندند، بر او نماز خوانده و او را دفن کردند. در این میان، عمر جلو آمده و پیراهن رسول‌الله ﷺ را کشید و به آن حضرت بی‌احترامی و به کار ایشان اعتراض کرد. این در حالی است که پیامبر با انجام این کار قصد داشتند نشان دهند که اگر عبدالله بن ابی در پیراهن من کفن و به دست من دفن شود، هرگز او را سودی نمی‌بخشد. همچنین بدین وسیله، بسیاری از پیروان عبدالله بن ابی را هدایت کنند که چنین شد. ما این مطلب را از شمار معتبرترین کتاب‌ها نزد شیعیان می‌آوریم که البته در معتبرترین کتاب‌ها نزد مخالفین نیز این ماجرا به صراحت بیان شده است. حال از زبان امام صادق علیه‌السلام بشنویم:

امام صادقؑ فرمودند: **لَمّا ماتَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ بْنِ سَلُولٍ، حَضَرَ النَّبِيُّﷺ جَنازَتَهُ. فَقالَ عُمَرُ لِرَسُولِ اللَّهِﷺ: يا رَسُولَ اللَّهِ! أَ لَمْ يَنْهَكَ اللَّهُ أَنْ تَقُومَ عَلَى قَبْرِهِ؟ فَسَكَتَ. فَقالَ: يا رَسُولَ اللَّهِ! أَ لَمْ يَنْهَكَ اللَّهُ أَنْ تَقُومَ عَلَى قَبْرِهِ؟ فَقالَ لَهُ: وَيْلَكَ! وَ ما يُدْرِيكَ ما قُلْتُ؟ إِنِّي قُلْتُ: «اللَّهُمَّ احْشُ جَوْفَهُ ناراً وَ امْلَا قَبْرَهُ ناراً وَ أَصْلِهِ ناراً». قال أبوعبداللهؑ: فَأَبْدا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ما كانَ يَكْرَه** ـ چون عبدالله بن ابی بن سلول از دنیا رفت، پیامبرﷺ بر سر جنازه‌ی او حاضر شدند. به همین جهت عمر به پیامبرخداﷺ گفت: یارسول‌الله! آیا خداوند تو را از این که بر سر قبر او حاضر شوی، نهی نکرد؟ پیامبر پاسخ او را ندادند و سکوت کردند. دو مرتبه گفت: یارسول‌الله! آیا خداوند تو را از اینکه بر سر قبر او حاضر شوی، نهی نکرد؟ پیامبر به او فرمودند: وای بر تو! از کجا می‌دانی که من چه گفتم. من گفتم: خدایا! شکم او را از آتش پر کن و قبرش را سراسر آتش قرار بده و آتش را به او برسان. امام صادقؑ فرمودند: رسول‌الله چیزی را آشکار نمود که آشکار شدن آن را دوست نداشت».[1]

لازم به ذکر است که متن ترجمه شده از کتاب شریف الکافی که از معتبرترین کتاب‌ها نزد شیعیان است، آورده شده امّا این جریان در معتبرترین کتاب‌ها نزد مخالفین چنین آمده: چون پیامبر خواستند بر عبدالله ابی نماز بخوانند، عمر پیامبر

۱- الكافي: ۱۸۸/۳ باب الصّلاة على النّاصب ح ۱.

و از کتب مخالفین: صحیح البخاري: ۷۶/۲ از ابن عمر و ج ۱۰۰/۲ از عمر بن الخطاب و ج ۲۰۶/۵ دو روایت از ابن عمر و عمر بن الخطاب و ج ۲۰۷/۲ و ج 36/7 از ابن عمر، مسند احمد: ۱۶/۱ از عمر.

را به سوی خود کشید و به کار ایشان اعتراض کرد. حضرت به او فرمودند: ای عمر از من دور شو. الی آخره. و در پایان همان احادیث که برخی از عمر نقل شده است، او می‌گوید: من از جرأتی که آن روز بر رسول خدا داشتم، تعجّب کردم در حالی که خدا و پیامبرش آگاه‌تر هستند.

پرسش دوّم: اگر منافقان و مرتدّان در میان اصحاب زیاد بودند پس چگونه اسلام گسترش یافت و فتوحات پیش آمد؟

پاسخ: عوامل گسترش اسلام در درجه‌ی اوّل منطق وحی و اراده خداوند، سپس خُلق عظیم رسول‌الله ﷺ بود که مردم را گرداگرد وجود گرامی ایشان، جمع کرد. سپس شمشیر مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام و تلاش‌های بی‌شمار و بی‌دریغ آن جناب برای بالا بردن پرچم اسلام بود که پیامبر اکرم ﷺ در این رابطه در جنگ خندق فرمود: **بَرَزَ الْإِيمٰانُ كُلُّهُ إِلَى الشِّرْكِ كُلِّه** ـ تمام ایمان به جنگ تمامی شرک رفته است. و نیز فرمود: **ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبٰادَةِ الثَّقَلَيْنِ** ـ ضربه‌ی علی در روز جنگ خندق، از عبادت تمام انسان و جن بافضیلت‌تر است.

از طرفی علمی که خداوند به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بخشیده بود ـ که حتّی دشمنان حضرت و پیروان عمر نیز اقرار کرده‌اند عمر بیش از شصت مرتبه گفت: لولا علي لهلک عمر ـ موجب می‌شد در بسیاری موارد که مولای متّقیان با چند جمله کوتاه، فردی را از حکم باطلی نجات بخشند یا به اسلام مشرّف گردانند که این نیز از جمله آن دلایل است. پس از آن دارایی حضرت خدیجه علیهاالسلام بود که تمام آن را در اختیار پیامبر ﷺ قرار دادند تا برای گسترش اسلام از آن بهره برداری

شود. و در آخر مجاهدات عدّه‌ای مؤمن مخلص بود که آنان در درجه اوّل اهل‌بیت علیهم‌السلام، صدّیقه کبری، امام مجتبی و سیّدالشّهداء و سپس حضرت ابوطالب، جعفر طیّار، سلمان، أبوذر و سایر مؤمنین مخلص و مجاهد بودند.

امّا درباره‌ی منافقان: در میان اصحاب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، اشخاصی بودند که تظاهر به ایمان می‌کردند امّا به دل ایمان نداشتند. گواه بر این واقعیّت، آیات بسیاری است که در قرآن وجود دارد. خداوند می‌فرماید: «**وَ مِنَ النّاسِ مَن يَقُولُ ءامَنّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْأخِرِ وَ مَا هُم بِمُؤْمِنِين** ـ و از میان مردم کسانی هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز قیامت ایمان آورده‌ایم حال آن‌که ایمان نیاورده‌اند».[1] و می‌فرماید: «**يَحْذَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤُا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ ﴿۶۴﴾ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّما كُنّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَ بِاللَّهِ وَ آياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ** ـ منافقان از اینکه علیه آنان سوره‌ای نازل شود که آنان را از آنچه در دلهایشان است، آگاه سازد، هراس‌ناک هستند. بگو: به سخره گیرید، همانا خداوند آنچه را که از آن می‌ترسید، آشکار می‌کند ﴿۶۴﴾ و اگر از آنان بپرسی خواهند گفت: همانا ما سخن می‌گفتیم و شوخی می‌کردیم. بگو: آیا نسبت به خدا و نشانه‌های او و پیامبرش استهزاء می‌کردید؟».[2] در این زمینه آیات بسیار دیگری وجود دارد که به همین بسنده می‌کنیم.

پس حضور منافقان در میان اصحاب پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله احتمال نیست، بلکه

۱- (۲) سوره البقرة: آیه ۸.

۲- (۹) سوره التوبة: آیات ۶۴-۶۴.

حقیقت داشته است.

امّا از جانبی منافق بودن موجب می‌شود فرد گاهی برای فریب دیگران کارهایی انجام دهد و چه بسا خواسته‌ی خداوند به دست او محقّق شود حال آنکه خودِ او، هرگز از کاری که انجام داده، سودی نمی‌برد زیرا این کار را برای رضای خدا انجام نداده است.

در پایان لازم است نکته‌ای را یادآور شوم: هم چنان که خواندیم قرآن کریم، کلام خداوند تبارک و تعالی به صراحت اعلام می‌دارد که زمان پیامبر اکرم و گرداگرد حضرت، منافقان بسیاری حضور داشتند. مخالفین نیز این را پذیرفته‌اند با این تفاوت که آنان معتقد هستند اصحاب پیامبر، پس از ایشان، همگی عادل هستند. آنان حتّی این سخن را به گونه‌ای بیان می‌کنند و آن قدر بر آن اصرار می‌ورزند که گویا حضور رسول گرامی اسلام ﷺ دلیل نفاق منافقان بوده است و چون پیامبر به جایگاه خویش در جنّت عدن شتافتند، منافقان ایمان آورده و همگی مسلمان، مورد اطمینان، عادل و مجتهد شدند و در مورد آنچه انجام داده‌اند نباید بازخواست شوند هرچند که خلاف قرآن و سنّت پیامبرخدا ﷺ عمل کرده باشند و محکمات قرآن را زیر پا گذاشته باشند[1] حقیقت باورهای آنان، همین است.

در مورد حالت ارتداد نیز به طور مفصّل ذیل عنوان صحابه و آیه انقلاب سخن رفته است.

۱- محکمات احکامی هستند که در قرآن به وضوح درباره‌ی آن‌ها سخن رفته است مانند قوانین ارث.

پرسش سوّم: اگر حضرت علی علیه السّلام بعد از پیامبر بر حق بود پس چرا در مدّتی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بیمار بود، حتّی در یک نماز پیش نماز مردم نشد؟

پاسخ: مقایسه کردن موضوع امامت و خلافت با مسأله‌ی امامت جماعت، از اصل کار نادرستی است زیرا هر یک شرایط خود را دارند. برای امامت جماعت، اسلام و ایمان، عقل و بلوغ، اجتناب از انجام گناهان کبیره و اجتناب از اصرار بر گناهان صغیره شرط است.[1] امّا شرایط رهبری مسلمانان، بسیار عظیم‌تر، گسترده‌تر و مهم‌تر از آن است. امامت جماعت کجا و امامت و زعامت امر دین و دنیا و آخرت مردم کجا؟

از سوی دیگر عمر و ابوبکر نماز خواندن پشت سر هر نیکوکار و بدکاری را جایز می‌دانند. با این حال آیا باز هم به نظر آنان امامت جماعت کردن دلالت بر جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌کند؟ ضمن اینکه امیرالمؤمنین در این مدّت به امر والاتری ـ که همان پرستاری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود ـ مشغول بودند و پیامبر، خودشان امامت جماعت می‌فرمودند و حتّی با توجّه به نقل خودشان، امیرالمؤمنین

۱- این‌ها شرط‌های لازم در امام جماعت نزد شیعه است.

را برای پیش نماز شدن می‌فرستادند.

ولی نبایست با چنین سؤالی برخورد سطحی داشت. آنکه این شبهه را مطرح کرده، غرض دیگری دارد. آنان با اینکه دروغ بودن این را می‌دانند امّا می‌گویند پیامبر در مدّتی که در بستر بیماری بودند، یک بار ابوبکر را به جای خود فرستادند تا برای مردم نماز بخواند. ببینیم حقیقت چیست؟

روایات نماز ابوبکر

مسلم در صحیح خود از عایشه این گونه روایت می‌کند: هنگامی که رسول‌خدا ﷺ وارد خانه من شد، فرمود: «بگویید ابوبکر با مردم نماز بگزارد. گفتم: یارسول‌الله! ابوبکر مردی رقیق القلب و دل نازک است و هرگاه قرآن بخواند نمی‌تواند از گریه خودداری نماید، ای کاش غیر ابوبکر را فرمان می‌دادی... دو یا سه بار این سخن را تکرار کردم و او فرمود: باید ابوبکر با مردم نماز بگزارد، شما همانند زنان فتنه گر زمان یوسف هستید که به او افترا بستند و پنهانی علیه او پیغام فرستادند».[۱]

و در حدیث دیگری می‌گوید: رسول خدا ﷺ هنگامی که سنگین شد، فرمود: «آیا مردم نماز گزارده‌اند؟ ما گفتیم: نه، آنان منتظر شما هستند... پس خود را شستشو داد و خواست برخیزد که از هوش رفت و سپس به هوش آمد و فرمود: آیا مردم نماز گزارده‌اند؟ نه یا رسول‌الله! آنان منتظر شما هستند. گوید: مردم در مسجد نشسته و منتظر رسول‌خدا ﷺ بودند تا نماز عشا بگزارند که رسول‌خدا ﷺ

۱- صحیح مسلم، کتاب الصّلاة: ۳۱۳/۱، صحیح البخاري، کتاب الأذان: ۸۷/۱، مسند احمد: ۲۲۹/۶، مسند أبي‌عوانه: ۱۱۴/۲، و... .

ابوبکر را فرستاد تا با مردم نماز بگزارد. و ابوبکر که مردی رقیق‌القلب و دل‌نازک بود، گفت: عمر! تو با مردم نماز بگزار. عمر گفت: تو به این کار سزاوارتر هستی.

پس ابوبکر در آن ایّام با آنان نماز گزارد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس سبکی کرد و با تکیه به دو مرد که یکی از آنان عبّاس بود برای نماز ظهر بیرون آمد. همین که ابوبکر او را دید خواست پس رود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اشاره کرد واپس مرو و به آن دو مرد دستور داد او را کنار وی بنشانند».[۱]

در مورد دیگری چنین می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری که منجر به فوتش شد، فرمود: «بگویید ابوبکر با مردم نماز بگزارد، گفتم: ابوبکر اگر در جای شما بایستد از شدّت گریه چیزی به گوش مردم نرساند. فرمود: بگویید: ابوبکر با مردم نماز بگزارد. پس به حفصه گفتم: تو بگو ابوبکر از شدّت گریه چیزی به گوش مردم نرساند. ای کاش عمر را فرمان می‌دادی. فرمود: زنان فتنه‌گر پیرامون یوسف! بگویید ابوبکر با مردم نماز بگزارد. حفصه رو به من کرد و گفت: من هیچ گاه از تو خیری ندیدم».[۲]

احمد بن حنبل در مسند می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه میمونه بود که به عبدالله بن زمعه فرمود: به مردم بگو نماز بگزارند. او عمر بن خطاب را دید و گفت: ای عمر! با مردم نماز بگزار. او با مردم به نماز ایستاد که پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- صحیح مسلم: ۲۰/۲، صحیح البخاري: ۸۸/۱، سنن نسائی: ۱۳۴/۱، مسند احمد: ۲۵۱/۶، کنزالعمّال: ۵۹/۴، الطّبقات، ابن سعد: ۲۱۸/۲، و . . . .

۲- صحیح البخاري: ۸۷/۱ و ج ۱۷۳/۴، صحیح التّرمذي: ۴۵۵/۲، مسند احمد: ۲۰۲/۶، مسند ابي‌عوانه: ۱۱۷/۲، الطّبقات، ابن سعد: ۱۲۷/۲ قسمت اوّل چاپ اروپا، و . . . .

صدایش را که بسیار بلند بود شنید و فرمود: آیا این صدای عمر نیست؟ گفتند: بلی. فرمود: خداوند جلیل و عزیز و همه مؤمنان این را نمی‌پذیرند، بگویید ابوبکر باید نماز بگزارد. تا آن‌جاکه گوید: او مردی رقیق‌القلب و دل‌نازک است. و سخن رسول‌خدا که فرمود: شما همانند زنان فتنه‌گر زمان یوسف هستید».[۱]

در حدیث دیگری عایشه می‌گوید: «هنگامی که رسول خدا ﷺ بیمار شد، (همان بیماری که به فوت او انجامید). بلال آمد تا از وقت نماز آگاهش نماید، فرمود: بگویید ابوبکر با مردم نماز بگزارد. تا آن جا که فرمود: شما همراهان یوسفید. پس نزد ابوبکر فرستادیم و او با مردم به نماز ایستاد که پیامبر ﷺ احساس سبکی کرد و با تکیه بر دو مرد بیرون آمد... و ابوبکر که وجودش را احساس نمود، خواست تا عقب برود که پیامبر ﷺ به او اشاره فرمود به جای خود بمان. سپس آمد تا در کنار ابوبکر نشست و ابوبکر به پیامبر ﷺ اقتدا نمود و مردم به ابوبکر اقتدا کردند».[۲]

طبری گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا هنگام نماز فرا رسیده؟ شخصی گفت: آری. فرمود: به ابوبکر دستور دهید با مردم نماز بخواند. عایشه گفت: ابوبکر مردی رقیق القلب است، به عمر دستور دهید. پیامبر ﷺ فرمود: به عمر بگویید. و عمر گفت: من بر ابوبکر پیشی نخواهم گرفت، مادامی که او حضور دارد. پس ابوبکر جلو افتاد. و پیامبر ﷺ احساس نمود از شدّت تب او کاسته

۱- مسند احمد: ۳۴/۶.

۲- صحیح البخاري، کتاب الصّلاة: ۵۸/۱ و ۹۲، صحیح مسلم: ۸۵/۱ و ۹۲، مسند احمد: ۲۱۰/۶، سنن نسائی: ۹۹/۳ و ۱۰۰، و... .

شده است. پس از منزل بیرون آمد و چون حرکت پیامبرﷺ به گوش ابوبکر رسید، خود را عقب کشاند و پیامبرﷺ پیراهن او را کشید و خود در جای او قرار گرفت و رسول خداﷺ نشست (نماز را نشسته خواند) و از همان جایی که ابوبکر انجام داده بود، پیامبرﷺ نماز را ادامه داد».[۱]

ابن اسحاق و زهری گویند: «چون روز دوشنبه شد (روزی که پیامبرﷺ، بدرود زندگی گفت) به سوی مردم رفت، در حالی که آنان نماز صبح می‌خواندند، پرده را کنار زد و در را گشود و رسول خداﷺ از خانه خارج گردید و دم در خانه عایشه ایستاد، نزدیک بود مردم از نماز خواندن دست بردارند، به سبب شادمانی دیدار رسول‌اکرمﷺ و لبخندی بر چهره رسول خداﷺ نشسته بود و پیامبرﷺ به آنان اشاره نمود که در نماز خود پایدار بمانند».[۲]

طبری نیز با اشاره به اینکه نمازی که ابوبکر به جای پیامبرﷺ خوانده، نماز صبح بوده است، می‌گوید: «پیامبرﷺ پرده را بالا زد و مردم پیامبرﷺ را دیدند که بر درگاه ایستاده و لبخندی بر لب دارد، همهمه‌ای بین مردم افتاد و ابوبکر از همهمه مردم فهمید که پیامبرﷺ وارد مسجد شده است و خواست که کنار برود و امامت را به پیامبرﷺ واگذار کند، امّا حضرت به او اشاره کرد واپس مرو و آمد ایستاد و به ابوبکر اقتدا کرد».[۳]

اینجا چندین پرسش مطرح می‌شود که مخالفین هیچ پاسخی برای آن‌ها ندارند:

۱- تاریخ الطّبري: ۲۳۰/۲ چاپ بیروت.

۲- السّیرة النبویّة، ابن هشام: ۶۵۳/۴ و ۶۵۴، الطبقات ابن سعد: ۲۱۵/۲، و... .

۳- تاریخ الطّبري: ۱۹۸/۳ چاپ قاهره.

اگر پیامبر ﷺ دستور داده بودند که ابوبکر با مردم نماز بخواند، پس چرا با زحمتی که حتّی قادر به راه رفتن نبودند، به مسجد می‌روند و به نماز مشغول می‌شوند؟

آیا حضور پیامبر ﷺ در مسجد برای تایید ابوبکر بوده است؟ اگر چنین است، پس چرا او را کنار می‌زنند و پیراهن او را می‌کشند و خود امامت را بد عهده می‌گیرند و نماز می‌خوانند؟

ممکن نیست شخصی در یک زمان و در یک نماز، هم امام باشد هم مأموم، بنابراین اگر ابوبکر به پیامبر ﷺ اقتدا نموده است، چنانچه روایت می‌گوید، آیا دیگر امامت او معنایی دارد؟

این نمازی که ابوبکر به جای پیامبر ﷺ خوانده کدام نماز بوده است؟ صبح، ظهر، عشا؟ و در کجا دستور این امامت داده شده است؟ و چرا محدّثان از مخالفین این قضیه را متضادّ با یکدیگر نقل کرده‌اند؟

اگر این نماز دلیل بر اولویّت ابوبکر در خلافت است، پس چرا انصار و حتّی خود ابوبکر در سقیفه به آن استناد نکردند؟

مگر عایشه و حفصه چه کردند که پیامبر آنان را چون زنان فتنه‌گر زمان حضرت یوسف می‌نامد که او را به زحمت انداختند و به او افترا بستند و پنهانی علیه او پیغام فرستادند؟

این نماز بر فرض آنکه تحقّق یافته باشد ـ که در این صورت هم نمی‌تواند دلیل برتری باشد ـ آیا می‌تواند جای آن همه نصوص جلیّه را که از طرف پیامبر ﷺ در حقّ امیرمؤمنان علیه السلام بیان شد، بگیرد؟

امیرالمؤمنینی که خداوند او را برای پیامبر به منزله‌ی هارون قرار داد برای موسی که به وسیله او، پشت پیامبر را قوّت بخشد و او را در امر پیامبر شریک گرداند و پیامبر در حقّ او فرمود: «**أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هٰارُونَ مِنْ مُوسَى**» و در روز مباهله خداوند او را نفس پیامبرﷺ معرّفی می‌کند و تنها کسی است که پیامبر درباره‌ی او فرمود: «**أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وٰاحِدَةٍ**» و از خداوند خواست یاری کند آنکه او را یاری کرد و خوار سازد آنکه او را رها کند. امیرالمؤمنینی که پیامبر تنها درباره‌ی او فرمود: علی با حق است و حق با علی، همراه او می‌گردد هر کجا که بگردد. و پرچم را به دست او سپرد، به دست کسی که خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند و او خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد.[1] و تنها او را به برادری خویش اختصاص بخشید و در بستر خود خوابانید و چشمِ انتظار به راهش دوخت و مشتاق دیدارش بود و از دوری او رنگ از رخ حضرتش پرید. حتّی اگر چنین امامت جماعتی براساس فرمان رسول خداﷺ صورت گرفته باشد، آیا جای این همه آیات قرآن و احادیث رسول خداﷺ را می‌تواند بگیرد؟

از طرفی حتّی اگر پیامبر ابوبکر را به اقامه‌ی نماز جماعت همراه با مردم امر کرده باشند، آیا جز این است که منصوب نمودن امیرالمؤمنین در روز غدیر،

۱- این جریان به تواتر در معتبرترین کتاب‌ها نزد مخالفین آمده است که به عنوان نمونه به ذکر چند مورد بسنده می‌کنیم: صحیح البخاري: ۷۶/۵، صحیح مسلم در سه مورد: ۱۹۵/۵ و ج۱۲۰/۷ و ۱۲۲، السّنن الکبری، نسّائي در شش مورد: ۴۶/۵ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۲ به دو سند و ۱۴۵، خصائص امیرالمؤمنین، نسّائي در نه مورد: ۴۹ و ۵۰ و ۵۳ و ۵۷ و ۵۸ و ۶۰ و ۶۱ و ۸۲ و ۱۱۶، سنن التّرمذي: ۳۰۲/۵، سنن ابن ماجه: ۴۵/۱ و... .

واقعه‌ای پیش از آن بوده و ابوبکر نیز از جمله کسانی بوده که با ایشان بیعت کرده است؟ آیا این امامت جماعت بر فرض اثبات، می‌تواند آن بیعت را نقض کند، یا اگر بیعتی براساس این امامت جماعت افسانه‌ای صورت گرفته باشد، آیا دلیل برتری ابوبکر است و موجب می‌شود او جانشین پیامبر باشد؟

بر فرض اثبات این افسانه، چطور است و چگونه قضاوت می‌کنند هنگامی که پیامبرﷺ در بستر بیماری امر می‌کند ابوبکر به جای ایشان در مسجد امامت جماعت کند، هذیان نمی‌گوید با اینکه این را برای روز شهادت پیامبرﷺ نقل می‌کنند!! امّا چون می‌خواهد وصیّت نماید و امّت را برای همیشه از گمراهی دور سازد که این در روز پنجشنبه و چهار روز پیش از شهادت حضرت بوده است، عمر، به آن جناب والا مقام که اشرف آفریدگان است، نستجیر بالله نسبت هذیان می‌دهد و نمی‌گزارد پیامبر آنچه را اراده دارد، به انجام برساند و مخالفین نیز این سخن او را می‌پذیرند و بر او اعتراض نمی‌کنند؟!!

اگر پیامبر اکرمﷺ نعوذ بالله مطابق با اعتقاد و عمل عمر، هذیان می‌گوید، چرا قول پیامبر را در نماز گزاردن ابوبکر می‌پذیرید؟ و اگر هذیان نمی‌گوید، پس رفتار عمر چه می‌شود؟ آیا حرفی برای توجیه این رفتار او دارید؟[1]

هنگامی که پیامبرﷺ در بستر شهادت بودند، دستور دادند که اصحاب در لشکر اسامه شرکت کنند و در این باره فرمود: «**جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ**[2]، **لَعَنَ اللَّهُ مَنْ** ←

۱- درباره این مورد، ذیل عنوان «آزار فرستاده‌ی الهی» به تفصیل سخن رفته است.

۲- المسترشد: ۱۱۳ و ۱۱۶.

و از کتاب‌های مخالفین: تاریخ مدینة دمشق: ۵۷/۲ و ج۶۰/۸، المعجم الکبیر، طبرانی:

تَخَلَّفَ عَنْهُ».[۱] **حافظ ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «لزوم بودن ابوبکر در لشکر اسامه و تأکیدات رسول خدا ﷺ بر خصوص بودن ابوبکر در آن لشکر توسّط بزرگانی مانند: واقدی، ابن سعد، ابن اسحاق، ابن الجوزی، ابن عساکر و غیر اینها روایت شده است».**[۲]

از سوی دیگر، به نظر تمامی مورّخان تا زمان شهادت پیامبر اکرم ﷺ اسامه از جنگ بازنگشته بود. با توجّه به این حقیقت، آیا ابوبکر در لشکر اسامه شرکت کرد یا نه؟ اگر شرکت نکرده که از فرمان رسول‌الله ﷺ تخلّف کرد[۳] **و اگر در لشکر اسامه شرکت کرده است، در مدینه نبوده تا بتواند به جای پیامبر به امامت بپردازد.**[۴] **با این تناقض چه می‌کنید؟**

←

۱۳۰/۳، کنزالعمّال: ۵۷۶/۱۰، الطبقات، ابن سعد: ۲۴۹/۲ وج ۶۷/۴، تاریخ الطّبري: ۱۸۶/۳، الکامل، ابن اثیر: ۳۳۴/۲-۳۳۶، الملل و النحل: ۲۳/۱، تاریخ خلیفة بن خیّاط: ۶۳-۶۴، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحدید: ۵۲/۶، فتح الباري: ۸۷/۷ و ج ۱۵۲/۸، اصول الأخیار: ۶، و . . .

۱- برخی از مصادری که در بالا ذکر شد، فقره دوّم را نیز آورده‌اند مانند: الملل و النّحل و . . .

۲- از کتاب‌های مخالفین: فتح الباري: ۱۲۴/۸، الطّبقات، ابن سعد: ۴۰/۲-۴۲، المغازي: ۱۱۱۷/۲.

۳- اضافه بر اینکه در این صورت مورد لعنت پیامبر نیز واقع می‌شود زیرا طبق نقل برخی از مصادری که این حدیث را ذکر کرده‌اند، پیامبر متخلّفین از لشکر اسامه را مورد لعنت قرار داده‌اند.

۴- بیشتر مورّخان از مخالفین تصریح کرده‌اند که ابوبکر در میان لشکریان اسامه بوده است. از جمله: الطبقات، ابن سعد: ۴۶/۴ و ۱۳۶، التّهذیب، ابن عساکر: 391/2 و 215/3، کنزالعمّال: 312/5، تاریخ الخمیس: 172/2، تاریخ الیعقوبي: 93/2، شرح نهج البلاغه ابن أبي الحدید:

علاوه بر اینکه هریک از روایاتی که بر نماز خواندن ابوبکر به جای رسول‌الله ﷺ دلالت دارد، روایات دیگر را تکذیب می‌کند، زیرا استدلال احادیث یاد شده چنین است:

1. پیامبر ﷺ به ابوبکر دستور اقامه نماز را نداده است.
2. پیامبر ﷺ به ابوبکر دستور می‌دهد نماز را برگزار نماید.
3. پیامبر ﷺ به ابوبکر اقتدا کرده‌اند.
4. مردم به پیامبر ﷺ و ابوبکر هر دو اقتدا کرده‌اند.
5. ابوبکر به پیامبر ﷺ اقتدا کرده است.
6. پیامبر ﷺ به مسجد نیامده است.
7. پیامبر ﷺ ابوبکر را کنار زده و خود به جای او ایستاده و نماز را با هم خوانده‌اند.
8. پیامبر ﷺ صدای نماز خواندن عمر را می‌شنوند و آن را مورد قبول خداوند و مؤمنان نمی‌دانند.
9. واسطه در این نماز، جایی عایشه، جای دیگر حفصه، عبدالله بن زمعه و نیز بلال ذکر شده است.
10. چه کسی از رسول خدا ﷺ خواست که ابوبکر را تعیین نکند؟ عایشه یا حفصه؟
11. نماز مذکور چه نمازی بوده است؟؟؟

53/1 و ج21/2، الکامل، ابن الاثیر: 317/2، و... .

12. با توجه به اینکه حجره عایشه مانند حجره‌های سایر همسران پیامبر، سمت جنوب مسجد بوده، روی نمازگزاران به در حجره‌ی او بوده است و اگر پیامبر در هنگام بیماری در حجره‌ی عایشه بستری شده باشند و از حجره‌ی او وارد مسجد می‌شدند، نخستین کسی که متوجّه ورود پیامبر می‌شد، ابوبکر بود و نه مردم.

و اگر پیروان خلفا، منزل حضرت زهراعليها السلام را، حجره‌ی عایشه بنامند، در این صورت این اتاق در سمت شرق مسجد قرار دارد و نماز گزاران روی به جنوب اقامه نماز می‌کنند. با این وصف اگر پیامبر از آنجا وارد مسجد شوند یا بنا به نقل خودشان پرده را بالا بزند و مردم ایشان را ببینند، با این همه انحراف از قبله، دیگر نمازی باقی نمی‌ماند تا پیامبر با اشاره بفرمایند که نمازگزاران بر نماز خود ثابت بمانند. همچنین در آن زمان وسیله‌ی روشنایی چندانی نبوده تا نمازگزاران در هنگام اقامه نماز صبح بتوانند به وضوح لبخند رضایت پیامبر را دیده باشند و بدین وسیله تأیید پیامبر را شاهد باشند.

13. مسلّم است که پیامبرصلى الله عليه وآله وسلم اسامه را امیر بر ابوبکر و عمر و عثمان و بسیاری از همراهان آنان قرار دادند و در صحّت این واقعیّت حرفی نیست. هنگام شهادت جان گداز رسول‌خداصلى الله عليه وآله وسلم لشکر اسامه در خارج از مدینه متوقّف بود و چون برای ابوبکر بیعت گرفتند، اسامه با او بیعت نکرد و به او اعتراض کرد و گفت: من بر ابوبکر امیرم و امیر را بیعت با مأمور نشاید. و چون ابوبکر، اسامه را در پی مأموریّتی که از رسول خداصلى الله عليه وآله وسلم داشت فرستاد، برای ماندن عمر در مدینه از اسامه اجازه گرفت. قرینه‌ی دیگر بر این حقیقت مطلبی است که در

کتاب‌های خودشان نقل کرده‌اند:

عمر بن الخطاب حتّی پس از آنکه بر مسند خلافت تکیه زد، چون اسامه را می‌دید می‌گفت: السلام علیك أیها الأمیر. اسامه می‌گفت: خدا تو را بیامرزد ای امیرالمؤمنین آیا این را به من می‌گویی؟ عمر می‌گفت: پیوسته تا وقتی زنده هستم تو را امیر می‌خوانم، پیامبر از دنیا رفت در حالی که تو بر من امیر بودی.[1]

با توجّه به این حقیقت، آیا آنکه به فرمان رسول‌الله ﷺ بر عمر و ابوبکر و عثمان و بسیاری از همراهان آنان امیر بود، از کسی که ـ بر فرض ـ به دستور پیامبر امامت جماعت کرده است، نسبت به حکومت و خلافت سزاوارتر نیست؟

14. ثابت است که عبدالله بن امّ مکتوم از جانب رسول‌الله ﷺ به امامت جماعت منصوب شد. همچنین پیامبر در شهرهای دیگر کسانی را به امامت جمعه منصوب فرمودند. با اینکه صادر شدن فرمان توسّط پیامبر ﷺ برای امامت کردن ابوبکر، هرگز ثابت نشده ولی بر فرض تحقّق چنین امری، آیا باز هم می‌تواند بر برتری و شایستگی ابوبکر برای خلافت دلالت داشته باشد؟

با توجّه به واقعیّت‌های تاریخ، دروغ بودن این مطلب آشکار است امّا آنچه واقعاً رخ داد، چه بود؟ از زبان جانشینان رسول‌الله ﷺ بشنویم:

چون شهادت پیامبر نزدیک شد، عایشه برای پدرش ابوبکر که در میان سپاه اسامه بود، نامه نوشت تا بیاید. عمر به همراه ابوبکر، از لشکر اسامه خارج شده

۱-کنزالعمّال: ۱۳/ ۲۷۰-۲۷۱ ح ۳۶۷۹۴ و ۳۶۷۹۵، تاریخ مدینة دمشق: ۸/ ۶۹-۷۰ ح [۲۱۱۱]، سیر أعلام النبلاء: ۲/ ۵۰۱، تاریخ الإسلام، الذّهبي: ۴/ ۱۷۷، البدایة والنهایة: ۵/ ۳۳۳ و ح ۳۳۶ و ۸/ ۷۳، السیرة النبویة، ابن کثیر: ۴/ ۶۱۷، السیرة الحلبیة: ۳/ ۲۳۰ و ۲۳۱.

شبانه به صورت پنهانی به مدینه آمدند. در روز دوشنبه که همان روز شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، عایشه به پدرش، ابوبکر، گفت که به مسجد رفته و به جای پیامبر، برای مردم نماز بخواند.

چون خبر این واقعه به پیامبر رسید، دستور دادند امیرالمؤمنین و عبّاس ـ عموی ایشان ـ زیر بغل‌های حضرت را بگیرند و به هر زحمتی بود خود را به مسجد رساندند، ابوبکر را از محراب پس کشیده و نماز را از ابتدا با حالت نشسته اقامه فرمودند. به همین جهت است که تنها امامی که می‌تواند نشسته بر افراد ایستاده امامت جماعت کند، رسول خداست. و حتّی رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حضور در مسجد و کنار زدن ابوبکر و از سر گرفتن نماز اکتفا نکردند و پس از اقامه‌ی نماز در حالی که ابوبکر و همراهان او، از مسجد گریختند، بر منبر رفته و خطبه خواندند و بار دیگر مردم را به پیروی از قرآن و اهل‌بیت دستور فرمودند و بر پیروی از لشکر اسامه و پرهیز از فتنه اصرار ورزیدند.[1]

۱- المسترشد: ۱۲۴و ۱۳۲، إرشاد القلوب: ۳۳۷، الإرشاد: ۹۶، إعلام الوری: ۸۲، الصّراط المستقیم: ۹۲، الطّرائف: ۴۰۳ الطّرفة العشرون، خصائص الأئمّة علیهم السلام: ۷۳-۷۵، الشّافي في الإمامة: ۱۵۸/۲، بحارالأنوار: ۴۶۵/۲۲ ح ۱۹ و ص ۴۸۵ و ج ۱۰۷/۲۸.

پرسش چهارم: اگر حضرت علی علیه‌السّلام خلافت خلیفه‌ی اوّل و دوّم را نمی‌پسندید و آنها را غاصب می‌دانست پس چگونه علیه آنها قیام نکرد؟

پاسخ: می‌توانم با یک پرسش کوتاه این جسارت را پاسخ دهم امّا اینجا نه موضعی است که چنین برخوردی را سزاوار باشد. باید آنان را گونه‌ای پاسخ داد که دیگر جرأت این تعدّی را نداشته باشند. «**فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُم** ـ پس هرکس بر شما تجاوز کرد، بر او تجاوز کنید همان گونه که بدان شما را مورد تجاوز قرار داده است».[1]

مولایم سیّدالأوصیاء است و خوب می‌داند که خداوند در آن شرایط سخت از او چه می‌خواهد. به خدا امامم، جز آنچه از جانب خدا مأمور بود، نکرد و از تمام آنچه در اختیار داشت از جان و مال و آبرو، در راه خدا گذشت امّا...، خدا خوار کند آنان که او را رها کردند و به سراغ دیگری رفتند. به خدا اگر در میان آن نامردمان، تنها چهل مرد یا سی مرد بودند که برای خدا شمشیر در دست می‌گرفتند، هرآینه مولایم درو می‌کرد آنان که خانه‌اش را ویران کردند. او هرگز در مقابل ظلمی که به او شد، سکوت نفرمود و معنای قیام نکردن حضرت،

۱- (۲) سوره البقره: آیه ۱۹۵.

سکوت و دست بر دست نهادن یا تأیید غاصبان نبود بلکه یاور در کار نبود... .

شهادت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روز دوشنبه بود. امیرالمؤمنین سه شنبه پیامبر را دفن کردند. سه روز قرآن را جمع آوری فرمودند و روز سوّم آن را به مسجد آوردند. در طول سه روز بعد به درب خانه‌های مهاجرین و انصار می‌رفتند و فردای روز سوّم بود که خبر یاری‌طلبی حضرت به گوش اصحاب سقیفه رسید و آنان مصیبتی را که بستر تمام مصیبت‌هاست، آفریدند و حضرت محسن علیه‌السلام به شهادت رسیدند و شد آنچه شد. و این، نه روز پس از شهادت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و در روز هفتم ماه ربیع الأوّل رخ داد. البته با توجّه به اخبار و احادیثی که در زمینه هجوم به بیت وحی، وارد شده است، حمله مکرّر صورت گرفته و شهادت حضرت محسن و مجروح و مضروب شدن سیّدة النّساء و برده شدن امیرالمؤمنین به مسجد، در روز هفتم ماه ربیع الأوّل رخ داده است. امّا آنجا که جان رسول‌الله و روح میان دو پهلوی ایشان، امیرالمؤمنین و زهرای اطهر صلوات الله علیهم در کوچه‌ها بی یاورند:

شب‌های کوچه‌های مدینه...

امام باقر علیه‌السلام فرمودند: **أَنَّ عَلِيّاً حَمَلَ فاطِمَةَ عَلَى حِمارٍ وَ سارَ بِها لَيْلًا إِلَى بُيُوتِ الْأَنْصارِ يَسْأَلُهُمُ النُّصْرَةَ وَ تَسْأَلُهُمْ فاطِمَةُ عليها‌السلام الِانْتِصارَ لَهُ وَ كانُوا يَقُولُونَ: يا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ مَضَتْ بَيْعَتُنا لِهَذا الرَّجُلِ، لَوْ كانَ ابْنُ عَمِّكِ سَبَقَ إِلَيْنا أَبا بَكْرٍ ما عَدَلْناهُ بِهِ. فَقالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام: أَ كُنْتُ أَتْرُكُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله مَيِّتاً فِي بَيْتِهِ، لا أُجَهِّزُهُ وَ أَخْرُجُ إِلَى النّاسِ أُنازِعُهُمْ فِي سُلْطانِهِ؟ وَ قالَتْ فاطِمَةُ عليها‌السلام: ما صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلّا ما كانَ يَنْبَغِي لَهُ وَ صَنَعُوا هُمْ ما كانَ اللَّهُ حَسِيبُهُمْ عَلَيْهِ** ـ امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضرت فاطمه را سوار بر چهارپا می‌فرمودند و همراه با ایشان به خانه‌های انصار می‌رفتند و از آنان

یاری می‌طلبیدند و حضرت فاطمه برای امیرالمؤمنین از آنان کمک می‌خواستند و آنان می‌گفتند: ای دختر رسول خدا! ما با این مرد (ابوبکر) بیعت کرده‌ایم، اگر پسر عمویت پیش از ابوبکر به سوی ما می‌آمد، ما از او به سوی شخص دیگری روی نمی‌گرداندیم (با کسی جز او بیعت نمی‌کردیم). امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: آیا پیکر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خانه‌اش رها می‌کردم و او را تجهیز نمی‌کردم و برای منازعه بر سر سلطنت، به سوی مردم می‌آمدم؟ حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌فرمود: اباالحسن (امیرالمؤمنین) جز آنچه او را سزاوار بود، انجام نداد و آنان نیز کاری کردند که حسابشان با خدا است و خداوند از آنان باز خواست خواهد کرد.[1]

چگونه چنین رفت حال آنکه در روز غدیر، بیعت امیر برگردن آنان قرار گرفت؟ آیا بیعت آنان با ابوبکر، مشروعیّت داشت تا الزام آور وفا باشد؟ مگر

۱- غایةالمرام: ۱۸/۶، بحارالأنوار: ۳۵۲/۲۸و۳۵۵، بیت‌الأحزان: ۸۲ و ۱۰۰. ر.ک: کتاب سلیم، تحقیق محمّدباقر انصاری: ۱۴۶ و ۱۴۷، الإحتجاج: ۱۰۷/۱ و ص۱۰۸، الهدایةالکبری: ۴۰۸ و ۴۱۲، غایة المرام: ۳۱۵/۵ و ۳۱۶ و ج۲۶/۶، بحارالأنوار: ۳۲۸/۲۲ح۳۶ و ۲۶۳ و ۲۶۷ و ج۱۹/۵۳، نفس‌الرّحمان: ۴۸۰ و ۴۸۲ و ۵۶۲، کتاب الأربعین، ماحوزی: ۳۴۱، بیت‌الأحزان: ۱۰۸، الأنوار العلویّة: ۲۸۵، منارالهدی: ۱۳۶، إلزام النّاصب: ۲۳۳/۲.

و از کتاب‌های مخالفین: السّقیفة وفدك، جوهری: ۶۳-۶۴، شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحدید: ۱۳/۶، الامامة والسیاسة: ۲۹/۱-۳۰ مانند آن با کمی اختلاف. ر.ک: أعلام النّساء: ۱۱۴/۴، الفتوح: ۱۳/۱.

لازم به ذکر است که برخی از این مصادر نقل کرده‌اند که این کار سه شب تکرار شد و هر سه مرتبه، جز چهار نفر، از بین کسانی که با حضرت بیعت کردند، کس دیگری به عهد وفا نکرد. البته این ماجرا را تا چهل روز نیز نقل کرده‌اند.

آنچه در روز غدیر رخ داد، بیعت نبود تا آنان را ملزم به وفا کند؟ این چه پای بندی است که به حق وفا ندارد و باطل را ره می‌سپارد؟ چگونه چنین چیزی ممکن بود؟ چگونه بیعت بر بیعت منعقد می‌شود؟ آیا ممکن است؟!

و چون سرور اوصیاء چنین دید که برادر پیامبر را کشان کشان به سوی مسجد می‌برند، مسجدی که در آن آیات بسیاری در فضیلت و برتری او نازل شد، آیا دیگر راهی جز مظلومیّت برای او باقی بود؟ آیا نمی‌بینند که در میان انبیای الهی نیز کسانی بوده‌اند که بدون پذیرفتن جوّ حاکم، ناگزیر از مظلومیّت شدند. امّا نه آن مصیبت‌ها این مصیبت و نه آن پیامبران به ارزش امیرم. او، نه چون هارون، نه چون ایّوب، نه چون یونس و نه چون تمام پیامبرانی که در رویارویی با مردمان دیدند آنچه دیدند و شنیدند آنچه شنیدند؛ به خدا سرورم در منزلت نزد خدا و اطاعت از امر خدا، بر آنان برتری داشت و از آنان سزاوارتر بود.

جای بحثی نمانده است، شکوه او در میدان احزاب، رتبه‌اش در ابلاغ آیات برائت، پیدایی‌اش در برگزاری حجّ بی‌آلایش، جلالش از بت‌شکنی بر دوش نبی، علمش از نجوا با صاحب رسالت، صبرش از در نیم سوخته، اندوهش از غصه‌ی کوثر، خَشیتش از شب‌های نخلستان، مناجاتش از سینه چاه، دوستی‌اش از نان خشک جوین سخت، زهدش از نعلین پر وصله...

تقوایش از چرخاندن آسیای دستی پیرزنان، عبادتش از محراب خونین، شرافتش از تقدیم کاسه‌ی شیر که تنها خوراک مناسب برای حال بی‌قرارش بود به شقیّ در بند و خلقش از اشک ویرانه‌نشینان نابینای کم جان، دیدنی بود.

او هرگز حتّی به اندازه‌ی چشم بر هم زدنی، در آنچه از جانب خدا بدان مأمور

بود، تأمّل نکرد تا چه رسد به تعلّل یا کوتاهی یا بی‌تفاوتی یا سرپیچی که پناه می‌برم به خدا از شرّ این قوم که چنین ناشایسته‌هایی را بر برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بار می‌کنند.

قرآن را بنگر که در بیان شرح حال نوح می‌فرماید: «**فَدَعا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِر** ـ پروردگار خویش را خواند که (خدایا) من مغلوب هستم، تو مرا یاری کن». و از زبان ابراهیم می‌فرماید که چون از عمویش «آزر» استمداد طلبید و از او پاسخ منفی شنید، گفت: «**وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ وَأَدْعُوا رَبِّي** ـ از شما و بت‌هایتان دوری نموده، کنج عزلت اختیار کرده و پروردگارم را می‌خوانم».

در تاریخ آمده است که بعد از آن، حضرت ابراهیم از بابل به سوی کوه‌های فارس مهاجرت کرد و هفت سال پیرامون آن کوه‌ها زندگی کرد و کنج عزلت برگزید. سپس دوباره به بابل بازگشت و با شکستن بت‌ها دعوت خویش را آشکار نمود.

قرآن همچنین از فرار موسی چنین یاد می‌فرماید: «**فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِينَ** ـ از شهر و دیار خود ترسان بیرون رفت و گفت: پروردگارم! مرا از گروه ستمکار رهایی بخش». همچنین انحراف قوم بنی اسرائیل که در غیاب موسی گوساله پرست شدند و سکوت هارون را بیان می‌کند و درباره پاسخ حضرت هارون در مورد صبرش چنین می‌فرماید: «**وأخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْداءَ وَ لا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِين** ـ و (موسی) سر برادرش را گرفته به سوی خود می‌کشید، (هارون) گفت: ای پسر مادرم! این قوم مرا زبون کردند و نزدیک بود

مرا بکشند (تصمیم گرفتند مرا بکشند امّا موفّق به انجام این کار نشدند)، دشمنان را به شماتت من وامدار و مرا با قوم ستمگر یکسان مگیر».

هارون که خلیفه موسی بود، در مقابل فریب کاری سامری ـ که مردم را منحرف و گوساله پرست کرده بود ـ قیام نکرد و دست به شمشیر نبرد. و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که برای رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به منزله‌ی هارون است برای موسی، چون دید آنان که با او عهد یاری می‌بستند، به وعده گاه نمی‌آمدند، همانند هارون و برابر با وصیّت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله صبر پیشه کرد. زمانی که به زور، او را به مسجد آوردند تا از او بیعت بگیرند، با نوای بلند، همان کلمات هارون را به پیامبر عرضه داشت: «**إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكادُوا يَقْتُلُونَنِي**ـ این قوم مرا تنها گذاشتند و ضعیف نمودند و نزدیک بود مرا بکشند (تصمیم به کشتن من گرفتند امّا نتوانستند این تصمیم را عملی سازند)».

امیر من، معصوم است نه یک قدم فروتر و نه گامی فراتر. او نه اجتهاد شخصی دارد و نه اندیشه‌ی سیاست‌مداری و مصلحت‌طلبی که طبق دستورات الهی ـ که در ضمن نامه‌هایی به نام وصیّت مهر و موم شده در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله توسط جبرییل علیه‌السلام از آسمان برای ایشان و یازده تن از فرزندان ایشان آمد ـ رفتار می‌فرمود.[۱]

گواه این بیان در معتبرترین کتاب‌های شیعیان و نیز مخالفین آمده است. احادیث بسیاری مبنی بر این است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام مطابق با وظیفه‌ی خویش

۱- الطّرف: ۳۳۷ الطّرفة الرّابعة عشر همچنین رجوع کنید به طرفه ۲۶.

و وصیّت رسول‌الله ﷺ: زمان تجهیز رسول‌الله ﷺ، زمان اجبار به بیعت[۱]، زمان دفاع از حضرت زهرا علیها السلام و حقّ فدک، زمان اقدام غاصبان برای بیعت گرفتن از مردم، هنگام رویارویی با ابوبکر در راه و بردن او به مسجد قبا و نشان دادن پیامبر ﷺ به او و ملاقات او با پیامبر[۲] و... برخوردهای افشاگرانه و تندی با غاصبان داشتند و در دوران حکومت غاصبانه آنان اقدامات لازم را برای هدایت مردم و نجات گرفتاران از اجرای حکم‌های ناروا بر آنان، جلوگیری از ایجاد و ترویج بدعت‌ها و... و در درجه اوّل حفظ اسلام انجام دادند.

دوّمین علّت بردباری سرور یگانه‌ام، وصیّت رسول‌الله ﷺ بود:

علی جان! صبر کن، صبر...[۳]

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «**وَ أَوْصانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقالَ: يا عَلِيُّ! إنْ وَجَدْتَ فِئَةً تُقاتِلُ بِهِمْ فَاطْلُبْ حَقَّكَ وَ إلّا فَالْزَمْ بَيْتَكَ، فَإنِّي قَدْ أَخَذْتُ لَكَ الْعَهْدَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ بِأَنَّكَ خَلِيفَتِي وَ وَصِيِّي وَ أَوْلَى النّاسِ بِالنّاسِ مِنْ بَعْدِي فَمَثَلُكَ كَمَثَلِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرامِ يَأْتُونَكَ النّاسُ وَ لا تَأْتِيهِم** ـ و پیامبرخدا ﷺ مرا وصیّت نموده، فرمود: ای علی! اگر گروهی را پیدا کردی که با همراهی آنها بجنگی، حقّ خود را طلب کن وگرنه در خانه‌ات بنشین؛ زیرا من برای تو در روز غدیرخم از مردم پیمان گرفته‌ام بر اینکه تو جانشین من و وصیّ من وسزاوارترین مردم پس از من

۱- در ذیل عنوان احادیث مناشده، این مورد نیز آورده شده است.

۲- بصائر الدّرجات: ۲۹۷ ب۵ ح ۱۰، عیون المعجزات: ۳۵-۳۶ مدینة المعاجز: ۱۲/۳ ۴۷۲.

۳- **أمر النّبي ﷺ الوصيّ بالصّبر ما لم يجد عوناً** ـ پیامبر ﷺ به وصیّ خود (امیرالمؤمنین علیه السلام) وصیّت به صبر نمود تا زمانی که یاوری ندارد: الطّرف: ۵۰۳ الطّرفة ۲۴.

هستی. مَثَل تو مَثَل خانه خداست که مردم باید به سوی تو آیند نه اینکه تو به سوی آنان روی».[۱]

عبدالله بن عبّاس در حدیثی طولانی گوید: خدمت امیرالمؤمنین مشرّف شدیم و عرض کردیم: ای اباالحسن! ما را از آنچه رسول‌الله نزد تو وصیّت فرمود، آگاه نما. حضرت فرمودند: به زودی به شما خبر خواهم داد. (پیامبر) فرمود: «**إنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ وَ ارْتَضَاهُ لَكُمُ وَ تَمَّم عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ و كُنْتُمْ أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها، اللهُ اللهُ يا عَلِيُّ احْفَظْ وَصِيَّتِي وَ ارْعَ ذِمامِي وَ أَوْفِ بِعَهْدِي وَ أَنْجِزْ مَوْعِدِي، وَ اقْضِ دَيْنِي، وَ كُنْ مَكانِي، وَ قُمْ مَقامِي، وَ أَحْيِ سُنَّتِي وَ ادْعُ مَنْ يَجِئَ إلى مِلَّتِي** ـ همانا خداوند برای شما دین را برگزیده و برای شما بدان خشنود گشته و نعمت‌هایش را بر شما تمام فرموده است و شما بدان سزاوارترین هستید و اهل آن هستید.

خدا را خدا را! ای علی وصیّتم را حفظ کن، تعهّدات مرا بپرداز و به پیمانم وفا کن و وعده‌ام را عملی نما، دِین مرا بپرداز و در جایگاه من باش، در محلّ قیامم، قیام کن و سنّت مرا زنده کن و آن‌کس را که می‌آید، به سوی ملّت من دعوت کن.

إنَّ اللَّهَ تَعالَى لَمّا اصْطَفانِي وَ اخْتارَنِي، ذَكَرْتُ دَعْوَةَ مُوسَى، فَقُلْتُ: إلَهي اجْعَلْ لِي وَزِيراً، فَأَوْحَى اللَّهُ إلي: إنَّ عَلِيّاً وَزِيرُكَ وَ ناصِرُكَ وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِكَ، فَأَنْتَ يا عَلِيُّ وَ وُلْدُكَ أَئِمَّةُ الْهُدَى، وَ أَنْتُمْ قادَةُ التُّقَى، وَ بَقِيَّةُ عِتْرَةِ الْمُصْطَفَى، أَنْتُمُ الَّذِينَ أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبادِ مَوَدَّتَكُمْ وَ وَلايَتَكُمْ، وَ أَنْتُمُ الشَّجَرَةُ الَّتِي أَنَا أَصْلُها وَ أَنْتُمْ فَرْعُها فَمَنْ تَمَسَّكَ بِها فَقَدْ نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها فَقَدْ هَوَى، أَنْتُمُ الَّذِينَ ذَكَرَكُمُ اللَّهُ فِي كِتابِهِ وَ وَصَفَكُمْ لِعِبادِهِ فَقالَ: ﴿إنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ

۱- بحارالانوار: ۱۵/۹۳ به نقل از تفسیر النعماني به سند خود از امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ﴾[1] فَأَنْتُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ مِنْ آدَمَ وَ سُلالَتُهُ مِنْ نُوحٍ، وَ الْآلُ مِنْ إبْراهِيمَ وَ الْأُسْرَةُ مِنْ إسْماعِيلَ وَ الْعِتْرَةُ الْهادِيَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله وسلم) ـ همانا خدای تعالی چون مرا برگزید و اختیار فرمود، دعا و درخواست موسی را یاد کردم و عرضه داشتم: خدای من! برای من وزیری قرار بده. از این رو خداوند بر من چنین وحی فرمود: «همانا علی وزیر و یاور تو و خلیفه پس از توست». پس تو ای علی و فرزندانت، امامان هدایت هستید و همانا شما پیشوایان پرهیزگاری و باقیمانده عترت مصطفی هستید. شما هستید آن کسانی که خداوند دوستی و ولایت شما را بر مردم واجب فرموده است و شما هستید درختی که من اصل آن هستم و شما شاخه‌های آن. آن کس که بدان چنگ زند، هر آینه رهایی یافته و آنکه از آن سرپیچی کند، به تحقیق نابود شده است. شما کسانی هستید که خدا شما را درکتابش یاد فرموده و برای بندگان خود توصیف کرده و فرموده است: «همانا خدا آدم و نوح و آل‌ابراهیم و آل‌عمران را بر عالمیان برگزید. ذریّه‌ای که برخی از برخی دیگرند». شما هستید برگزیدگان خدا از آدم و خانواده‌ای از نوح و آل از ابراهیم و خانواده اسماعیل وعترت هدایت‌گر از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم.

فَاصْبِرْ يا عَلِيُّ عَلَى قَضاءِ اللَّهِ حُلْوَهُ وَ مُرَّهُ، أَمَا إنَّهُم سَيَظْهَرُونَ لَكَ مِنْ بَعْدِي ما كَتَمُوا وَ يُعْلِنُونَ لَكَ ما أَسَرُّوا، فَإنَّ أَتَوْكَ فَتابَعُوكَ طائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ فَاقْبَلْهُم فَحَظَّهُمْ الْأَوْفَى أَصابُوا، وَ رَبَّهُمْ أَطاعُوا، وَ نَبِيَّهُمْ أَرْضَوْا وَ إنْ أَزالُوا الْحَقَّ عَنْكَ عَداوَةً وَ ضَغْناً فَحَظَّهُمْ نَقَصُوا، وَ رَبَّهُمْ عَصَوْا، وَ نَبِيَّهُمْ أَسْخَطُوا وَ الَّذِي سَيَصِيرُ الْأَمْرُ إلَيْهِ يا عَلِيُّ سَيَمُوتُ وَ يَدَعُها لَيْسَ بِمُخَلَّدٍ فِيها فَلا تُزاحِمْهُمْ عَلَى دُنْياهُمْ، وَ لا تَبِعْ باقِياً بِفانٍ، وَ ائْتِنِي مَظْلُوماً، وَ لا تَأْتِنِي ظالِماً، وَ اعْلَمْ أَنَّكَ ما تَصِيرُ إلَيْهِ خَيْرُ مِمّا أَنْتَ فِيهِ

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۳۴.

ـ پس ای علی! بر قضای خداوند، شیرین و تلخ آن صبر پیشه ساز. امّا آنان پس از من برای تو چیزی را آشکار می‌سازند که پنهان کرده‌اند و چیزی را که پوشیده می‌داشتند، آشکار می‌کنند. اگر فرمانبردار و خشنود نزد تو آمدند، به آنان روی آور که به برترین بهره‌ی خود رسیده‌اند و پروردگارشان را پیروی نموده‌اند و پیامبرشان را خشنود ساخته‌اند. و اگر حق را از روی دشمنی و کینه از تو بردند، به راستی که بهره‌ی خود را ناقص و پروردگارشان را سرپیچی و پیامبرشان را خشمناک کرده‌اند. و آن کسی که امر (خلافت) به او رسد، به زودی خواهد مُرد و آن (امر خلافت) را رها خواهد کرد و در آن (تکیه بر جایگاه خلافت) جاودان نخواهد بود؛ بنابراین به خاطر دنیای آنان با ایشان تنگ مگیر و آخرت را که جاوید است به دنیای نابود شدنی، مفروش و مظلوم نزدم بیا و ظالم میا و بدان که آنچه به سوی آن روانه هستی، نیکوتر است از آنچه در آن به سر می‌بری».[1]

پرده را بالا بردم...

از جمله احادیثی که از آشکارترین مصادیق ایستادگی‌های حضرت در برابر غاصبان بوده و برخورد حضرت را با امّت فریب خورده فریب‌کار و غاصبان خلافت بیان می‌کند، این حدیث شریف است که در یکی از معتبرترین کتاب‌های حدیثی شیعه یعنی جلد هشتم کتاب شریف الکافی: «الروضة» آمده است. شیخ کلینی رحمه‌الله به سند خود از اَبی هَیثَم بن تیَّهان نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مدینه برای مردم چنین خطبه فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لٰا إِلَهَ إِلٰا هُوَ... أَیُّهَا الْأُمَّةُ الَّتِي خُدِعَتْ فَانْخَدَعَتْ وَ عَرَفَتْ خَدِیعَةَ مَنْ خَدَعَهٰا فَأَصَرَّتْ عَلَى مٰا عَرَفَتْ وَ اتَّبَعَتْ**

۱- المسترشد: ۶۰۸- ۶۱۰ ح ۲۷۷.

أَهْوٰاءَهٰا وَ ضَرَبَتْ فِی عَشْوٰاءِ غَوٰایَتِهٰا وَ قَدِ اسْتَبٰانَ لَهَا الْحَقُّ فَصَدَّتْ عَنْهُ وَ الطَّرِیقُ الْوٰاضِحُ فَتَنَكَّبَتْهُ أَمَا وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوِ اقْتَبَسْتُمُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ وَ شَرِبْتُمُ الْمٰاءَ بِعُذُوبَتِهِ وَ ادَّخَرْتُمُ الْخَیْرَ مِنْ مَوْضِعِهِ وَ أَخَذْتُمُ الطَّرِیقَ مِنْ وٰاضِحِهِ وَ سَلَكْتُمْ مِنَ الْحَقِّ نَهْجَهُ لَنَهَجَتْ بِكُمُ السُّبُلُ وَ بَدَتْ لَكُمُ الْأَعْلٰامُ وَ أَضٰاءَ لَكُمُ الْإِسْلٰامُ فَأَكَلْتُمْ رَغَداً وَ مٰا عٰالَ فِیكُمْ عٰائِلٌ وَ لٰا ظُلِمَ مِنْكُمْ مُسْلِمٌ وَ لٰا مُعٰاهَدٌ وَ لَكِنْ سَلَكْتُمْ سَبِیلَ الظَّلٰامِ فَأَظْلَمَتْ عَلَیْكُمْ دُنْیٰاكُمْ بِرُحْبِهٰا وَ سُدَّتْ عَلَیْكُمْ أَبْوٰابُ الْعِلْمِ فَقُلْتُمْ بِأَهْوٰائِكُمْ وَ اخْتَلَفْتُمْ فِی دِینِكُمْ فَأَفْتَیْتُمْ فِی دِینِ اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ اتَّبَعْتُمُ الْغُوٰاةَ فَأَغْوَتْكُمْ وَ تَرَكْتُمُ الْأَئِمَّةَ فَتَرَكُوكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ تَحْكُمُونَ بِأَهْوٰائِكُمْ إِذٰا ذُكِرَ الْأَمْرُ سَأَلْتُمْ أَهْلَ الذِّكْرِ فَإِذٰا أَفْتَوْكُمْ قُلْتُمْ هُوَ الْعِلْمُ بِعَیْنِهِ فَكَیْفَ وَ قَدْ تَرَكْتُمُوهُ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَ خٰالَفْتُمُوهُ رُوَیْداً عَمّٰا قَلِیلٍ تَحْصُدُونَ جَمِیعَ مٰا زَرَعْتُمْ وَ تَجِدُونَ وَخِیمَ مٰا اجْتَرَمْتُمْ وَ مَا اجْتَلَبْتُمْ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّی صٰاحِبُكُمْ وَ الَّذِی بِهِ أُمِرْتُمْ وَ أَنِّی عٰالِمُكُمْ وَ الَّذِي بِعِلْمِهِ نَجٰاتُكُمْ وَ وَصِیُّ نَبِیِّكُمْ وَ خِیَرَةُ رَبِّكُمْ وَ لِسٰانُ نُورِكُمْ وَ الْعٰالِمُ بِمٰا یُصْلِحُكُمْ فَعَنْ قَلِیلٍ رُوَیْداً یَنْزِلُ بِكُمْ مٰا وُعِدْتُمْ وَ مٰا نَزَلَ بِالْأُمَمِ قَبْلَكُمْ وَ سَیَسْأَلُكُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ أَئِمَّتِكُمْ مَعَهُمْ تُحْشَرُونَ وَ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ غَداً تَصِیرُونَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ كٰانَ لِي عِدَّةُ أَصْحٰابِ طٰالُوتَ أَوْ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَعْدٰاؤُكُمْ لَضَرَبْتُكُمْ بِالسَّیْفِ حَتَّی تَئُولُوا إِلَی الْحَقِّ وَ تُنِیبُوا لِلصِّدْقِ فَكٰانَ أَرْتَقَ لِلْفَتْقِ وَ آخَذَ بِالرِّفْقِ اللَّهُمَّ فَاحْكُمْ بَیْنَنٰا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَیْرُ الْحٰاكِمِینَ.

قٰالَ: ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَرَّ بِصِیرَةٍ فِیهٰا نَحْوٌ مِنْ ثَلٰاثِینَ شٰاةً فَقٰالَ: وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي رِجٰالًا یَنْصَحُونَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ بِعَدَدِ هَذِهِ الشِّیٰاهِ لَازَلْتُ ابْنَ آكِلَةِ الذِّبّٰانِ عَنْ مُلْكِهِ. قٰالَ: فَلَمّٰا أَمْسَی بٰایَعَهُ ثَلٰاثُمِائَةٍ وَ سِتُّونَ رَجُلًا عَلَی الْمَوْتِ. فَقٰالَ لَهُمْ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام: اغْدُوا بِنٰا إِلَی أَحْجٰارِ الزَّیْتِ مُحَلِّقِینَ وَ حَلَقَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام. فَمٰا وٰافَی مِنَ الْقَوْمِ مُحَلِّقاً إِلّٰا أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدٰادُ وَ حُذَیْفَةُ بْنُ الْیَمٰانِ وَ عَمّٰارُ بْنُ یٰاسِرٍ وَ جٰاءَ سَلْمٰانُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ. فَرَفَعَ یَدَهُ إِلَی السَّمٰاءِ فَقٰالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي كَمٰا اسْتَضْعَفَتْ بَنُو إِسْرٰائِیلَ هٰارُونَ، اللَّهُمَّ فَإِنَّكَ تَعْلَمُ مٰا نُخْفِي وَ مٰا نُعْلِنُ وَ مٰا یَخْفَی

عَلَيْكَ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ أَمَا وَ الْبَيْتِ وَ الْمُفْضِي إِلَى الْبَيْتِ [وَ فِي نُسْخَةٍ وَ الْمُزْدَلِفَةِ وَ الْخِفَافِ إِلَى التَّجْمِيرِ لَوْ لَا عَهْدٌ عَهِدَهُ إِلَيَّ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَاوْرَدْتُ الْمُخَالِفِينَ خَلِيجَ الْمَنِيَّةِ وَ لَارْسَلْتُ عَلَيْهِمْ شَابِيبَ صَوَاعِقِ الْمَوْتِ وَ عَنْ قَلِيلٍ سَيَعْلَمُونَ.[1]

سپاس برای خداوندی است که جز او خدایی نیست... (تا اینکه فرمودند): ای امّتی که فریبش دادند و فریب خورد و فریبِ فریبکار خود را فهمید و دانسته بر پذیرش این فریب پافشاری کرد و از هوی و هوس خویش پیروی نمود و خود را به تاریکی گمراهی افکند و با اینکه حق و راستی برایش آشکار بود، از آن روی برتافت، به راه روشن پشت کرد و بیراهه رفت!

سوگند به آنکه دانه را شکافت و جاندار را آفرید! اگر شما دانش را از معدنش کسب می‌کردید و آب را گوارا و شیرین نوش کرده و خوبی را از جایگاه آن ذخیره می‌گرفتید و راه را از آنجا که روشن است می‌پیمودید و به روش درست می‌رفتید، راه‌ها در برابر شما هموار بود و نشانه‌ها در برابر شما پدیدار و اسلام برای شما می‌درخشید و خوش و فراوان می‌خوردید و دیگر در میان شما کسی یافت نمی‌شد که گرسنه باشد و دیگر بر مسلمان یا همکیش شما ستم روا نمی‌شد. ولی شما راه تاریکی پیمودید و دنیا با تمام گستردگی بر شما تیره وتار شد و درهای علم و دانش به روی شما بسته شد.

شما با هوای نفس سخن گفتید و در دین اختلاف کردید و ندانسته به احکام دین فتوا داده و در پی گمراهان به راه افتادید، تا شما را گمراه کردند. و امامان بر

۱- صفحه ۳۱ حدیث ۵.

حق را رها کردید و آنها نیز شما را وانهادند و به وضعی افتادید که به دل‌خواه خود داوری کنید، نه به حق.

هرگاه مسأله‌ایی پیش می‌آمد، از اهل‌ذکر (اهل‌بیت پیامبر ﷺ) می‌پرسیدید و چون نظری برای شما می‌دادند، سخن ایشان را همان دانش تلقّی می‌کردید. پس چه شد که آنها را رها کرده و پشت سر نهادید و با ایشان به مخالفت برخاستید؟!

آرام باشید که به زودی آنچه را کِشتید، خواهید درود و سرانجام جرم‌های خود را و هرآنچه را به سوی خود جلب کردید، خواهید دید.

سوگند به آنکه دانه را شکافت و سبز کرد و جاندار را آفرید و بدان روح بخشید! هر آینه می‌دانید که منم صاحب الامر و پیشوای شما و کسی که باید از او فرمان برید و پیروی‌اش کنید و منم دانشمند و عالِم شما در آنچه شما را اصلاح کند، و آنکه به وسیله دانشش شما را نجات تواند بخشید. من هستم وصیّ پیامبر شما و برگزیده‌ی پروردگارتان و زبان قرآنتان و دانا به مصلحت شما.

و پس از اندک مدّتی، آرام آرام بر شما فرود خواهد آمد آنچه بدان وعده داده شده اید و آنچه به امّت‌های پیش از شما نازل شده است. و همانا خداوند شما را درباره امامانتان بازپرسی کند، با آنان محشور خواهید شد و فردا به درگاه خداوند عزّوجل خواهید رفت.

به خدا سوگند! اگر به شماره یاران طالوت، یا شماره یاران بدر، یاور داشتم، هر آینه با تیغ شما را می‌زدم تا به حق بازگردید و به راستی گرایید. و این کار برای پیوند شکاف و نرمش بهتر بود. خدایا میان ما به حق حکم فرما که تو بهترین حاکم هستی.

راوی گوید: امام علیه‌السلام سپس از مسجد بیرون رفت و به آغلی رسید که در آن حدود سی گوسفند بود. امام علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم! اگر به تعداد این گوسفندان برای من مردانی بود که برای خداوند عزّوجل و رسولش خیرخواه بودند، پسرِ زنِ مگس خوار ـ معاویه پسر هند جگرخوارـ را از سلطنتش برمی‌داشتم.

راوی می‌گوید: چون شب شد، سیصد و شصت نفر با او تا دم مرگ بیعت کردند. امیرالمؤمنین فرمود: به هنگام بامداد در محل احجار الزّیت گرد آیید و برای نشانی، همگی سرها را بتراشید و خود امیرالمؤمنین هم سرش را تراشید و از آن جمع سر تراشیده در وعده‌گاه حاضر نشدند مگر ابوذر و مقداد و حذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و سلمان هم در آخر آنان رسید. حضرت دست بر آسمان برداشت و فرمود: خدایا! این مردم مرا خوار شمردند، چنان که بنی اسرائیل هارون را. خدایا! تو می‌دانی آنچه را آشکار و پنهان می‌داریم و هیچ چیز در زمین و آسمان بر تو پوشیده نیست. مرا مسلمان از دنیا ببر و به نیکان برسان.

قسم به خدای کعبه و آنکه دست به کعبه سایید و سوگند به مزدلفه و گام‌هایی که برای رمی جمره بردارند! اگر نبود سفارش و عهدی که پیغمبر امّی به من کرده است، من همه مخالفان را به درّه مرگ می‌بارانـدم و به همین زودی خواهید دانست.[1] بگذریم که قلب تنهایش را، جز سینه چاه، محرم اسرار نبود... .

۱- نهج السعادة: ۱/۶۰-۶۵ چاپ ارشاد. مرآة العقول: ۲۵/۷۰، بیت الأحزان: ۹۷-۹۹.
و از کتاب‌های مخالفین: این خطبه و ماجرا را سید ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی که از محدّثین زیدی مذهب (ت ۴۲۴ه.ق) است در تیسیر المطالب: ۲۰۶ اواخر باب ۱۴ چاپ اوّل، به صورت مسند از ابی هیثم بن تیّهان از حضرت علیه‌السلام نقل کرده است.

روزگارم چنین بود...

از حنظل تلخ‌تر و از استخوان در گلو ناگوارتر بود. از میان سینه‌ی تفتیده‌ی مولای یگانه‌ام، بشنویم: پس از آنکه مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، حضرت نامه‌ای برای موالیان و شیعیان خود نوشتند تا روزهای جمعه در مسجدها خوانده شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلى شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ. أَمّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ- سُبْحانَهُ- بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله بَشِيراً وَ نَذِيراً لِلْعالَمِينَ، وَ مُهَيْمِناً عَلَى الْمُرْسَلِينَ، وَ أَميناً عَلَى التَّنْزِيلِ، وَ شَهِيداً عَلى هذِهِ الْأُمَّةِ. فَيا لَهٰا مِنْ نِعْمَةٍ مٰا أَعْظَمَهٰا إِنْ لَمْ تَخْرُجُوا مِنْهٰا إِلى غَيْرِهٰا. وَ يٰا لَهٰا مَنْ مُصِيبَةٍ مٰا أَعْظَمَهٰا، إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا بِهٰا، وَ تَرْغَبُوا عَنْهٰا ــ بسم الله الرّحمان الرّحيم. از جانب بنده‌ی خدا علی امیرالمؤمنین به سوی شیعیانش از مؤمنان و مسلمانان. امّا بعد! به راستی که خداوند ـ سبحانه ـ محمّد صلی الله علیه و آله را بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده برای عالمیان و شاهد بر فرستادگان و امین بر تنزیل و گواه بر این امّت برانگیخت. پس شگفتا از نعمتی که چه باعظمت است اگر از آن خارج نشوید و به سوی دیگری روید. و شگفتا از مصیبتی که چه باعظمت است اگر بدان ایمان نیاورید و بدان رغبت نورزید.

فَلَمَّا اسْتَكْمَلَ نَبِيُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُدَّتَهُ مِنَ الدُّنْيٰا، تَوَفّاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ سَعِيداً حَمِيداً، مَشْكُوراً سَعْيُهُ، مَرْضِيّاً عَمَلُهُ، مَغْفُوراً ذَنْبُهُ، شَرِيفاً عِنْدَ اللَّهِ نُزُلُهُ. فَيا لَمَوْتَةُ مُصِيبَةٌ خَصَّتِ الْأَقْرَبِينَ، وَ عَمَّتْ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ، مٰا أُصِيبُوا قَبْلَهٰا بِمِثْلِهٰا، وَ لَنْ يُعٰايِنُوا بَعْدَهٰا أُخْتَهٰا ـ چون عمر پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در دنیا سپری شد، خداوند او را سعادتمند و ستوده از دنیا برد، در حالی که تلاش او مورد سپاس و عملش مورد رضایت و گناهش

مورد بخشش قرار گرفته بود[۱] و شرافتمندانه نزد خدا وارد شد. پس مصیبت رحلتش بر خصوص نزدیکانش سخت بود و بر عموم مسلمانان ناگوار. پیش از این به چنین مصیبتی مبتلا نشده بودند و هرگز مانند آن را نخواهند دید.

فَلَمّا مَضى صلی‌الله‌علیه‌وآله لِسَبيلِهِ، وَ قَدْ بَلَّغَ ما أُرْسِلَ بِهِ، وَ تَرَكَ كِتابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ إمامَيْنِ لا يَخْتَلِفانِ، وَ أَخَوَيْنِ لا يَتَخاذَلانِ، وَ مُجْتَمِعَيْنِ لا يَتَفَرَّقانِ، تَنازَعَ الْمُسْلِمُونَ الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. وَ لَقَدْ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهُ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ لأَنَا أَوْلَى النّاسِ بِهِ مِنِّي بِقَميصي هذا ـ چون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در راه خدا از دنیا رفت در حالی که آنچه را بدان فرستاده شده بود، ابلاغ فرمود و کتاب خدا و اهل‌بیتش را دو پیشوایی که با یکدیگر اختلاف نکنند و دو برادر که خوار نشوند و به هم پیوندخوردگانی که از یکدیگر جدا نشوند، قرار داد؛ مسلمانان درباره‌ی امر خلافت پس از پیامبر، به نزاع برخاستند در حالی که خداوند جان پیامبرش محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرفته بود. و هر آینه من از مردم سزاوارترین نسبت به پیامبر بودم از این پیراهنم نسبت به تنم.

فَوَ اللَّهِ ما كانَ يُلْقى في رَوْعي، وَ لا يَخْطُرُ بِبالي، وَ لا عَرَضَ في رَأْيي، أَنَّ وَجْهَ النّاسِ إلى غَيْري، وَ أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هذا الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ لا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنّي مِنْ بَعْدِهِ. فَلَمّا أَبْطَؤُوا عَنّي بِالْوَلايَةِ لِهِمَمِهِمْ، وَ تَثَبَّطَ الأَنْصارُ، وَ هُمْ أَنْصارُ اللَّهِ وَ كَتيبَةُ الإسْلامِ ـ به خدا سوگند! در خاطرم افکنده نمی‌شد و به فکرم خطور نمی‌کرد و به نظرم نمی‌رسید که مردم روی به سوی کسی جز من داشته

←

۱- مقصود از بخشش گناهان پیامبر این نیست که نعوذ بالله پیامبر مرتکب نافرمانی خدا شده باشند بلکه خداوند، گناهان شیعیان را به پیامبر نسبت داده، سپس برای گرامی‌داشت پیامبر، آن‌ها را مورد عفو قرار داده است.

باشند.[۱] و مردمِ عرب، امر خلافت را پس از پیامبرﷺ از اهل‌بیت ایشان بگردانند و خلافت رسول‌الله را پس از ایشان از من دور گردانند. چون در واگذاری ولایت به من درنگ کردند، کوشیدند تا ولایت را از من بربایند و انصار را که یاری‌دهندگان خدا و سند اسلام بودند، واپس راندند.

هُمْ، وَ اللَّهِ، رَبُّوا الإِسْلٰامَ كَمٰا يُرَبَّى الْفَلُوُ مَعَ غَنٰائِهِمْ، بِأَيْديهِمُ السِّبٰاطِ، وَ أَلْسِنَتِهِمُ السِّلٰاطِ. وَ قٰالُوا: أَمّٰا إِذٰا لَمْ تُسَلِّمُوهٰا لِعَلِيٍّ فَصٰاحِبُنٰا أَحَقُّ بِهٰا مِنْ غَيْرِهِ ـ به خدا سوگند! آنان اسلام را پروراندند چنانکه کره اسبِ از شیر گرفته را پروراننـد، با توانگری و دست‌های پرسخاوت و زبان‌هایشان که تیز و برّان بود.[۲] و گفتند: اگر خلافت را تسلیم علی نمی‌کنید، بزرگِ ما از دیگران به خلافت سزاوارتر است.

فَوَ اللَّهِ مٰا أَدْري إِلى مَنْ أَشْكُو. فَإِمّٰا أَنْ يَكُونَ الأَنْصٰارُ ظُلِمَتْ حَقَّهٰا، وَ إِمّٰا أَنْ يَكُونُوا

۱- این جمله به عنوان پرخاش، اعتراض و شکایت از کار ناهنجار و ستم آشکارای ستمکاران به اهل‌بیت علیهم‌السلام برای اهل مصر نگاشته شده است. نه اینکه حضرت از توطئه‌های پشت پرده، ناآگاه بودند بلکه این کلام برای نمایاندن فرط قباحت و زشتی مطلب و وقاحت این اعمال بیان شده است که آنان چنین امر پابرجایی را که از خورشید روشن‌تر بود، انکار نمودند و به غصبِ آن راضی شدند. نظیر این بیان در قرآن کریم نیز وجود دارد. به عنوان مثال در قرآن آمده است: «**وَ إِذْ قالَ اللَّهُ يا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ** ـ ای عیسی! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به جای خدا، به خدایی برگزینید؟». این در حالی است که خداوند به یقین می‌دانست که چنین نبوده امّا برای نشان دادن بزرگی این گناه، چنین فرموده است.

۲- این جمله به عنوان مذمّت به کار رفته است بدین مقصود که زبان‌های آنان برای غصبِ خلافت بسیار گویا بود و این صفت بسیار زشتی است.

ظَلَمُوني حَقّي. بَلْ حَقِّيَ الْمَأْخُوذُ، وَ أَنَا الْمَظْلُومُ ـ به خدا سوگند! نمی‌دانم نزد چه کسی شکوه برم. از سویی به انصار درباره‌ی حقّ آنان ظلم شد و از سوی دیگر آنان (انصار) به من درباره‌ی حقّم ظلم کردند. بلکه حقّم گرفته شده بود و من مظلوم بودم.

فَقالَ قائِلُ قُرَيْشٍ: إنَّ نَبِيَّ اللّهِ قالَ: الأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ، فَدَفَعُوا الأَنْصارَ عَنْ دَعْوَتِها، وَ مَنَعُوني حَقّي مِنْها. وا عَجَباً أَتَكُونُ الْخِلافَةُ بِالصَّحابَةِ، وَ لا تَكُونُ بِالْقَرابَةِ وَ الصَّحابَةِ ـ کسی از قریش گفت: همانا پیامبر خدا فرموده است: ائمّه از قریش هستند. بدین وسیله انصار را از ادّعای خلافت، دور کردند در حالی که مرا از دست‌یابی به حقّم در خلافت، بازداشتند. شگفتا! آیا خلافت به همراهی ثابت می‌شد ولی به خویشاوندی و همراهی ثابت نمی‌شد؟

فَإنْ كُنْتَ بِالشُّورى مَلَكْتَ أُمُورَهُمْ ... فَكَيْفَ بِهذا وَ الْمُشيرُونَ غُيَّبُ

وَ إنْ كُنْتَ بِالْقُرْبى حَجَجْتَ خَصيمَهُمْ ... فَغَيْرُكَ أَوْلى بِالنَّبِيِّ وَ أَقْرَبُ

اگر چنین بود که با مشورت، امور آنان را مالک شدی، چگونه این رفت حال آنکه مشورت‌شوندگان حضور نداشتند؟ و اگر به خویشاوندی با پیامبر، کسی را که از میان آنان بسیار مخاصمه می‌کرد، حجّت آوردی، چگونه چنین شد در حالی که جز تو، نسبت به پیامبر سزاوارتر و نزدیک‌تر بود؟

وَ لَقَدْ أَتاني رَهْطٌ يَعْرِضُونَ النَّصْرَ عَلَيَّ، مِنْهُمْ أَبْناءُ سَعيدٍ، وَ الْمِقْدادُ بْنُ الأَسْوَدِ، وَ أَبُوذَرٍّ الْغِفارِي، وَ عَمّارُ بْنُ ياسِرٍ، وَ سَلْمانُ الْفارِسِيُّ، وَ الزُّبَيْرُ بْنُ الْعَوّامِ، وَ الْبَراءُ بْنُ عازِبٍ. فَقُلْتُ لَهُمْ: إنَّ عِنْدي مِنْ نَبِيِّ اللّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله عَهْداً، وَ لَهُ إلَيَّ وَصِيَّةٌ، وَ لَسْتُ أُخالِفُ ما أَمَرَني بِهِ ـ و به راستی که گروهی نزد من آمدند در حالی که دستِ یاری به من می‌دادند. از جمله آنان بودند فرزندان سعید و مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و

عمار بن یاسر و سلمان فارسی و زبیر بن عوام و براء بن عازب. من به آنان گفتم: از جانب پیامبر خدا نزد من عهد و پیمانی و به من وصیّتی است و من چنین نیستم که درباره‌ی آنچه مرا بدان امر فرموده است، مخالفت کنم.

فَوَ اللَّهِ لَوْ خَزَمُوني بِأَنْفي لأَقْرَرْتُ لِلَّهِ ـ تَعالى ـ سَمْعاً وَ طاعَةً. فَمَا رَاعَني إلّا انْثِيالُ النّاسَ عَلى فُلانٍ وَ إجْفالُهُمْ إلَيْهِ يُبايِعُونَهُ. فَأَمْسَكْتُ يَدِي، وَ رَأَيْتُ أَنّي أَوْلى وَ أَحَقُّ بِمَقامِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي النّاسِ مِمَّنْ تَوَلَّى الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ ــ پس به خدا سوگند! اگر ریسمان در بینی‌ام نهاده و مرا بکشند، به یقین در مقابل فرمان خدای تعالی شنونده و اطاعت‌کننده هستم. مرا به شگفتی نینداخت مگر اجتماع مردم بر فلانی (ابوبکر) و گرد آمدن آنان به سوی او که با او بیعت می‌کردند. پس دستِ خود نگاه داشتم و دیدم من در میان مردم نسبت به جایگاه محمّد رسول خدا ﷺ، نزدیک‌تر و سزاوارترم از کسی که پس از حضرت، امر خلافت را به دست گرفت.

وَ قَدْ كانَ نَبِيُّ اللَّهِ أَمَّرَ أُسامَةَ بْنَ زَيْدٍ عَلى جَيْشٍ وَ جَعَلَهُما في جَيْشِهِ، وَ ما ظَنَنْتُ أَنَّهُ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسامَةَ، إذْ كانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ أَمَّرَهُ عَلَيْهِ وَ عَلى صاحِبِهِ. وَ ما زالَ النَّبِيُّ ﷺ إلى أَنْ فاضَتْ نَفْسُهُ يَقُولُ: أَنْفِذُوا جَيْشَ أُسامَةَ. أَنْفِذُوا جَيْشَ أُسامَةَ ـ این در حالی بود که پیامبر خدا، اسامة بن زید را بر لشکر امیر قرار داد و آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را در میان لشکر او قرار داد. و گمان نداشتم که او از سپاه اسامه سرپیچی کند در حالی که پیامبر ﷺ، اسامه را بر او (ابوبکر) و همراهش (عمر) امیر قرار داده بود. و پیامبر ﷺ تا آن هنگام که از دنیا رفت، پیوسته می‌فرمود: به سپاه اسامه بپیوندید. به سپاه اسامه بپیوندید.

فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ ما شاءَ اللَّهُ، حَتَّى رَأَيْتُ راجِعَةَ النّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الإسْلامِ، يَدْعُونَ إلى مَحْقِ دينِ اللَّهِ، وَ مَحْوِ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ إبْراهيمَ عليه السلام. فَخَشيتُ، إنْ أَنَا قَعَدْتُ وَ لَمْ

أَنْصُرِ الإِسْلٰامَ وَ أَهْلَهُ، أَنْ أَرى فيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً، تَكُونُ الْمُصيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلٰايَتِكُمُ الَّتي إِنَّمٰا هِيَ مَتٰاعُ أَيّٰامٍ قَلٰائِلَ، ثُمَّ يَزُولُ مِنْهٰا مٰا كٰانَ كَمٰا يَزُولُ السَّرٰابُ، أَوْ يَنْقَشِعُ كَمٰا يَنْقَشِعُ السَّحٰابُ ـ پس آنچه خدا خواست، در همان حال بودم تا آنکه دیدم گروهی از بازگشت‌کنندگان مردم، از اسلام بازگشته‌اند و به نابودی دین خدا و از میان بردن ملّت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت ابراهیم علیه‌السلام دعوت می‌کنند. ترسیدم اگر بنشینم و اسلام و اهل آن را یاری ندهم، در اسلام شکاف یا ویرانی مشاهده کنم، که مصیبت آن بر من نسبت به از دست رفتن ولایت بر شما عظیم‌تر باشد که بهره‌ی روزهای چندی است و پس از آن هر چه از آن (امر حکومت) بوده نابود می‌شود همچنان که سراب از میان می‌رود یا پراکنده می‌شود همان گونه که ابرها پراکنده شوند.

... وَ قٰامَ فَرْوَةُ بْنُ عَمْرِو الأَنْصٰارِيُّ، وَ كٰانَ يَقُودُ مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَرَسَيْنِ، وَ يَصْرِمُ أَلْفَ وَسَقٍ مِنْ تَمْرٍ فَيَتَصَدَّقُ بِهِ عَلَى الْمَسٰاكِينَ، فَنٰادى: يٰا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، أَخْبِرُوني هَلْ فيكُمْ رَجُلٌ تَحِلُّ لَهُ الْخِلٰافَةُ وَ فيهِ مٰا في عَلِيٍّ. فَقٰالَ قَيْسُ بْنُ مَحْزَمَةَ الزُّهْرِيُّ: لَيْسَ فينٰا مَنْ فيهِ مٰا في عَلِيٍّ. فَقٰالَ: صَدَقْتَ. فَهَلْ في عَلِيٍّ مٰا لَيْسَ في أَحَدٍ مِنْكُمْ. قٰالَ: نَعَمْ. قٰالَ فَمٰا صَدَّكُمْ عَنْهُ. قٰالَ: اجْتِمٰاعُ النٰاسِ عَلى أَبي بَكْرٍ ــ فروة بن عمرو انصاری ـ که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را با دو اسب یاری می‌کرد و درآمد املاک خود را که هزار وَسَق خرما بود، همه را به فقرا و مساکین صدقه می‌داد ــ از جا برخاست و ندا برداشت: ای گروه قریش! مرا خبر دهید آیا در میان شما مردی هست که خلافت او را روا باشد و آنچه در علی است، در او باشد؟ قیس بن محزمه زهری گفت: آنچه در علیست در ما نیست. گفت: راست گفتی؛ پس در علی است آنچه در هیچ‌یک از شما نیست؟ گفت: بله. گفت: پس چه چیز شما را

از او مانع شد؟ گفت: گردآمدن مردم بر ابوبکر.

قٰالَ: أَمَا، وَ اللّٰهِ، لَئِنْ أَصَبْتُمْ سُنَّتَكُمْ فَقَدْ أَخْطَأْتُمْ سُنَّةَ نَبِيِّكُمْ، وَ لَوْ جَعَلْتُمُوهٰا فِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ لَأَكَلْتُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ ـ او گفت: امّا به خدا سوگند! اگر سنّت خود را پیروی کردید (به دنبال میل خود روان شدید) همانا از سنّت پیامبرتان سرپیچی نمودید و اگر خلافت و ولایت را در میان اهل‌بیت پیامبرتان قرار می‌دادید، از بالای سر و زیر پای خود روزی می‌خوردید (برکت شما را فرا می‌گرفت).

... وَ مٰا طَمِعْتُ، أَنْ لَوْ حَدَثَ بِهِ حٰادِثٌ وَ أَنَا حَيٌّ أَنْ يَرُدَّ إِلَيَّ الْأَمْرَ الَّذِي نٰازَعْتُهُ فِيهِ طَمَعَ مُسْتَيْقِنٍ، وَ لٰا يَئِسْتُ مِنْهُ يَأْسَ مَنْ لٰا يَرْجُوهُ. وَ لَوْ لٰا خٰاصَّةٌ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عُمَرَ، وَ أَمْرٌ كٰانٰا رَضِيٰاهُ بَيْنَهُمٰا، لَظَنَنْتُ أَنَّهُ لٰا يَعْدِلُهُ عَنِّي ـ و طمع نداشتم طمع آنکه پایدار است که اگر برای او (ابوبکر) اتّفاقی رخ داد و من زنده بودم، خلافتی که بر سر آن نزاع کردم، به من بازگردد و نه از آن ناامید شدم ناامید شدن کسی که امیدی به آن نداشته باشد. و اگر نبود امر ویژه‌ای که میان او و عمر بود و آن امری که در میان خودشان بدان راضی شده بودند، به یقین گمان داشتم که او (ابوبکر) از من روی برنمی‌تابد.

وَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لِبُرَيْدَةَ الْأَسْلَمِيِّ، حِينَ بَعَثَنِي وَ خٰالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى الْيَمَنِ: إِذٰا افْتَرَقْتُمٰا فَكُلُّ وٰاحِدٍ مِنْكُمٰا عَلَى حِيٰالِهِ، وَ إِذٰا اجْتَمَعْتُمٰا فَعَلِيٌّ عَلَيْكُمْ جَمِيعاً. فَغَزَوْنٰا، وَ أَصَبْنٰا سَبْياً فِيهِمْ بِنْتُ جَعْفَرَ جٰارِ الصَّفٰا. وَ إِنَّمٰا سُمِّيَتْ جٰارُ الصَّفٰا لِحُسْنِهٰا ـ در حالی که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به بُرَیْدَه اسلمی را شنیده بود هنگامی که پیامبر، من و خالد بن ولید را به یمن فرستاد که «چون از یکدیگر جدا شُدید، هر یک از شما بر لشکر خود مستقلّاً امارت دارد و چون گرد هم آمدید، پس علی بر

شما (امیر) است». ما جنگیدیم و اسیرانی به دست آوردیم که در میان آنان دختر جعفر جارالصّفا بود. و به دلیل زیبایی‌اش، جارالصّفا نامیده شده بود.

فَأَخَذْتُ الْحَنَفِيَّةَ خَوْلَةَ وَ اغْتَنَمَهَا خالِدٌ مِنّي، وَ بَعَثَ بُرَيْدَةَ إلى رَسُولِ اللَّهِ مُحَرِّشاً عَلَيَّ، فَأَخْبَرَهُ بِما كانَ مِنْ أَخْذي خَوْلَةَ. فَقالَ [رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله]: يا بُرَيْدَةُ، حَظُّهُ فِي الْخُمُسِ أَكْثَرُ مِمّا أَخَذَ، إنَّهُ وَلِيُّكُمْ بَعْدي. سَمِعَهَا أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ، وَ هذا بُرَيْدَةُ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ. فَهَلْ بَعْدَ هذا مَقالٌ لِقائِلٍ ـ خوله حنفیّه را گرفتم و خالد او را به غنیمت از من گرفت و بریده را به سوی رسول‌الله فرستاد تا ایشان را علیه من تحریک کند و به ایشان خبر داد که من خوله را گرفته‌ام. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ای بریده! بهره‌ی او (امیرالمؤمنین) در خُمُس، بیش از آن است که ستانده است. همانا او پس از من، سرپرست شماست». ابوبکر و عمر این کلام را شنیدند و این بریده است که نمرده است. آیا پس از این سخنی برای گوینده‌ای باقیست؟

فَلَمَّا احْتُضِرَ بَعَثَ إلى عُمَرَ فَوَلّاهُ دُونَ الْمَشُورَةِ. وَ تَوَلَّى عُمَرُ الأَمْرَ ـ پس چون ابوبکر به حال احتضار رسید، فرستاده‌ای به سوی عمر فرستاد و او را بدون مشورت، والی کرد. و عمر امر را در دست گرفت.

... حَتّى إذا احْتُضِرَ قُلْتُ في نَفسي: لَيْسَ يَعْدِلُ بِهذا الأَمْرِ عَنّي لِلَّذي قَدْ رَأى مِنّي فِي الْمَواطِنَ، وَ بَعْدَ ما سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ما سَمِعَ. فَجَعَلَهَا عُمَرُ شُورى، وَ جَعَلَني سادِسَ سِتَّةٍ، وَ أَمَرَ صُهَيْباً أَنْ يُصَلِّيَ بِالنّاسِ، وَ دَعا أَبا طَلْحَةَ زَيْدَ بْنَ سَعْدٍ الأَنْصارِيَّ فَقالَ لَهُ: كُنْ في خَمْسينَ رَجُلًا مِنْ قَوْمِكَ، فَاقْتُلْ مَنْ أَبى أَنْ يَرْضى مِنْ هؤُلاءِ السِّتَّةِ ـ چون (عمر) به حال احتضار رسید، با خود گفتم: چنین نیست که این امر را از من بگرداند به خاطر چیزهایی که در موقعیّت‌های مختلف از من دیده بود و پس از آنکه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده بود آنچه شنیده بود. عمر امر را به شورا نهاد و

مرا ششمین از شش نفر قرار داد و به صُهیب دستور داد تا امامت جماعت کند و اباطلحه زید بن سعد انصاری را فراخواند. به او گفت: با پنجاه تن از مردان قوم خود باش. سپس هریک از این شش نفر که راضی نشدند، بکش.

ثُمَّ اخْتَلَفُوا عُثْمٰانَ ثٰالِثاً [وَ هُوَ] لَمْ يَكُنْ يَمْلِكُ مِنْ أَمْرِ نَفْسِهِ شَيْئاً، غَلَبَ عَلَيْهِ أَهْلُهُ، فَقٰادُوهُ إِلىٰ أَهْوٰائِهِمْ كَمٰا تَقُودُ الْوَلِيدَةُ الْبَعِيرَ الْمَخْطُومَ. فَلَمْ يَزَلِ الْأَمْرُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النٰاسِ يَبْعُدُ تٰارَةً وَ يَقْرُبُ أُخْرىٰ، حَتّٰى نَزَوْا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ ـ سپس برای سوّمین بار بر عثمان اختلاف پیدا کردند در حالی که او از جانب خودش، در هیچ کاری اختیار نداشت. خانواده‌اش بر او غالب بودند. او را طبق میل خود راه بردند آن‌چنان که بچّه شتر افسار زده را راه برند. پیوسته امر میان او و مردم، باری دور و باری نزدیک می‌شد تا اینکه بر او شتافتند و او را کشتند.

فَالْعَجَبُ مِنِ اخْتِلاٰقِ الْقَوْمِ، إِذْ زَعَمُوا أَنَّ أَبٰا بَكْرٍ اسْتَخْلَفَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله و سلم. فَلَوْ كٰانَ هٰذٰا حَقّاً لَمْ يَخْفَ عَلَى الْأَنْصٰارِ فَبٰايَعَهُ النٰاسُ عَلىٰ شُورىٰ. ثُمَّ جَعَلَهٰا أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ بِرَأْيِهِ خٰاصَّةً. ثُمَّ جَعَلَهٰا عُمَرُ بِرَأْيِهِ شُورىٰ بَيْنَ سِتَّةٍ. فَهٰذَا الْعَجَبُ مِنِ اخْتِلاٰقِهِمْ ـ شگفتا از افترای این قوم: آن‌گاه که پنداشتند ابوبکر را، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جانشین ساخت که اگر این راست بود، بر انصار پوشیده نبود. پس مردم با او براساس شوری بیعت کردند. سپس ابوبکر، امر خلافت را با نظر ویژه‌ی خود، برای عمر گذاشت و عمر با نظر خود آن را به شوری میان شش نفر نهاد. شگفتی از افترای آنان اینجاست.

وَ الدَّلِيلُ عَلىٰ مٰا لٰا أُحِبُّ أَنْ أَذْكُرَ قَوْلُهُ: هٰؤُلاٰءِ الرَّهْطُ الَّذِينَ قُبِضَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ هُوَ عَنْهُمْ رٰاضٍ، فَكَيْفَ يَأْمُرُ بِقَتْلِ قَوْمٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَسُولُهُ. إِنَّ هٰذَا لَأَمْرٌ عَجِيبٌ ـ و دلیل بر آنچه یاد کردن آن را خوش ندارم، سخن اوست: «اینان گروهی هستند

که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی از دنیا رفت که از آنان راضی بود».[۱] پس چگونه دستور به کشتن کسانی می‌دهد که خدا و پیامبرش از آنان راضی شده‌اند؟[۲] همانا این به راستی امری شگفت‌آور است.

وَ لَمْ يَكُونُوا لِوِلَايَةِ أَحَدٍ أَشَدَّ كَرَاهِيَةً مِنْهُمْ لِوِلَايَتِي عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَسْمَعُونَنِي عِنْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ أَنَا أُحَاجُّ أَبَا بَكْرٍ وَ أَقُولُ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ مَا كَانَ مِنْكُمْ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، وَ يَعْرِفُ السُّنَّةَ، وَ يَدِينُ بِدِينِ اللَّهِ الْحَقِّ ـ و هیچ کس را به اندازه‌ی من که بر آنان والی شوم، ناخوش نداشتند. این بدان جهت بود که هنگام وفات رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، در حالی که بر ابوبکر احتجاج می‌کردم، از من شنیده بودند که می‌گفتم: ای گروه قریش! همانا ما اهل‌بیت، از شما بر امر خلافت سزاوارتریم. کسی در شما نیست که قرآن قرائت کند در حالی که سنّت را بشناسد و به دین حقیقی الهی، متدیّن باشد.

أَنَا، وَ اللَّهِ، أَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ، وَ أَنْتُمْ أَوْلَى بِالْبَيْعَةِ لِي. وَ إِنَّمَا حُجَّتِي أَنِّي وَلِيُّ هَذَا الْأَمْرِ دُونَ قُرَيْشٍ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ: الْوِلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِعِتْقِ الرِّقَابِ مِنَ النَّارِ، وَ بِعِتْقِهَا مِنَ السَّيْفِ، وَ هَذَانِ لَمَّا اجْتَمَعَا كَانَا أَفْضَلَ مِنْ عِتْقِ الرِّقَابِ مِنَ الرِّقِّ. فَكَانَ لِلنَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله وِلَاءُ هَذِهِ الْأُمَّةِ. وَ كَانَ لِي بَعْدَهُ مَا كَانَ لَهُ ـ من به

۱- این جمله، سخن عمر است که درباره شورای شش نفری گفت.

۲- اشاره به این سخن عمر که گفت: هر کدام از این شش نفر که انتخاب شدند اگر کسی از میان آنان، او را نپذیرفت، گردنش را بزنید و اگر دو نفر راضی نشدند آن دو نفر را بکشید و اگر سه نفر در یک سو و سه نفر در سویی دیگر بودند، آن گروه که عبدالرحمان در آنان است بپذیرید و گروه دیگر را بکشید. و اگر هیچ‌یک انتخاب نشدند همه را بکشید و مسلمانان، خود یک نفر را برگزینند.

خدا سوگند از شما بر این امر سزاوارترم و شما سزاوارتر هستید که با من بیعت کنید. و همانا دلیل من ـ بر این که من ولیّ این امر هستم نه قریش ـ این است که پیامبرخدا ﷺ فرمود: ولایت برای کسی است که آزاد می‌کند. پیامبرخدا ﷺ رهایی گردن‌ها از آتش و شمشیر را آورد و این دو، چون با یکدیگر جمع شدند، از آزاد نمودن گردن از بندگی، بافضیلت‌تر است. بنابراین ولایت این امّت بر پیامبر ﷺ بود و پس از او، آنچه برای او بود، برای من است.

أَخَذْتُمْ هذا الأَمْرَ مِنَ الأَنْصارِ وَ احْتَجَجْتُمْ عَلَى الْعَرَبْ بِالْقَرابَةِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ تَأْخُذُونَهُ مِنّا أَهْلَ الْبَيْتِ غَصْباً وَ ظُلْماً. أَلَسْتُمْ زَعَمْتُمْ لِلأَنْصارِ أَنَّكُمْ أَوْلى بِهذا الأَمْرِ مِنْهُمْ لِمَكانِكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَمّا كانَ مُحَمَّدٌ مِنْكُمْ. فَأَعْطَوْكُمُ الْمَقادَةَ، وَ سَلَّمُوا إِلَيْكُمُ الإِمارَةَ. وَ أَنَا أَحْتَجُّ عَلَيْكُمْ بِمِثْلِ ما احْتَجَجْتُمْ بِهِ عَلَى الأَنْصارِ وَ الْعَرَبِ. أَنَا أَوْلى بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْكُمْ حَيّاً وَ مَيِّتاً ـ شما امر خلافت را از انصار ستاندید و بر عرب، به وسیله نزدیکی با رسول‌الله ﷺ احتجاج کردید در حالی که آن را از ما اهل‌بیت به غصب و ظلم می‌گیرید؟ آیا چنین نیست که برای انصار دروغ گفتید که شما بر این امر از آنان سزاوارترید به خاطر جایگاهی که نسبت به رسول‌الله ﷺ دارید که محمّد ﷺ از شماست. آنان نیز رهبری را به شما بخشیدند و امارت را به شما تسلیم کردند. من نیز بر شما حجّت اقامه می‌کنم همان‌گونه که شما بر انصار و عرب احتجاج کردید. من از شما بر زنده و مرده رسول‌الله ﷺ سزوارترم.

وَ أَنَا وَصِيُّهُ وَ وَزِيرُهُ، وَ مُسْتَوْدَعُ عِلْمِهِ وَ سِرِّهِ. وَ أَنَا الصِّدّيق الأَكْبَرُ، أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ صَدَّقَهُ. وَ أَحْسَنُكُمْ بَلاءً في جِهادِ الْمُشْرِكينَ، وَ أَعْرَفُكُمْ بِالْكِتابِ وَ السُّنَّةِ، وَ أَفْقَهُكُمْ في الدّينِ، وَ أَعْلَمُكُمْ بِعَواقِبِ الأُمُورِ، وَ أَذْرَبُكُمْ لِساناً، وَ أَثْبَتُكُمْ جَناناً ـ و منم وصیّ و

وزیر پیامبر. و منم سپرده‌ی دانش و راز او. و منم صدّیق اکبر. منم نخستین کسی که به او ایمان آورد و او را تصدیق کرد و در بلاجویی در جهاد با مشرکان، نیکوترین شما هستم. و آگاه‌ترین شما هستم نسبت به کتاب و سنّت. و فقیه‌ترین شما در دین و آگاه‌ترین شما به انجام کارها. از میان شما زبان من گویاترین و قلب من (در ایمان به خدا) پایدارترین است.

فَمٰا جٰازَ لِقُرَيْشٍ مِنْ فَضْلِهٰا عَلَى الْعَرَبِ بِالنَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله جٰازَ لِبَني هٰاشِمٍ عَلى قُرَيْشٍ، وَ مٰا [جٰازَ] لِبَني هٰاشِمٍ عَلى قُرَيْشٍ بِرَسُولِ‌اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله جٰازَ لي عَلى بَني‌هٰاشِمٍ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَوْمَ غَديرِ خُمٍّ: مَنْ كُنْتُ مَوْلاٰهُ فَهٰذٰا عَلِيٌّ مَوْلاٰهُ. إلّٰا أَنْ تَدَّعِيَ قُرَيْشٌ فَضْلَهٰا عَلَى الْعَرَبِ بِغَيْرِ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله، فَإِنْ شٰاؤُوا فَلْيَقُولُوا ذٰلِكَ. فَعَلٰامَ تَنٰازِعُونٰا هٰذَا الْأَمْرَ ــ همان فضیلت‌هایی که به دلیل حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای قریش بر سایر عرب رواست، برای بنی‌هاشم بر قریش رواست. و همان فضیلت‌هایی که به خاطر وجود رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله برای بنی‌هاشم رواست، برای من بر بنی‌هاشم رواست به دلیل این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز غدیر خم (که فرمود): «هر که را من مولایم، این علی مولای اوست». جز اینکه قریش فضیلت خود را بر عرب به جز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ادّعا کرد که اگر خواستند می‌توانند آن فضیلت را بگویند. با این وجود بر چه اساسی با ما (اهل‌بیت) در این امر (خلافت) منازعه می‌کنند؟

أَنْصِفُونٰا مِنْ أَنْفُسِكُمْ إنْ كُنْتُمْ تَخٰافُونَ اللّٰهَ، وَ اعْرِفُوا لَنٰا مِنَ الْأَمْرِ مِثْلَ مٰا عَرَفَتْهُ الْأَنْصٰارُ لَكُمْ، وَ إلّٰا فَبُوؤُوا بِالظُّلْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ـ با ما به انصاف رفتار کنید اگر از خدا می‌ترسید و امر را برای ما بدانید همچنان که انصار آن را از شما دانستند، در غیر این صورت به ظلم بازگردید در حالی که می‌دانید. (با آنکه از ظلمی که بر من روا می‌دارید، آگاهی دارید، به ستم بر من روی آورید).

فَخَشِيَ الْقَوْمُ إِنْ أَنَا وَلِيتُ عَلَيْهِمْ أَنْ آخُذَ بِأَنْفَاسِهِمْ، وَ أَعْتَرِضَ فِي حُلُوقِهِمْ، وَ لَا يَكُونَ لَهُمْ فِي الأَمْرِ نَصِيبٌ مَا بَقَوْا، فَأَجْمَعُوا عَلَيَّ إِجْمَاعَ رَجُلٍ وَاحِدٍ حَتَّى صَرَفُوا الْوِلَايَةَ إِلى عُثْمَانَ، وَ أَخْرَجُونِي مِنَ الإِمْرَةِ عَلَيْهِمْ رَجَاءَ أَنْ يَنَالُوهَا وَ يَتَدَاوَلُوهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ إِذْ يَئِسُوا أَنْ يَنَالُوهَا مِنْ قِبَلِي ـ مردم ترسیدند که اگر من بر آنان والی گردم، نفس‌های ایشان را بگیرم و گلوهایشان را بفشارم و برای آنان در امر (خلافت) هیچ بهره‌ای نباشد تا زمانی که زنده بودند. سپس علیه من اجماع کردند، اجماع یک مرد[1] تا آنجا که ولایت را به عثمان گرداندند و مرا از امیری بر خودشان بیرون کردند بدان امید که به خلافت برسند و بین خودشان آن را داد و ستد کنند؛ زیرا از اینکه از جانب من به آن برسند، ناامید شده بودند.

فَبَيْنَاهُمْ كَذَلِكَ إِذْ نَادى مُنَادٍ لَا يُدْرى مَنْ هُوَ، وَ أَظُنُّهُ جِنِّيّاً، فَأَسْمَعَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ لَيْلَةَ بَايَعُوا عُثْمَانَ فَقَالَ:

يَا نَاعِيَ الإِسْلَامِ قُمْ فَانْعِهِ ... قَدْ مَاتَ عُرْفٌ وَ بَدَا مُنْكَرُ

مَا لِقُرَيْشٍ لَا عَلَا كَعْبُهَا ... مَنْ قَدَّمُوا الْيَوْمَ وَ مَنْ أَخَّرُوا

إِنَّ عَلِيّاً هُوَ أَوْلى بِهِ ... مِنْهُ فَوَلُّوهُ وَ لَا تُنْكِرُوا

فَكَانَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ عِبْرَةٌ ـ پس چون در این کار (بیعت با عثمان) بودند، نداگری ندا داد که دانسته نشد کیست و باور دارم جنّی بود. شبی که با عثمان بیعت کردند چنین به گوش اهلِ مدینه رساند، گفت: «ای شیون کننده بر اسلام! برخیز و بر او ناله سر بده زیرا که نیکی مُرد و زشتی آغاز شد. قریش را چه می‌شود، مرتبه آنان بلند مباد. امروز چه کسی را پیش قرار دادند و چه کسی را پس نهادند؟ همانا علی بر آن (حاکمیّت بر مردم) از عثمان سزاوارتر بود؛ بنابراین او را ولایت

۱- همه درباره من یک رأی داشتند.

دهید و انکار نکنید». که برای آنان در آن (ندا) عبرتی بود.

وَ لَوْ لٰا أَنَّ الْعٰامَّةَ قَدْ عَلِمَتْ بِذٰلِكَ لَمْ أَذْكُرْهُ... وَ قٰالَ لي قٰائِلٌ مِنْهُمْ: إِنَّكَ عَلَى الْأَمْرِ، يٰا ابْنَ أَبي طٰالِبٍ، لَحَريصٌ. فَقُلْتُ: لَسْتُ عَلَيْهِ حَريصاً، بَلْ أَنْتُمْ، وَ اللّٰهِ، لأَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنِّي وَ أَبْعَدُ، وَ أَنَا أَخَصُّ وَ أَقْرَبُ. أَيُّنٰا أَحْرَصُ، أَنَا الَّذي إِنَّمٰا طَلَبْتُ ميرٰاثَ رَسُولِ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، وَ حَقّاً لي جَعَلَنِيَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَوْلى بِهِ، وَ أَنَّ وِلٰاءَ أُمَّتِهِ لي مِنْ بَعْدِهِ، أَمْ أَنْتُمُ إِذْ تَحُولُونَ بَيْني وَ بَيْنَهُ، وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِيَ دُونَهُ بِالسَّيْفِ. فَلَمّٰا قَرَعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلأِ الْحٰاضِرينَ، هَبَّ كَأَنَّهُ بُهِتَ، لٰا يَدْري مٰا يُجيبُني بِهِ، وَ اللّٰهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ ـ و اگر نبود که عامّه‌ی مردم از این آگاه هستند، نمی‌گفتم... و یک نفر از آنان (افراد شوری) به من گفت: همانا تو ای فرزند ابی‌طالب، بر امر خلافت حریص هستی. گفتم: من بر آن حریص نیستم بلکه به خدا سوگند! شما بر آن از من حریص‌تر هستید و حال آنکه دورتر هستید و من ویژه‌ترین و نزدیک‌ترین نسبت به این امر هستم. کدام‌یک از ما حریص‌تر است؟ منم آنکه حریص‌تر است که به راستی تنها میراث رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و حقّی را مطالبه کردم که برای من بود و خداوند و پیامبرش مرا بر این امر، سزاوارترین قرار دادند که ولایت امّت پس از پیامبر، برای من باشد؛ یا شما که بین من و خلافت رسول‌الله مانع شُدید و برای نرسیدن به حقّم با شمشیر بر رویم می‌زنید (با اقدام مسلحانه مانع رسیدن من به آن می‌شوید). چون او را با دلیل در برابر حاضران کوبیدم، هشیار شد گویا که مبهوت گشت، ندانست مرا بدان کلام چه پاسخ دهد و خداوند ستمکاران را هدایت نمی‌کند.

اللّٰهُمَّ إِنّي أَسْتَعْديكَ عَلى قُرَيْشٍ وَ مَنْ أَعٰانَهُمْ. اللّٰهُمَّ فَخُذْ بِحَقّي مِنْهُم، وَ لا تَدَعْ مَظْلَمَتي لَهُمْ، إِنَّكَ الْحَكَمُ الْعَدْلُ، فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمي، وَ أَكْفَأُوا إِنٰائِي، وَ أَضٰاعُوا

أَيّامي، وَ دَفَعُوا حَقّي، وَ صَغَّرُوا قَدْري وَ فَضْلي وَ عَظيمَ مَنْزِلَتي، وَ اسْتَحَلُّوا الْمَحارِمَ مِنّي، وَ أَجْمَعُوا عَلى مُنازَعَتي حَقّاً كُنْتُ أَوْلى بِهِ مِنْ غَيْري، فَسَلَبُونيهِ، ثُمَّ قالُوا: إنَّكَ لَحَريصٌ مُتَّهَمٌ، أَلا إنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ نَاخُذَهُ، وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تُمْنَعَهُ، فَاصْبِرْ مَغْمُوماً كَمِداً، أَوْ مُتْ مُتَأَسِّفاً حَنِقاً. وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوِ اسْتَطاعُوا أَنْ يَدْفَعُوا قَرابَتي كَما قَطَعُوا سَبَبي فَعَلُوا، وَ لكِنَّهُمْ لَمْ يَجِدُوا إلى ذَلِكَ سَبيلًا ـ خدایا! از تو یاری می‌خواهم بر قریش و آنان که ایشان را یاری دادند. خدایا! حقّم را از آنان بستان و مظلمه‌ای را که بر گردن آنان دارم، وامگذار که به راستی تو حاکم عادل هستی، پس به راستی که آنان پیوند خویشی مرا بریدند و ظرف آب مرا به رو برگرداندند (امر حکومت را که حقّ من و در اختیار من بود، از من گرداندند) و روزگارم را تباه کردند و حقّم را دور ساختند و جایگاه و فضیلت و عظمت منزلت مرا کوچک کردند و آنچه در رابطه با من حرام بود، انجام دادند (حرمت‌ها را درباره‌ی من، حلال کرده و هتک نمودند) و بر نزاع با من درباره‌ی حقّی که از غیر خود بدان سزوارتر بودم، اجتماع کردند. پس مرا از آن بازداشتند سپس گفتند: «همانا تو حریص و مورد اتّهام هستی. آگاه باش همانا بایسته است که حق را بگیریم و تو را از آن منع کنیم. غم‌زده و ناراحت صبر پیشه ساز یا با تأسّف و کینه بمیر». و به خدا سوگند! اگر می‌توانستند نزدیکیِ مرا دور کنند، همان گونه که پیوند خویشی‌ام را گسستند، هر آینه این کار را انجام می‌دادند. امّا آنان برای این کار راهی نیافتند.

وَ إنَّما حَقّي عَلى هذهِ الأُمَّةِ كَرَجُلٍ لَهُ حَقٌّ عَلى قَوْمٍ إلى أَجَلٍ مَعْلُومٍ، فَإنْ أَحْسَنُوا وَ عَجَّلُوا لَهُ حَقَّهُ قَبِلَهُ حامِداً، وَ إنْ أَخَّرُوهُ إلى أَجَلِهِ أَخَذَهُ غَيْرَ حامِدٍ. وَ لا يُعابُ الْمَرْءُ بِتَأْخيرِ حَقِّهِ، إنَّما يُعابُ مَنْ أَخَذَ ما لَيْسَ لَهُ ـ و به راستی که حقّ من بر این امّت مانند مردی است که بر گروهی حقّی تا زمانی معیّن دارد. پس اگر نیکی کردند و

در ادای حقّ او عجله نمودند، او نیز سپاس‌گزار آن را می‌پذیرد و اگر پرداخت حقّش را تا زمان مشخّص شده به تأخیر اندازند، او حقّ خود را بدون آنکه سپاس نهد، می‌ستاند، در حالی که آن مرد به دلیل تأخیر در (رسیدن به) حقّش، مورد عیب قرار نمی‌گیرد. بلکه کسی مورد عیب است که آنچه حقّش نبوده، ستانده است.

وَ قَدْ كانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَهِدَ إلَيَّ عَهْداً، فَقالَ: يا ابْنَ أَبي طالِبٍ، لَكَ وِلاءُ أُمَّتي مِنْ بَعْدي، فَإنْ وَلَّوْكَ في عافِيَةٍ، وَ أَجْمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضا، فَقُمْ بِأَمْرِهِمْ. وَ إنِ اخْتَلَفُوا عَلَيْكَ فَدَعْهُمْ وَ ما هُمْ فيهِ، فَإنَّ اللَّهَ سَيَجْعَلُ لَكَ مَخْرَجاً، فَنَظَرْتُ فَإذا لَيْسَ لي مُعينٌ وَ لا رافِدٌ وَ لا ذابٌّ، وَ لا مَعي ناصِرٌ وَ لا مُساعِدٌ، إلّا أَهْلُ بَيْتي، فَضَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ [وَ] الْمَنِيَّةِ ـ در حالی که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عهدی با من بسته بود. فرمود: ای پسر ابوطالب! ولایت امّتم پس از من، برای توست. بنابراین اگر تو را با گذشت، ولایت دادند و بر ولایت تو با رضایت، اجتماع کردند، بر سرپرستی آنان به پا خیز و اگر درباره‌ی تو اختلاف کردند و بر آن نبودند، همانا خداوند به زودی برای تو راه نجاتی قرار خواهد داد. پس نگریستم: نه یاری دهنده‌ای، نه یاور و نه مدافعی برایم نبود. و همراه با من یاور و کمک کننده‌ای جز اهل‌بیتم، نبود. پس آنان را از مرگ و مردن نگاه داشتم.

...فَأَغْضَيْتُ عَيْني عَلَى الْقَذى، وَ جَرِعْتُ ريقي عَلَى الشَّجا، وَ صَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلى أَمَرَّ مِنَ طَعْمِ الْعَلْقَمِ، وَ آلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ وَخْزِ الشِّفارِ، وَ أَخْذِ الْكَظَمِ... ـ ناچار بر خاشاک خلیده در چشم، دیده فروبستم و بر اندوه گره خورده در گلو، آب دهان ـ خویش فرو بردم و از فرو بردن خشم بر امری که تلخ‌تر از دانه‌ی زهرآگین علقم و برای قلب از تیزی شمشیر و فرو خوردن خشم دردناک‌تر بود،

شکیبایی پیشه ساختم... الخ.[۱]

در پایان می‌خواهم به شبهه‌ای که این اواخر ایجاد و رایج شده است اشاره‌ای داشته باشم و آن اینکه: با وجود امیرالمؤمنین علیه السلام در منزل، چرا حضرت زهرا علیها السلام پشت در رفتند و آیا غیرت امیرالمؤمنین اجازه می‌دهد که همسرش پشت در برود و در را بگشاید؟

آشکار است که مغالطه صورت گرفته و برای بی گناه جلوه دادن هجوم‌آوردگان به سرای اهل‌بیت، این چنین سخن می‌گویند. این دقیقاً شبیه به همان پرسش بیست و نهم است که ما می‌گوییم: خلافت را غصب کردند آنان می‌گویند: فتح بلاد کردند. اینجا ما می‌گوییم: چرا به سرای اهل‌بیت حمله آوردند، آنان می‌گویند: چرا حضرت زهرا علیها السلام پشت در رفتند!!!...

باید دانست که هرگاه لازم بود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به زنان خود می‌فرمودند به کسی که در می‌زند، پاسخ دهند.[۲] آیا از رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله غیورتری هست؟ و البته

۱- تمام نهج‌البلاغة: 868 نامه 75. ر.ک: کشف المحجّة: 173 از کتاب «الرّسائل» محمّد بن یعقوب کلینی از علیّ بن ابراهیم...، الإرشاد: 287/1، علل‌الشّرایع: 150/1، معاني الأخبار: 360، الأمالي، شیخ طوسی رحمه الله: 372، الإحتجاج: 281/1 چاپ دارالنعمان، الطّرائف: 418 و 420، نهج الحق: 329، مناقب آل أبي‌طالب علیهم السلام: 48/2، مناقب أهل البیت علیهم السلام، شیرواني: 457، کتاب الأربعین، شیرازی: 167، حلیة‌الأبرار: 289/2 و 291، بحارالأنوار: 497/29، الغدیر: 81/7 و ج 380/9، الدّرجات الرّفیعة: 34، بیت الأحزان: 89، الصّراط المستقیم: 111/3 به اختصار.

و از کتاب‌های مخالفین: شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: 151/1.

۲- الإحتجاج: ۴۷۰-۴۷۱، کشف الیقین: ۲۶۰ و ۳۰۵، الطّرائف: ۷۲، الدّعوات: ۴۷، کشف ـ

همچنان که بردن حضرت زینب و اهل‌بیت به کربلا، با علم به اسارت آنان، هیچ منافاتی با غیرت سیّدالشّهداء علیه‌السلام ندارد، پاسخ حضرت زهرا علیهاالسلام به مهاجمان، با مردانگی و غیرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام منافاتی ندارد. در واقع این مهاجمان هستند که باید پاسخ‌گو باشند که چرا به بیت وحی حمله‌ور شدند و این گرداندن پرسش، روشی برای فریب افراد ناآگاه است.

الغمّة: ۹۱/۱.

و از کتب مخالفین: المناقب، خوارزمی: ۸۶-۸۷، فرائد السّمطین: ۳۳۱/۱.

پرسش پنجم: حضرت علی علیه السّلام که می‌دانست خداوند او را امام قرار داده است پس چرا با خلفاء بیعت کرد؟

پاسخ:

آیا امیرالمؤمنین با ابوبکر بیعت کردند؟

مخالفین حتّی با تکیه بر منابع خود نیز نمی‌توانند ثابت کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام با ابوبکر بیعت کرده‌اند و در پیش دلایل این سخن خواهد آمد و اصلاً چگونه ممکن است مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام خلافت دیگری را به رسمیّت بشناسد و با او بیعت کند در حالی که وی از جانب خدا در مواضع مختلف و به ویژه روز غدیر، به عنوان سرپرست مسلمانان و جانشین رسول‌الله صلی الله علیه و آله معرفی شده است؟ ولایت و امامت امام، حقّ شخصی ایشان نبود که از آن چشم‌پوشی کنند، بلکه حکم الهی بود که کسی قادر به تغییر آن نیست: «**وَما كانَ لِمُؤْمِن وَلا مُؤْمِنَة إذا قَضَى اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الخيرة مِنْ أَمرِهِم** ـ هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبر او درباره امری حکمی کنند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد».[1] با این وجود آیا رواست که بگوییم حضرت از حقّ خود چشم پوشیدند یا آن را برای دیگری پذیرفتند؟

۱- (۳۳) سوره الأحزاب: آیه ۳۷.

حقیقت دارد که به سرای وحی حمله ور شدند و حرمت حریم حرم الله را شکستند و حبیبه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله را مضروب و مجروح کردند و غنچه بی‌گناه او را کشتند و برادر رسول‌الله صلی الله علیه و آله را ریسمان بر گردن آویختند و وحشیانه و نامهربانانه به مسجد کشان کشان بردند و شمشیر بالای سر او گرفتند که یا بیعت کن یا تو را گردن می‌زنیم:

قال: و لمّا انتهي بعليّ علیه السلام إلى أبي بكر انتهره عمر و قال له بايع [و دع عنك هذه الأباطيل] فقال له علیه السلام: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ فَمٰا أَنْتُمْ صٰانِعُونَ؟ قالوا: نقتلك ذلا و صغارا. فقال: إِذاً تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخٰا رَسُولِهِ. قال أبو بكر: أمّا عبد الله فنعم و أمّا أخو رسول‌الله فما نقر بهذا. قال: أَ تَجْحَدُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله آخَى بَيْنِي وَ بَيْنَه؟ قال: نعم. فأعاد ذلك عليهم ثلاث مرات ـ سلیم بن قیس گوید: چون علی علیه السلام را نزد ابوبکر آوردند، عمر، امیرالمؤمنین را نهیب زد و به ایشان گفت: بیعت کن و از سخنان بیهوده دست بردار! امام علیه السلام به او فرمود: و اگر چنین نکنم شما چه می‌کنید؟ گفتند: تو را با ذلّت و خواری می‌کشیم. فرمود: در این صورت بنده‌ی خدا و برادر پیامبرش را می‌کشید. ابوبکر گفت: بنده خدا، بله. امّا برادر پیامبر خدا، ما به این اقرار نمی‌کنیم. فرمود: آیا انکار می‌کنید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان من و خودش پیمان برادری بست؟ گفت: بله. پس حضرت سه مرتبه این را بر آنان تکرار کرد.[1]

۱-کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری: ۱۵۳. ر.ک: المسترشد: ۳۸۰، تقریب المعارف، ابوصلاح حلبی: ۳۲۸، الصراط المستقیم: ۲۶/۲ تتمه باب ۹، الإحتجاج: ۸۳/۱، غایة المرام: ۳۱۸/۵ و ۳۳۰ و ۳۳۵، المحتضر: ۱۱۰، مناقب أهل‌البیت علیهم السلام، شیروانی: ۴۰۲، کتاب الأربعین، ماحوزی: ۲۶۷، مجمع النورین: ۹۹، الغدیر: ۳۷۳/۵ و ج ۳۱۹/۹، إفحام الأعداء

و مادر گل‌ها، زهرای اطهر با آنکه فرمود:

صُبَّتْ عَلَيَّ مَصائِبُ لَوْ أَنَّها

صُبَّتْ عَلَى الْأَيّامِ صِرْنَ لَيالِيا[1]

به جانم ریخته چندان غم و رنج و مصیبت‌ها

که گر بر روزها ریزند شود تیره بسان شب‌ها

و هرچند... و هر چند... و هرچند که مصیبت‌ها دیدند امّا هرگز زیر بار بیعت کردن با آنان نرفتند.

مخالفین می‌گویند: پس از آنکه حضرت زهرا از دنیا رفت، حضرت علی با ابوبکر بیعت کرد. چگونه چنین چیزی ممکن است حال آنکه صدّیقه‌ی کبری پس از مضروب و مجروح شدن و از دست دادن غنچه‌ی شش ماهه‌اش، با تمام آن مصیبت‌هایی که بر پیکر پاکش فرو ریخته بود، خود را به مسجد رساند و به هر قیمتی حتّی کتک خوردن و فدا شدن، مولایم را رهانید. حال امیرالمؤمنین علیه‌السلام چگونه زیر بار بیعت با کسانی می‌رفتند که با او و خانواده‌اش چنین ناروا روش داشتند؟! و ببین که چه بی انصاف با اهل‌بیت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتار می‌کنند که می‌گویند: حضرت علی پس از رسول‌الله، در زمان حیات حضرت زهرا، به احترام

والخصوم: ۸۶، شرح إحقاق الحق: ۳۶۱/۳۳، بحارالأنوار: ۲۱۷/۲۸ و ۲۷۰ و ۳۵۶ ح ۶۹ و ج ۶۲۷/۲۹.

و از کتاب‌های مخالفین: الامامة والسیاسة، تحقیق زینی: ۲۰/۱ و تحقیق شیری: ۳۱/۱.

۱- روضة‌الواعظین: 75/1، مسکن‌الفؤاد: 112، مناقب آل أبي طالب: 242/1، بحارالأنوار: 106/79 ب 16.

دخت پیامبر، در میان مردم مورد احترام و توجّه بود و چون دختر پیامبر از دنیا رفت، دیگر در میان مردم جایگاهی نداشت و به همین جهت با ابوبکر بیعت کرد.

شگفتی را گزارده‌ام و رو به تحیّرم که چگونه جرأت دارند چنین بگویند و بیاندیشند و بار کنند و باور داشته باشند؟ آیا دنیا در نظر او از آب بینی ماده بز کوهی، بی‌ارزش‌تر نبود که با او چنین می‌کنند؟ آری بدان در پس احترام ظاهری آنان به اهل‌بیت، این باورها نهفته است... .

و آیا اگر کسی با تهدید به قتل مجبور به بیعت شود، این بیعت او پذیرفته است؟ اگر کسی با اکراه با دیگری بیعت کند، یعنی مجبور به بیعت نشود امّا با میل و رضایت هم بیعت نکند و این بیعت را ناخوش داشته باشد، بیعت او پذیرفته نیست و اعتباری ندارد چه رسد به کسی که... . آیا وهابی‌ها نمی‌اندیشند که چرا چنین مصیبت‌هایی بر عترت پاک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تحمیل شد؟ آیا اگر امیرالمؤمنین خود برای بیعت می‌رفتند، دیگر چنین می‌شد؟

معاویه در یکی از نامه‌های خود به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌نویسد: «تو همان کسی هستی که به سان شتر افسار زده به سوی بیعت کشیدند»؛ و این جمله بیانگر آن است که فشار برای بیعت به حدّی بود که امام را به زور از خانه خود بیرون کردند و به مسجد بردند (که در این راستا احادیث بسیاری وجود دارد). امام علیه‌السلام در پاسخ نامه‌ی معاویه، این بی‌حرمتی را انکار نمی‌کنند، ولی تصریح می‌فرمایند که این نشانه مظلومیّت ایشان است، آنجا که می‌فرماید: «**وَ قُلْتَ: إِنّي كُنْتُ أُقَادُ كَمٰا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أُبٰايِعَ. وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتَ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ، وَ أَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ، وَ مٰا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضٰاضَةٍ في أَنْ يَكُونَ مَظْلُوماً مٰا لَمْ يَكُنْ شٰاكّاً**

في دينِهِ، وَ لٰا مُرْتٰاباً بِيَقينِه ـ گفتی که همچون شتر، افسار زدند و کشیدند که بیعت کنم، عجبا! به خدا سوگند خواستی مذمّت کنی ولی ناخودآگاه ستودی. خواستی رسوا کنی ولی رسوا شدی. برای یک مسلمان نقص نیست که مظلوم واقع شود، مادام که در دین خود تردید نداشته باشد و در یقین خود شک نکند».[1]

و این نشان از ایستادگی حضرت در برابر غاصبان دارد همچنان که مواردی دیگر بیان خواهند شد انشاءالله.

تلاش حضرت برای بیعت نکردن:

قال عمر لأبي بكر: أرسل إلى علي فليبايع، فإنا لسنا في شئ حتى يبايع، و لو قد بايع أمناه. فأرسل إليه أبو بكر: (أجب خليفة رسول‌الله). فأتاه الرسول فقال له ذلك. فقال له علي عليه‌السلام: سُبْحٰانَ اللَّهِ! مٰا أَسْرَعَ مٰا كَذَبْتُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله! إِنَّهُ لَيَعْلَمُ وَ يَعْلَمُ الَّذِينَ حَوْلَهُ أَنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَمْ يَسْتَخْلِف�ْا غَيْرِي. و ذهب الرسول فأخبره بما قال له. قال: اذهب فقل له: (أجب أمير المؤمنين أبا بكر). فأتاه فأخبره بما قال. فقال له علي عليه‌السلام: سُبْحٰانَ اللَّهِ! مٰا وَ اللَّهِ طٰالَ الْعَهْدُ فَيَنْسَى، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ هَذٰا الِاسْمَ لٰا يَصْلُحُ إِلّٰا لِي. وَ لَقَدْ أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ هُوَ سٰابِعُ سَبْعَةٍ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ. فَاسْتَفْهَمَ هُوَ وَ صٰاحِبُهُ عُمَر مِنْ بَيْنِ السَّبْعَةِ فَقٰالٰا: أَحَقٌّ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؟ فَقٰالَ لَهُمٰا رَسُولُ اللَّهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: نَعَمْ حَقّاً حَقّاً مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ. إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ صٰاحِبُ لِوٰاءِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، يُقْعِدُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ عَلَى الصِّرٰاطِ، فَيُدْخِلُ أَوْلِيٰاءَهُ الْجَنَّةَ وَ أَعْدٰاءَهُ النٰارَ. فانطلق الرسول فأخبره بما قال. قال: فسكتوا عنه يومهم ذلك ـ عمر به ابوبکر گفت: کسی را به سوی علی بفرست، او باید بیعت کند؛ زیرا ما هیچ جایگاهی نداریم تا وقتی که او بیعت کند و اگر بیعت کند

۱- نهج البلاغة، شرح محمّد عبده: ۳۳/۳ نامه ۲۸، شرح نهج البلاغة إبن أبي الحديد: ۱۸۳/۱۵ نامه ۲۸، الإحتجاج: ۱۷۶/۱، الصّوارم المهرقة: 218 و 220.

او را امان می‌دهیم. از این رو ابوبکر کسی را به سوی حضرت فرستاد تا بگوید: خلیفه‌ی رسول‌الله را اجابت نما. فرستاده نزد حضرت آمد و به حضرت آن (سخن) را عرضه داشت. امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام فرمودند: سبحان الله! چه زود بر پیامبرخدا دروغ بستید! همانا او (ابوبکر) و کسانی که اطراف او هستند می‌دانند که خدا و پیامبرش کسی جز مرا خلیفه قرار نداده‌اند.

فرستاده رفت و به ابوبکر آنچه را به او فرموده بود گفت. ابوبکر گفت: برو و به او بگو: امیرالمؤمنین ابوبکر را اجابت نما. فرستاده نزد امام علی‌علیه‌السلام آمد و حضرت را بدان چه او گفته بود، خبر داد. امام علی‌علیه‌السلام به او فرمودند: سبحان‌الله! به خدا سوگند! عهد طولانی نشده (دیرزمانی نیست که پیمان بسته شده) است تا فراموش شود. به خدا سوگند! او (ابوبکر) می‌داند که این اسم جز برای من شایسته نیست و به راستی که رسول‌الله او را امر کرد ـ در حالی که هفتمین از هفت نفر بود ـ که مرا با لقب امیرالمؤمنین سلام دهند. پس به او و همراهش عمر از میان آن هفت نفر، این را فهماند. آن دو به حضرت عرض کردند: آیا این حقّی از جانب خدا و پیامبرش است؟ رسول‌الله به آنان فرمودند: بله. به راستی که حقّی است از جانب خدا و پیامبرش. همانا او امیرالمؤمنین و سیّدالمسلمین و پرچم‌دار پیشانی سفیدان از وضو است. خداوند عزّوجل او را روز قیامت بر صراط می‌نشاند و او دوستان خود را وارد بهشت و دشمنان خود را وارد جهنّم می‌گرداند.

در این هنگام فرستاده‌ی ابوبکر بازگشت و او را از آنچه حضرت فرموده بود،

آگاه کرد. راوی گوید: از این رو آن روز دست از حضرت برداشتند».[۱]

سرور پرهیزکاران امیرالمؤمنین علیه السلام، جز حاضر نشدن برای بیعت و یاری‌طلبی از مهاجر و انصار، حتّی در روزی که حضرت را برای بیعت، به زور و بدون عبا و عمامه، به مسجد کشیدند و برای دست یافتن به ایشان، خانه‌اش را آتش زدند و همسر و فرزند ایشان را شهید ساختند، حتّی در آن روز و در آن لحظات و با وجود تمام این رخدادها، با آنکه آن زمان دل در دل مولا نبود و قلب حیدر پشت در جا مانده بود، با این وجود مجلس بیعت را به مجلس سوگند تبدیل کردند و در میان همان جمع، بر ابوبکر و عمر و یاران آنان و تمام حاضران در مسجد رسول‌الله صلی الله علیه و آله، اتمام حجّت نمودند.[۲]

۱- کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری: ۱۴۷-۱۴۸، الإحتجاج: ۱/۱۰۷-۱۰۸، بحارالأنوار: ۲۸/۲۶۶-۲۶۷، مجمع النّورین: ۹۶-۹۷، غایة المرام: ۱/۹۶-۹۷ ب ۹ ح ۲۶، نفس الرّحمان: ۴۸۱-۴۸۲، بیت الأحزان: ۱۰۸. ر.ک: غایة المرام: ۵/۳۱۶، الأنوار العلویة: ۲۸۵-۲۸۶، الیقین: ۲۸، مدینة المعاجز: ۱/۶۳-۶۴ ح ۱۲.

و از کتب مخالفین: تفسیر الآلوسي: ۳/۱۲۴.

این جریان به سندهای بسیار و توسّط افراد مختلف، به الفاظ گوناگون امّا نزدیک به هم نقل شده است. در مواردی نیز پس از بیان این ماجرا، تصریح به حمله به بیت وحی شده است: کتاب سلیم: ۳۸۵- ۳۸۶، تفسیر العیّاشي: ۲/۶۶-۶۷، المسترشد: ۳۷۷، الإختصاص: ۱۸۵-۱۸۶، بحار الأنوار: ۲۸/۲۹۷-۲۹۹ ح ۴۸، تفسیر أبي حمزة الثمالي: ۱۷۵ ح ۱۰۶. و نیز ر.ک: مثالب النّواصب: ۱۳۵.

و از کتب مخالفین: ر.ک: الإمامة والسیاسة: ۱۳،

۲- متن این سوگندها ذیل عنوان «سوگند در روز بیداد» آمده است.

و چون آن خلقی که خود را به خواب زده و بر فریب خویش راضی بود، با بی‌مهری خود در حقّ ذوی القربای رسول‌الله، خوب مزد رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ادا نمودند، امیرالمؤمنین و بانوی یگانه‌اش و شیعیان انگشت‌شمار او، تنها، در میان آن همه گرگ که برای دریدن پیکر اسلام دندان تیز کرده بودند، آیا راهی جز شکیبایی داشتند؟

فتنه و طغیان افراد سرکشی که آوازه داشتند، می‌توانست جزیرة العرب را در هم بریزد و اسلام را نابود سازد. منافقان مدینه که سخت در نفاق فرو رفته بودند و اعرابی که در اطراف مدینه بودند و به تصریح قرآن کریم در کفر و نفاق از همه سخت‌تر بودند و حدود فرمان‌های خدا را رعایت نمی‌کردند و با شهادت رسول خدا نیرومندتر شده بودند... .

مسلمانان پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به گلّه‌ی باران خورده‌ای می‌ماندند که در شبی سخت تاریک، راه خود را گم کرده، از هم پراکنده شوند و در بین گرگ‌هایی متجاوز و درندگانی سخت زیان‌بار و «مسیلمه کذّاب» «طلحة بن خالد دروغگو» «سجاح دختر حارث» ـ آن زن دغل‌باز ـ و اصحاب آنان که همه برای نابود کردن اسلام و در هم کوبیدن مسلمانان به پا خاسته بودند و نیز میان «رومیان» «قیصرها» و «کسراها» که سخت در کمین بودند و امثال این جرثومه‌ها که به شدّت، کینه «محمّد» و آل او صلوات الله علیهم و پیروانش را در دل گرفته بودند و با بغض و دشمنی به اسلام می‌نگریستند، گرفتار بودند... .

این‌ها همه می‌خواستند اساس اسلام را از ریشه درآورند، انتقام خود را بگیرند و قلب خود را شفا بخشند. آنها از پیش نیروی خود را آماده کرده بودند و

با عجله می‌شتافتند. می‌دیدند که اوضاع یک‌سره به کام آنان می‌شود. فرصت خوبی با شهادت پیامبر فرا رسیده است. تصمیم داشتند از این فرصت بهره گیرند و پیش از آن که قدرت اسلام متمرکز گردد و نیرو و توان آن بازپس آید، حداکثر بهره را ببرند. حال با این اوضاع، نزاع درونی، تحقّق بخشیدن آرزوهای آنان نبود؟

آیا اگر مولایم را یارانی بود، دیگر از درد غربت و بی‌یاوری سر بر زانوی غم فرود می‌آورد؟ آیا این نفاق و ارتداد را سرباز نکرده، نمی‌بست؟ آیا سر خم آوردن در برابر وصیّت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، بدان معناست که به نام صبر دست بر دست نهاده باشند؟ پس چرا بر همگان اتمام حجّت کردند و تمام تلاش خویش را نمودند و آنچه باید می‌کردند، کردند؟ آیا اگر بدون یاور قیام می‌کرد و خون خود را حفظ نمی‌فرمود، دیگر شریعت را پاسبانی در برابر تجاوز این همه چشم ناپاک بود؟... اینها علاوه بر آن است که بسیاری از علمای شیعه و برخی از بزرگان از مخالفین به روشنی بیان کرده‌اند که حضرت علی علیه‌السلام هرگز با ابوبکر بیعت نکردند.

همین برای کسی که او را قلبی است که بدان بفهمد، کفایت می‌کند: ﴿**إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيد** ـ همانا در آن پندی است برای آنکه قلبی دارد (تعقّل می‌کند) یا در حالی که گواه است، گوش فرا می‌دهد﴾.[1]

۱- (۵۰) سوره ق: آیه ۳۸.

پرسش ششم: حضرت علی علیه السّلام مرد بسیار شجاعی بود و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نمی‌ترسید پس چرا حتّی یک بار بالای منبر پیامبر نرفت تا با صدای بلند اعلام کند خلافت او غصب شده بلکه با خلفا بیعت کرد؟

پاسخ: این دروغی است که تباهی خود را فریاد می‌کند. احتجاجاتی که امیرالمؤمنین در رابطه با ناحق بودن بیعت با ابوبکر و عمر و عثمان فرمودند، بسیار زیاد است. حضرت در مواقع مختلف، به الفاظ گوناگون و در حضور اشخاص بسیاری به بیان این احتجاجات پرداخته‌اند. دسته‌ای از این موارد به سبک سوگند بیان شده است بدین معنا که امیرالمؤمنین مخاطب خود را مورد سوگند قرار می‌دادند و از او می‌خواستند بدان چه حضرت می‌فرمایند اقرار کند. به این گونه احادیث، «حدیث مناشده» می‌گویند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمانی که حضرت را به زور پس از آن همه هتک حرمت، با چنان وضعیّتی از منزل بیرون کشیدند و به مسجد بردند، در حضور ابوبکر و عمر و همراهان آنان، به سبک مناشده بر مهاجرین و انصاری که در مسجد حضور داشتند، احتجاج فرمودند. احتجاج حضرت به این سبک، در روز قتل عمر، روز شوری، نخستین روزی که مردم با عثمان بیعت کردند و نیز در ایّام عثمان، به الفاظ مختلف و در حضور مخاطبین بسیاری بیان شدند که ما سه

موضع را یادآور می‌شویم: روز بیداد، روز شوری و روزگار عثمان.

سوگند در روز بیداد

امیرالمؤمنین به آنان (جمع بسیاری از مهاجرین و انصار) نزدیک شدند و فرمودند: «**يا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ أَ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ كَذا وَ كَذا [وَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ كَذا وَ كَذا] فَلَمْ يَدَعْ عليه السلام شَيْئاً قالَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلانِيَةً لِلْعامَّةِ إلا ذَكَّرَهُمْ إيّاهُ قالُوا: اللَّهُمَّ نَعَم** ـ ای مسلمانان و مهاجرین و انصار! شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شنیدید که رسول‌الله ﷺ در روز غدیر خم چنین و چنان فرمود و در غزوه تبوک چنین و چنان فرمود؟ امام عليه السلام هیچ چیزی را که رسول‌الله ﷺ آشکارا برای تمام مردم درباره‌ی او فرموده بود رها نکرد جز اینکه آن را به یاد آنان آورد. گفتند: خدایا، آری چنین بود».[1]

در ادامه ابوبکر حدیثی را به دروغ به پیامبر نسبت داد که حضرت فرموده‌اند: «خداوند از اینکه نبوّت و خلافت را در خانواده من قرار دهد، امتناع ورزید» و این را گفت تا خود را بی گناه جلوه دهد و چهار نفر دیگر، عمر، ابوعبیده، معاذ و سالم با او همراه شدند و امیرالمؤمنین از راز صحیفه‌ی ملعونه پرده برداشتند و بر سخنان خود گواه آوردند. سپس فرمودند: «**أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ أُولَئِكَ الْأَرْبَعِينَ رَجُلًا الَّذِينَ بايَعُونِي وَفَوْا لَجاهَدْتُكُمْ فِي اللَّهِ وَ لكِن أَمَا وَ اللَّهِ لا يَنالُها أَحَدٌ مِنْ عَقِبِكُما إِلَى يَوْمِ الْقِيامَةِ. وَ فِيما يُكَذِّبُ قَوْلَكُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَوْلُهُ تَعالَى: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ**

۱- کتاب سلیم: ۱۵۳، الإحتجاج: ۱۰۹/۱-۱۱۳، المحتضر: ۱۱۰، غایة المرام: ۳۱۸/۵ و ۳۳۶، بحار الأنوار: ۲۷۲/۲۸ ح۴۵ و ر.ک: بحار الأنوار: ۳۰۲/۳۸، نفس الرّحمان: ۴۸۵.

النٰاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً﴾[1] فَالْکِتٰابُ النُّبُوَّةُ وَ الْحِکْمَةُ السُّنَّةُ وَ الْمُلْکُ الْخِلٰافَةُ وَ نَحْنُ آلُ إبْرٰاهِیمُ ـ امّا امّا به خدا سوگند! اگر آن چهل مردی که با من بیعت کردند، (به پیمانی که بستند) وفا می‌کردند، به یقین با شما می‌جنگیدم. و لکن! (نیامدند تا چنین کنم) امّا به خدا سوگند! هیچ‌کس از نسل شما تا روز قیامت بدان (امر خلافت) نخواهد رسید. و آنچه سخن شما را که بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت می‌دهید، تکذیب می‌کند، سخن خدای تعالی است (که فرمود): «آیا بر مردم به خاطر آنچه خداوند از فضل خویش به آنان داده است، رشک می‌برید؟ پس به راستی که ما آل‌ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به آنان مُلکی عظیم بخشیدیم». کتاب، نبوّت است و حکمت، سنّت است و مُلک، خلافت است و ما هستیم آل‌ابراهیم».[2]

توضیح اینکه خداوند در قرآن به صراحت اعلام فرموده است که نبوّت و سنّت و امامت را برای آل‌ابراهیم قرار دادیم و حضرت با این بیان، دروغ بودن سخنان آنان را اعلام فرمودند. حال آیا این، سکوت در برابر افترا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است؟

سوگند در روز شوری[3]

عن عامر بن واثلة قال: کنت في البیت یوم الشوری فسمعت علیا علیه‌السلام و هو یقول: اسْتَخْلَفَ النٰاسُ أَبٰا بَکْرٍ وَ أَنَا وَ اللّٰهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَ أَوْلَی بِهِ مِنْهُ، وَ اسْتَخْلَفَ أَبُو

۱- (۴) سوره النساء: آیه ۵۵.

۲- کتاب سلیم بن قیس: ۱۵۵-۱۵۶، بحار الأنوار: ۲۷۵/۲۸ ح ۴۵، نفس الرّحمان: ۴۸۶.

۳- المسترشد: ۳۳۱-۳۶۴: ۶۱ مورد را برمی شمرد. و ما از جهت مفصّل‌تر بودن این حدیث به روایت کتاب شریف الخصال: 553-563 ح 31 از آنجا نقل می‌کنیم.

بَكْرٍ عُمَرَ وَ أَنَا وَ اللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَ أَوْلَى بِهِ مِنْهُ، إِلَّا أَنَّ عُمَرَ جَعَلَنِي مَعَ خَمْسَةِ نَفَرٍ أَنَا سَادِسُهُمْ لَا يُعْرَفُ لَهُمْ عَلَيَّ فَضْلٌ، وَ لَوْ أَشَاءُ لَاحْتَجَجْتُ عَلَيْهِمْ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيُّهُمْ وَ لَا عَجَمِيُّهُمْ، الْمُعَاهَدُ مِنْهُمْ وَ الْمُشْرِكُ تَغْيِيرَ ذَلِكَ ـ عامر بن واثله که یکی از خواصّ اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، گوید: در روز شوری در خانه (ای که عمر دستور داده بود افراد شوری در آن باشند و در بر روی آنان بسته شود) بودم. پس شنیدم علی علیه‌السلام می‌فرمود: مردم ابوبکر را جانشین کردند در حالی که به خدا سوگند من نسبت به امر خلافت سزاوارتر از او بودم. و ابوبکر، عمر را جانشین خود ساخت حال آنکه به خدا سوگند من نسبت به امر خلافت شایسته‌تر و سزاوارتر از او بودم (و فرق آن دو با یکدیگر این بود که) عمر مرا همراه با پنج نفر قرار داد که من ششمین آنان بودم. برای آنان بر من فضیلتی شناخته نشده بود (بر من برتری نداشتند که مرا با آنان هم‌تراز قرار داد) و اگر بخواهم بر آنان احتجاج می‌کنم به آنچه نه عرب و نه عجم و نه معاهد[1] آنان و نه مشرک نتواند آن را تغییر دهد.

ثم قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَيُّهَا النَّفَرُ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَحَّدَ اللَّهَ قَبْلِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ سپس فرمودند: شما را به خدا سوگند می‌دهم ای چند نفر (مقصود افراد شوری بودند)، آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدا را یگانه شمرده باشد؟ گفتند: به خدا، خیر.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ، قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به

۱- کافری که در ذمّه و پیمان و پناه مسلمانان است.

خدا قسم می‌دهم، آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرموده باشند: «تو برای من به منزله‌ی هارون هستی برای موسی با این تفاوت که (هارون و موسی هر دو پیامبر بودند امّا) پس از من هیچ پیامبری نیست»؟ گفتند: به خدا، نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَاقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لِرَبِّ الْعَالَمِينَ هَدْياً فَأَشْرَكَهُ فِيهِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله او را در شترهای قربانی که برای پروردگار عالمیان به مکّه برد، شریک سازد؟[1] گفتند: به خدا، نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِطَيْرٍ يَأْكُلُ مِنْهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِي مِنْ هَذَا الطَّيْرِ»، فَجِئْتُهُ أَنَا، غَيْرِي؟ قالوا:

۱- علل الشرائع: ۴۱۲/۲ ب۱۵۳ح۱- امام صادق علیه‌السلام فرمودند: چهار روز از ماه ذی القعده باقی مانده بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای انجام حجّة الوداع از مدینه خارج شدند تا آنکه به مسجد شجره آمدند و در آن‌جا نماز گزاردند. سپس مرکب راندند تا به بیداء رسیدند. از آن‌جا محرم شده و مشغول به انجام حج شدند لذا صد رأس شتر سوق دادند و تمام مردم نیز محرم به احرام حج شدند... حضرت علی علیه‌السلام از یمن آمدند و خود را رساندند تا حج بجا آورند... رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: یا علی! به چه چیز از احرام بیرون می‌آیی؟ عرضه داشت: به همان چیزی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به وسیله‌ی آن از احرام بیرون بیاید. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: از احرام بیرون نیا. سپس آن حضرت را در هَدْیْ و قربانی شریک قرار داد و سی و هفت رأس از شتران را برای امیر المؤمنین علیه‌السلام منظور فرمود و شصت و سه رأس دیگر را با دست مبارک نحر فرمودند سپس از هر شتری پاره‌ای برداشته و تمام را در یک دیزی قرار دادند و امر فرمودند که آنها را بپزند و خود و امیر المؤمنین علیه‌السلام از آن خوردند... .

اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آن هنگامی که برای رسول‌الله ﷺ پرنده‌ای آورده شد تا از آن بخورد، سپس فرمود: خدایا محبوب‌ترین آفریدگان نزد خویش را برای من بیاور تا همراه با من از این پرنده بخورد، (خداوند استجابت دعای ایشان را در این قرار داد که) من نزد حضرت آمدم. آیا جز من در میان شما کسی هست که نزد ایشان آمده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَجَعَ عُمَرُ يُجَبِّنُ أَصْحَابَهُ وَ يُجَبِّنُونَهُ قَدْ رَدَّ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُنْهَزِماً فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَاعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَداً رَجُلًا لَيْسَ بِفَرَّارٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ: «ادْعُوا لِي عَلِيّاً». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ هُوَ رَمِدٌ مَا يَطْرِفُ. فَقَالَ: «جِيئُونِي بِهِ». فَلَمَّا قُمْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، تَفَلَ فِي عَيْنِي وَ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ»، فَأَذْهَبَ اللَّهُ عَنِّي الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ إِلَى سَاعَتِي هَذِهِ، وَ أَخَذْتُ الرَّايَةَ فَهَزَمَ اللَّهُ الْمُشْرِكِينَ وَ أَظْفَرَنِي بِهِمْ، غَيْرِي؟ قَالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آن‌گاه که (در جنگ خیبر) عمر بازگشت در حالی که خودش یارانش را ترسو می‌نامید و یارانش او را ترسو می‌نامیدند، هرآینه شکست‌خورده پرچم پیامبرخدا ﷺ را بازگرداند. رسول‌الله ﷺ به او فرمود: «همانا فردا پرچم را به مردی می‌دهم که فرارکننده نیست. خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند و خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد. بازنمی‌گردد تا آنکه خداوند بر او گشایش فرماید». چون صبح کرد، فرمود: علی را برای من بخوانید. گفتند: یارسول‌الله! او چشم درد گرفته است طوری که نمی‌تواند دیده بگشاید. فرمود: «او را نزد من بیاورید». چون مقابل او ایستادم، در چشمم آب دهان انداخت و فرمود: «خدایا گرما و سرما را از او دور فرما». پس خداوند گرما

و سرما را تا این لحظه از من دور ساخت و پرچم را گرفتم. خداوند مشرکان را شکست داد و مرا بر آنان پیروز گرداند. آیا در میان شما یک نفر جز من هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره‌ی او چنین فرموده باشد؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ أَخٌ مِثْلُ أَخِي جَعْفَرٍ الْمُزَيَّنِ بِالْجَنٰاحَيْنِ فِي الْجَنَّةِ يَحِلُّ فِيهٰا حَيْثُ يَشٰاءُ، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که برای او برادری چون برادر من جعفر باشد که در بهشت به دو بال مزیّن شده که با آنها هرجا بخواهد، درآید؟[1] گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ عَمٌّ مِثْلُ عَمِّي حَمْزَةَ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدِ رَسُولِهِ وَ سَيِّدِ الشُّهَدٰاءِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: آیا در میان شما کسی جز من هست که او را عمویی چون عموی من حمزه، شیر خدا و شیر پیامبرش و سیّدالشّهداء، باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ سِبْطٰانِ مِثْلُ سِبْطَيَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ سَيِّدَيْ شَبٰابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که دو فرزند همچون دو فرزند من حسن و حسین داشته باشد که پسران رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و دو سرور جوانان

۱- جعفر بن ابی طالب، پسرعموی پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و از پدر و مادر، برادر امام علی علیه‌السلام است. و ایشان همان جعفر طیّار هستند. در صورت و سیرت شبیه‌ترین مردم به رسول الله بود. و هنگامی که در جنگ موته می‌جنگید، دو دست او جدا شد در حالی که پرچم همراه او بود ولی آن را نینداخت. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: خداوند به جای آن، برای او دو بال قرار داد که در بهشت همراه با فرشتگان پرواز می‌کند.

اهل بهشت هستند؟ گفتند: به خدا سوگند! خیر.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ زَوْجَةٌ مِثْلُ زَوْجَتِي فاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَضْعَةٍ مِنْهُ وَ سَيِّدَةِ نِساءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی جز من هست که همسری چون همسر من، فاطمه دختر رسول‌الله ﷺ و پاره‌ای از او و سرور زنان اهل بهشت داشته باشد؟ گفتند: به خدا! خیر.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ فارَقَكَ فارَقَنِي وَ مَنْ فارَقَنِي فارَقَ اللَّهَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله ﷺ به او فرموده باشد: «هرکس از تو جدا شود، از من جدا گشته و آنکه از من جدا شود، از خدا جدا شده است»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيَنْتَهِيَنَّ بَنُو وَلِيعَةَ أَوْ لَأَبْعَثَنَّ إِلَيْهِمْ رَجُلًا كَنَفْسِي طاعَتُهُ كَطاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِي يَغْشاهُمْ بِالسَّيْفِ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله ﷺ درباره او فرموده باشد: «قبیله‌ی بنی‌ولیعه باید دست از مخالفت بکشد و گرنه هر آینه به سوی آنان مردی را می‌فرستم که چون من است. پیروی از او مانند پیروی از من است و سرپیچی از فرمان او سرپیچی از فرمان من است که با شمشیر بر آنان فرود آید»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ما مِنْ مُسْلِمٍ وَصَلَ إِلَى قَلْبِهِ حُبِّي إِلّا كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ ذُنُوبَهُ، وَ مَنْ وَصَلَ حُبِّي إِلَى قَلْبِهِ فَقَدْ وَصَلَ حُبُّكَ إِلَى قَلْبِهِ وَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُكَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را

به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به او فرموده باشد: «هیچ مسلمانی نیست که محبّت من به قلب او برسد جز اینکه خداوند گناهان او را ببخشد و آنکه محبّت من به قلبش برسد، هرآینه دوستیِ تو به قلب او برسد. و دروغ می‌گوید آنکه گمان دارد که مرا دوست می‌دارد حال آنکه با تو دشمنی می‌وزرد»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ وَ الْمُسْلِمِينَ فِي كُلِّ غَيْبَةٍ، عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ، وَ وَلِيُّكَ وَلِيِّي وَ وَلِيِّي وَلِيُّ اللَّهِ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به او فرموده باشد: «درباره خانواده و فرزندان و مسلمانان در تمام وقت‌هایی که من حضور ندارم، تو جانشین هستی. دشمن تو، دشمن من است و دشمن من، دشمن خداست. و دوست‌دار تو، دوست‌دار من و دوست‌دار من، دوست‌دار خداوند است»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «يا عَلِيُّ مَنْ أَحَبَّكَ وَ والاكَ سَبَقَتْ لَهُ الرَّحْمَةُ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ وَ عاداكَ سَبَقَتْ لَهُ اللَّعْنَةُ». فَقالَتْ عائِشَةُ: يا رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ادْعُ اللَّهَ لِي وَ لِأَبِي لا نَكُونُ مِمَّنْ يُبْغِضُهُ وَ يُعادِيهِ. فَقالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «اسْكُتِي، إِنْ كُنْتِ أَنْتِ وَ أَبُوكِ مِمَّنْ يَتَوَلّاهُ وَ يُحِبُّهُ، فَقَدْ سَبَقَتْ لَكُمَا الرَّحْمَةُ، وَ إِنْ كُنْتُما مِمَّنْ يُبْغِضُهُ وَ يُعادِيهِ، فَقَدْ سَبَقَتْ لَكُمَا اللَّعْنَةُ، وَ لَقَدْ جِئْتِ أَنْتِ وَ أَبُوكِ إِنْ كانَ أَبُوكِ أَوَّلُ مَنْ يَظْلِمُهُ وَ أَنْتِ أَوَّلُ مَنْ يُقاتِلُهُ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به او فرموده باشد: «ای علی! آنکه تو را دوست داشته باشد و تو را سرپرست خویش قرار

دهد، رحمت از پیش شامل حال او شده است و آنکه با تو کینه ورزد و دشمنی کند، لعنت از پیش شامل حال او شده است». عایشه گفت: ای پیامبرخدا! برای من و پدرم خدا را بخوان تا از کسانی که با او کینه می‌ورزند و دشمنی می‌کنند، نباشیم. حضرت ﷺ فرمود: «ساکت شو! اگر تو و پدرت از کسانی بودید که او را سرپرست قرار می‌دادید و دوستش می‌داشتید، هرآینه رحمت بر شما پیشی می‌گرفت و اگر از کسانی بودید که با او کینه ورزند و دشمنی کنند، لعنت از پیش شامل حال شما شده است. پس به راستی تو و پدرت (به آخرت) می‌آیید حال آنکه پدرت، نخست کسی است که به او ظلم می‌کند و تو نخستین کسی هستی که با او می‌جنگی»؟ گفتند: به خدا قسم! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِثْلَ مَا قَالَ لِي: «يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مَنْزِلُكَ مُوَاجِهَ مَنْزِلِي كَمَا يَتَوَاجَهُ الْإِخْوَانُ فِي الْخُلْدِ»؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما یک تن هست که رسول‌الله ﷺ مانند آنچه را به من فرمود، به او فرموده باشد که: «ای علی! تو برادر من هستی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت. و همانا جایگاه تو در بهشت خُلد، در مقابل منزلگاه من است همان‌گونه که برادران مقابل یکدیگر هستند»؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

، قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَاعَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ خَصَّكَ بِأَمْرٍ وَ أَعْطَاكَهُ؛ لَيْسَ مِنَ الْأَعْمَالِ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَ لَا أَفْضَلَ مِنْهُ عِنْدَهُ: الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا. فَلَيْسَ تَنَالُ مِنْهَا شَيْئاً وَ لَا تَنَالُهُ مِنْكَ وَ هِيَ زِينَةُ الْأَبْرَارِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَطُوبَى لِمَنْ أَحَبَّكَ وَ صَدَقَ عَلَيْكَ وَ وَيْلٌ لِمَنْ أَبْغَضَكَ وَ كَذَبَ عَلَيْكَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما یک نفر جز من

هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرموده باشد: «ای علی! همانا خداوند تو را برای امری ویژه ساخته و آن را به تو بخشیده است که در میان کارها نزد خداوند هیچ کاری دوست‌داشتنی‌تر و برتر از آن نیست و آن زهد در دنیاست. به همین جهت تو از دنیا چیزی به دست نمی‌آوری و دنیا از تو چیزی به دست نیاورد. و همانا در روز قیامت نزد خداوند عزّوجل زهد است زینت نیکوکاران. بنابراین خوشا به حال آنکه تو را دوست بدارد و بر تو تصدیق کند و وای بر کسی که تو را به خشم آورد و بر (حقّانیّت امامت و ولایت) تو دروغ بندد (نپذیرد و انکار کند)»؟ گفتند: به خدا قسم، نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لِيَجِيءَ بِالْمَاءِ كَمَا بَعَثَنِي، فَذَهَبْتُ حَتَّى حَمَلْتُ الْقِرْبَةَ عَلَى ظَهْرِي وَ مَشَيْتُ بِهَا. فَاسْتَقْبَلَتْنِي رِيحٌ فَرَدَّتْنِي حَتَّى أَجْلَسَتْنِي، ثُمَّ قُمْتُ فَاسْتَقْبَلَتْنِي رِيحٌ فَرَدَّتْنِي حَتَّى أَجْلَسَتْنِي، ثُمَّ قُمْتُ فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَالَ لِي: «مَاحَبَسَكَ عَنِّي»؟ فَقَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ، فَقَالَ: «قَدْ جَاءَنِي جَبْرَئِيلُ فَأَخْبَرَنِي، أَمَّا الرِّيحُ الْأُولَى فَجَبْرَئِيلُ كَانَ فِي أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُسَلِّمُونَ عَلَيْكَ، وَ أَمَّا الثَّانِيَةُ فَمِيكَائِيلُ جَاءَ فِي أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ يُسَلِّمُونَ عَلَيْكَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله او را برای آوردن آب فرستاده باشد همان‌گونه که مرا فرستاد؟ من رفتم تا آنکه مَشک (پر از آب) را بر کمرم حمل کردم و بدین وضعیّت با آن پیاده رفتم تا آنکه وزش بادی به پیش‌باز من آمد. مرا چنان به عقب رانده و بازگرداند تا آنجا که مرا نشاند. سپس برخاستم. وزش بادی مرا به عقب راند آن‌چنان که مرا نشاند. سپس برخاستم و نزد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدم. به من فرمود: «چه چیز تو را از (آمدن نزد) من بازداشت»؟ جریان را برای حضرت بیان کردم. فرمود:

«جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد: وزش بادِ نخست، جبرئیل بود که در میان هزار نفر از فرشتگان بر تو سلام دادند. و دوّمین وزش باد، میکائیل بود که در میان هزار نفر از فرشتگان آمد و به تو سلام دادند». (آیا این فضیلت برای کسی جز من است؟) گفتند: به خدا قسم، نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ مَنْ قَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ: يَا مُحَمَّدُ أَ تَرَى هَذِهِ الْمُوَاسَاةَ مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ»، فَقَالَ جَبْرَئِيلُ وَ أَنَا مِنْكُمَا، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که جبرئیل درباره‌ی او گفته باشد: ای محمّد! آیا این همراهی را از علی می‌بینی؟ رسول‌الله صلى الله عليه وآله فرمود: «همانا او از من است و من از اویم» و جبرئیل عرض کرد: و من از شما دو تن هستم؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ يَكْتُبُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَمَا جَعَلْتُ أَكْتُبُ فَأَغْفَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله. فَأَنَا أَرَى أَنَّهُ يُمْلِي عَلَيَّ، فَلَمَّا انْتَبَهَ قَالَ لَهُ: «يَا عَلِيُّ! مَنْ أَمْلَى عَلَيْكَ مِنْ هَاهُنَا إِلَى هَاهُنَا»؟، فَقُلْتُ: أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله. فَقَالَ: «لَا، وَ لَكِنْ جَبْرَئِيلُ أَمْلَاهُ عَلَيْكَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی هست که برای رسول‌الله نویسندگی کرده باشد آن‌گونه که من می‌کردم تا آنکه رسول‌الله صلى الله عليه وآله به خواب سبکی رفتند و من می‌دیدم که بر من املا می‌فرمود (و من می‌نوشتم). پس چون بیدار شدند به او (امیرالمؤمنین) فرمودند: «ای علی! چه کسی از اینجا تا اینجا را بر تو املا کرد»؟ عرض کردم: شما ای پیامبرخدا. فرمود: «نه، ولی جبرئیل آن را بر تو املا کرد». (آیا این فضیلت برای کسی جز من است؟) گفتند: به خدا، نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ نَادَى لَهُ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ: «لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

وَ لا فَتَى إلّا عَلِيٌّ» غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که ندادهنده‌ای از آسمان برای او (چنین) ندا داده باشد: «شمشیر (شایسته‌ای) جز ذوالفقار نیست و جوان‌مردی جز علی نیست»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كَما قالَ لِي: «لَوْ لا أَنْ أخاف أَنْ لا يَبْقَى أَحَدٌ إلا قَبَضَ مِنْ أَثَرِكَ قَبْضَةً يَطْلُبُ بِها الْبَرَكَةَ لِعَقِبِهِ مِنْ بَعْدِهِ، لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لا يَبْقَى أَحَدٌ إلا قَبَضَ مِنْ أَثَرِكَ قَبْضَةً» غَيْرِي؟ فقالوا: اللّهمّ لا ــ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به او همان‌گونه که به من فرمود، فرموده باشد که: «اگر نبود که می‌ترسیدم کسی نماند جز اینکه از جای پای تو، مشتی خاک بردارد تا بدان وسیله برای آیندگان خود برکت بجوید، هر آینه درباره‌ی تو سخنی می‌گفتم که کسی نمی‌ماند جز اینکه مشتی از خاک راه تو را برمی‌داشت». (آیا این فضیلت برای کسی جز من است؟) گفتند: به خدا قسم، نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «احْفَظِ الْبابَ، فَإِنَّ زُوّاراً مِنَ الْمَلائِكَةِ يَزُورُنِي فَلا تَأْذَنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ». فَجاءَ عُمَرُ فَرَدَدْتُهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ وَ أَخْبَرْتُهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مُحْتَجِبٌ وَ عِنْدَهُ زُوّارٌ مِنَ الْمَلائِكَةِ وَ عِدَّتُهُمْ كَذا وَ كَذا. ثُمَّ أَذِنْتُ لَهُ فَدَخَلَ. فَقالَ: يا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي قَدْ جِئْتُكَ غَيْرَ مَرَّةٍ كُلَّ ذَلِكَ يَرُدُّنِي عَلِيٌّ وَ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مُحْتَجِبٌ وَ عِنْدَهُ زُوّارٌ مِنَ الْمَلائِكَةِ وَ عِدَّتُهُمْ كَذا وَ كَذا. فَكَيْفَ عَلِمَ بِالْعِدَّةِ؟ أَ عايَنَهُمْ؟ فَقالَ لَهُ: «يا عَلِيُّ! قَدْ صَدَقَ، كَيْفَ عَلِمْتَ بِعِدَّتِهِمْ»؟ فَقُلْتُ: اخْتَلَفَتْ عَلَيَّ التَّحِيّاتُ وَ سَمِعْتُ الْأَصْواتِ فَأَحْصَيْتُ الْعَدَدَ. قالَ: «صَدَقْتَ، فَإِنَّ فِيكَ سُنَّةً مِنْ أَخِي عِيسَى». فَخَرَجَ عُمَرُ وَ هُوَ يَقُولُ: ضَرَبَهُ لِابْنِ مَرْيَمَ مَثَلًا. فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ (قال: يَضِجُّونَ)﴾ وَ قالُوا أَ

آلِهَتُنا خَيْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلاَّ جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿۵۸﴾ إِنْ هُوَ إِلاَّ عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَيْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلاً لِبَني إِسْرائيلَ ﴿۵۹﴾ وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْكُمْ مَلائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ﴾[1] **غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ** فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله ﷺ به او فرموده باشد: «مراقب در باش زیرا زیارت‌کنندگانی از فرشتگان مرا زیارت می‌کنند. بدین جهت به هیچ‌یک از آنان (کسانی که تقاضای ملاقات با مرا دارند) اجازه ورود نده». پس عمر آمد. او را سه مرتبه رد کردم و او را خبر دادم که رسول‌الله ﷺ کسی را ملاقات نمی‌کند و زیارت‌کنندگانی از فرشتگان نزد ایشان مشرّف شده‌اند و تعداد آنان چنین و چنان است. سپس به او اجازه دادم. وارد شد و گفت: یارسول‌الله! من چندین بار به سوی شما آمدم. در تمام دفعات علی مرا بازمی گرداند و می‌گفت: همانا رسول‌الله ﷺ ملاقات کننده‌ای را نمی‌بیند و نزد او زیارت‌کنندگانی از فرشتگان حضور دارند و تعداد آنان چنین و چنان است. او چگونه تعداد آنان را دانست؟ آیا آنان را دید؟ پیامبر به او فرمودند: «ای علی! راست می‌گوید. تو چگونه از تعداد آنان آگاه شدی»؟ من عرضه داشتم: درودهایی بر من داده شد و نواها را شنیدم و آنها را شمارش کردم. پیامبر فرمود: «راست گفتی؛ زیرا در وجود تو سنّتی از برادرم عیسی وجود دارد». عمر در حالی بیرون رفت که (به کنایه) می‌گفت: «او را به فرزند مریم مثلی زد». از این رو خداوند عزّوجل این آیه را نازل فرمود: «و چون برای فرزند مریم مثلی زده شد، قوم تو به خاطر آن داد و فریاد به راه انداختند. (حضرت فرمود: یعنی با ناراحتی فریاد کردند) و گفتند: آیا خدایان ما

۱- سوره الزخرف: آیات ۵۸ إلی ۶۱.

بهتر هستند یا او؟ این مثال را جز از روی جدال مطرح نکردند، بلکه آنان گروهی ستیزجو هستند. او جز بنده‌ای نبود که ما به او نعمت دادیم و او را مثالی برای بنی‌اسرائیل قرار دادیم و اگر می‌خواستیم به جای شما فرشتگانی در زمین قرار می‌دادیم تا جانشین شما باشند»[1]؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله كَمَا قَالَ لِي: «إِنَّ طُوبَى شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَصْلُهَا فِي دَارِ عَلِيٍّ. لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَا وَ فِي مَنْزِلِهِ غُصْنٌ مِنْ أَغْصَانِهَا» غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول‌الله به او آنچه را به من فرمودند، فرموده باشد که: «همانا طوبی درختی در بهشت است که اصل آن در خانه‌ی علی است. مؤمنی نیست مگر آنکه در منزل او شاخه‌ای از شاخه‌های آن درخت وجود دارد»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «تُقَاتِلُ عَلَى سُنَّتِي وَ تُبِرُّ ذِمَّتِي»، غَيْرِي ؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرموده باشد: «تو براساس سنّت من می‌جنگی و آنچه بر گردن من است، ادا می‌کنی»؟ گفتند: به خدا! نه.

۱- مقصود اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام مانند حضرت عیسی علیه‌السلام، آنچه را که آن پیامبر اولوالعزم می‌دید و می‌شنید، می‌دیدند و می‌شنیدند که از جمله آن‌ها دیدن فرشتگان و شنیدن صدای آنان است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه: ۳۰۰ (۱۹۲) در خطبه قاصعه از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌فرماید که حضرت به ایشان فرمودند: **إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوَزِيرٌ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ**. همانا تو می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم و می‌بینی آنچه را من می‌بینم، ولی (با این تفاوت که) تو پیامبر نیستی و وزیری و بر راه خیر هستی.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «تُقَاتِلُ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله ﷺ به او فرموده باشد: «با بیعت‌شکنان (ناکثین) و بیدادکنندگان (قاسطین) و از دین بیرون‌شدگان (مارقین) می‌جنگی»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ رَأْسُهُ فِي حَجْرِ جَبْرَئِيلَ فَقَالَ لِي: ادْنُ مِنْ ابْنِ عَمِّكَ فَأَنْتَ أَوْلَى بِهِ مِنِّي، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا در میان شما کسی جز من هست که به سوی رسول‌الله ﷺ آمده باشد در حالی که سر ایشان در دامان جبرئیل بود. (جبرئیل) به من گفت: به پسرعمویت (رسول‌خدا) نزدیک شو؛ زیرا تو از من به او سزوارتر هستی؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَأْسَهُ فِي حَجْرِهِ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ وَ لَمْ يُصَلِّ الْعَصْرَ. فَلَمَّا انْتَبَهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: يَا عَلِيُّ! صَلَّيْتَ؟ قُلْتُ: لَا. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَرُدَّتِ الشَّمْسُ بَيْضَاءَ نَقِيَّةً. فَصَلَّيْتُ ثُمَّ انْحَدَرَتْ، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله ﷺ سرش را در دامان او قرار داده باشد تا آنکه خورشید غروب کرد و او نماز عصر را نخوانده بود و چون رسول‌الله ﷺ بیدار شدند فرمودند: «ای علی! نماز عصر را خواندی»؟ عرض کردم: نه. پس رسول‌الله ﷺ دعا فرمود و خورشید با درخشش و تابش بازگشت. پس من نماز خواندم و خورشید به سوی افق سرازیر شد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ ﷺ أَنْ يَبْعَثَ بِبَرَاءَةَ،

فَبَعَثَ بِهٰا مَعَ أَبِي بَكْرٍ فَأَتٰاهُ جَبْرَئِيلُ فَقٰالَ: يٰا مُحَمَّدُ! إِنَّهُ لٰا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلّٰا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ. فَبَعَثَنِي رَسُولُ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، فَأَخَذْتُهٰا مِنْ أَبِي بَكْرٍ، فَمَضَيْتُ بِهٰا وَ أَدَّيْتُهٰا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ أَثْبَتَ اللّٰهُ عَلَى لِسٰانِ رَسُولِهِ أَنِّي مِنْهُ، غَيْرِي؟ قالوا: اللّٰهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که خداوند عزّوجل، پیامبرش را دستور داده باشد که کسی را بفرستد تا سوره برائت را (برای مشرکان مکّه بخواند) که پیامبر برای انجام این کار ابوبکر را روانه کردند از این رو جبرئیل نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای محمّد! همانا این دستور جز از جانب تو یا مردی که از تو باشد، به انجام نمی‌رسد. بدین جهت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا فرستاد، من نیز آن را از ابوبکر گرفتم و با آن رفتم تا آنکه از جانب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آن امر را به انجام رساندم و خداوند بر زبان پیامبرش ثابت فرمود که من از او هستم (آیا این فضیلت برای من نیست)؟ گفتند: به خدا قسم! بله.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قٰالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «أَنْتَ إِمٰامُ مَنْ أَطٰاعَنِي وَ نُورُ أَوْلِيٰائِي وَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلْزَمْتُهَا الْمُتَّقِينَ»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّٰهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرموده باشد: «همانا تو پیشوای هر کسی هستی که مرا پیروی می‌کند و تو نور اولیاء من هستی و همانا تو هستی آن کلمه‌ای که پرهیزکاران با او همراه هستند»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللّٰهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قٰالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَحْيٰا حَيٰاتِي وَ يَمُوتَ مَوْتِي وَ يَسْكُنَ جَنَّتِيَ الَّتِي وَعَدَنِي رَبِّي جَنٰاتِ عَدْنٍ قَضِيبٌ غَرَسَهُ اللّٰهُ بِيَدِهِ، ثُمَّ قٰالَ لَهُ كُنْ، فَكٰانَ، فَلْيُوالِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طٰالِبٍ عَلَيْهِ السَّلٰامُ وَ ذُرِّيَّتَهُ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُمُ الْأَئِمَّةُ وَ هُمُ الْأَوْصِيٰاءُ. أَعْطٰاهُمُ اللّٰهُ عِلْمِي وَ فَهْمِي، لٰا يُدْخِلُونَكُمْ فِي بٰابِ ضَلٰالٍ وَ لٰا يُخْرِجُونَكُمْ مِنْ بٰابِ هُدًى، لٰا تُعَلِّمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ، يَزُولُ الْحَقُّ مَعَهُمْ أَيْنَمٰا

زٰالُوا» غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا قسم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول الله ﷺ به او فرموده باشند: «هرکس شادمان می شود که به زندگی من زنده شود و به مرگ من بمیرد و در بهشت من که پروردگارم مرا بدان وعده داده است ساکن گردد ـ جنّات عدن که خدا نهال آن را به دست خویش کاشت و به آن فرمود: باش، پس موجود شد ـ بایسته است که علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام و فرزندان او پس از وی را پیشوای خود قرار دهد؛ زیرا آنان هستند امامان و آنان هستند جانشینان. خداوند علم و فهم مرا به آنان بخشیده است. آنان شما را به درگاه گمراهی وارد نکنند و از درگاه هدایت بیرون نبرند. به آنان نیاموزید که آنان از شما داناتر هستند. حق همراه آنان می‌رود، هر کجا بروند»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قٰالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَضَى فَانْقَضَى، إِنَّهُ لا يُحِبُّكَ إِلٰا مُؤْمِنٌ وَ لٰا يُبْغِضُكَ إِلٰا كٰافِرٌ مُنٰافِقٌ» غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله ﷺ به او فرموده باشند: «این امر قضای الهی است که پابرجاست: همانا تو را دوست نمی‌دارد جز مؤمن و با تو دشمن نیست جز کافر منافق»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قٰالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِثْلَ مٰا قٰالَ لِي: «أَهْلُ وَلٰايَتِكَ يَخْرُجُونَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ مِنْ قُبُورِهِمْ عَلَى نُوقٍ بِيضٍ، شِرٰاكُ نِعٰالِهِمْ نُورٌ يَتَلَالٰا، قَدْ سُهِّلَتْ عَلَيْهِمُ الْمَوٰارِدُ، وَ فُرِّجَتْ عَنْهُمُ الشَّدٰائِدُ وَ أُعْطُوا الْأَمٰانَ وَ انْقَطَعَتْ عَنْهُمُ الْأَحْزٰانُ، حَتّٰى يَنْطَلِقَ بِهِمْ إِلَى ظِلِّ عَرْشِ الرَّحْمٰنِ، تُوضَعُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ مٰائِدَةٌ يَأْكُلُونَ مِنْهٰا حَتّٰى يَفْرُغَ مِنَ الْحِسٰابِ، يَخٰافُ النٰاسُ وَ لٰا يَخٰافُونَ وَ يَحْزَنُ النٰاسُ وَ لٰا يَحْزَنُونَ» غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که رسول‌الله ﷺ مانند آنچه به من فرمود، به او فرموده باشد که: «اهل ولایت تو در

روز قیامت، در حالی از قبرهای خود خارج می‌شوند که بر شترهای سفید، سوار هستند. بندهای کفش‌های آنان، نوری است که پرتوافشانی می‌کند. همانا سختی‌ها بر آنان آسان شده و گرفتاری‌ها بر آنان گشوده شده است و امان داده می‌شوند و تمام ناراحتی‌ها از آنان جدا می‌شود تا آنکه آنان را زیر سایه عرش خداوند رحمان درآورند. روبروی آنان سفره‌ای نهاده شود که از (غذاهای) آن می‌خورند تا آنکه (مردم) از حساب درآیند. مردم در هراس هستند و آنان نمی‌هراسند و مردم ناراحت هستند و آنان ناراحت نمی‌شوند»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حِينَ جَاءَ أَبُو بَكْرٍ يَخْطُبُ فَاطِمَةَ علیهاالسلام، فَأَبَى أَنْ يُزَوِّجَهُ، وَ جَاءَ عُمَرُ يَخْطُبُهَا فَأَبَى أَنْ يُزَوِّجَهُ، فَخَطَبْتُ إِلَيْهِ فَزَوَّجَنِي، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَقَالَا: أَبِيتَ أَنْ تُزَوِّجَنَا وَ زَوَّجْتَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «مَا مَنَعْتُكُمَا وَ زَوَّجْتُهُ، بَلِ اللَّهُ مَنَعَكُمَا وَ زَوَّجَهُ» غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ــ فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره او چنین فرموده باشد: چون ابوبکر به خواستگاری فاطمه علیهاالسلام آمد، پیامبر از اینکه فاطمه را به ازدواج او درآورد، امتناع ورزید. عمر به خواستگاری فاطمه آمد و پیامبر از اینکه او را به تزویج عمر درآورد، امتناع ورزید. سپس من به خواستگاری او رفتم و پیامبر مرا به تزویج (فاطمه) درآورد. پس ابوبکر و عمر آمدند و گفتند: از اینکه ما را به ازداوج (فاطمه) درآوری امتناع ورزیدی ولی او (علی) را به ازدواج (فاطمه) درآوردی؟ رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «من شما را منع نکردم و او را به ازدواج درنیاوردم بلکه خدا شما را از این کار بازداشت و او را به ازدواج درآورد»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُولُ: «كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ

يَوْمَ الْقِيٰامَةِ إِلّٰا سَبَبِي وَ نَسَبِي»، فَأَيُّ سَبَبٍ أَفْضَلُ مِنْ سَبَبِي وَ أَيُّ نَسَبٍ أَفْضَلُ مِنْ نَسَبِي إِنَّ أَبِي وَ أَبَا رَسُولِ اللَّهِ لٰاخَوٰانِ، وَ إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ سَيِّدَيْ شَبٰابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ابْنٰايَ، وَ فٰاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ زَوْجَتِي سَيِّدَةُ نِسٰاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، غَيْرِي؟ قالوا: اللّٰهمّ لا ـ فرمود: شما را بـه خداونـد سـوگند دادم! آیـا شـنیدید کـه رسول‌الله ﷺ می‌فرمود: «هر رابطه سببی و نسبی[1] در روز قیامت، بریـده اسـت جز سبب و نسب مـن». (بـا توجّـه بـه ایـن کـلام) کـدامین سـبب از سـبب مـن بافضیلت‌تر است و کدامین نسب، از نسب من بافضیلت‌تر است که همانا پدر مـن و پدر رسول‌الله، برادر بودند و همانا حسن و حسین دو فرزند رسول‌الله ﷺ و دو سرور جوانان اهل بهشت، پسران من و فاطمه دخت رسول‌الله ﷺ، سـرور زنـان اهل بهشت، همسر من است. آیا جز این است؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قٰالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَفَرَّقَهُمْ فِرْقَتَيْنِ، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ الْفِرْقَتَيْنِ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ شُعُوباً فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ شُعْبَةٍ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَبٰائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ قَبِيلَةٍ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ بُيُوتاً فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ بَيْتٍ، ثُمَّ اخْتٰارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَنَا وَ عَلِيّاً وَ جَعْفَر فَجَعَلَنِي خَيْرَهُمْ، فَكُنْتُ نٰائِماً بَيْنَ ابْنَيْ أَبِي طٰالِبٍ فَجٰاءَ جَبْرَئِيلُ وَ مَعَهُ مَلَكٌ فَقٰالَ: يٰا جَبْرَئِيلُ! إِلَى أَيِّ هَؤُلٰاءِ أُرْسِلْتَ؟ فَقٰالَ: إِلَى هَذٰا، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَأَجْلَسَنِي»، غَيْرِي؟ قالوا: اللّٰهمّ لا ـ فرمود: شما را بـه خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست کـه رسـول‌الله ﷺ بـه او فرموده باشد: «همانا خداوند، آفریدگان را آفرید. سپس آنـان را دو گـروه کـرد و

۱- بستگان هم خون مانند پدر، مادر، خواهر، برادر و... را بستگان نسبی می‌نامنـد و کسـانی که به واسطه‌ی ازدواج با یکدیگر محرم می‌شـوند ماننـد همسـر، پـدر یـا مـادر همسـر و...، بستگان سببی هستند.

مرا در برترینِ دو فرقه قرار داد. سپس آنان را بخش‌های مختلفی کرد و مرا در برترین بخش، قرار داد. سپس آنان را قبیله‌هایی قرار داد و مرا در بهترین قبیله جای داد. سپس آنها را خاندان‌هایی قرار داد و مرا در برترین خاندان‌ها نهاد. سپس از میان اهل‌بیتم، من و علی و جعفر را برگزید و مرا برترین آنان قرار داد. من (روزی) در میان دو فرزند ابوطالب (علی و جعفر) خوابیده بودم که جبرئیل آمد و فرشته‌ای با او همراه بود. فرشته گفت: ای جبرئیل! من به سوی کدامیک از این‌ها فروفرستاده شده‌ای؟ فرمود: به سوی این شخص». (امیرالمؤمنین می‌فرمایند:) سپس دستم را گرفت و مرا نشاند؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ سَدَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَبْوَابَ الْمُسْلِمِينَ كُلَّهُمْ فِي المسجد وَ لَمْ يَسُدَّ بَابِي، فَجَاءَهُ الْعَبَّاسُ وَ حَمْزَةُ وَ قَالَا: أَخْرَجْتَنَا وَ أَسْكَنْتَهُ. فَقَالَ لَهُمَا: «مَا أَنَا أَخْرَجْتُكُمْ وَ أَسْكَنْتُهُ. بَلِ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ وَ أَسْكَنَهُ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى أَخِي مُوسَى علیه‌السلام أَنِ اتَّخِذْ مَسْجِداً طَهُوراً وَ اسْكُنْهُ أَنْتَ وَ هَارُونُ وَ ابْنَا هَارُونَ، وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ أَنِ اتَّخِذْ مَسْجِداً طَهُوراً وَ اسْكُنْهُ أَنْتَ وَ عَلِيٌّ وَ ابْنَا عَلِيٍّ» غَيْرِي؟ فقالوا: اللّهمّ لا. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله تمام درهای (خانه‌های) مسلمانان را که در مسجد بود بستند و درب منزل مرا نبستند (و باز گزاردند) که به همین جهت عبّاس و حمزه (دو تن از عموهای پیامبر) آمده و گفتند: آیا ما را (از مسجد) بیرون کردی و او را منزل دادی؟ پیامبر به آنان فرمود: «من شما را بیرون نکردم و او را منزل ندادم بلکه خداوند شما را بیرون فرموده و او را منزل داد. همانا خداوند عزّوجل به برادرم حضرت موسی علیه‌السلام وحی نمود که مسجد را محلّ پاک و پاک‌کننده بگیرد (و فرمود:) تو و هارون و دو پسر او در مسجد ساکن می‌شوید. و همانا خدای

عزّوجل بر من وحی نمود که مسجد را محلّ پاک و پاک کننده بگیرم و (فرمود:) تو و علی و دو فرزند او، در مسجد ساکن می‌شوید»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول‌الله برای او فرموده باشند: «حق با علی است و علی همراه حق است تا آنگاه که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند، از یکدیگر جدا نشوند»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ وَقَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَيْثُ جَاءَ الْمُشْرِكُونَ يُرِيدُونَ قَتْلَهُ، فَاضْطَجَعْتُ فِي مَضْجَعِهِ وَ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَحْوَ الْغَارِ وَ هُمْ يَرَوْنَ أَنِّي أَنَا هُوَ، فَقَالُوا: أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ؟ فَقُلْتُ: لَا أَدْرِي. فَضَرَبُونِي حَتَّى كَادُوا يَقْتُلُونَنِي، غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا در میان شما کسی جز من هست که چون مشرکان آمدند و می‌خواستند ایشان (پیامبر) را بکشند، از جان پیامبرخدا ﷺ محافظت کرده باشد که من در بستر ایشان آرمیدم و رسول‌الله ﷺ به سوی غار رفتند و آن مشرکان گمان کردند که من، او هستم. (چون مرا دیدند) از من پرسیدند: پسر عمویت (پیامبر) کجاست؟ من گفتم: نمی‌دانم. آنان هم مرا تا جایی کتک زدند که نزدیک بود مرا بکشند؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَمَا قَالَ لِي: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ، فَوَلَايَتُهُ وَلَايَتِي وَ وَلَايَتِي وَلَايَةُ رَبِّي، عَهْدُ عَهَدَهُ إِلَيَّ رَبِّي وَ أَمَرَنِي أَنْ أُبَلِّغَكُمُوهُ، فَهَلْ سَمِعْتُمْ»؟ قَالُوا: نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا. قَالَ: «أَمَا إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يَقُولُ قَدْ سَمِعْتُ وَ هُوَ يَحْمِلُ النَاسَ عَلَى كَتِفَيْهِ وَ يُعَادِيهِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَخْبِرْنَا بِهِمْ. قَالَ: «أَمَا إِنَّ رَبِّي قَدْ أَخْبَرَنِي بِهِمْ وَ أَمَرَنِي بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُمْ لِأَمْرٍ قَدْ سَبَقَ وَ إِنَّمَا

يَكْتَفِي أَحَدُكُمْ بِمٰا يَجِدُ لِعَلِيٍّ فِي قَلْبِهِ» غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به او همانند آنچه به من فرمودند، فرموده باشند که: «همانا خداوند مرا به ولایت علی امر فرمود بنابراین ولایت او، ولایت من و ولایت من، ولایت پروردگار من است. عهدی است که پروردگارم مرا بدان پیمان گرفته است و مرا امر نموده که آن را به شما ابلاغ کنم. آیا شنیدید؟» گفتند: آری. هرآینه شنیدیم. فرمود: «امّا در میان شما کسانی هستند که می‌گویند: هر آینه شنیدم و با این حال مردم را بر دوش او (حضرت علی علیه‌السلام) سوار کرده و با او دشمنی می‌کند». گفتند: ای پیامبرخدا! ما را از هویّت آنان آگاه فرما. فرمود: «پروردگارم مرا از هویّت آنان آگاه نموده است و مرا دستور فرموده تا از آنان روگردانی کنم. و و این به خاطر فرمانی است که مقدّر شده و همانا برای هریک از شما آنچه درباره‌ی علی در قلب خویش می‌یابد، کفایت می‌کند (که آیا در دل او را دوست می‌دارد و برتری می‌دهد یا نه)»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَتَلَ مِنْ بَنِي عَبْدِ الدّٰارِ تِسْعَةً مُبٰارَزَةً غَيْرِي كُلُّهُمْ يَأْخُذُ اللِّوٰاءَ، ثُمَّ جٰاءَ صواب الْحَبَشِيُّ مَوْلٰاهُمْ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اللَّهِ لٰا أَقْتُلُ بِسٰادَتِي إِلّٰا مُحَمَّداً. قَدْ أَزْبَدَ شِدْقٰاهُ وَ احْمَرَّتٰا عَيْنٰاهُ، فَاتَّقَيْتُمُوهُ وَ حِدْتُمْ عَنْهُ، وَ خَرَجْتُ إِلَيْهِ فَلَمّٰا أَقْبَلَ كَأَنَّهُ قُبَّةٌ مَبْنِيَّةٌ، فَاخْتَلَفْتُ أَنَا وَ هُوَ ضَرْبَتَيْنِ فَقَطَعْتُهُ بِنِصْفَيْنِ وَ بَقِيَتْ رِجْلٰاهُ وَ عَجُزُهُ وَ فَخِذَهُ قٰائِمَةً عَلَى الْأَرْضِ يَنْظُرُ إِلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ وَ يَضْحَكُونَ مِنْهُ. غَيْرِي؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَتَلَ مِنْ مُشْرِكِي قُرَيْشٍ مِثْلَ قَتْلِي؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که از فرزندان عبدالدار، نُه تن مبارز را به قتل رسانده باشد که همگی

پرچم را می‌گرفتند (پرچم‌دار بودند)؟ پس غلام آنان، صوأب حبشی[۱] به میدان آمد در حالی که می‌گفت: به خدا! در عوض خون سروران خودم، کسی جز محمّد را نمی‌کشم. لب‌های او کف کرده بود و چشمانش خون شده بود. شما از او ترسیدید و از مبارزه با او کناره گرفتید امّا من به سوی او بیرون شدم. چون نزدیک شد، مانند گنبد ساخته شده‌ای بود.[۲] من و او دو ضربه ردّ و بدل کردیم و من او را به دو نیم کردم. پایین‌تنه‌ی او همچنان بر روی زمین ایستاده بود. مسلمانان به او می‌نگریستند و می‌خندیدند (آیا کسی جز من چنین کرد)؟ گفتند: به خدا! نه. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی هست که چون من از مشرکان قریش کشته باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ جاءَ عَمْرَو بْنَ عَبْدِ وُدٍّ يُنادِي: هَلْ مِنْ مُبارِزٍ، فَكِعْتُمْ عَنْهُ كُلُّكُمْ فَقُمْتُ أَنَا، فَقالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِلَى أَيْنَ تَذْهَبُ»؟ فَقُلْتُ: أَقُومُ إِلَى هَذا الْفاسِقِ. فَقالَ: «إِنَّهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ». فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ! إِنْ كانَ هُوَ عَمْرَو بْنَ عَبْدِ وُدٍّ فَأَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ. فَأَعادَ عَلَيَّ عليه السلام الْكَلامَ وَ أَعَدْتُ عَلَيْهِ، فَقالَ: «إِمْضِ عَلَى اسْمِ اللَّهِ». فَلَمّا قَرُبْتُ مِنْهُ قالَ: مَنِ الرَّجُلُ؟ قُلْتُ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ. قالَ: كُفْوٌ كَرِيمٌ. ارْجِعْ يا ابْنَ أَخِي، فَقَدْ كانَ لِأَبِيكَ مَعِي صُحْبَةٌ وَ مُحادَثَةٌ فَأَنَا أَكْرَهُ قَتْلَكَ. فَقُلْتُ لَهُ: يا عَمْرُو! إِنَّكَ قَدْ عاهَدْتَ اللَّهَ أَلّا يُخَيِّرَكَ أَحَدٌ ثَلاثَ خِصالٍ إِلّا اخْتَرْتَ إِحْداهُنَّ. فَقالَ: إِعْرِضْ عَلَيَّ. قُلْتُ: تَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ، وَ تُقِرُّ بِما جاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. قالَ: هاتِ غَيْرَ هَذِهِ. قُلْتُ: تَرْجِعُ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ. قالَ: وَ اللَّهِ لا تُحَدِّثُ نِساءَ قُرَيْشٍ بِهَذا أَنِّي رَجَعْتُ عَنْكَ. فَقُلْتُ: فَانْزِلْ فَأُقاتِلَكَ. قالَ: أَمّا هَذِهِ فَنَعَمْ،

۱- صؤاب غلام بنی ابی طلحه حبشی بود و این واقعه در غزوه‌ی احد رخ داده است.

۲- این جمله کنایه از قامت بلند و درشتی هیکل است.

فَنَزَلَ فَاخْتَلَفَ أَنَا وَ هُوَ ضَرْبَتَيْنِ فَأَصَابَ الْحَجَفَةَ وَ أَصَابَ السَّيْفُ رَأْسِي وَ ضَرَبْتُهُ ضَرْبَةً. فَانْكَشَفَ رِجْلَيْهِ فَقَتَلَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ، فَفِيكُمْ أَحَدٌ فَعَلَ هَذا [غَيْرِي] ؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی هست که آن هنگام که عمرو بن عبدود در حالی که ندا می‌داد: «آیا جهادگری هست»؟ که شما همه از او ترسیدید و تنها من برخاستم. رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: «کجا می‌روی»؟ عرض کردم: برای مبارزه با این فاسق برخاستم. فرمود: «او عمرو بن عبدود است». عرضه داشتم: یارسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله! اگر او عمرو بن عبدود است، من علیّ بن ابی طالب هستم. پس حضرت کلام را دو مرتبه تکرار فرمودند و من هم دو مرتبه همان پاسخ را به ایشان عرض کردم. پس فرمود: «برو به نام خدا»؟! چون به او نزدیک شدم. گفت: این مرد کیست؟ گفتم: علیّ بن ابی طالب. گفت: همتایی گرامی (هستی). ای پسر برادرم! بازگرد که همانا پدرت با من مصاحبتی داشت از این رو کشتن تو را خوش ندارم. به او گفتم: ای عمرو! تو با خدا پیمان بسته‌ای که هیچ کس تو را در سه چیز مختار قرار ندهد جز اینکه تو، یکی از آنها را اختیار کنی (انجام دهی). گفت: (سه پیشنهاد خودت را) بر من عرضه کن. گفتم: شهادت دهی که خدایی جز الله نیست و محمّد رسول‌الله است و بر آنچه از جانب خداوند آمده است، اقرار نمایی. گفت: (پیشنهاد) جز این را بیاور. گفتم: از راهی که آمده‌ای بازگردی. گفت: به خدا چنین نخواهد شد که زنان قریش درباره‌ی اینکه من از جنگ با تو روگردانده‌ام، سخن بگویند. گفتم: پس پیاده شو تا با تو بجنگم. گفت: امّا این پیشنهاد، باشد. پیاده شد. دو ضربه میان من و او ردّ و بدل شد. ضربه به سپر خورد و شمشیر به سر من برخورد کرد و من ضربه‌ای به او زدم که

دو پای او جدا شد و خداوند او را به دست من کشت. آیا در میان شما کسی جز من هست که این کار را انجام داده باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ حِينَ جاءَ مَرْحَبٌ وَ هُوَ يَقُولُ: أَنَا الَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي مرحب شاكِ السِّلاحِ بَطَلٌ مُجَرَّبٌ أَطْعَنُ أَحْيانـاً وَ حِيناً أَضْرِبُ. فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ فَضَرَبَنِي وَ ضَرَبْتُهُ وَ عَلَى رَأْسِهِ نَقِيرٌ مِنْ جَبَلٍ لَمْ تَكُنْ تَصْلُحُ عَلَى رَأْسِهِ بَيْضَةٌ مِنْ عِظَمِ رَأْسِهِ، فقلبتُ النَّقِيرَ وَ وَصَلَ السَّيْفُ إِلَى رَأْسِهِ فَقَتَلْتُهُ، فَفِيكُمْ أَحَدٌ فَعَلَ هَذا؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا قسم! آیا در میان شما کسی جز من هست که چون مرحب آمد و می‌گفت: همانا من کسی هستم که مادرم مرحب نام نهاد* پهلوانی با تجربه که غرق در سلاح هستم که گاه با نیزه و گاه با شمشیر می‌جنگم، (به جنگ او رفته باشد)؟ من به سوی او بیرون شدم. او مرا زد و من او را زدم در حالی که از بزرگی سرش، به جای کلاه‌خود، سنگی کنده شده بر سر داشت. من (به واسطه‌ی ضربه‌ی شمشیر) سنگ را شکستم و شمشیر به سر او رسید و او را کشتم. آیا در میان شما یک نفر هست که چنین کرده باشد؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ عَلَى رَسُولِهِ ﷺ: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِساءً خَيْبَرِيّاً فَضَمَّنِي فِيهِ وَ فاطِمَةَ عليها السلام وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ، ثُمَّ قالَ: «يا رَبِّ! هَؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتِي. فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی هست که خداوند درباره‌ی او آیه تطهیر را بر پیامبرش ﷺ نازل فرموده باشد: «همانا خداوند اراده فرموده است که هر گونه پلیدی (زشتی و ناپاکی) را از شما اهل‌بیت ببرد و تنها شما اهل‌بیت را به طهارتی ویژه، مخصوص گرداند». که رسول‌الله ﷺ کساء

خیبری را گرفت و من و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین را در آن جا داد، سپس فرمود: «ای پروردگار من! اینان اهل‌بیت من هستند. هر گونه ناپاکی را از آنان دور گردان و آنان را به پاکی ویژه‌ای مخصوص فرما»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ أَنْتَ يَاعَلِيُّ سَيِّدُ الْعَرَبِ»؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرموده باشد: «همانا من سرور تمام فرزندان آدم هستم و تو ای علی! سرور تمام عرب هستی»؟ گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي الْمَسْجِدِ إِذْ نَظَرَ إِلَى شَيْءٍ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَبَادَرَهُ وَ لَحِقَهُ أَصْحَابُهُ. فَانْتَهَى إِلَى سُودَانٍ أَرْبَعَةٍ يَحْمِلُونَ سَرِيراً، فَقَالَ لَهُمْ: «ضَعُوا»، فَوَضَعُوا. فَقَالَ: «اكْشِفُوا عَنْهُ»، فَكَشَفُوا. فَإِذَا أَسْوَدُ مُطَوَّقٌ بِالْحَدِيدِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «مَنْ هَذَا»؟ قَالُوا: غُلَامٌ لِلْرِيَاحِيِّ كَانَ قَدْ أَبَقَ عَنْهُمْ خُبْثاً وَ فِسْقاً، فَأَمَرُونَا أَنْ نَدْفِنَهُ فِي حَدِيدِهِ كَمَا هُوَ. فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ‌اللَّهِ مَا رَآنِي قَطُّ إِلَّا قَالَ: أَنَا وَ اللَّهِ أُحِبُّكَ، وَ اللَّهِ مَا أَحَبَّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا أَبْغَضَكَ إِلَّا كَافِرٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «يَا عَلِيُّ! لَقَدْ أَثَابَهُ اللَّهُ بِذَا، هَذَا سَبْعُونَ قَبِيلًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ كُلُّ قَبِيلٍ عَلَى أَلْفِ قَبِيلٍ، قَدْ نَزَلُوا يُصَلُّونَ عَلَيْهِ». فَفَكَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حَدِيدَتَهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آن هنگام که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد بودند، چون به چیزی که از آسمان فرود می‌آمد، نگاه می‌کردند.[1] پس به دنبال آن رفتند و اصحاب ایشان نیز به او پیوستند تا اینکه به چهار فرد سیاه رسیدند که تابوتی را بر دوش می‌کشیدند. حضرت به آنان فرمود:

۱- آنچه پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مشاهده نموده و به دنبال آن به راه افتادند، همان فرشتگانی بودند که برای نماز گزاردن بر آن غلام، نازل می‌شدند.

زمین بگزارید. گزاردند. فرمود: پوشش را از آن کنار بزنید. آنان پوشش را کنار زدند. درون تابوت جنازه‌ی فرد سیاهی بود که دور گردن او آهن بود. رسول‌الله ﷺ فرمود: این شخص کیست؟ گفتند: غلامی متعلّق به قبیله ریاحی که از آن (قبیله) به پلیدی و فساد گریخته بود. به ما دستور داده‌اند که او را در (همین حلقه‌ی) آهن که بر گردن اوست، دفن کنیم همان‌گونه که پیش از مرگ بوده است. من به او نگریستم و عرض کردم: یارسول‌الله! او هرگز مرا نمی‌دید جز اینکه به من می‌گفت: «به خدا قسم من تو را دوست می‌دارم. به خدا قسم جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز کافر با تو کینه‌ورزی نمی‌کند». رسول‌الله ﷺ فرمودند: «ای علی! به راستی که خداوند به دلیل این کار او را پاداش داد. این هفتاد گروه از فرشتگان هستند که هر گروهی هزار گروه هستند، فرود آمده‌اند و بر او نماز می‌خوانند». پیامبرخدا ﷺ آهنش را از او باز کرد و بر او نماز گزارده و او را دفن فرمود. (آیا در میان شما کسی جز من هست که به خاطر محبّت او چنین شده باشد؟) گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِثْلَ مَا قَالَ لِي: «أُذِنَ لِيَ الْبَارِحَةَ فِي الدُّعَاءِ فَمَا سَأَلْتُ رَبِّي شَيْئاً إِلَا أَعْطَانِيهِ، وَ مَا سَأَلْتُ لِنَفْسِي شَيْئاً إِلَا سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهُ وَ أَعْطَانِيهِ». فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول‌الله ﷺ مانند آنچه به من فرموده است به او فرموده باشد که: «دیشب برای دعا کردن به من اجازه داده شد و چیزی از خدا نخواستم مگر اینکه خداوند آن را به من داد و برای خود چیزی نخواستم جز اینکه مانند آن را برای تو از خداوند درخواست کردم و به من داد». من گفتم:

الحمدلله؟ گفتند: به خدا! نه.

**قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بَعَثَ خالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جذَيْمَةَ فَفَعَلَ ما فَعَلَ فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله الْمِنْبَرَ فَقالَ: «اَللّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمّا صَنَعَ خالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ» ـ ثَلاثَ مَرّاتٍ ـ ثُمَّ قالَ: «إِذْهَبْ يا عَلِيُّ». فَذَهَبْتُ فَوَدَيْتُهُمْ ثُمَّ ناشَدْتُهُمْ بِاللَّهِ: هَلْ بَقِيَ شَيْءٌ. فَقالُوا: إِذْ نَشَدْتَنا بِاللَّهِ فَمِيلَغَةُ كِلابِنا وَ عِقالُ بَعِيرِنا. فَأَعْطَيْتُهُمْ لَهُما وَ بَقِيَ مَعِي ذَهَبٌ كَثِيرٌ فَأَعْطَيْتُهُمْ إِيّاهُ وَ قُلْتُ: هَذا لِذِمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ لِما تَعْلَمُونَ وَ لِما لا تَعْلَمُونَ وَ لِرَوْعاتِ النِّساءِ وَ الصِّبْيانِ. ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَأَخْبَرْتُهُ، فَقالَ: «وَ اللَّهِ! ما يَسُرُّنِي يا عَلِيُّ أَنَّ لِي بِما صَنَعْتَ حُمْرَ النَّعَمِ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا می‌دانید که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله خالد بن ولید را به سوی قبیله‌ی بنی جذیمه فرستاد و او در آنجا کرد آنچه کرد.[1] به همین جهت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بالای منبر رفتند سپس فرمودند: خدایا! همانا من از کاری که خالد بن ولید انجام داد، بیزاری می‌جویم ـ سه مرتبه این را فرمود ـ سپس فرمود: ای علی! برو. من رفتم و دیه آنان را پرداختم سپس آنان را به خدا سوگند دادم که آیا چیزی مانده است؟ گفتند: اگر ما را به خدا

۱- اجتهاد در مقابل نص: 542: پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از فتح مکّه و پیش از جنگ حنین، خالد بن ولید را با سیصد نفر از مهاجرین و انصار، در ماه شوال به سوی قبیله «بنی جذیمه» فرستاد تا آنها را به سوی اسلام دعوت کند، نه اینکه با آنها وارد جنگ شود. «بنی جذیمه» در زمان جاهلیّت، عموی خالد به نام «فاکة بن مغیره» را کشته بودند. وقتی خالد با نفرات خود وارد قبیله شد به آنها گفت: سلاح خود را بر زمین بگذارید؛ زیرا همه عرب مسلمان شده‌اند. آنها نیز سلاح خود را به زمین گذاردند. همان لحظه خالد دستور داد دست‌های آنها را ببندند، سپس شمشیر در میان آنها نهاد و کشتار سختی به راه انداخت!

سوگند می‌دهی، کاسه‌های سگ‌های ما و زانوبند شتران ما باقی مانده است. برای آن دو مورد نیز به آنان دیه دادم و طلای بسیاری نزد من باقی ماند. من آن را نیز به آنان بخشیدم و گفتم: این برای ذمّه‌ی رسول‌الله ﷺ و آن چیزی که می‌دانید و آن چیزی که نمی‌دانید و به جهت ترس زنان و کودکان (از رخداد مورد نظر) است. سپس به سوی رسول‌الله ﷺ رهسپار شدم و به ایشان (از کرده‌های خود) خبر دادم. حضرت فرمودند: «به خدا سوگند! ای علی اگر در عوض کاری که انجام دادی، شتران سرخ مو به من می‌رسید، این قدر خشنود نمی‌شدم». گفتند: به خدا! بله (چنین بود).

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَا عَلِيُّ! عُرِضَتْ عَلَيَّ أُمَّتِي الْبَارِحَةَ فَمَرَّ بِي أَصْحَابُ الرَّايَاتِ، فَاسْتَغْفَرْتُ لَكَ وَ لِشِيعَتِكَ»؟ فقالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا شنیدید رسول‌الله ﷺ می‌فرمود: «ای علی! به راستی که دیشب امّت من بر من عرضه شد. پرچم‌داران آنان از من گذر کردند و من (تنها) برای تو و شیعیان تو طلب مغفرت کردم»؟ گفتند: به خدا! بله.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ سَمِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ! إِذْهَبْ فَاضْرِبْ عُنُقَ ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي تَجِدُهُ فِي مَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا». فَرَجَعَ، فَقَالَ: «قَتَلْتَهُ»؟ قَالَ: لَا، وَجَدْتُهُ يُصَلِّي. قَالَ: «يَا عُمَرُ! إِذْهَبْ فَاقْتُلْهُ». فَرَجَعَ، فَقَالَ: «قَتَلْتَهُ»؟ قَالَ: لَا، وَجَدْتُهُ يُصَلِّي. فَقَالَ: «آمُرُكُمَا بِقَتْلِهِ، فَتَقُولَانِ وَجَدْنَاهُ يُصَلِّي»؟! فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِذْهَبْ فَاقْتُلْهُ». فَلَمَّا مَضَيْتُ قَالَ: «إِنْ أَدْرَكَهُ قَتَلَهُ». فَرَجَعْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ أَجِدْ أَحَداً. فَقَالَ: «صَدَقْتَ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ وَجَدْتَهُ لَقَتَلْتَهُ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا شنیدید که رسول‌الله ﷺ فرمود: «ای ابوبکر! برو و گردن آن مردی را که در فلان جا می‌یابی، بزن». او بازگشت. حضرت فرمود:

«او را کشتی؟» عرض کرد: نه، او را در حالی یافتم که نماز می‌خواند. فرمود: «ای عمر! برو و او را بکش». او بازگشت. حضرت فرمود: «او را کشتی؟» عرض کرد: نه. او را در حالی یافتم که نماز می‌خواند. حضرت فرمود: «من شما را به‌کشتن او دستور دادم شما می‌گویید: او را یافتیم در حالی که نماز می‌خواند». فرمود: «ای علی! برو و او را بکش». چون رفتم فرمود: «اگر او را بیابد، می‌کشد». من بازگشتم و عرض کردم: یارسول‌الله! من کسی را نیافتم. فرمود: «راست گفتی. امّا اگر او را می‌یافتی، حتماً او را می‌کشتی»؟ گفتند: به خدا! بله.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله كَمَا قَالَ لِي: «إِنَّ وَلِيَّكَ فِي الْجَنَّةِ وَ عَدُوَّكَ فِي النَارِ»؟ قالوا: اللّهمّ لا ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا در میان شما کسی هست که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مانند آنچه به من فرمود، فرموده باشند که: «همانا پیرو و یاور (و دوست) تو در بهشت است و دشمن تو در آتش است». گفتند: به خدا! نه.

قال: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ عَلِمْتُمْ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَيْسَ مِنْكَ وَ إِنَّهُ ابْنُ فُلَانٍ الْقِبْطِيِّ. قَالَ: «يَا عَلِيُّ! إِذْهَبْ فَاقْتُلْهُ». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله! إِذَا بَعَثْتَنِي أَكُونُ كَالْمِسْمَارِ الْمَحْمِيِّ فِي الْوَبَرِ أَوْ أَتَثَبَّتُ؟ قَالَ: «لَا، بَلْ تَثَبَّتْ». فَذَهَبْتُ. فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيَّ اسْتَنَدَ إِلَى حَائِطٍ فَطَرَحَ نَفْسَهُ فِيهِ فَطَرَحْتُ نَفْسِي عَلَى أَثَرِهِ، فَصَعِدَ عَلَى نَخْلٍ وَ صَعِدْتُ خَلْفَهُ، فَلَمَّا رَآنِي قَدْ صَعِدْتُ رَمَى بِإِزَارِهِ فَإِذَا لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ مِمَّا يَكُونُ لِلرِّجَالِ، فَجِئْتُ فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَرَفَ عَنَا السُّوءَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؟ فقالوا: اللّهمّ لا، فقال: اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ ـ فرمود: شما را به خدا سوگند دادم! آیا می‌دانید عایشه به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد: ابراهیم از تو نیست و فرزند فلان شخص قبطی است. حضرت فرمود: «ای علی! برو و او را بکش».

من عرض کردم: یارسول‌الله! چون مرا روانه ساختی، مانند میخ گداخته که کرک را برسد حکم را جاری کنم (بلافاصله او را بکشم) یا حقیقت مطلب را جویا شوم؟ فرمود: نه، حقیقت مطلب را جویا شو. من رفتم. چون مرا دید، بالای دیواری رفت و خود را آن طرف آن انداخت من نیز خودم را انداختم و به دنبال او رفتم. بالای درخت نخلی رفت و من نیز پشت سرش بالا رفتم. چون مرا دید که بالا رفته‌ام، شلوارش را پرتاب کرد و دیدم که چیزی از آنچه مردان دارند، ندارد. آمدم و رسول‌الله ﷺ را خبر دادم، از این رو حضرت فرمود: «سپاس تنها برای خدایی است که زشتی را از ما اهل‌بیت گرداند»[1] (آیا این فضیلت برای کسی جز من است)؟ گفتند: به خدا نه. فرمود: خدایا! گواه باش.[2]

۱- یکی از همسران پیامبر ﷺ ماریه قبطیه بود. او پسر عمویی به نام مأبور داشت که بسیار نزد ماریه آمد و شد می‌کرد. ابراهیم فرزند رسول الله بود که مادرش ماریه است. عایشه به ماریه تهمت زد که ابراهیم، فرزند پیامبر نیست بلکه پسر مأبور، پسر عموی ماریه است. پیامبر با شنیدن این خبر با اینکه از افترا بودن آن به خوبی آگاهی داشتند، امیرالمؤمنین را مأمور فرمودند تا بروند و براساس آنچه مشاهده فرمودند عمل کنند. به همین جهت در برخی روایات آمده است که پیامبر فرمودند: «برو و اگر او (مأبور) را نزد ماریه یافتی، او را بکش». و در برخی فرموده‌اند: «براساس آنچه دیدی رفتار کن» و امیرالمؤمنین نیز به همین گونه عمل فرمودند.
امّا اشکال کرده‌اند که چرا با وجود اینکه افترا بودن این سخن، آشکار شد، پیامبر، عایشه را حدّ قذف نزدند؟ از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: خداوند حدّ او را تا زمان قیام قائم آل‌محمّد علیهم‌السلام به تأخیر انداخته است بدان دلیل که خداوند پیامبر را رحمت و صاحب الأمر را نقمت و عذاب (برای دشمنانش) برانگیخت.

۲- سایر منابع این حدیث: الأمالي، شیخ طوسی رحمه‌الله: ۳۳۲-۳۳۳ ح ۷/۶۶۷ ده مورد، صفحات

سوگند در زمان عثمان

در یکی از روزهای زمان حکومت عثمان، گروهی از مردم که بیش از دویست تن بودند، در مسجد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله گرد آمده بودند و درباره‌ی علم و فقه سخن

۴۵۴-۵۵۴ ح۴/۱۱۶۸ هفتاد و پنج مورد و در پایان راوی گوید: حضرت پیوسته آنان را سوگند می‌داد و آنان را بدان چه خداوند تعالی او را بدان گرامی داشته و نعمت داده است، یادآوری می‌فرمود تا آنجا که ظهر شد و هنگامه نماز نزدیک شد. حضرت به آنان نزدیک شد و فرمود: چون علیه خودتان اقرار کردید و آنچه گفتم، برای شما آشکار شد؛ بر شما باد که تنها از خدا بترسید. شما را از اینکه مشمول سخط خدا قرار گیرید بازمی‌دارم. تعرّض نکنید و امر مرا تباه نسازید و حق را به اهل آن بازگردانید و سنّت پیامبرتان صلی‌الله‌علیه‌وآله و سنّت مرا پس از او پیروی کنید؛ زیرا اگر با من مخالفت کنید، هر آینه پیامبرتان صلی‌الله‌علیه‌وآله را مخالفت کرده‌اید. همانا که همه شما از او آن مطلب را شنیده‌اید. خلافت را به کسی تسلیم کنید که برای آن شایسته باشد و امامت او را شایسته باشد. به خدا سوگند! من هیچ اشتیاقی در دنیای شما ندارم و آنچه گفتم از روی فخرفروشی و خودستایی نبود بلکه نعمت پروردگارم را بازگو کردم و به سبب آن بر شما حجّت اقامه کردم. سپس حضرت برای نماز از جا برخاستند. الی آخره. و صفحات ۵۵۴-۵۵۶ ح۵/۱۱۶۹ پانزده مورد. و صفحه ۵۵۶ ح۶/۱۱۷۰ دو مورد را آورده و گفته است: ادامه مانند حدیث قبل است. الإحتجاج: ۱/۱۸۸-۲۱۰ نود و هشت مورد.

برخی از سوگندهایی که در این احادیث آمده است در کتاب شریف الخصال نیست و برخی با آنچه در کتاب الخصال آمده است، اختلاف اندکی دارد. مواردی نیز در میان متون وجود دارد که آورده‌اند: حضرت روزی بالای منبر رفتند و مردم را به خدا سوگند دادند و مناقب خود را بر آنان عرضه کردند. ر.ک: الرّوضة: 114 ح103 (حدیث المناشدة). همچنین برای مشاهده جریانات مناشده به روایت مخالفین، می‌توانید به موسوعه شریف الغدیر، احقاق الحق و ملحقات احقاق الحق مراجعه فرمایید.

می‌گفتند. در این میان سخن از فضیلت‌های قریش و انصار رفت که این گفتگـو از صبح تا ظهر به طول انجامید. این در حالی بود که عثمان در خانه‌اش بود و از این گفتگو آگاهی نداشت. امیرالمؤمنین علیه السلام در ایـن جمـع حضـور داشـتند امّـا خـود حضرت و خانواده ایشان، سخن نمی‌گفتند تا اینکه:

فأقبل القوم عليه فقالوا: يـا أبـا الحسـن، مـا يمنعـك أن تـتكلم؟ قـال علیه السلام: مٰـا مِـنَ الْحَيَّيْنِ أَحَدٌ إِلّٰا وَ قَدْ ذَكَرَ فَضْلًا وَ قٰالَ حَقّاً. ثـم قال: يٰا مَعٰاشِرَ قُرَيْشٍ يٰا مَعٰاشِرَ الْأَنْصٰارِ بِمَـنْ أَعْطٰاكُمُ اللّٰـهُ هَـذَا الْفَضْلَ أَ بِأَنْفُسِـكُمْ وَ عَشٰـائِرِكُمْ وَ أَهْـلِ بُيُوتٰـاتِكُمْ أَمْ بِغَيْـرِكُمْ؟ قالوا: بل أعطانـا الله و مـنّ علينـا برسـول‌الله صلی الله علیه و آله وبـه أدركنـا ذلـك كلّـه ونلنـاه. فكلّ فضـل أدركنـاه فـي ديـن أو دنيـا فبرسـول‌الله صلی الله علیه و آله لا بأنفسـنا ولا بعشـائرنا ولا بأهـل بيوتاتنـا ـ مردم به حضرت علیه السلام روی آوردند و عرض کردند: ای اباالحسـن! چـه چیز تو را باز می‌دارد از اینکه سخن بگـویی؟ امـام علیه السلام فرمـود: یـک نفـر از دو گروه (قریش و انصار) باقی نماند مگر آنکه فضیلتی را یادآور شد و راست گفت. سپس فرمود: ای گروه قریش و ای گروه انصار! خداوند این فضیلت‌ها را به سبب چه کسی به شما بخشید؟ آیا به خاطر خودتان و قبیله‌هـا و خـانواده‌هایتـان یـا بـه خاطر (کسانی) جز خودتان؟ گفتند: البته خداوند بـه سـبب پیامبرخـدا صلی الله علیه و آله بـه مـا بخشید و بر ما منّت نهاد و ما به سبب او، بـه تمـام آن فضـیلت‌هـا دسـت یـافتیم. بنابراین هر فضیلتی که ما در دین یا دنیا به آن رسیدیم، بـه سـبب رسـول‌الله صلی الله علیه و آله بود نه به سبب خودمان و نه به خاطر قبیله‌هایمان و نه به سبب خانواده‌هایمان.

قال: صَدَقْتُمْ يٰا مَعٰاشِرَ قُرَيْشٍ وَ الْأَنْصٰارِ أَ تُقِرُّونَ أَنَّ الَّذِي نِلْتُمْ بِـهِ خَيْـرَ الـدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ مِنّٰا خٰاصَّةً ـ أَهْلَ الْبَيْتِ ـ دُونَكُمْ جَمِيعاً وَ أَنَّكُمْ سَـمِعْتُمْ رَسُـولَ اللّٰـهِ صلی الله علیه و آله يَقُـولُ: «إِنِّي وَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طٰالِبٍ بِطِيْنَةٍ وٰاحِدَةٍ إِلَى آدَمَ»؟ قال أهل بدر وأهل أحـد وأهـل

السابقة والقدمة: نعم، سمعنا ذلك من رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ــ حضرت فرمودند: راست گفتید. ای گروه قریش و انصار! آیا اقرار می‌کنید که آنچه از خیر دنیا و آخرت بدان دست یافتید، تنها از جانب ما اهل‌بیت بوده است و نه از جانب هیچ‌یک از خودتان، و آیا اقرار می‌کنید که شنیدید رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: «همانا من و برادرم علی بن ابی طالب تا آدم با یک طینت هستیم»؟ اهل بدر و احد و سابقه ـ داران و پیشگامان گفتند: بله. از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله این سخن را شنیدیم.

قال: أَ تُقِرُّونَ أَنَّ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ: «إِنِّي وَ أَهْلَ بَيْتِي كُنَّا نُوراً يَسْعَى بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ سَنَةٍ فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ وَضَعَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ وَ أَهْبَطَهُ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ حَمَلَهُ فِي السَّفِينَةِ فِي صُلْبِ نُوحٍ ثُمَّ قَذَفَ بِهِ فِي النَّارِ فِي صُلْبِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ يَنْقُلُنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ وَ مِنَ الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ إِلَى الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ بَيْنَ الْآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ لَمْ يَلْتَقِ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى سِفَاحٍ قَطُّ»؟ فقال أهل السابقة والقدمة وأهل بدر وأهل أحد: نعم، قد سمعنا ذلك من رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ــ حضرت فرمود: آیا گواهی می‌دهید که پسرعمویم رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «همانا من و اهل‌بیتم نوری بودیم که چهارده هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند، در پیشگاه خداوند او را عبادت می‌کردیم. چون خدا آدم را آفرید، آن نور را در پشت او قرار داد و او را به سوی زمین پایین آورد. سپس آن نور را در کشتی، در پشت نوح قرار داد. سپس آن نور را در پشت ابراهیم، در آتش انداخت. سپس خداوند ما را پیوسته از پشت‌های باشرافت به رحم‌های پاک و از رحم‌های پاک به پشت‌های باشرافت منتقل نمود، میان پدران و مادرانی که هیچ یک از آنان هرگز با یکدیگر به زنا ملاقات نکردند»؟ پیشگامان و اهل بدر و اهل احد گفتند: بله، به راستی این

سخن را از رسول‌الله ﷺ شنیدیم.

قال: فَأَنْشُدُكُمُ اللَّهَ أَ تُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ آخَى بَيْنَ كُلِّ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحابِهِ وَ آخَى بَيْنِي وَ بَيْنَ نَفْسِهِ وَ قالَ: «أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ»؟ فقالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: پس شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا اقرار می‌کنید که رسول‌الله ﷺ میان هر دو نفر از اصحاب خود عقد برادری بست و میان من و خودش عقد برادری برقرار نمود و فرمود: «همانا تو برادر من هستی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت»؟ گفتند: خدایا گواه باش! بله (چنین بود).

قال: أَ تُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اشْتَرَى مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ فَابْتَناهُ ثُمَّ بَنَى عَشَرَةَ مَنازِلَ تِسْعَةً لَهُ وَ جَعَلَ لِي عاشِرَها فِي وَسَطِها وَ سَدَّ كُلَّ بابٍ شارِعٍ إِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرَ بابِي فَتَكَلَّمَ فِي ذَلِكَ مَنْ تَكَلَّمَ فَقالَ ﷺ: «ما أَنَا سَدَدْتُ أَبْوابَكُمْ وَ فَتَحْتُ بابَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوابِكُمْ وَ فَتْحِ بابِهِ» وَ لَقَدْ نَهَى النّاسَ جَمِيعاً أَنْ يَنامُوا فِي الْمَسْجِدِ غَيْرِي وَ كُنْتُ أُجْنِبُ فِي الْمَسْجِدِ وَ مَنْزِلِي وَ مَنْزِلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ [واحِدٌ] فِي الْمَسْجِدِ يُولَدُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لِي فِيهِ أَوْلادٌ؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول‌الله ﷺ جایگاه مسجدش را خریداری نمود سپس آن را بنا نهاد و ده خانه ساخت که نه تای آنها برای خودش بود و دهمین آنها را برای من قرار داد که در میان بود. و تمام درهایی را که به مسجد باز می‌شد بست، جز در خانه‌ی من. در این باره کسانی (به اعتراض) سخن گفتند رسول‌الله ﷺ هم فرمود: «من نبودم که درهای (خانه های) شما را بستم و در (خانه‌ی) او را گشودم. بلکه خداوند مرا دستور فرمود که درهای (خانه‌های) شما را ببندم و در (خانه‌ی) او را بگشایم». و همانا تمام مردم را از اینکه در مسجد بخوابند، نهی فرمود، جز من و من بودم که در مسجد جنب می‌شدم و خانه من و خانه رسول‌الله ﷺ در مسجد، یکی بود که

برای رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و برای من در آنجا فرزندانی زاده شدند؟ گفتند: خدایا گواه باش، بله (چنین بود).

قال: أَ فَتُقِرُّونَ أَنَّ عُمَرَ حَرَصَ عَلَى كُوَّةٍ قَدْرَ عَيْنِهِ يَدَعُهَا مِنْ مَنْزِلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَبَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ مُوسَى أَنْ يَبْنِيَ مَسْجِداً طَاهِراً لَا يَسْكُنُهُ غَيْرُهُ وَ غَيْرُ هَارُونَ وَ ابْنَيْهِ وَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِداً طَاهِراً لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَ غَيْرُ أَخِي وَ ابْنَيْهِ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: آیا گواهی می‌دهید که عمر اصرار داشت شکافی به اندازه چشم از خانه‌اش به مسجد باز کند ولی حضرت اجازه نداد[1] سپس فرمود: «همانا خداوند به موسی دستور داد که مسجد پاکی را بنا نهد که در

۱- تفسير الإمام العسكري علیه‌السلام: ۱۷ ح ۴، بحارالأنوار: ۲۳/۳۹ ب ۷۲ ح ۹- **إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ جَاءَ فَقَالَ: إِنِّي أُحِبُّ النَّظَرَ إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا مَرَرْتَ إِلَى مُصَلَّاكَ، فَأْذَنْ لِي فِي فُرْجَةٍ أَنْظُرُ إِلَيْكَ مِنْهَا. فَقَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: قَدْ أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ. قَالَ: فَمِقْدَارَ مَا أَضَعُ عَلَيْهِ وَجْهِي. قَالَ: قَدْ أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ. قَالَ: فَمِقْدَارَ مَا أَضَعُ [عَلَيْهِ] إِحْدَى عَيْنَيَّ. قَالَ: قَدْ أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ، وَ لَوْ قُلْتَ: قَدْرَ طَرَفِ إِبْرَةٍ لَمْ آذَنْ لَكَ، وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنَا أَخْرَجْتُكُمْ وَ لَا أَدْخَلْتُهُمْ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَدْخَلَهُمْ وَ أَخْرَجَكُمْ ـ** همانا عمر نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: ای پیامبر! همانا من دوست دارم هنگامی که به سوی جایگاه نمازت می‌روی، تو را ببینم، پس به من اجازه بده تا از سوراخی (از میان خانه‌ام به مسجد) به تو نگاه کنم. آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: خداوند عزّوجل این را نمی‌پذیرد. پس گفت: (سوراخ) به اندازه‌ای که چهره‌ام را بر آن بگذارم. فرمود: خداوند این کار را نمی‌پذیرد. گفت: پس به اندازه‌ای که یکی از چشم‌هایم را بر آن بگذارم. فرمودند: خداوند اجازه نمی‌دهد، و اگر بگویی به اندازه‌ی سوراخ سوزنی، تو را اجازه نمی‌دهد. و سوگند به خدایی که جان من در دست اوست که این من نبوده (و نیستم) که شما را از مسجد خارج نموده و اهل‌بیت علیهم‌السلام را در آن داخل نمودم، بلکه خداوند آنان را داخل نموده (دری برای آنان در مسجد قرار داده) و شما را از آن خارج نموده (درهای خانه‌های شما را به مسجد بسته) است.

آن جز او و هارون و دو فرزندش، فرد دیگری ساکن نشود و همانا خداوند به من دستور داد که مسجد پاکی بنا گزارم که در آن جز خودم و برادرم و دو فرزند او، کس دیگری ساکن نشود»؟ گفتند: خدایا شاهد باش، بله (چنین بود).

قال: أَ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَعانِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنادَى لِي بِالْوِلايَةِ ثُمَّ قالَ: «لِيُبَلِّغِ الشّاهِدُ مِنْكُمُ الْغائِبَ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول‌الله ﷺ در روز غدیر خم مرا فراخواند. سپس ندا بر ولایت من بلند کرد و فرمود: «بایسته است آن کسانی از شما که شاهد هستند، این خبر را به کسانی که حضور ندارند برسانند»؟ گفتند: خدا را گواه می‌گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قالَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسَى وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول‌الله ﷺ در جنگ تبوک فرمود: «همانا تو نسبت به من، به جایگاه هارون هستی برای موسی و همانا تو پس از من سرپرست و صاحب اختیار هر مؤمن هستی»؟ گفتند: خدا را گواه می‌گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ـ حِينَ دَعا أَهْلَ نَجْرانَ إِلَى الْمُباهَلَةِ ـ إِنَّهُ لَمْ يَأْتِ إِلّا بِي وَ بِصاحِبَتِي وَ ابْنَيَّ؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: آیا اقرار می‌کنید آن هنگام که پیامبرخدا ﷺ اهالی نجران را برای مباهله فراخواند، جز من و همسرم و دو پسرم، هیچ کس دیگری را (برای مباهله) نیاورد؟ گفتند: خدا را گواه می‌گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيَّ لِواءَ خَيْبَرَ ثُمَّ قالَ: «لَأَدْفَعَنَّ الرّايَةَ غَداً إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَيْسَ بِجَبّانٍ وَ لا فَرّارٍ يَفْتَحُهَا اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: آیا می‌دانید که آن حضرت، پرچم خیبر را به من داده و

فرمود: «به یقین فردا پرچم را به دست کسی می‌سپارم که خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارند و او خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد، ترسو نیست و هرگز فرار نمی‌کند که خداوند به دستان او خیبر را می‌گشاید»؟ گفتند: خدا را گواه می‌گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بَعَثَنِي بِسُورَةِ بَرٰاءَةَ وَ رَدَّ غَيْرِي ـ بَعْدَ أَنْ كٰانَ بَعَثَهُ ـ بِوَحْيٍ مِنَ اللَّهِ وَ قٰالَ: «إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى يَقُولُ: إِنَّهُ لٰا يُبَلِّغُ عَنْكَ إِلٰا رَجُلٌ مِنْكَ»؟ قالوا: اللّهمّ بلى ـ فرمود: آیا گواهی می‌دهید که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا برای ابلاغ سوره‌ی برائت روانه ساخت و آن فردِ جز من (ابوبکر) که او را روانه فرموده بود، بازگرداند و فرمود: «همانا خدای علیّ أعلی می‌فرماید: همانا از جانب تو، جز خودت یا مردی که از تو باشد، ابلاغ نکند»؟ گفتند: خدا را گواه می‌گیریم، بله (چنین بود).

قال: أَ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَمْ تَنْزِلْ بِهِ شَدِيدَةٌ قَطُّ إِلٰا قَدَّمَنِي لَهٰا ثِقَةً بِي وَ أَنَّهُ لَمْ يَدْعُنِي بِاسْمِي قَطُّ إِلٰا أَنْ يَقُولَ: «يٰا أَخِي» وَ «ادْعُوا لِي أَخِي»؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: آیا گواهی می‌دهید که هرگز هیچ کار بسیار مشکلی برای رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش نمی‌آمد جز آنکه از جهت اطمینانی که به من داشت، مرا در آن پیش می‌فرستاد و هرگز مرا به نامم نخواند جز اینکه می‌فرمود: «برادرم» و می‌فرمود: «برادرم را نزد من بخوانید»؟ گفتند: خدا را گواه می‌گیریم! بله (چنین بود).

قال: أَ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَضَى بَيْنِي وَ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ زَيْدٍ فِي ابْنَةِ حَمْزَةَ فَقٰالَ: «يٰا عَلِيُّ أَمّٰا أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي»؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: آیا گواهی می‌دهید که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله میان من و جعفر و زید درباره دختر حمزه قضاوت کرد و فرمود: «ای علی! تو از من هستی و من از تو هستم و همانا

تو پس از من سرپرست تمام مؤمنان هستی»؟ گفتند: خدا را گواه مـی‌گیـریم! بلـه (چنین بود).

قال: أَ فَتُقِرُّونَ أَنَّهُ كانَتْ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ دَخْلَةٌ وَ خَلْوَةٌ إِذا سَأَلْتُهُ أَعْطانِي وَ إِذا سَكَتُّ ابْتَدَأَنِي؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: آیا گواهی می‌دهید کـه در هر روز و شب رسول‌الله ﷺ به خانه من می‌آمد و با من خلوت می‌فرمـود کـه در آن خلوت، چون من پرسشی داشتم حضرت به من پاسخ می فرمود و چون سکوت می‌کردم، آن حضرت با من شروع به سخن می‌کرد؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَضَّلَنِي عَلَى جَعْفَرٍ وَ حَمْزَةَ فَقالَ لِفاطِمَةَ عليها السلام: «إِنِّـي زَوَّجْتُـكِ خَيْـرَ أَهْلِـي وَ خَيْـرَ أُمَّتِـي وَ أَقْـدَمَهُمْ سِـلْماً وَ أَعْظَمَهُـمْ حِلْمـاً وَ أَكْثَـرَهُمْ عِلْماً»؟ قالوا: اللّهمّ نعـم ـ فرمود: آیا گواهی می‌دهید که رسول‌الله ﷺ مرا بر جعفـر و حمزه برتری داد سپس درباره فاطمه عليها السلام فرمود: «همانا من تو را به نیکوترین فرد خانواده خود و امّتم و پیش‌گام‌ترین آنان در اسلام و عظیم‌ترین آنان در حلم و داناترین آنان، تزویج نمودم»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قالَ: «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ أَخِي عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَ فاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِساءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ ابْناىَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدا شَبابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟ قالوا: اللّهمّ نعـم ـ فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول‌الله ﷺ فرمود: «همانـا مـن سـرور تمام فرزندان آدم هستم و برادرم علی، سرور تمام عـرب اسـت و فاطمـه سـرور زنان اهل بهشت است و دو پسرم حسن و حسین، دو سرور جوانـان اهـل بهشـت هستند»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَنِي أَنْ أُغَسِّلَهُ وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ جَبْرائِيلَ يُعِينُنِـي عَلَى غُسْلِهِ؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: آیا گواهی می‌دهید که رسول‌الله ﷺ بـه مـن

دستور فرمود تا ایشان را غسل دهم و به من خبر داد که جبرئیل مرا در غسل دادن ایشان، یاری می‌کند»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ أَ فَتُقِرُّونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَكُمْ: «أَيُّهَا النَاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي»؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا گواهی می‌دهید که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در آخرین خطبه‌ای که برای شما ایراد کرد، فرمود: «ای مردم! همانا من در میان شما دو امر وامی گزارم؛ تا آن زمان که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و اهل‌بیتم»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

ثم قال[1] علي علیه‌السلام: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَضَّلَ فِي كِتَابِهِ السَّابِقَ عَلَى الْمَسْبُوقِ فِي غَيْرِ آيَةٍ وَ إِنِّي لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى رَسُولِهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ سپس امام علی علیه‌السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که خدای عزّوجل در کتاب خود، پیشگام را از کسی که بر او پیشی گیرند، در بیش از یک آیه برتری داده است و همانا هیچ‌کس از این امّت نسبت به خداوند عزّوجل و پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله از من پیشی نگرفته است؟ گفتند: خدا را گواه می‌گیریم! بله (چنین بود).

قال: فَأَنْشُدُكُمُ اللَّهَ أَ تَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ

۱- در احتجاج این فقره نیز وجود دارد: **ثم قال: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ، أَ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوَّلُ الأُمَّةِ إيمانـاً بِاللهِ وَ بِرَسُولِهِ؟ قالوا: اللهم نعم** ـ سپس حضرت فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که من نخستین از این امّت بودم که به خدا و پیامبرش ایمان آوردم؟ گفتند: خدا را گواه می‌گیریم! بله (چنین است).

الْأَنْصارِ...»[1] **«وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»**[2] **سُئِلَ عَنْها رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقالَ: «أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعالَى ذِكْرُهُ فِي الْأَنْبِياءِ وَ أَوْصِيائِهِمْ فَأَنَا أَفْضَلُ أَنْبِياءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طالِبٍ وَصِيِّي أَفْضَلُ الْأَوْصِياءِ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید هنگامی که آیه «و پیشی گیرندگان نخست از مهاجران و انصار...» و آیه «و پیشی گیرندگان، پیشی گیرندگان، مقرّبون (به درگاه الهی) آنان هستند» از رسول‌الله ﷺ درباره‌ی آن پرسیده شد، فرمود: «خداوند ـ تعالی ذکره ـ آن آیه را درباره‌ی انبیاء و جانشینان ایشان فروفرستاد. همانا من برترین انبیاء الهی و فرستادگان او هستم و علیّ بن ابی‌طالب جانشین من است که برترین جانشینان است»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: فَأَنْشُدُكُمْ أَ تَعْلَمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»[3] **وَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ»**[4] **وَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً»**[5] **قالَ النّاسُ: يا رَسُولَ اللَّهِ! خاصَّةٌ فِي بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عامَّةٌ لِجَمِيعِهِمْ؟ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِيَّهُ أَنْ يُعْلِمَهُمْ وُلاةَ أَمْرِهِمْ وَ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوِلايَةِ ما فَسَّرَ لَهُمْ مِنْ صَلاتِهِمْ وَ زَكاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ حَجِّهِمْ. فَنَصَبَنِي لِلنّاسِ بِغَدِيرِ خُمٍّ ثُمَّ خَطَبَ وَ قالَ: «أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي بِرِسالَةٍ ضاقَ بِها صَدْرِي وَ ظَنَنْتُ أَنَّ النّاسَ**

۱- (۹) سوره التوبة: آیه ۱۰۰.

۲- (۵۶) سوره الواقعة: آیات ۱۱-۱۲.

۳- (۴) سوره النساء: آیه ۶۰.

۴- (۵) سوره المائدة: آیه ۵۶.

۵- (۹) سوره التوبة: آیه ۱۶.

تُكَذِّبُنِي فَأَوْعَدَنِي لَابَلِّغَنَّهَا أَوْ لَيُعَذِّبَنِّي» ــ فرمود: شما را سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید چون این آیه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولی الأمر را که از شما هستند پیروی نمایید» و آیه «همانا سرپرست و صاحب اختیار شما خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان آورده‌اند. آنان که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند» و آیه «آیا گمان کردید که رها می‌شوید و خداوند از افرادی از شما که به جهاد می‌پردازند و به کسی جز خدا و پیامبرش و مؤمنان محلّ اعتمادی برنگزیدند، آگاهی ندارد» نازل شد، مردم گفتند: «یا رسول‌الله! این آیات مخصوص برخی از مؤمنان است یا درباره‌ی تمامی آنان صدق می‌کند؟» خداوند عزّوجل دستور داد که پیامبر به مردم والیان امرشان را بشناساند و برای آنان درباره ولایت توضیح دهد همان‌گونه که درباره‌ی نماز و زکات و روزه و حجّ آنان برایشان توضیح فرموده بود. از این رو پیامبر در غدیر خم مرا برای (ولایت بر) مردم منصوب گرداند. سپس خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! همانا خداوند مرا فرستاد تا خبری را برسانم که سینه‌ام از آن به تنگ آمد و گمان کردم که مردم مرا تکذیب می‌کنند ولی خداوند مرا ترسانید که یا باید این پیغام را برسانم یا مرا عذاب می‌کند».

ثُمَّ أَمَرَ فَنُودِيَ بِالصَّلَاةَ جَامِعَةً ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَاسُ! أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «قُمْ يَا عَلِيُّ». فَقُمْتُ. فَقَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ هَذَا مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ». فَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ: يَارَسُولَ اللَّهِ! وَلَاءٌ كَمَا ذَا؟ فَقَالَ: «وَلَاءٌ كَوَلَايَتِي. مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ؛ فَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى

**ذِكْرُهُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً»[1]. فَكَبَّرَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله وَ قالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ! تَمامُ نُبُوَّتِي وَ تَمامُ دِينِ اللَّهِ؛ وَلايَةُ عَلِيٍّ بَعْدِي». فَقامَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَقالا: يا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ الْآياتُ خاصَّةٌ فِي عَلِيٍّ؟ قالَ: «بَلَى فِيهِ وَ فِي أَوْصِيائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيامَةِ». قالا: يا رَسُولَ اللَّهِ! بَيِّنْهُمْ لَنا. قالَ: «عَلِيٌّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وارِثِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. ثُمَّ ابْنِيَ الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ ابْنِيَ الْحُسَيْنِ واحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ. الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لا يُفارِقُونَهُ وَ لا يُفارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي». فقالوا كلّهم: اللّهمّ نعم، قد سمعنا ذلك و شهدنا كما قلت سواء ـ سپس امر فرمود تا برای نماز جمعه ندا داده شود. سپس خطبه خوانده و فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید که خداوند عزّوجل سرپرست من است و من سرپرست مؤمنان هستم و نسبت به آنان از خودشان سزاوارتر هستم»؟ گفتند: بله، یارسول‌الله! فرمود: «ای علی! برخیز». برخاستم. فرمود: «هرکس من مولای اویم این علی مولای اوست. خدایا! هرکس او را سرپرست دانست، سرپرست باش و آن کس که با او دشمنی کرد، دشمن بدار». سلمان برخاست و گفت: یارسول‌الله! چگونه ولایتی؟ فرمود: «ولایتی همچون ولایت من. من نسبت به هرکس از خود او سزاوارتر هستم، علی نسبت به او از خودش سزاوارتر است» و خداوند چنین فروفرستاد: «امروز دینتان را برای شما کامل ساختم و نعمت خویش بر شما تمام کردم و برای شما به این اسلام (همراه با ولایت) به عنوان دین، خشنود گشتم». پیامبر صلى الله عليه و آله تکبیر سر داد و فرمود: «الله اکبر بر تمام شدن نبوّت من و تمام شدن دین خدا که به ولایت علی پس از من است». ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یارسول‌الله! این آیات تنها مخصوص

۱- (۵) سوره المائدة: آیه ۴.

علی است؟ فرمود: «بله. ویژه‌ی اوست و ویژه‌ی جانشینان من است تا روز قیامت». گفتند: یارسول‌الله! آنان را به ما معرّفی کن. فرمود: «علی، برادرم و وزیرم و وارث من و جانشینم و خلیفه‌ام در میان امّتم و سرپرست هر مؤمن پس از من. سپس فرزندم حسن، سپس فرزندم حسین، سپس نه تن از فرزندان پسرم حسین یکی پس از دیگری. قرآن با آنان است و آنان همراه قرآن. قرآن از آنان جدا نشود و آنان از قرآن جدا نشوند تا آن هنگام که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند». همگی گفتند: خدایا! چنین بود. همانا ما این سخنان را شنیدیم و چنان که گفتی شاهد بودیم.

و قال بعضهم: قد حفظنا جلّ ما قلت و لم نحفظه كلّه، و هؤلاء الّذين حفظوا أخيارنا و أفاضلنا. فقال عليعليه‌السلام: صَدَقْتُمْ، لَيْسَ كُلُّ النٰاسِ يَسْتَوُونَ فِي الْحِفْظِ. أَنْشُدُ اللَّهَ مَنْ حَفِظَ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِصلی‌الله‌علیه‌وآله لَمّٰا قٰامَ فَأَخْبَرَ بِهِ. فقام زيد بن أرقم والبراء بن عازب وأبو ذر والمقداد وعمّار فقالوا: نشهد لقد حفظنا قول النبيّصلی‌الله‌علیه‌وآله ـ وهو قائم على المنبر وأنت إلى جنبه ـ وهو يقول: «يٰا أَيُّهَا النٰاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمٰامَكُمْ وَ الْقٰائِمَ فِيكُمْ بَعْدِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي وَ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتٰابِهِ طٰاعَتَهُ فَقَرَنَهُ بِطٰاعَتِهِ وَ طٰاعَتِي وَ أَمَرَكُمْ فِيهِ بِوِلٰايَتِهِ وَ إِنِّي رٰاجَعْتُ رَبِّي خَشْيَةَ طَعْنِ أَهْلِ النِّفٰاقِ وَ تَكْذِيبِهِمْ فَأَوْعَدَنِي لَتُبَلِّغَنَّهٰا أَوْ لَيُعَذِّبَنَّنِي.

أَيُّهَا النٰاسُ! إِنَّ اللَّهَ أَمَرَكُمْ فِي كِتٰابِهِ بِالصَّلٰاةِ فَقَدْ بَيَّنْتُهٰا لَكُمْ وَ بِالزَّكٰاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ فَبَيَّنْتُهٰا لَكُمْ وَ فَسَّرْتُهٰا وَ أَمَرَكُمْ بِالْوِلٰايَةِ وَ إِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَنَّهٰا لِهَذٰا خٰاصَّةً ـ و وضع يده على علي بن أبي طالبعليه‌السلام ـ ثُمَّ لِابْنَيْهِ بَعْدَهُ ثُمَّ لِلْأَوْصِيٰاءِ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ وُلْدِهِمْ.

لٰا يُفٰارِقُونَ الْقُرْآنَ وَ لٰا يُفٰارِقُهُمُ الْقُرْآنُ حَتّٰى يَرِدُوا عَلَيَّ حَوْضِي. أَيُّهَا النٰاسُ! قَدْ بَيَّنْتُ لَكُمْ مَفْزَعَكُمْ بَعْدِي وَ إِمٰامَكُمْ بَعْدِي وَ وَلِيَّكُمْ وَ هٰادِيَكُمْ وَ هُوَ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي

طالِبٍ وَ هُوَ فِيكُمْ بِمَنْزِلَتِي فِيكُمْ فَقَلِّدُوهُ دِينَكُمْ وَ أَطِيعُوهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِكُمْ فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مٰا عَلَّمَنِيَ اللَّهُ مِنْ عِلْمِهِ وَ حِكْمَتِهِ. فَسَلُوهُ وَ تَعَلَّمُوا مِنْهُ وَ مِنْ أَوْصِيٰائِهِ بَعْدَهُ وَ لٰا تُعَلِّمُوهُمْ وَ لٰا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَ لٰا تَخَلَّفُوا عَنْهُمْ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُمْ لٰا يُزٰايِلُونَهُ وَ لٰا يُزٰايِلُهُمْ». ثم جلسوا ـ برخی از آنان گفتند: بیشتر چیزهایی را که فرمودی، حفظ کرده‌ایم امّا تمام آن را حفظ نکرده‌ایم. این کسانی که حفظ کرده‌اند، خوبانِ ما و برتری‌دارندگان ما هستند. امام علی علیه‌السلام فرمود: راست گفتید. تمامی مردم در زمینه حفظ کردن مانند یکدیگر نیستند. هرکس آن سخنان را از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حفظ کرده است به خدا سوگند می‌دهم که برخیزد و بدان خبر دهد. زید بن ارقم و براء بن عازب و ابوذر و مقداد و عمّار برخاستند و گفتند: گواهی می‌دهیم که این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را حفظ کردیم که او در حالی که بر منبر ایستاده بود و تو در کنارش بودی، می‌فرمود: «ای مردم! همانا خداوند مرا دستور فرموده است که برای شما پیشوا و قائم پس از خودم و جانشین و خلیفه‌ام را منصوب گردانم ـ آن کسی که خداوند اطاعت از او را در کتابش بر مؤمنان واجب فرموده است؛ سپس آن را با اطاعت خودش و من قرین قرار داده است و در قرآن شما را به ولایت او دستور فرموده است ـ و همانا من از ترس آنکه منافقان به من دروغ ببندند و نگزارند این وظیفه را به انجام برسانم، به سوی پروردگارم بازگشتم و او مرا هراساند که یا آن را ابلاغ کنم یا مرا عذاب نماید. ای مردم! همانا خداوند در کتابش شما را به نماز امر فرموده است و من آن را برای شما بیان داشتم و شما را به زکات و روزه و حج امر فرمود و من آن را برای شما بیان کردم و توضیح دادم. و همانا خداوند شما را به ولایت امر فرمود و من

شما را گواه می‌گیرم که آن، تنها ویژه‌ی این شخص است ـ و در این حال دست خود را بر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نهاد ـ سپس برای دو فرزند او پس از وی، سپس برای جانشینان پس از آنان که از فرزندان ایشان هستند، می‌باشد. آنان از قرآن جدا نشوند و قرآن از آنان جدا نشود تا آن زمان که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. ای مردم! همانا پناهتان پس از خودم و امامتان پس از خودم و سرپرست و هدایت‌گر شما را برایتان بیان نمودم و او برادرم علیّ بن ابی‌طالب است و او در میان شما به منزله‌ی من است در میان شما. در دین خود از او پیروی نمایید و در تمام امورتان از او اطاعت کنید زیرا تمام آنچه که خداوند از علم و حکمتش به من آموخت، نزد اوست. بنابراین از او بپرسید و از او و جانشینان او فراگیرید و به آنان چیزی نیاموزید و بر آنان پیشی نجویید و از آنان سرپیچی نکنید زیرا آنان همراه حق هستند و حق همراه آنان است، آنان از حق جدا نشوند و حق از آنان جدا نشود». سپس (افرادی که برخاسته بودند) نشستند.

قال سليم: ثم قال علي علیه‌السلام: أَيُّهَا النٰاسُ! أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي كِتٰابِهِ: «إِنَّمٰا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» فَجَمَعَنِي وَ فٰاطِمَةَ وَ ابْنَيَّ حَسَناً وَ حُسَيْناً، ثُمَّ أَلْقَى عَلَيْنٰا كِسٰاءً وَ قٰالَ: «هَؤُلٰاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ لُحْمَتِي يُولِمُهُمْ مٰا يُولِمُنِي وَ يُؤْذِينِي مٰا يُؤْذِيهِمْ وَ يُحَرِّجُنِي مٰا يُحَرِّجُهُمْ. فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً».[1] فَقٰالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: «وَ أَنَا يٰا رَسُولَ اللَّهِ»؟ فَقٰالَ: «أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّمٰا نَزَلَتْ فِيَّ وَ فِي أَخِي وَ فِي ابْنَتِي فٰاطِمَةَ وَ فِي ابْنَيَّ وَ فِي تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ ابْنِيَ الْحُسَيْنِ خٰاصَّةً. لَيْسَ مَعَنٰا فِيهِا أَحَدٌ غَيْرُهُمْ»؟ فقالوا كلهم: نشهد أنّ أمّ سلمة حدّثتنا بذلك، فسألنا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فحدّثنا كما حدّثتنا به أمّ سلمة ـ سلیم گوید: امام علی علیه‌السلام

۱- (۳۳) سوره الأحزاب: آیه ۳۴.

فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید که خداوند در کتاب خود چنین نازل فرمود: «همانا خداوند اراده فرموده است که تنها از شما اهل‌بیت، هر نوع ناپاکی را ببرد و شما را به طهارتی ویژه اختصاص دهد». (پیامبر در آن هنگام) من و فاطمه و دو پسرم حسن و حسین را گرد آورد، سپس عبا را روی ما انداخت و فرمود: «اینان هستند اهل‌بیت من و گوشت من. مرا به درد آورد آنچه آنان را به درد آورد و مرا آزارد آنچه که آنان را آزار دهد و به من سختی دهد آنچه که به آنان سختی دهد. بنابراین هرگونه ناپاکی را از آنان ببر و آنان را به طهارتی ویژه مخصوص بدار». امّ‌سلمه (یکی از زنان پیامبر) گفت: من یا رسول‌الله! فرمود: «تو به سوی خیر هستی. همانا این آیه مخصوصاً درباره من و برادرم و دخترم فاطمه و دو فرزندم و نه تن از فرزندان حسین نازل شده است که هیچ کس جز آنان، در این (فضیلت) با ما همراه نیست». همگی گفتند: گواهی می‌دهیم که امّ‌سلمه این جریان را برای ما گفت و ما از رسول‌الله ﷺ در این باره پرسیدیم، ایشان همان‌گونه که امّ‌سلمه تعریف کرده بود، فرمودند.

ثم قال علي عليه السلام: **أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ! أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ»**[1] **فَقالَ سَلْمانُ: يا رَسُولَ اللَّهِ! عامَّةٌ هَذا أَمْ خاصَّةٌ؟ قالَ** ﷺ: **«أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعامَّةُ الْمُؤْمِنِينَ أُمِرُوا بِذلِكَ وَ أَمَّا الصّادِقُونَ فَخاصَّةٌ لِأَخِي عَلِيٍّ وَ أَوْصِيائِي مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيامَةِ»؟ قالوا: اللّهمّ نعم** ـ سپس امام علی عليه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که خداوند این آیه «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (نافرمانی) خدا بترسید و با صادقین همراه باشید» را نازل

۱- (۹) سوره التوبة: آیه ۱۱۹.

فرمود. سلمان گفت: یارسول‌الله! آیا این آیه عمومی است یا مخصوص عدّه‌ی ویژه‌ای است؟ حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «کسانی که مورد دستور قرار گرفته‌اند، همه مؤمنان هستند که بدان امر شده‌اند امّا «صادقین» تنها برادرم علی و جانشینان من پس از او تا قیامت هستند»؟ (بدین معنا که تمام مؤمنان، چنین دستور دارند که با امیرالمؤمنین و جانشینان پیامبر علیهم‌السلام همراه باشند). گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ! أَ تَعْلَمُونَ أَنِّي قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: لِمَ خَلَّفْتَنِي؟ قالَ: «إِنَّ الْمَدِينَةَ لا تَصْلُحُ إِلا بِي أَوْ بِكَ وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هارُونَ مِنْ مُوسَى إِلا أَنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي»؟ قالوا: اللّهمّ نعم ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که من در جنگ تبوک به رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کردم: به چه دلیل مرا (همراه با خود به میدان نبرد نبردید و در مدینه) جانشین قرار دادید؟ فرمود: «همانا مدینه به (کسی) جز من یا تو صلاحیّت ندارد و همانا تو نسبت به من، به جایگاه هارون هستی نسبت به موسی جز اینکه پس از من پیامبری نیست»؟ گفتند: خدایا! چنین بود.

قال: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ! أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي سُورَةِ الْحَجِّ «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۩ وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ هُوَ سَمّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ»[1] فَقامَ سَلْمانُ فَقالَ: يا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ هؤُلاءِ الَّذِينَ أَنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدٌ وَ هُمْ شُهَداءُ عَلَى النّاسِ، الَّذِينَ اجْتَباهُمُ اللَّهُ وَ لَمْ يَجْعَلْ عَلَيْهِمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ

۱- (۲۲) سوره الحج: آیه ۷۹.

أَبِيهِمْ إِبْرٰاهِيمَ؟ قٰالَ: «عَنَى بِذٰلِكَ ثَلٰاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا خٰاصَّةً دُونَ هٰذِهِ الْأُمَّةِ». قٰالَ سَلْمٰانُ: بَيِّنْهُمْ لَنٰا يٰا رَسُولَ اللّٰهِ. فَقٰالَ: «أَنَا وَ أَخِي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي». قٰالوا: اللّٰهمّ نعم ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که خداوند در سوره حج چنین نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آوردید! رکوع کنید و سجده گزارید و پروردگارتان را بپرستید و کار نیکو انجام دهید، باشد تا رستگار شوید. و در راه خدا آن‌گونه که جهاد در راه او شایسته است، جهاد کنید. همانا او شما را برگزیده و در دین بر شما هیچ سختی ننهاده است. ملّت پدر شما ابراهیم که او شما را از پیش (در کتاب‌های آسمانی) و در این (قرآن) مسلمین نام نهاد تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز گزارید و زکات دهید و به خدا چنگ زنید که او سرپرست و یاور شماست که خوب سرپرست و خوب یاوری است». سلمان برخاست و گفت: یارسول‌الله! این افرادی که تو بر آنان گواه هستی و آنان بر مردم گواه هستند که خداوند آنان را برگزیده است و در دین بر آنان هیچ سختی ننهاده است، همان‌که دین پدرشان ابراهیم است، چه کسانی هستند؟ فرمود: «خداوند در این آیه تنها سیزده مرد را قصد فرموده است و هیچ کس دیگری از این امّت قصد نشده است». سلمان عرض کرد: یارسول‌الله! آنان را به ما بشناسان. فرمود: «من و برادرم و یازده تن از فرزندانم». گفتند: خدایا! چنین بود.

فقال: أَنْشُدُكُمُ اللّٰهَ! أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قٰامَ خَطِيباً ثُمَّ لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذٰلِكَ فَقٰالَ: «يٰا أَيُّهَا النٰاسُ! إِنِّي تٰارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتٰابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمٰا لَنْ تَضِلُّوا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَ عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُمٰا لَنْ يَفْتَرِقٰا حَتّٰى يَرِدٰا عَلَيَّ الْحَوْضَ». فَقٰامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطّٰابِ وَ هُوَ شِبْهُ الْمُغْضَبِ فَقٰالَ: يٰا رَسُولَ اللّٰهِ! أَ كُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ قٰالَ: «لٰا وَ لٰكِنْ أَوْصِيٰائِي مِنْهُمْ. أَوَّلُهُمْ أَخِي عَلِيٌّ وَ وَزِيرِي وَ

وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي. هُوَ أَوَّلُهُمْ ثُمَّ ابْنِيَ الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ خُزَّانُ عِلْمِهِ وَ مَعَادِنُ حِكْمَتِهِ. مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ»؟ فقالوا كلهم: نشهد أن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قال ذلك ـ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا می‌دانید که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله برخاست در حالی که خطبه می‌خواند ـ که پس از آن خطبه نخواند ـ و فرمود: «ای مردم! همانا من در میان شما دو چیز گران‌سنگ وامی‌گزارم: کتاب خدا و عترتم، اهل‌بیتم. به آن دو چنگ زنید که هرگز گمراه نشوید؛ زیرا خداوند لطیف خبیر به من خبر داده و با من پیمان بسته است که این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا آن که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند». عمربن الخطاب ـ خشمگین ـ برخاست و گفت: یارسول‌الله! آیا همه اهل‌بیت تو چنین هستند؟ فرمود: «نه، ولی جانشینان من از آنان (چنین هستند). نخستین آنها برادرم علی و وزیرم و وارثم و جانشین من در میان امّتم و سرپرست هر مؤمن پس از من است. او نخستین آنان است. سپس فرزندم حسن، سپس فرزندم حسین، سپس نه تن از فرزندان حسین، یکی پس از دیگری هستند تا آنکه بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. آنان گواهان خداوند هستند در زمین او و حجّت‌های او هستند بر آفریدگان او و گنجینه‌های علم و معدن‌های حکمت او هستند. هرکس آنان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هرکس از (فرمان) آنان سرپیچی کند، از (فرمان) خدا سرپیچی کرده است»؟ همه گفتند: گواهی می‌دهیم که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین فرمود.

ثم تمادى بعليّ علیه‌السلام السؤال، فما ترك شيئا إلّا ناشدهم الله فيه و سألهم عنه حتّى أتى على آخر مناقبه وما قال له رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله كثيرا، كلّ ذلك يصدّقونه ويشهدون

أنّه حق. قال: فلم يدع شيئا ممّا أنزل الله فيه خاصّة أو فيه وفي أهل بيته في القرآن و لا على لسان رسول‌الله ﷺ إلّا ناشدهم الله فيه. فمنه ما يقولون جميعا: (نعم) و منه ما يسكت بعضهم و يقول بعضهم: (اللّهمّ نعم) و يقول الّذين سكتوا للّذين أقرّوا: أنتم عندنا ثقات، وقد حدّثنا غيركم ممّن نثق به أنّهم سمعوه من رسول‌الله ﷺ ــ پرسش بر امام علی علیه‌السلام به طول انجامید تا آنجا که چیزی (از فضیلت‌های خود) را رها نکرد جز آنکه آنان را درباره آن به خدا سوگند داد و از آنان درباره آن پرسید تا جایی که به آخر منقبت‌های خود و آنچه رسول‌الله ﷺ بسیار درباره او فرموده بود، رسید که در تمام آنها، ایشان را تصدیق می‌کردند و گواهی می‌دادند که حقیقت دارد. راوی گوید: هیچ‌یک از چیزهایی را که خدا به طور مخصوص درباره او یا درباره او و خانواده‌اش در قرآن نازل فرموده بود و هیچ‌یک از چیزهایی که (درباره‌ی او) بر زبان رسول‌الله ﷺ جاری شده بود باقی نگزارد جز اینکه آنان را درباره آن، به خدا سوگند داد. درباره برخی از آنها همگی می‌گفتند: بله و در برخی موارد، عدّه‌ای می‌گفتند: خدایا چنین بود و کسانی که ساکت بودند به آنان که اقرار می‌کردند می‌گفتند: شما نزد ما مورد وثوق (اطمینان) هستید و همانا افرادی به جز شما، از کسانی که به آنان اطمینان داریم، به ما گفته‌اند که این کلام را از رسول‌الله ﷺ شنیده‌اند.

ثم قال حين فرغ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ. قالوا: اللّهمّ اشهد أنّا لم نقل إلّا حقّاً وما قد سمعناه من رسول‌الله ﷺ، وقد حدّثنا من نثق به أنّهم سمعوه من رسول‌الله ﷺ ــ سپس حضرت چون (از سوگند دادن) فارغ گشت، فرمود: خداوندا! تو بر آنان شاهد باش. آنان گفتند: خدایا گواه باش که ما جز حق و جز آنچه از رسول‌الله ﷺ شنیده بودیم، نگفتیم و همانا کسانی که به آنان اطمینان داریم به ما گفته‌اند که این

کلام را از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌اند.

قال: أَ تُقِرُّونَ بِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قالَ: «مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُ عَلِيّاً فَقَدْ كَذَبَ وَ لَيْسَ يُحِبُّنِي» ـ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي ـ فَقالَ لَهُ قائِلٌ: وَ كَيْفَ ذاكَ يا رَسُولَ اللَّهِ؟ قالَ: «لِأَنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ»؟ فقال نحو من عشرين رجلا من أفاضل الحييّن: (اللّهمّ نعم)، وسكت بقيّتهم. فقال عليّ علیه‌السلام للسّكوت: مٰا لَكُمْ سُكُوتٌ؟ فقالوا: هؤلاء الّذين شهدوا عندنا ثقات في صدقهم وفضلهم وسابقتهم. فقال علي علیه‌السلام: اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيْهِمْ. فقالوا: اللّهمّ إنّا لم نشهد ولم نقل إلّا ما سمعنا من رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و ما حدّثنا به من نثق به من هؤلاء وغيرهم أنّهم سمعوه من رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ فرمود: آیا اقرار می‌کنید که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هرکس گمان کند مرا دوست می‌دارد حال آنکه با علی دشمنی ورزد، هر آینه دروغ می‌گوید و مرا دوست نمی‌دارد» و در این حال دست خود را بر سر من نهادند. گوینده‌ای به ایشان گفت: چگونه چنین است یا رسول‌الله؟ فرمود: «زیرا که او از من است و من از اویم. و هرکس که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هرکس مرا دوست بدارد، هرآینه خدا را دوست دارد. و هرکس که با او دشمنی ورزد، همانا با من دشمنی ورزیده و هرکس با من دشمنی ورزد، هر آینه با خدا دشمنی ورزیده است»؟ در این هنگام نزدیک به بیست تن از برترین‌های دو گروه گفتند: خدایا! چنین بود و سایرین سکوت کردند. امام علی علیه‌السلام به کسانی که سکوت کردند فرمود: چه رسد شما را که خاموش هستید؟ گفتند: این کسانی که شهادت دادند، در راست‌گویی و فضیلت و پیش‌دستی خود، نزد ما مورد اطمینان هستند. امام علی علیه‌السلام فرمودند: خدایا تو بر آنان گواه باش. آنان گفتند: خدایا! ما شهادت

نداده‌ایم و نگفته‌ایم جز آنچه از پیامبرﷺ شنیده‌ایم و آنچه افراد مورد اطمینان از اینان و دیگران برای ما نقل کرده‌اند که از پیامبرﷺ شنیده‌اند.[۱]

خواندی، گویا نوای غربتی که در دریای کلام پاک او جاری بود، در تمام گردون پیچیده است که او هرگز سکوت اختیار نکرد تا او را به چنینی افترا زنند. او هرگز از مطالبه حقّ خود دست نکشید تا جایگاهی را برای غیر خودش تهی کند که تنها او را شایسته است... . و آنچه باید گفتم تا مردم را پس از فرستادگان، حجّتی بر خدا نباشد... .

۱-کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری: ۱۹۱-۲۰۳. ر.ک: کمال الدّین: ۲۷۴-۲۷۹ ح۲۵، الاحتجاج: ۱/۲۱۰-۲۱۸، التحصین: ۶۳۰-۶۳۶ ب۲۵، حلیة الأبرار: ۲/۳۳۵-۳۳۸ ح۳.

پرسش هفتم: مرحوم کاشف الغطاء در کتاب «اصل الشّیعة و اصولها» می‌نویسد: هنگامی که علی علیه السّلام دید ابوبکر و عمر برای گسترش اسلام تلاش می‌کنند با آنها بیعت کرد با اعتراف این عالم بزرگ شیعه چرا شیعیان خلفاء را کافر و مرتد می‌دانند؟

پاسخ: کلام کاشف الغطاء، تنها نظر شخصی ایشان بوده و این بیان براساس تحقیق در متون تاریخی نیست، ضمن اینکه بسیاری از علمای شیعه و حتّی برخی از بزرگان مخالفین، به صراحت عدم بیعت حضرت را اعلام کرده‌اند. از جمله علمای بزرگوار شیعه شیخ جلیل مفید رحمه‌الله است که شریف مرتضی در کتاب «الفصول المختارة» استدلال ایشان را درباره عدم بیعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند و ما بخشی از آن را ذکر می‌کنیم. شیخ مفید چنین استدلال می‌کند:

همه امّت اسلامی اجماع و اتّفاق نظر دارند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از بیعت با ابوبکر خودداری کرد. آنان که از همه کمتر گفته‌اند سه روز است. برخی تا شهادت حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام و گروهی تا چهل روز و بعضی تا شش ماه گفته‌اند. امّا محقّقان امامیّه (شیعه) می‌گویند: هیچ گاه بیعت نفرمود. پس اجماع است که نخست بیعت نکرد. سپس در بیعت آن حضرت بعد از آن اختلاف کرده‌اند.

امّا دلیل این که هیچ‌گاه بیعت نفرمود این است که تأخیر بیعت و خودداری

نخست، از چهار حالت خارج نیست:

یا این خودداری هدایت و ترک آن ضلالت بوده

یا این خودداری ضلالت و ترک آن هدایت بوده

یا این خودداری هدایت و ترک آن هدایت بوده

یا این خودداری ضلالت و ترک آن ضلالت بوده است.

اگر تأخیر و خودداری از بیعت گمراهی و باطل بوده، امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر گمراه گردیده و راه راست و هدایت را که واجب بوده بپیماید، رها نموده است؛ حال آن که امّت اسلامی اجماع و اتّفاق نظر دارند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و نه در زمان ابوبکر و نه در زمان عمر و نه در زمان عثمان و نه در زمان حکومت خودشان گمراه نشدند تا آن گاه که خوارج لعنهم الله در جریان حکمیّت گفتند: علی علیه السلام نستجیر بالله کافر شده است.[1] پس ثابت شد که تأخیر ایشان از بیعت گمراهی نبوده است.

امّا اگر تأخیر و خودداری از بیعت، حق و هدایت بوده و ترک آن خطا و گمراهی، پس بر آن حضرت جایز نبود که از حق به باطل و از هدایت به گمراهی روگردان شود. خصوصاً که اجماع است که وی هیچ‌گاه گمراه نشده است... پس، از آن چه بیان شد ثابت گردید که علی علیه السلام هیچ‌گاه با ابوبکر بیعت نفرمود.[2]

این‌ها علاوه بر مواردی است که در پاسخ به دو پرسش پیش گذشت.

۱- لازم به ذکر است که شیخ مفید رحمه الله، خوارج را مسلمان به شمار نمی‌آورد منتها در این بیان می‌خواهند مطلب دیگری را به اثبات برسانند و از این کلام ایشان جای مغالطه وجود ندارد.

۲- مصنّفات الشّیخ المفید، ج ۲ الفصول المختارة: ۵۶-۵۷.

پرسش هشتم: اگر حضرت علی علیه السّلام خود را از طرف خدا منصوب به امامت می‌دانست پس چرا بعد از کشته شدن عثمان فرموده مرا واگذارید و سراغ دیگری بروید؟

پاسخ: جانشینی و وصایت، حقّی بود که از جانب خدا و پیامبر برای مولایم امیرالمؤمنین تعیین شده بود و سرور یگانه‌ام، در همان نخستین روزهای پس از شهادت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله تا هنگامی که مردم بر او هجوم آوردند که با او بیعت کنند، تا جایی که در توان داشت، برای پس گرفتن این حق، تمام تلاش خود را مبذول داشت و تا زمانی که مردم با او بیعت کردند، در هر فرصتی که مناسب بود به بیان ظلمی که به ایشان شده و غصب مقامی که خداوند آن را برای حضرتش قرار داده بود، می‌پرداخت و بیان این ظلم پس از بیعت مردم با ایشان نیز ادامه داشت.

امّا واقعیّت این بود که آن مردم لیاقت امیری اربابم را نداشتند و او را در میان گرگ‌هایی که برای دریدن پیکر اسلام، دندان تیز کرده بودند؛ تنها رها کردند و ناله‌های زهرای مرضیّه را شنیدند و یاری نکردند. آیا همان مردم نبودند که دست بر یاری زهرای غریب نبردند؟ آیا آنان نبودند که در مسیر میان خانه و مسجد، با ضربه‌هایی که به پهلوهای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌نواختند، امیرم را به بیعت فرا می‌خواندند؟؟؟ آیا آنان نبودند که با یک دست شمشیر و با دست دیگر هیزم

آوردند و همراه با بانگ «الله اکبر»!!! به جنگ با خدا و رسول شتافتند؟[۱]...

و هرگز فراموش نمی‌کنم که نسبت به مولایم چگونه بی‌ادبی کردند که امیرمؤمنان آنان را با پاسخ خود، در بهت و حیرت فرو برد. آیا آنچه رخ داد، از یاد برده‌اند؟ «...**وَ قٰالَ قٰائِلٌ: إِنَّكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحَرِيصٌ. فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَ اللَّهِ لَاحْرَصُ وَ أَبْعَدُ وَ أَنَا أَخَصُّ وَ أَقْرَبُ، وَ إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقّاً لِي وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ، وَ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ. فَلَمَّا قَرَّعْتُهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَا الْحَاضِرِينَ هَبَّ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ** ـ و گوینده‌ای گفت: ای فرزند ابوطالب! تو بر این امر (خلافت) بسیار حریص هستی. من نیز گفتم: البته به خدا سوگند شما (نسبت به آن) حریص‌ترین و دورترین هستید و من نسبت به آن، مخصوص‌ترین و نزدیک‌ترین هستم. و همانا تنها حقّی را مطالبه کردم که برای من است، حال آنکه شما بین من و آن، مانع می‌شوید و برای آنکه آن را به دیگری بدهید، به صورتم می‌زنید و آن گاه که در جمع حاضران گوش او را با دلیل کوفتم، مبهوت و سرگردان ماند و نمی‌دانست چه بگوید».[۲] که اگر در وجود بی‌همتای سرور اوصیاء، ذرّه‌ای طمع بر دنیا و زر و زیور آن بود، آن چنان ساده نمی‌زیست که از دنیا به نان جوی قناعت کند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام، امیر مؤمنان بود چه مردم می‌پذیرفتند و ایستادگی کرده و بیعتی که با آن جناب مستطاب کرده بودند، نمی‌شکستند، چه پشت کرده و به سوی دیگری می‌رفتند. مولای ما محتاج پذیرش مردم نبود، آن هم مردمی که به

۱- از کتاب های مخالفین: العقد الفرید: ۱۲/۵، أنساب الأشراف: ۵۸۲/۱.

۲- نهج البلاغة: ۸۴/۲-۸۵ خطبه ۱۷۲.

تعبیر خودِ حضرت، باعث ضعیف شدن ایشان شدند. مولایم راست گفت که آنان به سراغ دیگری روند و ایشان را رها کنند زیرا که می‌دانست در پشت نگاه‌ها و لبخندهای آنان، طمع و آشوب پنهان و جنگ‌های جمل و صفّین و نهروان نهفته بود. آیا با او چنان نکردند که با سینه‌ای مالامال از اندوه فرمود:

«**اللَّهُمَّ إنِّي قَدْ مَلِلْتُهُمْ وَ مَلُّونِي وَ سَئِمْتُهُمْ وَ سَئِمُونِي. فَابْدِلْنِي بِهِمْ خَيْراً مِنْهُمْ وَ أَبْدِلْهُمْ بِي شَرّاً مِنِّي. اللَّهُمَّ مِثْ قُلُوبَهُم كَمَا يُمَاثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاء** ـ خدایا! همانا من آنان را ملول و آزرده خاطر کردم و آنان مرا خسته و فرسوده کرده‌اند. پس به جای آنان مردم بهتری را نصیب من کن و بدتر از مرا نصیب آنان بفرما (بدین معنا که آنان من و کارهای مرا خیر و نیکو نمی‌بینند، پس خدایا کسی را نصیب آنان کن که با آنان چنان رفتار کند که به سختی افتند و به تنگنا درآیند). خداوندا! دلهایشان را از ترس و وحشت ذوب گردان چنانکه نمک در آب ذوب شود».[۱]

او را چگونه آزردند که این چنین غریب و بی‌یاور ناله سر داد و جز سینه‌ی سنگین چاه‌های کوفه، سینه‌ای یارای پذیرش اسرار دل غمدیده‌اش نبود... . بگذارید بگذریم و تنها قطره‌ای ناپیدا از خون دل پاک علی را بر وجدان‌های خود بنشانیم و آن بزرگ مرد الهی را که ابعادش در قلمرو دیده و اندیشه و قلم اهالی خاک نمی‌گنجد، در دنیای کوچک خود حبس نکنیم. چه کسی خواهد توانست علی را دریابد؟ مردی که در اوج عظمت و اقتدار، آن گاه که ستمدیده‌ای فریاد زد: «**أنا مظلوم** ـ من ستم دیده ام»؛ فرمود: «**هَلُمَّ فَلْنَصْرَخْ مَعاً، فَإنِّي مَا زِلْتُ**

۱- نهج البلاغة، شرح محمد عبده: ۶۵/۱.

مَظْلُوماً ـ بیا با هم فریاد کنیم که من نیز پیوسته مظلوم و ستم دیده بودم».[۱]

حال، آیا چون اویی را سزاوار بود که چنین مردمی را همراه شود و چون نزد او آمدند آنان را با آغوش باز بپذیرد؟ آری! مولایم چنین فرمود تا آنان بدانند که در راه حق نبوده و پشت به آن، به دنبال هواهای نفسانی خود هستند. آنان امیرالمؤمنین را خلیفه‌ای که از جانب خداوند به این مقام شامخ منصوب گشته باشد نمی‌دانستند که اگر نه چنین بود نمی‌فرمود: شما با من بیعت کردید، همان گونه که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردید.

این مردم همانان هستند که روزی غریبی او را به نظاره نشسته بودند و با این کار جان رسول‌الله را در میان کوچه می‌ستاندند، حال امروز پس از بیست و پنج سال که او را ضعیف و رها کردند، آمده‌اند و تنها برای دنیای خودشان، آزرده از ستم عثمان، دست به دامان مولا می‌زنند.

سرور اوصیاء، به راستی رحمت گسترده خدا بود. او این کلام را برای عتاب آنانی که خود را در خواب فرو برده بودند، بیان فرمود تا آنان را از تاریکی‌های جهل و گمراهی، به در آورد و سپس دستی را که به سویش دراز شده بود، ناامید باز نگرداند. به راستی که اسوه‌ی تقوا و اطاعت خداوند تعالی بود.

۱-کتاب الغارات: ۷۶۸، کتاب الأربعین: ۱۹۱، مناقب أهل البیت علیهم‌السلام، شیروانی: ۴۴۷.
و از کتب مخالفین: التّحفة العسجدیّة: ۱۴۳، شرح نهج البلاغة ابن أبي الحدید: ۳۰۷/۹.

پرسش نهم: شیعیان می‌گویند: نسخه‌ای از قرآن نزد حضرت علی علیه السّلام بود. چرا بعد از خلافت قرآن را بیرون نیاورد؟

پاسخ: مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام، پس از آنکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را تغسیل و تکفین و تدفین نمودند، مطابق با وصیّتی که رسول‌الله به ایشان فرموده بودند، رداء به دوش نگرفتند تا آنکه تمام قرآن را جمع آوری کردند. سپس آن را بر امّت عرضه داشتند و آنان با جسارت تمام، به آن حضرت گفتند: نیازی به قرآن شما نداریم. امیرمؤمنان همان لحظه فرمودند: دیگر این قرآن را نخواهید دید... الخ.

امّا اینکه چرا وقتی مردم با ایشان بیعت کردند، آن قرآن را بیرون نیاوردند:

اوّل: وعده‌ی حضرت مبنی بر اینکه آنان دیگر آن قرآن را نخواهند دید.

دوّم: مردم تنها به این جهت به سوی امیرالمؤمنین سرازیر شدند که از بی‌عدالتی عثمان به تنگ آمده بودند نه به این خاطر که امامم را خلیفه‌ی بلافصل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دیدند و به این ایمان داشتند. بنابراین مسلّم بود که اگر حضرت آن قرآن را به آنان عرضه می‌کرد، نمی‌پذیرفتند؛ زیرا تأویل آیات و نیز ناشایست‌هایی که از ابوبکر، عمر و عثمان سرزده بود، در آن قرآن وجود داشت. با این وصف، چگونه قرآن مولایم را می‌پذیرفتند؟!!

مردمی که سخن ابوبکر و عمر و عثمان را بر قرآن برتری می‌دادند و در ماجرای خطابه‌ی صدّیقه‌ی طاهره علیها السلام در مسجد، زمانی که حضرت آیات ارث نهادن پیامبران و طهارت خاندان عصمت را تلاوت می‌فرمود، امتحان خود را پس داده بودند، حال آنکه چند روز بیشتر از شهادت رسول‌الله صلی الله علیه و آله نگذشته بود. و مردمی که آیات وجود نبوّت و خلافت در یک خاندان را شنیدند امّا به سخنی که به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شد، گوش جان سپردند، چگونه؟ اکنون چگونه پس از بیست و پنج سال که کودکان آنان با بدعت‌ها بزرگ شدند و بزرگان بر آن پیر شده و پیران با آن رخت بربستند، چگونه؟... چگونه می‌پذیرفتند حال آنکه شخص مولایم را بی‌چون و چرا نپذیرفته بودند و کارهایی که انجام دادند از جمله جنگ‌های جمل و صفین و نهروان گواه بر این است... حال چگونه قرآنی را می‌پذیرفتند که آکنده از سرزنش کسانی بود که آنان در دل دوستشان می‌داشتند و خلیفه رسول‌الله می‌انگاشتند؟...

پرسش دهم: حضرت علی علیه السّلام هنگامی که زمام امور را به دست گرفت کارهایی را که خلفاء کرده بودند و شیعه آن کارها را گناه یا اشتباه و بدعت می‌دانند، تغییر نداد مثل حجّ تمتّع- فدک - تراویح - الصّلاة خیر من النّوم؟

پاسخ: لشکریان و کسانی که در ظاهر پیرو امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند، ایشان را در تمام آنچه به آن مأمور می‌شدند، پیروی نمی‌کردند. مگر نمی‌بینیم جنگ‌هایی به بزرگی جمل و صفین و نهروان چگونه آغاز شدند؟ آیا نخست از بیعت شکنی و سرپیچی از فرمان امام نبود؟

بنابر آنچه به دست ما رسیده است، امیرالمؤمنین در زمان حکومت خود، پنجاه نفر شیعه‌ی حقیقی نداشتند[1] و همراهان ظاهری ایشان، حضرت را ادامه دهنده راه عمر و ابوبکر و عثمان می‌دیدند، نه امامی که از جانب خدا، اطاعت او

۱- إختیار معرفة النّاقلین: 6 ح 11- و ذکر هشام عن أبي خالد الکابلي عن أبي جعفر علیه‌السلام قال: کَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام عِنْدَکُمْ بِالْعِرَاقِ يُقَاتِلُ عَدُوَّهُ وَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ وَ مَا کَانَ فِيهِمْ خَمْسُونَ رَجُلاً يَعْرِفُونَهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ حَقَّ مَعْرِفَةِ إِمَامَتِهِ ـ امام باقر علیه‌السلام فرمودند: علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام نزد شما در عراق بود و با دشمن خود می‌جنگید در حالی که اصحاب او با وی همراه بودند اما در میان آنان پنجاه مرد که او را به حقّ معرفت و حقّ معرفت امامتش بشناسند، نبود. بحارالأنوار: ۱۵۲/۴۲ب ۱۲۴ح ۱۹.

واجب شده است. از این روست که چون حضرت اعلام نمودند که نماز تراویح بدعت است، آنان فریاد واعمرا سر دادند که از روش عمر دست برنمی‌داریم و مولایم که اعتراض خود و بدعت و حرام بودن انجام این کار را بیان فرموده بود، آنان را به حال خود وانهاد تا به سویی که اراده دارند راه برند.[۱]

امّا درباره فدک: امیرالمؤمنین علیه‌السلام در همان ابتدای غصب فدک، به دفاع از حضرت زهرا علیهاالسلام آمدند و یکی از شاهدان ایشان بودند. همچنین در حضور مردم، ابوبکر را مورد خطاب قرار دادند و بر او حجّت و دلیل آوردند. البته به این اکتفا نفرموده و طیّ نامه‌ای به ابوبکر، باز این مهم را یادآور شدند و از حقّ حضرت زهرا علیهاالسلام حمایت فرمودند. ایشان همچنین هنگام شهادت حضرت فاطمه س، پس از دفن ایشان، در ایّام عثمان، پس از بیعت مردم با حضرت و در نامه‌های خود از این موضوع یاد فرمودند.

امیرالمؤمنین در کوفه خطاب به جمعی از اهل‌بیت و شیعیان خود فرمودند: «اگر بخواهم فدک را به وارثان فاطمه علیهاالسلام برگردانم، لشکرم از اطرفم پراکنده می‌شوند به طوری که در سپاهم نمی‌ماند جز خودم و عدّه‌ی کمی از شیعیانم که معتقد به فضیلت و امامت من از کتاب خدا و سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند».[۲] و آخرین سخن امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی فدک نیز همان بود که در نامه به ابن حنیف ذکر کردند: «از آنچه زیر آسمان است فدک در دست ما بود که نسبت به آن هم

۱-کتاب سلیم: ۱۲۶، الکافي: ۶۳/۸، الصراط المستقیم: ۲۶/۳، تلخیص الشّافی: ۵۸/۴.
و از کتب مخالفین: شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: ۲۸۳/۲ و ج ۲۶۹/۱.
۲-کتاب سلیم: ۷۲۰/۲، بحارالأنوار: ۳۸۳/۲۹.

عدّه‌ای بخلشان برانگیخته شد و عدّه‌ای به آن کاری نداشتند و خداوند برترینِ حکم کنندگان است...»!.[۱]

مشتی از خروار

و در آخر این حدیث شریف را می‌آورم برای آن کس که دیده‌ی قلبش را تنها به درگاه اربابی دوخته است که عالم، تمنّای نگاه لطف او دارند:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطبه‌ای ایراد فرمودند. خداوند را سپاس و بر او ثنا گفتند. سپس بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صلوات فرستاده و فرمودند: **أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلَّتَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَرَحَّلَتْ مُدْبِرَةً وَ إِنَّ الْآخِرَةَ قَدْ تَرَحَّلَتْ مُقْبِلَةً وَ لِكُلٍّ وَاحِدَةٍ بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ إِنَّ غَداً حِسَابٌ وَ لَا عَمَلَ** ـ آگاه باشید! همانا هولناك‌ترین چیزهایی که از آنها بر شما هراسانم، دو خصلت است: پیروی از خواهش‌های نفسانی و آرزوهای دور و دراز. امّا پیروی از خواهش‌های نفسانی که از (ابراز و اِعمال) حق بازمی‌دارد و آرزوهای دور و دراز که آخرت را از یاد می‌برد. آگاه باشید! همانا دنیا پشت کنان کوچ کرده است و به راستی که آخرت روی آورنده کوچ نموده است و هریك را فرزندانی است. شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا زیرا امروز عمل هست و حسابی نیست و فردا (در آخرت) حساب هست و عملی در کار نیست.

وَ إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ مِنْ أَهْوَاءٍ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٍ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ يَتَوَلَّى فِيهَا رِجَالٌ رِجَالًا أَلَا إِنَّ الْحَقَّ لَوْ خَلَصَ لَمْ يَكُنِ اخْتِلَافٌ وَ لَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ لَمْ يَخْفَ

۱- نهج البلاغة، شرح محمّد عبده: ۷۱/۳ نامه ۴۵.

عَلَى ذِي حِجًى لَكِنَّهُ يُؤْخَذُ مِنْ هَذا ضِغْثٌ وَ مِنْ هَذا ضِغْثٌ فَيُمْزَجانِ فَيُجَلَّلانِ مَعاً فَهُنالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطانُ عَلَى أَوْلِيائِهِ وَ نَجَا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى ـ و همانا خواستگاه رخداد فتنه‌ها، هواهای نفسانیِ مورد پیروی و بدعت هاست که با (عمل به) آن (بدعت ها)، با حکم خدا مخالفت می‌شود و در آن مردانی، مردانی دیگر را به ناحق سرپرست می‌شوند. آگاه باشید! همانا اگر حقّ خالص در میان بود، هیچ اختلافی نبود و اگر باطل محض در میان بود، بر هیچ خردمندی پوشیده نمی‌ماند امّا چنین است که مشتی از حق و مشتی از باطل برگرفته شده و با یکدیگر آمیخته شده است و اینجاست که شیطان بر یاران خود چیره گردد و تنها کسانی که از جانب خداوند برای آنان عاقبت نیکویی رقم خورده باشد، رهایی یابند.

إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذا لَبَسَتْكُمْ فِتْنَةٌ يَرْبُوَ فِيها الصَّغِيرُ وَ يَهْرَمُ فِيها الْكَبِيرُ يَجْرِي النّاسُ عَلَيْها وَ يَتَّخِذُونَها سُنَّةً فَإِذا غُيِّرَ مِنْها شَيْءٌ قِيلَ قَدْ غُيِّرَتِ السُّنَّةُ وَ قَدْ أَتَى النّاسُ مُنْكَراً ثُمَّ تَشْتَدُّ الْبَلِيَّةُ وَ تُسْبَى الذُّرِّيَّةُ وَ تَدُقُّهُمُ الْفِتَنَةُ كَمَا تَدُقُّ النّارُ الْحَطَبَ وَ كَمَا تَدُقُّ الرَّحَى بِثِفالِها وَ يَتَفَقَّهُونَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ لِغَيْرِ الْعَمَلِ وَ يَطْلُبُونَ الدُّنْيا بِأَعْمالِ الْآخِرَةِ» ـ همانا شنیدم رسول‌الله ﷺ می‌فرمود: «حال شما چگونه است زمانی که فتنه شما را چنان فراگیرد که کوچك در آن بزرگ شود و جوانان در آن پیر شوند. مردم مطابق آن پیش می‌روند و آن را سنّت (الهی) برمی‌گزینند. چون چیزی از آن تغییر کند، گفته شود: "سنّت تغییر یافته است و مردم کار نادرستی کرده‌اند". سپس (در آن زمان است که) بلاها شدّت گیرند و فرزندان به اسارت برده شوند و فتنه آنان را بکوبد چنان که آتش هیزم و آسیاب طعمه‌اش را در هم می‌کوبد. (در آن زمان) برای غیر خدا دین را فرامی‌گیرند و برای غیر عمل کردن، می‌آموزند و با انجام کارهای آخرت، دنیا را

می‌طلبند»؟

ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ وَ حَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ شِيعَتِهِ فَقَالَ قَدْ عَمِلَتِ الْوُلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالًا خَالَفُوا فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله مُتَعَمِّدِينَ لِخِلَافِهِ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ وَ لَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى تَرْكِهَا وَ حَوَّلْتُهَا إِلَى مَوَاضِعِهَا وَ إِلَى مَا كَانَتْ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي أَوْ قَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِيَ الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَ فَرْضَ إِمَامَتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ سپس در حالی که پیرامون حضرت، گروهی از خانواده و خواص و شیعیان ایشان بودند، روی آوردند و فرمودند: همانا والیان پیش از من کارهایی مخالف رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله انجام دادند که از روی عمد با او مخالفت کردند و پیمان او را شکستند و سنّت او را تغییر دادند و اگر من مردم را به کنار گزاردن آن‌ها مکلّف می‌کردم و آن‌ها را به جایگاه خود بازمی‌گرداندم، آن چنان که در زمان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، هر آینه سپاهم از گِرد من پراکنده می‌شدند تا آنجا که تنها می‌ماندم یا تعداد بسیار کمی از شیعیانم ـ کسانی که به فضیلت من و واجب بودن امامتم در کتاب خدای عزّوجل و سنّت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله آگاهی دارند ـ (با من) باقی می‌ماندند.

أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عليه‌السلام فَرَدَدْتُهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ رَدَدْتُ فَدَكاً إِلَى وَرَثَةِ فَاطِمَةَ عليها‌السلام وَ رَدَدْتُ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله كَمَا كَانَ وَ أَمْضَيْتُ قَطَائِعَ أَقْطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لِأَقْوَامٍ لَمْ تُمْضَ لَهُمْ وَ لَمْ تُنْفَذْ وَ رَدَدْتُ دَارَ جَعْفَرٍ إِلَى وَرَثَتِهِ وَ هَدَمْتُهَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَ رَدَدْتُ قَضَايَا مِنَ الْجَوْرِ قُضِيَ بِهَا وَ نَزَعْتُ نِسَاءً تَحْتَ رِجَالٍ بِغَيْرِ حَقٍّ فَرَدَدْتُهُنَّ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ وَ اسْتَقْبَلْتُ بِهِنَّ الْحُكْمَ فِي الْفُرُوجِ وَ الْأَحْكَامِ ـ آیا دیدید اگر درباره مقام حضرت ابراهیم دستور می‌دادم و آن را به جایگاهی بازمی‌گرداندم که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله (آن را) در آنجا نهاد و فدک را به

وارثان فاطمه علیها السلام بازمی‌گرداندم وصاع پیامبرخدا صلی الله علیه و آله را به حالت نخست بازمی‌گرداندم[۱] و قطعه زمین هایی راکه رسول‌الله صلی الله علیه و آله آن را برای گروه‌هایی مشخّص فرمود امّا به آنان داده نشد، به آنان می‌دادم و خانه جعفر را به وارثان او می‌دادم و آن را از مسجد ویران می‌کردم (آثار مسجد بودن را از آن زایل می‌کردم و آن را به خانه تبدیل می‌کردم) و آن احکام ستم گونه‌ای راکه مطابق با آن حکم شد، (به حکم حق) بازمی‌گرداندم و زن هایی راکه به ناحق با مردانی ازدواج کردند از آنان جدا می‌ساختم[۲] و به نکاح همسران حقّشان، بازمی‌گرداندم و درباره آنان حکم فروج و احکام را جاری می‌ساختم.

وَ سَبَيْتُ ذَرَارِيَّ بَنِي تَغْلِبَ وَ رَدَدْتُ مَا قُسِمَ مِنْ أَرْضِ خَيْبَرَ وَ مَحَوْتُ دَوَاوِينَ الْعَطَايَا وَ أَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُعْطِي بِالسَّوِيَّةِ وَ لَمْ أَجْعَلْهَا دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَ أَلْقَيْتُ الْمَسَاحَةَ وَ سَوَّيْتُ بَيْنَ الْمَنَاكِحِ وَ أَنْفَذْتُ خُمُسَ الرَّسُولِ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فَرَضَهُ وَ رَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ وَ سَدَدْتُ مَا فُتِحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَ فَتَحْتُ مَا سُدَّ مِنْهُ وَ حَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ وَ حَدَدْتُ عَلَى النَّبِيذِ وَ أَمَرْتُ بِإِحْلَالِ الْمُتْعَتَيْنِ وَ أَمَرْتُ بِالتَّكْبِيرِ عَلَى الْجَنَائِزِ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَ أَلْزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ أَخْرَجْتُ مَنْ أُدْخِلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي مَسْجِدِهِ مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَخْرَجَهُ وَ أَدْخَلْتُ مَنْ أُخْرِجَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِمَّنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَدْخَلَهُ وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ عَلَى

۱- صاع مقدار آبی است که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن غسل می‌فرمودند که مقدار آن مشخّص و معادل با شش رطل بود. پیامبر فرموده بودند که پس از من افرادی خواهند آمد که این مقدار را کم بدانند و این رخ داد.

۲- مانند زنانی که بدون حضور دو شاهد عادل، صیغه طلاق آنان را جاری می‌ساختند یا زنانی که در غیر حال طهر آنان را طلاق داده و پس از عده به نکاح درمی آوردند.

الطَّلاقِ عَلَى السُّنَّةِ وَ أَخَذْتُ الصَّدَقاتِ عَلَى أَصْنافِها وَ حُدُودِها وَ رَدَدْتُ الْوُضُوءَ وَ الْغُسْلَ وَ الصَّلاةَ إِلَى مَواقِيتِها وَ شَرائِعِها وَ مَواضِعِها وَ رَدَدْتُ أَهْلَ نَجْرانَ إِلَى مَواضِعِهِمْ وَ رَدَدْتُ سَبايا فارِسَ وَ سائِرِ الْأُمَمِ إِلَى كِتابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِذاً لَتَفَرَّقُوا عَنِّي ـ

و نسل بنی‌ثعلب را (که عمر بی‌دلیل جزیه را از آنان برداشت و به جای آن زکات را از آنان دو برابر گرفت) به اسارت می‌گرفتم و آنچه را که از زمین خیبر (در میان منتفذین در زمان عمر) تقسیم شد به حال نخست بازمی‌گرداندم و دفاتر بخشش‌ها را (که به دستور عمر و براساس نفوذ و سوابق و... ایجاد شده بود و مطابق با آن، در بخشش‌ها تفاوت می‌گزاردند) از میان می‌بردم و همان‌گونه که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به صورت برابر می‌بخشید، می‌بخشیدم و آن (اموال و بخشش‌ها) را در دست (جمعی از) توانگران قرار نمی‌دادم و مساحت را (در گرفتن خراج که عمر پایه نهاد) می‌انداختم (معتبر نمی‌دانستم) و در میان مواضع نکاح، مساوات قرار می‌دادم[1] و خمس رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را همان گونه که خداوند عزّوجل نازل و واجب فرمود، اجرا می‌کردم[2] و مسجد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را همان گونه که بود، (به حال نخست) بازمی‌گرداندم و درهایی را که به سوی مسجد باز شده می‌بستم و درهایی که بسته شده باز می‌کردم و مسح بر روی کفش را (که عمر در مواردی جایز برشمرد) حرام می‌کردم و برای خوردن آبجو حد جاری می‌کردم و دو متعه (حج و نساء) را حلال می‌کردم و دستور می‌دادم تا بر جنازه‌ها پنج مرتبه تکبیر

۱- رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در امر ازدواج میان سیاه و سفید، عرب و عجم و قریشی و غیرقریشی تفاوت نمی‌نهاد امّا عمر مقرّر کرد که غیر عرب نباید از عرب و غیر قریشی نباید از قریشی زن بگیرد.

۲- خمس متعلّق به اهل بیت صلی‌الله‌علیه‌وآله است امّا عمر آن را میان تمام مسلمانان تقسیم کرد.

بگویند (که عمر مطابق با نظر شخصی‌اش یکی از آن کم کرد) و مردم را بـه بلنـد گفتن بسم الله الرّحمان الرّحیم ملزم مـی‌کـردم[۱] و آن کسـانی راکـه رسـول‌الله ﷺ رانده بود ولی با وجود رسول‌الله ﷺ، بـه مسـجد حضـرت آورده شـدند، بیـرون می‌کردم[۲] و آن کسانی راکه پس از رسول‌الله ﷺ رانده شدند حال آنکـه حضـرت آنان را وارد فرموده بود، وارد می‌گردانـدم و مـردم را بـه عمـل بـه حکـم قـرآن وامی‌داشتم و درباره طلاق مطابق با سـنّت پیـامبر رفتـار مـی‌کـردم[۳] و زکـات را براساس اصناف (نه گانه) و مقدار مقرّر آن می‌گرفتم[۴] و وضو و غسـل و نمـاز را به اوقات و قوانین و جایگاه هایش بازمی‌گردانـدم[۵] و اهـل نجـران را بـه جایگـاه هایشان بازمی‌گرداندم[۶] و اسیران فارس و سایر امّت‌ها را مطابق بـا کتـاب خـدا و سنّت پیامبرش ﷺ بازمی‌گرداندم، هرآینه از گِرد من پراکنده می‌شدند.

وَ اللَّهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النٰاسَ أَنْ لٰا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضٰانَ إِلٰا فِي فَرِيضَةٍ وَ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمٰاعَهُمْ فِي النَّوٰافِلِ بِدْعَةٌ فَتَنٰادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقٰاتِلُ مَعِي يٰا أَهْلَ الْإِسْلٰامِ غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ يَنْهٰانٰا عَنِ الصَّلٰاةِ فِي شَهْرِ رَمَضٰانَ تَطَوُّعاً وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي

۱- مخالفان یا این آیه را نمی‌خوانند یا در تمام نمازها به آرامی می‌خوانند.

۲- اشاره به مروان بن حکم و حکم بن ابی العاص دارد که پیامبر آنان را از مدینه بیرون کردند، ولی عثمان او را بازگرداند و بیت المال را در اختیار او قرار داد.

۳- برای طلاق وجود دو شاهد عادل شرط است ولی در نکاح شـرط نیسـت و آنـان معکـوس رفتار کردند.

۴- آنان بر همه چیز زکات بستند و در هر کجا خواستند کم و زیاد کردند.

۵- آنان در تمام این موارد دست بردند که برخی از آنها ذکر شده است.

۶- عمر خلاف دستور رسول الله ﷺ آنان را به عراق کوچ داد.

نٰاحِيَةِ جٰانِبِ عَسْكَرِي. مٰا لَقِيتُ مِنْ هٰذِهِ الْأُمَّةِ مِنَ الْفُرْقَةِ وَ طٰاعَةِ أَئِمَّةِ الضَّلٰالَةِ وَ الدُّعٰاةِ إِلَى النّٰارِ ـ به خدا سوگند! همانا مردم را دستور دادم که در ماه رمضان جز برای ادای نماز واجب جمع نشوند و آنان را آگاه ساختم از اینکه اجتماع ایشان در برگزاری نمازهای مستحبّی، بدعت است.[1] برخی از افراد سپاه من که همراه با من می‌جنگیدند ندا برداشتند که: "ای اهل اسلام! سنّت عمر تغییر کرده است. ما را از خواندن نماز مستحبّی در ماه رمضان، بازمی‌دارد". و همانا ترسیدم که از گوشه‌ای از لشکرم شورش کنند. چه دیدم از این امّت از تفرقه و پیروی از امامان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش.

وَ أَعْطَيْتُ مِنْ ذٰلِكَ سَهْمَ ذِي الْقُرْبَى الَّذِي قٰالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلى عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ»[2] **فَنَحْنُ وَ اللّٰهِ عَنى بِذِي الْقُرْبَى الَّذِي قَرَنَنٰا اللّٰهُ بِنَفْسِهِ وَ بِرَسُولِهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله. فَقٰالَ تَعٰالَى: «فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتٰامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» فِينٰا خٰاصَّةً. «كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ» فِي ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ «إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقابِ»**[3] **لِمَنْ ظَلَمَهُمْ، رَحْمَةً مِنْهُ لَنٰا وَ غِنًى أَغْنٰانٰا اللّٰهُ بِهِ وَ وَصّٰى بِهِ نَبِيَّهُ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنٰا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً أَكْرَمَ اللّٰهُ رَسُولَهُ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ أَكْرَمَنٰا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْ يُطْعِمَنٰا مِنْ أَوْسٰاخِ النٰاسِ. فَكَذَّبُوا اللّٰهَ وَ كَذَّبُوا رَسُولَهُ وَ جَحَدُوا كِتٰابَ اللّٰهِ النٰاطِقَ بِحَقِّنٰا وَ مَنَعُونٰا فَرْضاً فَرَضَهُ اللّٰهُ لَنٰا. مٰا لَقِيَ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيٍّ مِنْ أُمَّتِهِ مٰا لَقِينٰا بَعْدَ نَبِيِّنٰا صلی‌الله‌علیه‌وآله. وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعٰانُ عَلَى مَنْ ظَلَمَنٰا وَ لٰا حَوْلَ وَ لٰا قُوَّةَ إِلّٰا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ** ـ و (اگر) از آن، سهم ذی القربی را می‌بخشیدم که خداوند عزّوجل

۱- مقصود حضرت نماز تروایح است.

۲- (۸) سوره الأنفال: آیه ۴۲.

۳- (۵۹) سوره الحشر: آیه ۸.

می‌فرماید: «اگر به خداوند و آنچه بر بنده خودمان درباره روز جدایی حق و باطل، روزی که دو گروه یکدیگر را ببینند نازل کردیم، ایمان دارید».[۱] به خدا سوگند! ما هستیم مقصود از ذی القربی که خدا ما را با خود و پیامبرش ﷺ قرین قرار داده آنجا که خدای تعالی فرموده است: «برای خداوند است و برای پیامبرش و برای ذی القربی و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان». این تنها ویژه ماست «تا دست گردان میان توانگران شما نباشد و آنچه (از دستورات) راکه فرستاده (رسول‌الله) به شما داد بگیرید (بپذیرید و انجام دهید) و از هر آنچه شما را از آن بازداشت، دست نگه دارید» و درباره ستم کردن به آل‌محمّد از خدا بترسید، همانا خدا نسبت به کسانی که به آنان ظلم کنند، سخت کیفرکننده است». و این رحمتی است از جانب خداوند برای ما اهل‌بیت و ثروتی است که خداوند ما را بدان بی نیاز کرده و پیامبرش ﷺ را بدان توصیه فرموده است و برای ما در صدقه، سهمی قرار نداده است. خداوند پیامبرش ﷺ و ما اهل‌بیت را گرامی داشته است از اینکه از کثیفی‌های مردم[۲] به ما روزی دهد. خدا را تکذیب کردند و پیامبرش را تکذیب کردند و کتاب خدا راکه به حقّ ما گویاست، انکار کردند و ما را از واجبی بازداشتند که خداوند آن را بر ما واجب فرموده بود. خاندان هیچ پیامبری از امّت آن پیامبر ندید آنچه که ما پس از پیامبرمان ﷺ دیدیم و به راستی که

۱- این فراز به دنبال دستور خداوند درباره مصرف خمس آمده است که حضرت با تلاوت آن می‌خواهند بفرمایند که اعتقاد به مصرف خمس از شروط ایمان به خدا و روز قیامت است همچنان که در آیه نیز مشهود است.

۲- اموالی که مردم برای دفع بلا انفاق می‌کنند، صدقات.

خداوند یاور ماست علیه کسانی که به ما ستم کردند و لا حول و لا قوّة الّا بالله العليّ العظيم.[۱]

۱- الكافي (الرّوضة): 58/8 ح21، تمام نهج البلاغة: الخطبة 3. ر.ک: کتاب سلیم: ۷۲۱ ح۱۸ و ۹۴۸ ح۸۴، تأويل الآيات: ۶۵۳، بحارالأنوار: ۲۲۲/۳۴ ب۵۸ ح۶.

پرسش یازدهم: در برخی از کتب شیعیان آمده است که اصحاب پیامبر جز چند نفر بعد از رسول خدا مرتد شدند؟ یعنی چه؟

پاسخ: اراده‌ی رحمانی بر آن قرار گرفت که قرآن، کلام خداوندی و سعادت آفرین آسمانی برای اهالی خاک، بر سینه‌ی سینای محمّدی فرو فرستاده شود و اسلام آخرین آیین و رسول مکّی، خاتم فرستادگان باشد.

حق نیز چنین بود که کلام وحی فرقان حق و باطل و طریق هدایت بنی آدم و روش پیامبر آخرین، عالی‌ترین راه و رسم زندگی برای اهل ایمان باشد، امّا تدبّر و تعمّق در سرنوشت جامعه اسلامی نشانی از اتّفاق و اتّحاد سعادت آفرین و خیرافزا و عزّت خیز را به نمایش نمی‌گزارد و امّت محمّدی همانند امّت‌های پیشین که آتش فرقه گرایی خرمن باورهایشان را به آتش کشید، در ره پویی سبیل صاحب رسالت، راه ناکامی در پیش گرفتند و طریق تفرقه بنا نهادند. به راستی ماجرایی حیرت انگیز و ملال آور است.

کدامین گروه بر سبیل هدایت و کدامین دسته در مسیر کژی و کجی است؟ از میان اصحاب حتّی آنانی که با دیرینه‌ای پر از حماسه و قطعاتی پر از درخشندگی بودند، راهی جدای از یکدیگر پیموده و با قرار گرفتن در مسیر تندباد ناگوار و

وحشت‌زای خیانت، راه تفرقه بازگشودند.

گروهی رندانه و از سر طمع بال و پر خویش را که با تیغ هدایت حضرت خاتم الأنبیاء چیده شده بود، آراستند و لطیف و مرموز، در بستر تغییرات خرامیدند تا چون روزگار مقتضی شود، آب رفته را به جوی بازگردانند. گروهی سرگردان و حیران راه گمراهی پیش گرفتند و در وادی سرگشتگی و ناتشخیصی امام هدایت به گرداب‌های سخت هلاکت فرو غلتیدند. گروهی زمامداری دنیا را فارغ از زندگی جاودان آخرت به تصویر کشیدند و شیخوخیّت را امتیاز ولایت مداری شمردند. جمعی نیز راه صبر پیش گرفتند پس از پاک بازی کردن و همراه نیافتن و تعرّض دیدن.

آیا به راستی حاصل بیست و سه سال رسالت کامل و جامع خاتم و شصت و سه سال پاک و منزّه زیستن و هدایت گری امین مکّه، حتّی چند روزی تا تجهیز و تدفین جسم پاک او بردباری را مقتضی نبود تا جامعه ماتم زده مسلمانان با حضور بزرگان صحابه نزدیک‌ترین راه به اسلام جاوید را برگزیند؟ آیا اسلام و قرآن و تعالیم پیامبر اکرم نمی‌توانست از تفرقه میان مسلمانان مانع شود تا با اجرا شدن تعالیم و روشن گری‌های حضرت خاتم الأنبیایی، روح امّ القرایی از میان امّت آخرین رخت برنبندد؟ آیا راهی برای گریز از این اختلاف ایمان سوز و مخالف با نصّ کلام خدا وجود نداشت؟ یا اینکه پیامبر رحمت، جامعه تازه رشد یافته و رو به توسعه خود را بدون روشنگری و هدایت کامل تنها گزارده بود؟

هرگز چنین مباد و چنین نبود. اسلام آیین خاتم است و تا روز قیامت بی‌نیاز می‌کند آنکه را در پی هدایت است. امّا چه شده که اکنون پس از چهارده قرن،

آنان که خود را زیر پرچم اسلام می‌دانند، در هفتاد و چند وادی حیران‌اند و جز یکی، سایرین راه به سوی جز بهشت می‌برند؟ ماجرا از پیش از شهادت پیامبر آغاز شد ولی پس از آن رخ نمود:

ارتداد به معنای بازگشتن از اسلامی است که خداوند بدان خشنود گردیده باشد. خداوند دین اسلام را با ولایت امیرالمؤمنین کامل نمود: «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي** ـ امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خویش بر شما تمام نمودم».

و در ادامه فرمود: « **وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً** ـ من برای شما این اسلام (همراه با پذیرش ولایت علی علیه‌السلام) را راضی شدم»[1]. و در جای دیگر فرمود: «و من يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه ـ و هر آن کس که جز اسلام بپذیرد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد». پس اسلام بدون ولایت، اسلامی که خداوند پذیرفته باشد نیست.

حال اگر تمام امّت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از شهادت ایشان، از ولایت امیرالمؤمنین بازگردند و از یاری او امتناع ورزند و تن به کسی جز او دهند، جای تعجّب ندارد که معصوم بفرماید پس از رسول خدا تمام مردم جز سه تن یا چهار تن همه از اسلام بازگشتند و این عیبی برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست زیرا تربیت نشدن شاگرد برای آموزگار کاستی نمی‌آورد که خداوند خود آفریدگار و پروردگار تمامی مخلوقات است امّا خود می‌فرماید: بیشتر مردم نمی‌اندیشند،

۱- (۵) سوره مائده: آیه ۴.

بیشتر مردم درک نمی‌کنند، اگر از بیشتر مردم پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند. بسیار کم از میان بندگان من بسیار شکرگزار هستند. بسیاری از مردم شکرگزاری نمی‌کنند. بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند. و درباره‌ی نوح پیامبر که قوم خود را نزدیک به نه قرن از نافرمانی خدا بر حذر داشت، می‌فرماید: «و همراه با او جز اندکی، ایمان نیاوردند» و بسیاری موارد دیگر.

در اینجا از ذکر برخی واژه‌های غیر متداول ناگزیرم البته تلاش می‌کنم این معنا را هرچه شیواتر بیان کنم: ما شیعیان اهل‌بیت علیهم‌السلام به کتاب خداوند، قرآنی که بر قلب پاک پیامبرمان نازل گردید، ایمان داریم. البته وهّابی‌ها نیز همین ادّعا را دارند و البته تنها «ادّعا» دارند. حال ما از همین ادّعای آنان ـ که می‌دانیم تنها پنداری است که بر روی خواهش‌های نفسانی خویش کشیده‌اند ـ بهره می‌بریم تا ببینیم کدامیک به قرآن و عمل به آن نزدیک‌تر هستیم.

صحابه و آیه انقلاب (پس‌گرایی)

«وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشّاكِرِينَ ــ محمّد ﷺ تنها یک فرستاده از جانب خداوند است که فرستادگان دیگری پیش از او گذشته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته خویش (دوران جاهلیّت، عصر کفر و شرک) بازمی‌گردید؟ و هر آن کس که به گذشته خویش بازگردد، هرگز ضرری به خداوند نمی‌زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد».[1]

۱- (3) سوره آل عمران: آیه 138.

محور سخن در این آیه شریفه، شهادت رسول خدا ﷺ و انقلابی است که پس از ایشان برپا خواهد شد. این بیان در سه بخش: «و ما محمّد»، «أفإن مات أو قتل» و «انقلبتم علی أعقابکم» نهفته است. در اینجا برای بیشتر مشخّص شدن مفهوم این بیان‌ها باید به پرسش‌هایی اساسی پرداخته و در صدد پاسخ گفتن به آن‌ها باشیم.

چرا خداوند به جمله: «محمّد تنها یک پیامبر است» اکتفا نفرمود و بلافاصله پس از آن فرمود: «که فرستادگان دیگری پیش از او گذشته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود...»؟ در حالی که سیاق آیه با جمله اوّل کامل می‌شود. یعنی تنها می‌فرمود: «محمّد تنها یک پیامبر است، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود». پس چه نیازی بود که این جمله آن هم به صورت تأکید بیان شود و گفته شود: «او پیامبری است که پیامبران پیش از او آمده‌اند و رفته‌اند»؟ به عبارت دیگر: جمله‌ی دوّم چه نقشی در بیان مقصود دارد؟

حرف عطف «أو» که به معنای «یا» می‌باشد دلالت بر اختلاف میان معطوف ـ که در اینجا «قتل» است ـ با معطوف علیه ـ که در اینجا «مرگ» است ـ دارد. به بیان دیگر خداوند با ذکر عبارت مات أو قتل می‌خواهد بفهماند که میان این مرگ و قتل تفاوتی وجود دارد. این تفاوت چیست؟

در خطاب «إنقلبتم ـ بازمی‌گردید» چه کسی مورد خطاب است و مخاطب از چه چیزی بازمی‌گردد و این بازگشت او چه ارتباطی با رحلت یا شهادت رسول‌اکرم ﷺ دارد؟

و دیگر اینکه در این آیه، موقعیّت بیان شده، موقعیّت استقامت و پایداری

است، پس چرا خداوند نفرموده است: خدا استقامت کنندگان یا مؤمنین یا مسلمین را به زودی پاداش خواهد داد بلکه فرموده است: «خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد»؟

پیش از پرداخت سؤالات، لازم است دو مقدّمه مهم را بیان کنیم:

یکم: شأن نزول: اصحاب تفاسیر می‌گویند شأن نزول این آیه، شکست مسلمانان در جنگ احد بوده است که در خلال آن، مشرکین شایع کردند رسول خدا ﷺ در جنگ به قتل رسیده است و این موجب نوعی شکست، عقب نشینی و تردید مسلمانان شد و خداوند این آیه را برای سرزنش مسلمانان فروفرستاد.

دوّم: اصل در آیه چیست؟ آیا اصل در آیات قرآنی این است که برای هر زمان معتبر هستند مگر آنچه با دلیل استثناء شود؟ یا بالعکس؟

به بیان دیگر: اگر آیات قرآن برای هر زمانی قابل قبول هستند، پس می‌توانیم مفهوم آیه را به غیر از زمان نزول آن نیز تعمیم دهیم و گرنه باید مقیّد به شأن نزول آیه باشد و تعمیم آن به زمانی دیگر نیاز به دلیل خواهد داشت.

شیعیان اهل‌بیت و پیروان خلفا، اتّفاق نظر دارند بر اینکه عموم لفظ مورد نظر است و خصوصیّتی در شأن نزول نیست؛ زیرا اگر اصل بر عدم تعمیم آیات قرآن به زمان‌های دیگر باشد، عمل به قرآن در زمان‌های بعد باطل بوده و ما ناگزیر خواهیم بود اکثر آیات قرآن را کنار گذاشته و بی‌فایده تلقّی کنیم. ولی چنین چیزی با روحیه، روش، تعلیمات و عمومیّت اسلام منافات دارد. همچنین در قرآن آیاتی هست که بر تدبّر و عمل به قرآن تأکید داشته و نسبت به عکس آن توبیخ می‌کند. از این دست آیات در قرآن کریم کم نیست و به عنوان نمونه

یادآور می‌شویم:

برخی از آیات تدبّر: «**أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها** ـ آیا آنان در قرآن تدبّر نمی‌کنند یا اینکه بر دلهای آنان قفل‌های آن قرار دارد؟».[۱] «**وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ** ـ ما قرآن را برای تذکّر آسان ساختیم، آیا کسی هست که متذکّر شود؟».[۲] «**وَ كَذلِكَ أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنا فيهِ مِنَ الْوَعيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرا** ـ و بدین سان آن را قرآن روشن نازل کردیم و در آن انواع انذار را گوناگون آوردیم تا از لجاجت بپرهیزند یا برای آنها تذکّری به وجود آید».[۳]

که اگر بخواهیم نظر عکس را بپذیریم، این فرمایش خداوند: «**وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** ـ و آنگاه که قرآن خوانده شود بدان گوش فرادهید و سکوت کنید شاید که مورد رحمت قرار گیرید»[۴] دیگر معنایی نخواهد داشت چراکه آیه به تمام قرآن اشاره دارد و مخصوص بخش اندکی از آن نیست.

این آیات ما را ملزم می‌سازد تا به تمام قرآن پای بند باشیم نه به بخشی از آن. بنابراین هیچ کسی که ادّعای پیروی از قرآن را داشته باشد، با فرض دوّم موافق نیست. با ثابت شدن اصل یکم، نیازی به بیان دلیل برای تعمیم حکم آیه انقلاب (به معنای پس گراییدن از اسلام به کفر و شرک) به زمان‌های پس از نزول

۱- (45) سوره محمّد ﷺ: آیه 25.

۲- (54) سوره قمر: آیات 18، 23، 33 و 41.

۳- (20) سوره طه ﷺ: آیه 114.

۴- (7) سوره الأعراف: آیه 205.

نیست امّا دلایل آن را نیز بیان می‌کنیم:

1) آن چه در جنگ احد در مدینه و اطراف آن شایع شد، خبر قتل پیامبر ﷺ بود که موجب پیدایش ارتداد و بازگشت به گذشته شد. امّا اگر خداوند می‌خواست تنها به جنگ احد اشاره نماید باید می‌فرمود: «أفإن قتل ـ آیا اگر کشته شود» ولی حالت مرگ را نیز اضافه فرمود، یعنی برای زمان نزول آیه از لفظ «قتل ـ کشته شود» استفاده شده است و ذکر لفظ «مات ـ مرگ» در آیه به منظور تعمیم از دنیا رفتن پیامبر است حال با شهادت در میدان جنگ باشد یا در خانه. و آوردن این دو لفظ با یکدیگر به منظور آن است که بیان فرماید مشابه آن «انقلاب ـ بازگشت» ـی که در جنگ احد رخ داد، پس از شهادت پیامبر ﷺ نیز واقع خواهد شد.

2) گفتیم که حرف «أو» دلالت بر اختلاف میان دو کلمه‌ای دارد که این حرف، آن دو را برای یک مفهوم به یکدیگر متّصل می‌کند. به عنوان مثال می‌گویم: اگر بروم یا بمانم او خواهد آمد. کلمه‌ی «یا» همان نقش حرف «أو» را ایفا می‌کند و دلالت دارد بر اینکه رفتن یا نرفتن من با هم متفاوت هستند امّا در هر دو حالت، آمدن شخص غایب اتّفاق خواهد افتاد و این مفهوم برای آن دو حالت مشترک است. درباره این آیه نیز همین گونه است.

وقتی خداوند می‌فرماید «مات أو قتل» بدین معناست که میان شایع شدن خبر قتل پیامبر با رحلت ایشان تفاوت وجود دارد امّا آنچه در اینجا مشترک است مفهوم بازگشت از ایمان به سوی شرک است که بی‌تردید در جنگ احد رخ داد و پس از شهادت پیامبر نیز رخ خواهد داد.

3) با توجّه به اینکه خداوند عالم غیب است و به وضوح چگونگی رحلت پیامبر ﷺ را می‌داند، بیان نمودن این آیه به صورت تردید تنها به این دلیل است که خداوند اراده نموده هر دو حادثه را در این آیه مشمول سازد: شایع شدن خبر قتل پیامبر در احد و رحلت رسول خدا ﷺ که در هر دو گروه بسیاری از مسلمانان دچار ارتداد می‌شوند.

4) در زبان عربی هرگاه حرف شرط بر سر فعلی بیاید، در صورت تحقّق آن فعل، جواب شرط نیز حتماً رخ خواهد داد. حرف «إن» که یکی از ادات شرط است در این آیه آمده است و فعل‌های شرط «مات» و «قتل»، و فعل جواب شرط «انقلبتم» است. استفاده از این قاعده در این آیه بدان معناست که هرگاه پیامبر از دنیا رفت یا کشته شد، این «انقلاب» رخ خواهد داد؛ بنابراین علاوه بر قطعی بودن شمول آیه برای وقوع انقلاب پس از شهادت پیامبر، این نکته نیز آشکار است که در این آیه تأکید بر روی انقلاب پس از مرگ یا قتل رسول‌الله ﷺ است.

در این آیه آمدن حرف استفهام «أ ـ آیا» که بر سر حرف شرط «إن ـ اگر» آمده است، مفهوم تأکیدی دارد و در واقع برای استنکار، توبیخ و زشت نشان دادن این انقلاب است.

تا اینجا اثبات شد که آیه مورد نظر برای هنگام نزول خود، تا پیش از شهادت پیامبر و پس از آن قابل تعمیم است.

نکته‌ی دیگری که از ذکر آن ناگزیر هستیم اینکه باید دانست مرگ دو معنا دارد یک معنای عام که مفهوم آن قبض روح است: «**أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ في بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ** ـ هر کجا باشید مرگ به سراغ شما خواهد آمد هرچند در

برج‌هایی مرتفع باشید».[۱] «**وَ هُوَ الَّذي أَحْياكُمْ ثُمَّ يُميتُكُمْ ثُمَّ يُحْييكُم** ـ اوست که شما را حیات بخشید سپس شما را می‌میراند و پس از آن شما را زنده می‌کند».[۲]

معنای دیگر مرگ، خاص است که در برابر قتل می‌باشد یعنی شخص به مرگ طبیعی بمیرد و در هر آیه‌ای که هر دو لفظ «موت» و «قتل» هم زمان آمده باشد، منظور همین معنای خاصّ مرگ است، به خصوص آنجا که از حرف «أو» استفاده شده است که مستلزم اختلاف در معنی میان معطوف و معطوف علیه است. به عنوان مثال:

«**لَوْ كانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا** ـ اگر آنها نزد ما بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند».[۳] «**وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ في سَبيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ** ـ و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، آمرزش و رحمت خدا از تمام چیزهایی که جمع آوری می‌کنند بهتر است».[۴] «**وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَاِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ** ـ و اگر بمیرید یا کشته شوید مسلّماً به سوی خدا بازگردانده می‌شوید».[۵]

اگر مرگ در این آیات به معنای عام خود باشد، هیچ دلیلی برای به کارگیری لفظ قتل نخواهد بود، زیرا قتل هم نوعی مرگ است و این خلاف بلاغت است و مورد بحث ما نیز از همین قبیل است. از اینجا ثابت می‌شود که مقصود از مرگ

۱- (4) سوره نساء: آیه 79.

۲- (22) سوره حج: آیه 67.

۳- (3) سوره آل عمران: آیه 157.

۴- (3) سوره آل عمران: آیه 158.

۵- (3) سوره آل عمران: آیه 159.

در آیه انقلاب همان معنای خاص آن است که هم ردیف قتل است نه شامل آن.

امّا پاسخ به سؤالات:

چرا خداوند بر رسول بودن حضرت تأکید فرموده است: «او رسول است و قبل از او رسولان گذشته‌اند، آیا اگر بمیرد یا کشته شود...» در حالی که می‌توانست چنین بفرماید: «محمّد تنها یک رسول است، آیا اگر بمیرد یا کشته شود...»؟

با اوّلین نگاه به آیه توجّه مسلمانان به این نکته جلب می‌شود که پیامبر جاودان نیست و ایشان نیز از دنیا می‌رود. امّا اگر این تمام مقصود بود، کافی بود خداوند بفرماید: «محمّد تنها یک انسان است که پیش از او انسان‌هایی آمده و رفته‌اند». بنابراین تأکید بر رسول بودن حضرت و صفت رسالت ایشان معانی دیگری دارد:

یکم: همان گونه که دین در گذشته وابسته به زندگی پیامبران نبوده است، درباره اسلام و زندگی پیامبرخداﷺ نیز همین طور است یعنی: پیامبران پیشین از دنیا رفتند و دین پس از آنها باقی بود، رسول خداﷺ نیز هرگاه بمیرد یا کشته شود، دین پس از او ادامه خواهد داشت.

دوّم: تأکید بر «تطابق سنن»: سنّت امّت‌ها پس از مرگ پیامبرانشان بر یکدیگر منطبق است. آن چه بر امّت‌های پیشین گذشته است، بر این امّت نیز مو به مو جاری خواهد شد. این حقیقت را قرآن، سنّت و واقعیّت تاریخی ثابت می‌کنند.

امّا قرآن:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ وَ آتَيْنا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذينَ مِنْ

بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ وَ لكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ ـ بعضی از آن پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم، خداوند با برخی از آنها سخن گفت و بعضی را درجاتی برتر داد. و به عیسی بن مریم نشانه‌های روشن دادیم و او را با روح القدس تأیید نمودیم و اگر خدا می‌خواست کسانی که بعد از این پیامبران بودند، پس از آنکه آن همه نشانه‌های روشن برای آنها آمد، با هم جنگ و ستیز نمی‌کردند ولی این امّت‌ها با هم اختلاف کردند، بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و اگر خدا می‌خواست با هم پیکار نمی‌کردند ولی خداوند آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد».

با توجّه به اینکه ضمیر «هم» به «تلک الرّسل ـ پیامبران» باز می‌گردد و با توجّه به آیه قبل: «**تِلْكَ آياتُ اللَّهِ نَتْلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلين** ـ این‌ها آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم، و تو از رسولان هستی» پیامبرخدا ﷺ نیز مشمول این آیه قرار می‌گیرد.

«**كانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ فيمَا اخْتَلَفُوا فيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فيهِ إِلاَّ الَّذينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ** ـ مردم یک دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی را ـ که به سوی حق دعوت می‌کرد ـ همراه آنان نازل نمود تا در میان مردم درباره آنچه اختلاف داشتند، حکم کند و کسی در آن اختلاف نکرد مگر آنهایی که کتاب را پس از آن که نشانه‌های روشن به آنان رسیده بود، دریافت کرده بودند،، که از

روی ستم و انحراف از حق در آن اختلاف کردند و خداوند آنهایی راکه ایمان آورده بودند نسبت به حقیقتی که در آن اختلاف داشتند، هدایت نمود».[۱]

«أَ حَسِبَ النّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ ﴿۲﴾ وَ لَقَدْ فَتَنّا الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبين ـ آیا مردم گمان کرده‌اند به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی راکه پیش از آنان بودند، آزمودیم پس بایسته است که علم خدا در مورد کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغ می‌گویند تحقّق یابد».

«فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلاَّ مِثْلَ أَيّامِ الَّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِم ـ آیا آنان جز ایّامی همانند ایّام پیشینیان را انتظار دارند».[۲] این‌ها همه آیاتی هستند که تطابق سنن را به اثبات می‌رسانند و تا اینجا «تطابق سنن» را از قرآن ثابت کردیم، امّا روایات: در این زمینه روایات معروف و صحیح فراوانی وجود دارد مانند این کلام رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مورد قبول همگان است:

«لَتَتَّبِعُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْراً بِشِبْرٍ وَ ذِرٰاعاً بِذِرٰاعٍ حَتّٰى لَوْ سَلَكُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكْتُمُوهُ. قلنا: يا رسول‌الله! اليهود و النصارى؟ قال: فَمَنْ؟! ـ به یقین سنّت‌های آنانی راکه پیش از شما بودند پیروی خواهید کرد عیناً همان گونه که بوده است و... . تا آنجاکه اگر وارد سوراخ مارمولکی شده باشند، شما وارد آن سوراخ خواهید شد. عرض کردیم: یارسول‌الله! (سنن) یهودیان و نصرانیان (را پیروی

۱- (2) سوره بقره: آیه 214.

۲- (10) سوره یونس: آیه 103.

خواهیم کرد)؟ فرمود: پس چه کسی را؟».[۱]

همچنین این کلام آن حضرت که فرمودند: «**يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحابِي فَيُجْلَوْنَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ: يا رَبِّ أَصْحابِي فَيُقُولُ: إِنَّكَ لا عِلْمَ لَكَ بِما أَحْدَثُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ الْقَهْقَرَى** ـ در روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد می‌شوند و آنان را از حوض کوثر می‌رانند. من می‌گویم: پروردگارا! اصحابم! خداوند در پاسخ می‌فرماید: تو هیچ از آنچه پس از تو انجام دادند آگاهی نداری. آنان عقب عقب، به گذشته‌ی خویش بازگشتند».[۲]

«**إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ أَنْتَظِرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ، لَيُقْتَطَعَنَّ دُونِي رِجالاً فَلَأَقُولَنَّ: أَيْ رَبِّ مِنِّي وَ مِنْ أُمَّتِي؟ يَقُولُ: إِنَّكَ لا تَدْرِي ما أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، ما زالُوا يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقابِهِمْ** ـ همانا من بر سر حوض به انتظارم که ببینم کدام یک از شما بر من وارد می‌شود. به یقین مردانی را از من جدا می‌کنند. از این رو خواهم گفت: کدام یک پروردگارم، از من و از امّت من؟ (خدا) می‌فرماید: تو نمی‌دانی پس از تو چه اموری را پایه نهادند. آنان پیوسته به گذشته خویش بازگشتند».[۳]

۱- اختیار معرفة النّاقلين: ۸۲۶/۲، تفسير العيّاشي: ۲۰۳/۱-۲۰۴ ح۶۸، إحقاق الحق (الأصل): ۲۷۰ و ۳۱۵.

و از کتاب‌های مخالفین: صحيح مسلم: ۵۷/۸، صحيح البخاري: ۱۴۴/۴، مسند احمد: ۵۲۷/۲، المستدرك حاكم: ۳۷/۱ و ۱۲۹. این متن با اختلاف و به سندهای متفاوت در کتاب‌های فریقین آمده است و ما متن را از صحیح بخاری آورده‌ایم.

۲- کتاب سلیم، تحقیق محمد باقر انصاری: ۱۶۳، إحقاق الحق ۲۷۰.

و از کتاب‌های مخالفین: صحيح البخاري: ۲۰۸/۷ و ما از صحیح بخاری آورده‌ایم.

۳- از کتاب‌های مخالفین: صحيح مسلم: ۶۶/۷.

«إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ أَنْظُرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ وَ سَيُؤْخَذُ نَاسٌ دُونِي فَأَقُولُ: يَا رَبِّ! مِنِّي وَ مِنْ أُمَّتِي. و في رواية: فَأَقُولُ أَصْحَابِي! فَيُقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، وَ اللَّهِ مَا بَرِحُوا يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِم ـ همانا من بر سر حوض، می‌نگرم که چه کسی از میان شما بر من وارد می‌شود و هر آینه گروهی از همراهی من، دور می‌شوند. پس من می‌گویم: پروردگارم! از من و از امّت من؟! و در روایت دیگر آمده است: من می‌گویم: اصحابم! پس گفته می‌شود: آیا می‌دانی پس از تو چه کردند؟ به خدا سوگند پیوسته به گذشته‌ی خویش بازگشتند».[1]

پیامبر روزی خطبه‌ای خواندند و چنین فرمودند: «يَا أَيُّهَا النَاس! إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّه... وَ إِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَاقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي! فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ، فأقول كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِح: «وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيد»[2] فيقال: إِنَّ هؤلاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ ــ ای مردم! همانا شما به سوی خداوند محشور خواهید شد... و همانا مردانی از امّت مرا می‌آورند. سپس آنان را به سمت چپ می‌برند. پس من می‌گویم: ای

۱- از کتاب‌های مخالفین: صحیح البخاري: ۲۰۹/۷، صحیح مسلم: ۶۶/۷.
از کتاب‌های شیعیان اهل‌بیت علیهم‌السلام ر.ک: الأمالي، شیخ مفید رحمه‌الله: ۳۷-۳۸ المجلس الخامس ح ۴.
از کتاب‌های مخالفین: صحیح مسلم: ۶۸/۷، صحیح البخاري: ۲۰۶/۷-۲۱۰ و ج ۸۶/۸، مسند احمد: ۲۵۷/۱ و ج ۱۸/۳، ۳۹، ۳۸۴ و ج ۱۲۱/۶، سنن ابن ماجة: ۱۴۴۰/۲، المستدرك حاكم: ۴۴۷/۲ و ج ۷۴/۴-۷۵، مجمع الزّوائد: ۸۵/۳ و ج ۳۶۴/۱۰-۳۶۵، کنزالعمّال: ۳۸۷/۱ و ج ۵۴۳/۴ و ج ۱۳۲/۱۱ و ۱۷۶-۱۷۷ و ج ۴۱۷/۱۴-۴۱۹ و ۴۳۴.
۲- (۵) سوره المائدة: آیه ۱۱۸.

پروردگارم! اصحابم! پس گفته می‌شود: از آن هنگام که تو آنان را ترک گفتی، پیوسته به گذشته‌ی خویش بازگشتند. پس من می‌گویم چنان که بنده نیکوکار خدا گفت: «خدایا! تا زمانی که میان آنها بودم، گواه بر آنان بودم و چون مرا میراندی تو مراقب آنان بودی و تو بر هر چیزی گواه هستی». پس در پاسخ گفته شود: از آن زمان که تو از آنان مفارقت نمودی پیوسته به گذشته هایشان (کفر و جاهلیّت) بازگشتند».[۱]

قابل توجّه است که این بیان: «سپس آنان را به سمت چپ می‌برند» به این آیه اشاره دارد: «وَ أَصحٰابُ الشِّمٰالِ مٰا أَصحٰابُ الشِّمٰالِ ﴿۴۱﴾ فِی سَمُومٍ وَ حَمِیمٍ ﴿۴۲﴾ وَ ظِلٍّ مِّن یَحْمُومٍ ﴿۴۳﴾ لٰا بٰارِدٍ وَ لٰا کَرِیمٍ ـ و یاران سمت چپ، چیستاند یاران سمت چپ، در میان بادهای کشنده و آب جوشان هستند و در سایه‌ای از دود و آتش که نه خنک است و نه گوارا».[۲]

همچنین کلام دیگر حضرت که در حجّة الوداع فرمودند: «لٰا أَلْفِیَنَّکُمْ تَرْجِعُونَ بَعْدِي کُفّٰاراً یَضْرِبُ بَعْضُکُمْ رِقٰابَ بَعْضٍ ـ شما را نیابم درحالی که پس از من بازگردید و (چون گذشته) کافر شوید که گروهی گردن گروه دیگر را قطع کند».[۳]

←

۱- از کتب مخالفین ر.ک: صحیح البخاري: ۱۱۰/۴ و صص ۱۴۲-۱۴۳ و ج ۱۹۱/۵-۱۹۲ و ۲۴۰ وج ۱۹۵/۷، صحیح مسلم: ۱۵۷/۸، سنن، نسّائي: ۱۱۷/۴، مسند احمد: ۲۳۵/۱ و ۲۵۳، سنن التّرمذي: ۳۸/۴ و ج ۴/۵، کنزالعمّال: ۳۵۸/۱۴، البداية والنّهاية: ۱۱۶/۲، الدّرّ المنثور: ۳۴۹/۲.

۲- (۵۶) سوره الواقعة: آیات ۴۲-۴۶.

۳- صحیح البخاري: ۳۸/۱ و ۱۹۱/۲-۱۹۲ و ۱۲۶/۵ و ۲۳۶/۶ و ۱۱۲/۷ و ۱۶/۸، ۳۶، ۹۱،

در جای دیگر به روایت شیعیان اهل‌بیت علیهم‌السلام، امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی تفرقه در میان امّت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به بزرگ یهودیان چنین فرمودند: «**عَلَى كَمِ افْتَرَقْتُمْ؟ فَقَالَ: عَلَى كَذَا وَ كَذَا فِرْقَةً. فَقَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام: كَذَبْتَ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَاسِ فَقَالَ: وَ اللَّهِ! لَوْ ثُنِيَتْ لِيَ الْوِسَادَةُ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَاةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ وَ بَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ. افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً سَبْعُونَ مِنْهَا فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ نَاجِيَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَصِيَّ مُوسَى علیه‌السلام. وَ افْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ بِالْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ الصَّفَا وَصِيَّ عِيسَى علیه‌السلام. وَ تَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ و ضرب بيده على صدره ـ ثُمَّ قَالَ: ثَلَاثَةَ عَشَرَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَ حُبِّي وَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَ هِيَ النَّمَطُ الْأَوْسَطِ وَ اثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَارِ** ـ بر چند فرقه متفرّق شده‌اید؟ گفت: فلان تعداد فرقه. امام علی علیه‌السلام فرمودند: دروغ گفتی. سپس رو به مردم کردند و فرمودند: به خدا سوگند! اگر برای من (برای حکم کردن) جایگاه خاص نهاده می‌شد، به یقین که حکم می‌کردم در میان اهل تورات به تورات آنان، و میان اهل انجیل به انجیل آنان و بین اهل

صحیح مسلم: ۵۸/۱ و ۱۰۸/۵، مسند احمد: ۲۳۰/۱، ۴۰۲ و ۸۵/۲، ۸۷، ۱۰۴ و ۳۵۱/۴، ۳۵۸، ۳۶۶ و ۳۹/۵، ۴۴- ۴۵ و ۴۹، ۶۸، ۷۳، سنن، نسّائي: ۱۲۶/۷- ۱۲۸، سنن الدّارمي: ۶۹/۲، سنن إبن ماجة: ۱۳۰۰۲، سنن أبي داود: ۴۰۹/۲، سنن التّرمذي: ۳۲۹/۳، السّنن، بيهقي: ۱۴۰/۵ و ۹۲/۶، ۹۷ و ۲۰/۸، المستدرك حاكم: ۱۹۱/۱.

از کتاب‌های شیعیان: الأمالي شیخ طوسی رحمه‌الله: 503 المجلس [18] ح 1102- 9- به سندش از جابر بن عبدالله.

زبور به زبور آنان و بین اهل قرآن به قرآن آنان. یهود بر هفتاد و یک فرقه متفرّق شدند که هفتاد تای آنها در آتش و یکی نجات یافته و در بهشت است و آن فرقه‌ای است که یوشع بن نون، وصیّ حضرت موسی علیه السلام را متابعت کرد. و مسیحیان به هفتاد و دو فرقه متفرّق شدند، هفتاد و یک فرقه در آتش و یک فرقه در بهشت است و آن فرقه‌ای است که از شمعون الصّفا وصیّ حضرت عیسی علیه السلام پیروی نمود. و این امّت بر هفتاد و سه فرقه متفرّق خواهند شد، هفتاد و دو فرقه در آتش و یکی در بهشت است و آن فرقه‌ای است که از وصیّ حضرت محمّد ﷺ پیروی نمود ـ و در این حال با دست بر سینه‌ی مبارک خود، زدند ـ سپس فرمودند: سیزده فرقه از هفتاد و دو فرقه، همگی خود را بسته به دوستی و محبّت من می‌دانند، یکی از آنها در بهشت است و اوست راه وسط و دوازده تای دیگر در آتش‌اند».[1]

به روایت مخالفین، این مطلب از پیامبر ﷺ این گونه نقل شده است:

«**إفْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَ سَبْعُونَ فِي النّار. وَ افْتَرَقَتِ النَّصارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً. فَإحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ. وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ! لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتي عَلَى ثَلاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً. واحدة فِي الْجَنَّةِ وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النّارِ**ـ یهود بر هفتاد و یک فرقه متفرق شدند یکی از آنها در بهشت است و هفتاد فرقه دیگر در آتش هستند. و مسیحیان بر هفتاد و دو فرقه متفرّق شدند. هفتاد و یک فرقه در آتش هستند و یکی در

۱- الأمالي، شیخ طوسی رحمه الله: ۵۲۳-۵۲۴ ح ۱۱۵۹/۶۶، بشارة المصطفی ﷺ: ۳۳۴ ح ۲۲، الإحتجاج: ۳۹۱/۱- ۳۹۲ با اختلاف کمی نسبت به یکدیگر حدیث را نقل کرده‌اند.

بهشت است. سوگند به آنکه جان محمّد در دست اوست! هرآینه امّت من بر هفتاد و سه فرقه متفرّق خواهند شد. یکی در بهشت و هفتاد و دو تـای دیگـر در آتـش هستند».[۱]

همچنین از پیامبر روایت کرده‌اند که چنین فرمود: «**النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الإِخْتِلافِ، فَإِذا خالَفَتْها قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَب اخْتَلَفُوا فَصارُوا حِزْبَ إِبْلِيس** ـ ستارگان امان برای اهل زمین هستند از اینکه غرق شـوند و اهل‌بیت من امان برای امّت من هستند از این که با یکدیگر اختلاف کنند. به همین جهت است که چون قبیله‌ای از عرب با آنان (اهل‌بیت) مخالفت کنـد، (قبیلـه‌هـای عـرب) بـا یکـدیگر اخـتلاف مـی‌کننـد و بـدین سـبب تبـدیل بـه لشـکر شـیطان می‌شوند».[۲]

دلیل دیگر بر «تطابق سنن» کردار اصـحاب پـس از شـهادت رسـول خـدا ﷺ است که با یکدیگر درگیر شده، جنگ‌های خانمان سوزی به راه انداختند که بـیش از صدهزار نفر قربانی شدند. حال چگونه اصحاب پیامبر ﷺ می‌توانند به گذشته خود بازگردند؟ آنها که مال و جان خود را فدا کرده و با خویشاوندان خود نیـز بـه خاطر اسلام جنگیدند و رسول خـدا ﷺ را در سـختی‌هـا و در نـاراحتی‌هـا تـرک نکردند و آیات و معجزات ایشان را دیدند؟!!

۱- سنن ابـن ماجـة: ۱۳۲۲/۲ ح ۳۹۹۲، مسـند احمـد: ۳۳۲/۲، سـنن أبـي داود: ۳۹۰/۲ ب ۱ ح ۴۵۹۶، المستدرك حاكم: ۱۲۸/۱.

۲- المستدرك حاكم: ۱۴۹/۳، مجمع الزّوائد: ۱۷۴/۹، كنزالعمّـال: ۱۰۲/۱۲ ح ۳۴۱۸۹، ينـابيع المودة: ۴۴۲/۲-۴۴۳ ح ۲۱۹.

پاسخ این سؤال را علاوه بر آنچه گذشت این گونه می‌دهیم:

الف: خطاب در «انقلبتم ـ شما به گذشته (عصر کفر و شرک) بازگشتید» متوجّه آنان است نه کس دیگری؛ زیرا معقول نیست که خطاب متوجّه مشرکین یا منافقین باشد زیرا آنان از ابتدا به اسلام هجرت نکرده بوده‌اند و در جاهلیّت به سر می‌برند.

ب: علم، مانع از انحراف نیست. چه بسا افرادی که بدانند حق در سویی است ولی هوای نفس، آنها را به سوی دیگری متمایل نموده و با خود به آن سو می‌برد، بلکه اکثر حالت‌های تجاوز از حق، بعد از علم پیش می‌آید که قرآن می‌فرماید: «**وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ إِلاَّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ**ـ و اختلاف نکردند آنانی که به ایشان کتاب داده شد مگر پس از آنکه برای ایشان علم (پیام وحی) رسید که از روی تجاوز و ظلم در میان خود اختلاف کردند».[1]

پس همه چیز روشن و نشانه‌های آن آشکار است ولی آنها اختلاف کرده و با یکدیگر جنگیدند. از این دست، آیات دیگری نیز وجود دارد که به همین بسنده می‌کنیم.

ج: فداکاری‌های گذشته و صبر بر مصیبت‌ها، مانع از انحراف انسان در آینده نیست و ما سراغ نداریم فداکاری‌ها و صبر بر مصیبت‌هایی مانند آنچه بر سر بنی اسرائیل آمد هنگامی که فرعون دست و پای آنها را یکی از راست و دیگری از چپ برید آنها صبر کردند، آنها را به دار آویخت باز هم صبر کردند، زنان و

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۲۰.

کودکان آنها را نگاه داشته و مردانشان را به قتل رسانید و آنها صبر کردند و از دعوت حضرت موسی دست نکشیدند. معجزه‌های خیره کننده حضرت موسی را به طور آشکار دیدند که یکی از عظیم‌ترین آنها شکافته شدن دریا بود. ولی همین که حضرت موسی چند روز آنها را ترک کرد، به عبادت گوساله پرداختند.

د: هر قدر انسان در درجات ایمان بالا رود، اگر به لطف خداوند از خطا مصون نباشد یا به عبارتی معصوم نباشد، امکان انقلاب به کفر در وجود او هست که گویاترین مثال، بلعم باعورا است:

«وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذي آتَيْناهُ آياتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطانُ فَكانَ مِنَ الْغاوينَ ﴿۱۷۵﴾ وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿۱۷۶﴾ ساءَ مَثَلاً الْقَوْمُ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ أَنْفُسَهُمْ كانُوا يَظْلِمُونَ ﴿۱۷۷﴾ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدي وَ مَنْ يُضْلِلْ فَأُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ ـ و برای آنها بخوان سرگذشت آن کسی را که آیات خود را به او دادیم ولی او از آنها جدا شد و شیطان به او دست یافت و از گمراهان شد. اگر می‌خواستیم او را با این آیات بالا می‌بردیم ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد. او مانند سگی است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را بیرون می‌آورد و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را خواهد کرد. این مَثَل جمعیّتی است که آیات ما را تکذیب کردند. این داستان‌ها را بازگو کن تا شاید بیندیشند. چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند، ولی آنها به خودشان ستم می‌کردند. هدایت یافته کسی است که خدا او را هدایت کند، و

کسانی را که خدا گمراه کند آنها زیان کاران واقعی هستند».[۱]

آیا در میان اصحاب پیامبر ﷺ کسی به درجه ایمان بلعم باعورا رسیده است؟ او نام اعظم را می‌دانست ولی با این حال از راه حق منحرف شد. او چنان بود و چنین شد، چه رسد به آنهایی که چنین نبودند و چه شدند!!!

آیا همین اصحاب پیامبر نبودند که به خانه حضرت زهرا علیها السلام حمله کردند و با آنکه فضیلت آن را می‌دانستند آتش آوردند تا آن خانه را بسوزانند و دیدند آنچه را که بر سر خاندان رسول‌الله آمد امّا پیش نیامدند و اعتراضی نکردند؟ آیا آنان نبودند که در برابر تخلّف کنندگان از سپاه اسامه، سکوت کردند و حرکتی نشان ندادند؟

آیا هم آنان نبودند که سکوت کردند در مقابل کسانی که می‌خواستند در شب عرفه ناقه رسول‌الله را پی کنند؟ و از کسانی که در روز عرفه صدای خود بر صدای پیامبر بالا بردند و نگزاردند رسول‌الله را تا آنچه اراده دارد به انجام برساند، سکوت کردند؟

و آیا همین اصحاب نبودند که حاضر نشدند برای نجوا با رسول خدا، پول بپردازند؟ هم آنان نبودند که جهاد در راه خدا دلخواه آنان نبود و هنگام قرائت خطبه نماز جمعه، چون نوای تجارت و موسیقی می‌شنیدند، پیامبر را ایستاده، رها می‌کردند؟ آیا این‌ها گواهی‌های قرآن درباره‌ی آنان نیست؟ آری، این قرآن است که درباره‌ی آنان چنین سخن می‌گوید.

۱- (۷) سوره الأعراف: آیه‌های ۱۷۶-۱۸۸.

امّا این انقلاب بر چه چیزی رخ خواهد داد؟ با تجزیه و تحلیل و توجّه به عناصر اساسی که در آیه آمده است، درصدد پاسخ برمی‌آییم.

الف: این انقلاب با شهادت پیامبر ﷺ ارتباط دارد.

ب: اصلی که انقلاب بر آن رخ خواهد داد، برای تمام منقلبین مشخّص بوده است زیرا اگر از آن آگاهی نداشتند به آنان خطاب نمی‌شد که «به گذشته خویش بازمی‌گردید». بنابراین آنچه که انقلاب بر آن صورت گرفته است از قبل مورد قبول بوده تا آنکه این انقلاب رخ داده است.

ج: مسأله مورد انقلاب واقع شده، ارتباط مستقیمی با خدا و رسول دارد.

د: ضرر این انقلاب در دنیا و آخرت متوجّه منقلبین خواهد بود: «فلن یضرّ الله شیئا و سیجزي الله الشّاکرین ـ این انقلاب هرگز کوچک‌ترین ضرری به خدا نخواهد رسانید و زود است که خداوند شاکران را پاداش دهد».

و در آیه‌ی دیگری بیان فرموده که فایده شکرگزاری به شخص بنده بازمی‌گردد: «**وَ مَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِه** ـ و هرکس شکرگزاری (فرمان‌برداری) کند، پس به درستی که برای خودش شکر کرده است». و مفهوم این کلام این است که ضرر شکر نکردن نیز متوجّه خود بنده خواهد بود.

هـ: این انقلاب مربوط به سنّت پیشینیان است، «تطابق سنن». پس گذشتگان بر هرچه منقلب شدند، مسلمانان نیز بر همان منقلب خواهند شد.

و: اینکه خداوند فرموده است به زودی شکرگزاران را پاداش می‌دهد به این نکته اشاره دارد که افراد غیر منقلب اندک هستند: «**وَ قَلیلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّکُور** ــ و بسیار اندک از بندگان من بسیار شکرگزار هستند».

این نتیجه با توجّه به لفظ «انقلبتم» نیز به دست می‌آید چرا که نشان دهنده اکثریّت است و اگر منقلبین کم بودند می‌فرمود: «انقلب بعضکم ــ بعضی از شما منقلب می‌شوند». و نیز در صورت کم بودن منقلبین، توبیخ اکثریّت صحیح نبود.

ز: آمدن فعل شرط و تحقّق یافتن آن، موجب تحقّق یافتن فعل جواب شرط خواهد شد بدین معنا که این انقلاب مسلّم بوده و بی‌شک رخ خواهد داد، چنان که گذشت. آمدن «انقلبتم» به صورت ماضی نیز بر این نکته تأکید دارد که این فعل به طور قطع رخ می‌دهد.

ح: این خطاب تنها متوجّه مسلمانان است و حتّی منافقینی که در میان اصحاب بودند نیز مخاطب آیه نیستند چرا که مطلب مقصود، مورد پذیرش آنان بوده است. دلیل دیگر اینکه: این انقلاب پیش از شهادت رسول اکرم ﷺ رخ نداده است تا پس از آن آشکار شود که در این صورت چنین می‌آمد: «أظهرتم إنقلابکم ـ بازگشت خود را آشکار می‌کنید». بنابراین بلافاصله پس از شهادت پیامبر رخ خواهد داد، فوری و بی‌درنگ.

برای شناخت ماهیّت این انقلاب، باید هنگام تجزیه و تحلیل، تمام عناصر گذشته را مورد توجّه قرار داد به طوری که نتیجه بحث کاملاً بر آن منطبق باشد و گرنه این چیز دیگری خواهد بود.

پیامبر ﷺ حاکم بر مسلمین بودند و پس از شهادت ایشان انقلابی رخ داد... . حال می‌پرسیم: پس از وفات حاکم، به طور معمول بر سر چه چیزی انقلاب پیش می‌آید؟ کدام مسایل هستند که پیامبر ﷺ نسبت به آن نقش کنترل کننده فشار را داشته‌اند و مانع بروز اختلاف می‌شده‌اند؟

آیا خداوند به این مطلب هیچ اشاره‌ای نفرموده است؟ به این امری که برای مردم بسیار سنگین است. به امری که پیامبر از بیان آن بر امّت خود می‌ترسد. امری که بیان نشدن آن قرین نابودی رسالت باشد؟ فرمان خدا چنین صریح و بی‌ابهام بود:

«**یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِینَ** ـ ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است، برسان و اگر چنین نکنی، رسالت پروردگار را ابلاغ نفرموده‌ای و خداوند تو را از مردم محافظت می‌نماید. همانا خداوند گروه کفرپیشه را هدایت نمی‌کند».

آشکار است که هدف پروردگار ابلاغ فرمان ویژه‌ای است. نمی‌بایست مقصود از «ما انزل الیک» تمامی آیات قرآن و اوامر الهی باشد زیرا موضوع رسالت پیامبران از اساس، ابلاغ آیات و دستورات خداوند است. برای تحقّق این مأموریّت بدیهی، نیازی به نزول فرمان ویژه نیست. دستور خداوند در اینجا دستوری است که بدون ابلاغ آن، رسالتی تحقّق نیافته است. رسول الهی که بیست و سه سال زندگی سرشار از ایمان و خلوص و حماسه و خطر و ایثار، گره‌ای بر پیشانی نورانی‌اش نینداخته بود، هم‌اکنون احساس عجیبی داشت. نه اینکه در جست و جوی چاره‌ای برای اقامه نکردن فرمان الهی بود، بلکه او نیز شگفت زده عظمت آخرین مأموریّتی شده بود که اگر به انجام نمی‌رسید، گویی که بعثتی به وقوع نپیوسته و برای راه خدا رنجی نبرده است. نکته‌ی مهم تدبّر و تعمّق پیش‌گیرانه صاحب رسالت برای کیفیّت ابلاغ مأموریّت پایانی خود است زیرا او

در ابلاغ اوامر و نواهی الهی دارای شجاعتی خارج از وصف است پس می‌بایست آخرین مأموریّت آسمانی از آن‌چنان عظمت و شکوهی برخوردار باشد که حتّی مقام خاتم الأنبیایی برای ابلاغ آن نیازمند تأیید و حمایت ویژه‌ی خداوندی باشد تا ظرف وجود بندگان مهیّای درک این فیض بزرگ و بی‌همتا شود.[۱]

نگاهی کوتاه و سریع به آیه:

الف: مسأله‌ای که تبلیغ آن با تبلیغ رسالت پروردگار معادل است و ابلاغ ننمودن آن همچون ابلاغ نکردن رسالت است. یعنی اگر به مردم ابلاغ نشود چنان است که رسالتی در کار نبوده است. و از همین فراز می‌توان به وضوح فهمید که کفر نسبت به این امر، چون کفر به رسالت است و روگردانی از آن چون روگردانی از رسالت است و انقلاب علیه آن همچون انقلاب علیه رسالت است.

ب: پذیرش این مسأله به راحتی صورت نمی‌گیرد و اکثر مردم آن را خوش نداشته و نمی‌پذیرند. به همین جهت است که پیامبر از بیان آن بر امّت خود واهمه دارد و از این رو است که خدا به پیامبر می‌فرماید: «خدا تو را از مردم محافظت می‌کند».

ج: ابلاغ این فرمان یعنی اتمام رسالت و با بیان آن است که رسالت به انجام می‌رسد. دقیقاً قرین با این آیه مبارکه: «**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ**

۱- مرحوم علامه بزرگوار امینی رحمه‌الله صاحب گنجینه‌ی ارزشمند و بی‌مانند الغدیر درجلد یکم صفحات ۱۹۶ الی ۲۰۹ نام‌های سی تن از بزرگان حدیث و خبر از مخالفین را ثبت کرده است که همگی معتقد هستند آیه ۶۸ سوره مائده در روز غدیر خم نازل شده است. افرادی مانند: ابن عساکر، ابونعیم اصبهانی، ابواسحاق حمویی، جلال الدین سیوطی، طبری و . . . .

نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دينا ـ امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتِ خود را بر شما تمام ساختم و برای شما اسلام را به عنوان دین پذیرفتم» که البته پس از آیه ابلاغ نازل شده است.[۱]

این کاملاً با این حدیث شریف قرین است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «**من مات و هو لا یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیّة** ـ هرکس بمیرد حال آنکه امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیّت (کافر) مرده است». چنین کسی در آخرت همچون کسی است که بوی دین را استشمام نکرده است و همچنان که در آیات قرآن به روشنی ذکر شده است، خداوند جز اسلام، دین دیگری را نمی‌پذیرد و تنها به این اسلام، همراه با ولایت، راضی است. یعنی اگر کسی اعتقاد به ولایت و امامت امامی را که از جانب خدا منصوب شده است، نداشته باشد، از او پذیرفته نیست و چون کسی است که کافر مرده است. پیش از نزول آیه اکمال، خدا راضی نشده بود و به ابلاغ امامت بود که دین کامل و خداوند بدان راضی شد، پس همه چیز به آن بستگی دارد و اسلام به آن تحقّق می‌یابد که اگر چنین نبود، ترک معرفت به امام، مستوجب مرگ جاهلیّت نمی‌شد. قرینه‌ی دیگر بر این امر، این کلام خداوند است: «**وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا في دينِكُمْ فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُون** ـ اگر پس از سوگند، پیمان‌های خویش را شکستند و درباره‌ی دینتان بر شما طعن زدند، پیشوایان کفر را بکشید که آنان به هیچ پیمانی پای‌بند نیستند تا بدان، دست از این کار بردارند».[۲] در این

۱- (۵) سوره المائدة: آیه ۴.

۲- (۹) سوره التّوبة: آیه ۱۲.

آیه به صراحت بیان شده است که پیمان‌شکنی، موجب کفر و خروج از دین است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز برای اثبات کفر کسانی که به مخالفت و جنگ با حضرت پرداخته بودند، به این آیه استناد فرمودند.

د: در فراز «و الله یعصمک من النّاس» نکات قابل توجّهی وجود دارد از جمله هشدار است به منافقین که آگاه باشند خداوند از نیرنگ و توطئه‌ی آنان برای قتل پیامبر ﷺ آگاه است، و هشدار است به مسلمانان که آگاه باشند دست‌هایی در پس پرده هست که نسبت به جان پیامبر قصد سوء دارد. همچنین بیدار باش برای منافقان است که نمی‌توانند موجب شوند پیامبر مسأله مورد نظر را ابلاغ نفرماید و به پیامبر دست نخواهند یافت تا آنکه این تبلیغ را به پایان برساند. همچنین دلالت بر این دارد که برای ابلاغ این فرمان، تأیید و یاری ویژه‌ای از جانب خداوند برای رسول‌الله ﷺ وجود دارد.

این مسأله منطبق است با آیه انقلاب که خبر از انقلابی علیه کلّ دین اسلام می‌دهد. امّا این مطلب چیست؟

۱) این مسأله با رسالت ارتباط دارد و انقلاب بر آن انقلاب بر رسالت است.

۲) نشانه‌های انقلاب در این مسأله به دلیل عدم رضایت اکثریّت وجود دارد.

۳) پیامبر ﷺ وظیفه دارد این مسأله را هم اکنون که نزدیک به شهادت ایشان است بیان فرماید: «**إنّي أُوشَکُ أَنْ أُدْعیٰ فَأُجِیبَ**: نزدیک است مرا بخوانند و من اجابت کنم».[1] پس نباید بهانه‌ای برای انقلاب باقی گذاشته شود و باید حجّت بر

۱- کمال الدّین: ۲۳۵ ب ۲۲ ح ۴۶ و ۴۹ و ص ۲۳۷ ح ۵۴، کشف الیقین: ۴۴۵ المبحث التاسع العشر، العمدة: ۷۱ الفصل (۱۱) ح ۸۸، الطّرائف: ۱/۱۱۵ ح ۱۷۶، تفسیر العیّاشي: ۱۴ ح ۳ و

همگان تمام شود چراکه انقلاب مربوط به شهادت رسول‌الله ﷺ است.

۴) چیزی که قرار است ابلاغ شود تنها چیزی است که می‌توان بر آن انقلاب کرد چراکه رسول خدا ﷺ، رسالت را با تمام شاخه‌های گوناگون آن ابلاغ فرموده است و مسئله‌ای نبوده است که در میان اکثر مردم مورد پذیرش قرار نگیرد جز این مطلب که پیامبر ﷺ از بیان آن بر امّت خود هراسان است یعنی می‌داند توطئه‌ی قتل او را در سر دارند و هراسان است که او را از تبلیغ امر خدا بازدارند و خداوند وعده داده است که او را از مردم محافظت نماید تا اینکه ابلاغ این حکم را به پایان برساند.

۵) در این مسأله پیامبر نقش کنترل‌کننده فشار را داشته است که اگر از میان مردم برود، فشار بالا گرفته و مردم به عکس عمل خواهند کرد.

نتیجه: تنها چیزی که باقی می‌ماند که تمام این خصوصیّات را توأم با خصوصیّات آیه انقلاب داشته باشد، مسأله خلافت رسول‌الله ﷺ، امامت و زعامت امور دین و دنیا و آخرت مردم است که مفسّر، مصداق، مبیّن و حافظ دین و شریعت است که از جانب خدا تعیین شده است.

در واقعه‌ی غدیر، امام امیرمؤمنان علی ﷺ به عنوان خلیفه‌ی پیامبرخدا ﷺ از جانب خداوند تعیین گردید. قرینه‌های این سخن فراتر از آن است که در این مختصر بیان شود امّا آنچه مسلّم است اینکه مردم بلافاصله پس از شهادت رسول اکرم، بر علی ﷺ امام نیکوکاران، منقلب شدند. حقّ او را از او گرفتند. جز

ص۳۳۴ ح۱۵۵، معاني الأخبار: ۹۰ ح۲، بحارالأنوار: ۱۰۸/۲۳ ب۷ ح۱۲ و ص۱۳۲ ح۶۸ و ص۱۴۱ ح۹۲ و ص۱۴۷ ح۱۰۹ و ج۱۴۱/۳۷ ب۵۲ ح۳۵ و ص۱۹۱ ضمن حدیث ۷۴.

اندکی انگشت‌شمار، کسی ثابت قدم نماند.

به همین جهت است که خداوند در پایان آیه انقلاب می‌فرماید: «... **وَ سَيَجْزِي اللهُ الشّٰاكِرِينَ** ـ... و زود است که خداوند شاکران را پاداش دهد». و این همان است که خداوند به دلیل کمی آن پایداران، اکثر مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد که «**وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبٰادِيَ الشَّكُورُ**ـ و بسیار اندک از میان بندگان بسیار شکرگزارند».

از سوی دیگر در آیه اکمال دین، از ولایت امیرالمؤمنین به عنوان نعمت یاد شده است و به همین جهت است که در پایان آیه انقلاب، شکرگزاران را بشارت پاداش می‌دهد و در جای دیگر می‌فرماید: «**إِنّٰا هَدَيْنٰاهُ السَّبِيلَ إِمّٰا شٰاكِراً وَ إِمّٰا كَفُوراً** ـ همانا ما راه (حق) را به او نمایاندیم، خواه شکرگزار و خواه ناسپاس باشد». در این آیه «السبیل ـ راه» به صورت معرفه آمده است و آن راهی است که خداوند هویدا نموده و بدان هدایت فرموده است و طی نمودن آن قرین سپاس و نادیده گرفتن آن، جدا افتادن از آن یا انقلاب علیه آن، قرین کفر است. و این همان راهی است که انقلاب علیه آن رخ خواهد داد با توجّه به کلمه‌های «الشّاکرین» و «شاکراً» در آیه انقلاب و این آیه.

با توجّه به واژه‌های «شاکراً» و «کفوراً» برای برخوردهای مختلف با این راه، چنین برداشت می‌شود که این راه یک نعمت است؛ زیرا شکر در ازای نعمت است و به طور معمول انقلابی که مساوی کفر باشد، انقلاب علیه نعمت است به معنای کفر ورزیدن. امّا نعمت برای آن کسی که سپاس به جا آورد و آن راه را بپیماید و نقمت برای آنکه از آن روگردان شود. و خداوند در آیه اکمال، از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام با عنوان «نعمتي ـ نعمت ویژه من» یاد می‌کند.

با توجّه به این چهار آیه می‌توان به راحتی به این نتیجه رسید که انقلاب علیه این نعمت رخ داده است و تنها افراد اندکی نجات یافتند. این نتیجه در احادیثی نیز بیان شده است که برخی از آن‌ها ذکر شد و همگی دلالت دارند بر آنچه آیه انقلاب دلالت داشت: شکرگزاران اندک‌اند یعنی نجات‌یافتگان و ره‌پویان راه حق اندک هستند.

امّا در پایان این پاسخ، موردی را بسیار خلاصه یادآور می‌شوم:

سوره‌ی محمد ﷺ پیمان پنهانی قریش را با یهود فاش کرده است: قریشیان نیز پس از شهادت پیامبرشان، همان که یهودیان کردند، خواهند کرد یعنی عترت پیامبر ﷺ را کنار گزارده و قبیله‌های قریش را به خلافت می‌رسانند:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ ﴿۲۲﴾ أُولئِكَ الَّذينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمى أَبْصارَهُمْ ﴿۲۳﴾ أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها ﴿۲۴﴾ إِنَّ الَّذينَ ارْتَدُّوا عَلى أَدْبارِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلى لَهُمْ ﴿۲۵﴾ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لِلَّذينَ كَرِهُوا ما نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطيعُكُمْ في بَعْضِ الْأَمْرِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرارَهُمْ ﴿۲۶﴾ فَكَيْفَ إِذا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبارَهُمْ ﴿۲۷﴾ ذلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ ـ آیا امید بسته‌اید که اگر سرپرست مردم شوید، در زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟ این‌ها کسانی‌اند که خدا آنان را لعنت کرده و گوش‌های (جان) آنان را کر و چشم‌های (دل) ایشان را کور کرده است. آیا نسبت به قرآن با تدبیر نمی‌اندیشند؟ یا قفل‌هایی بر دل‌هایشان است؟ آن‌ها که مرتد شدند و به گذشته‌های خود برگشتند ـ پس از آن که (راه) هدایت برایشان روشن شده بود ـ شیطان (پلیدی‌ها را) برای آنان آراسته، به فکرشان انداخته و

به آن‌ها املا کرده است. این به راستی برای آن است که آن‌ها، به کسانی که از آن‌چه خدا نازل کرده بیزار بودند، گفتند: «ما در برخی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد». و خداوند از پنهان‌کاری آنان آگاه است. پس آن هنگام که فرشتگان (عذاب) جانشان را می‌ستانند و بر چهره‌ها و پشت‌هاشان می‌زنند، چگونه خواهند بود؟ این برای آن است که آن‌ها از چیزی پیروی کرده‌اند که خدا را به خشم آورده است و خشنودی او را ناخوشایند داشتند، از این رو (خداوند) اعمالشان را تباه کرد».[۱]

آن جا که از زبان منافقان می‌فرماید: «ما در برخی کارها از شما اطاعت خواهیم کرد» نشان از کاری در آینده و پیمان و توافقی پنهانی دارد که همان دور کردن عترت از جانشینی پیامبر ﷺ بوده و جمله‌ی «**إرتَدّوا علی أدبارِهم** ـ مرتد شدند و به گذشته‌های خود برگشتند» نشان می‌دهد که چنین پیمانی پیروی از شیطان و برابر با ارتداد است!

۱- (۴۷) سوره محمّد ﷺ: آیات ۲۳-۲۹.

پرسش دوازدهم: شیعیان می‌گویند که خلفای راشدین کافر بودند پس چگونه خداوند آنها را یاری کرد؟

پاسخ: نویسنده درصدد است بیان کند خداوند، ابوبکر، عمر و عثمان را یاری کرده است و آنان مورد تأیید الهی بوده‌اند امّا... ارسال مسلّمی که هرگز ثابت نشده، به منزله‌ی لالایی مادری است که در گوش فرزند مرده خود می‌خواند و کاملاً روشن است که این سبک بیان، تنها برای فریب مخاطب ناآگاه به کار برده شده تا نویسنده بدون بحث و جدل، ذهن او را به باور این اندیشه، وادار کند.

و همچنان که می‌بینیم نویسنده هیچ بیانی ـ حتّی غیر واقعی ـ برای اثبات این مطلب ارایه نکرده است امّا ما به یاری الهی، خلاف این باور را از کتاب خدا و سنّت پیامبرﷺ و واقعیّت تاریخ به اثبات می‌رسانیم که البته در این زمینه سخن بسیار است و تنها به ذکر آنچه نیازمان را برطرف سازد، بسنده می‌کنیم.

خداوند یاور کیست؟

پیش از آغاز خوب است بدانیم خداوند چه کسانی را یاری می کند و آنان مورد تأیید الهی هستند:

وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ ـ و به طور حتم چنین است که خداوند آنکه او را

یاری کند، یاری خواهد نمود.[۱] و در جای دیگر می فرماید: **وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنین** ـ و بر ماست که مؤمنین را یاری کنیم.[۲] و گروه‌های دیگری که خداوند آنان را یاری و مورد تأیید قرار می‌دهد:

إنا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا فِي الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ ــ همانا ما فرستادگان خود و کسانی را که ایمان آوردند، یاری می‌کنیم در زندگی دنیا و در روزی که گواهان به پا خیزند (روز قیامت).[۳]

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أَقْدامَکُمْ ــ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و قدم‌های شما را پایدار می‌سازد.[۴] البته موارد مشابه دیگری نیز در قرآن وجود دارد که همین کافیست و با ذکر این مقدّمه به سراغ بحث می‌رویم:

۱) جایگاه آنان؟

ابوبکر، عمر و عثمان کارهای بسیاری انجام دادند که حکم خدا نبود و خلاف آن بود که اگر بخواهم نگاهی کوتاه به بلندترین قصیده‌های خلافی که آنان سرودند بیندازم باید بپرسم: آیا تکیه بر جایگاهی که شایستگی آن را نداشتند، زیر پا نهادن حکم خدا و فرمان رسول نبود؟ آیا گرفتن سرزمین فدک و سهم خمس و ارث سیّدة النّساء، نپذیرفتن سخن حضرت و شهادت ایشان و گواهان

۱- (22) سوره الحج: آیه 41.

۲- (30) سوره الروم: آیه 48.

۳- (۴۰) سوره غافر: آیه ۵۲.

۴- (۴۷) سوره محمّد ص: آیه ۸.

ایشان (همسر و پسران حضرت) ـ آنانی که خداوند تضمین پاکی آنهاست ـ و نپذیرفتن سند فدک، اینها همه خلاف حکم خدا و فرمان رسول نبود؟ و آیا اینکه برای رسیدن به این‌ها، سخنانی به پیامبر نسبت دادند که با آیات قرآن کریم معارض بود، خلاف فرمان خدا و پیامبرش نبود؟ این‌ها، تنها در کتاب‌های شیعیان نیست که ردّ پای این وقایع، در تاریخ ثبت شده و کتاب‌های مخالفین از ذکر این وقایع، سرشار است. در ادامه‌ی سخن، بسیار به جاست که برخی از این موارد را به تفصیل ذکر کنیم:

شهادت علیه زهرا؟!...

حضرت زهرا علیها السلام پس از آنکه به مسجد تشریف فرما شدند تا فدک را مطالبه نمایند، در میان خطابه خود چنین فرمودند: **حَسْبِي أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ أَيُّهَا النَاسُ أَمَا سَمِعْتُمْ رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِنَّ ابْنَتِي سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قالوا: اللّهمّ نعم، قد سمعناه من رسول الله صلّى الله عليه و آله. قَالَتْ: أَ فَسَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَدَّعِي الْبَاطِلَ وَ تَأْخُذُ مَا لَيْسَ لَهَا؟ أَ رَايْتُمْ لَوْ أَنَّ أَرْبَعَةً شَهِدُوا عَلَيَّ بِفَاحِشَةٍ أَوْ رَجُلَانِ بِسَرِقَةٍ أَ كُنْتُمْ مُصَدِّقِينَ عَلَيَّ. فأمّا أبو بكر فسكت، و أمّا عمر فقال: نعم، و نوقع عليك الحدّ. فقالت: كَذَبْتَ وَ لَؤُمْتَ، إِلَا أَنْ تُقِرَّ أَنَّكَ لَسْتَ عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، إِنَّ الَّذِي يُجِيزُ عَلَى سَيِّدَةِ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ شَهَادَةً أَوْ يُقِيمُ عَلَيْهَا حَدّاً لَمَلْعُونٌ كَافِرٌ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، لِأَنَّ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً، لَا تَجُوزُ عَلَيْهِمْ شَهَادَةٌ، لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ، مُطَهَّرُونَ مِنْ كُلِّ فَاحِشَةٍ، حَدِّثْنِي يَا عُمَرُ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ، لَوْ أَنَّ قَوْماً شَهِدُوا عَلَيْهِمْ أَوْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ بِشِرْكٍ أَوْ كُفْرٍ أَوْ فَاحِشَةٍ كَانَ الْمُسْلِمُونَ يَتَبَرَّءُونَ مِنْهُمْ وَ يَحُدُّونَهُمْ. قال: نعم، وما هم و سائر النّاس في ذلك إلا سواء قالت: كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ. مَا هُمْ وَ سَائِرُ النَاسِ فِي ذَلِكَ سَوَاءً، لِأَنَّ اللَّهَ عَصَمَهُمْ وَ نَزَّلَ عِصْمَتَهُمْ وَ تَطْهِيرَهُمْ وَ أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، فَمَنْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّمَا**

يُكَذِّبُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُـ حضرت فرمودند: همین مرا کفایت می‌کند. ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا نشنیدید که پیامبرخدا ﷺ می‌فرمود: همانا دخترم سرور زنان اهل بهشت است؟ گفتند: خدایا! شهادت می‌دهیم که ما این را از رسول‌خدا ﷺ شنیدیم. حضرت فرمودند: با این حال آیا سرور زنان اهل بهشت ادّعای باطل می‌کند و چیزی را می‌گیرد که متعلّق به او نیست؟! نظر شما چیست اگر چهار نفر در مورد من شهادت بدهند که مرتکب زنا شده‌ام یا دو مرد شهادت بدهند که دزدی کرده‌ام، آیا شما آن شهادت را علیه من، تصدیق می‌کنید؟

در این هنگام، ابوبکر سکوت کرد ولی عمر گفت: بله، و حد را بر تو جاری می‌کنیم.[1] حضرت فرمودند: دروغ گفتی و پستی خود را ثابت کردی مگر اینکه اقرار کنی که بر دین محمّد ﷺ نیستی. همانا کسی که علیه سرور زنان اهل بهشت، شهادتی را بپذیرد یا حدّی را بر او جاری سازد، یقیناً ملعون است و بدان چه خدا بر حضرت محمّد ﷺ نازل فرموده است، کافر است زیرا آن کسانی که «خداوند از آنان پلیدی را دور نموده و به پاکی ویژه‌ای اختصاص داده است»، هیچ شهادتی علیه آنان روا نیست زیرا آنان از هر بدی معصوم هستند و از هر فحشایی پاک هستند. ای عمر! به من بگو از اهل این آیه، اگر کسی علیه همه آنان یا یکی از آنان به شرک یا کفر یا فحشاء شهادت بدهد، آیا مسلمانان باید از آنان بیزاری بجویند و بر آنان حد جاری کنند؟ گفت: بله و جز این نیست که آنان و سایر مردم در این امر یکسان هستند. حضرت فرمودند: دروغ گفتی و کافر شدی، آنان و

۱- در برخی از متونی که این حدیث را نقل کرده‌اند، این جملات توسّط ابوبکر بیان می‌شود.

سایر مردم در این مورد یکسان نیستند. پس هرکس علیه آنان (سخنی را) تصدیق کند، به راستی که خداوند و پیامبرش را تکذیب کرده است.[۱]

آیا این، خلاف حکم خدا نیست؟ و برای تحقیق در صحّت این نقل، کافی است آن را به مخالفین عرضه کنید و ببینید چه می‌گویند.

کدام یک برترند زهرای مطهّره یا... ؟

در زمان خلافت ابوبکر اموالی از بحرین به مدینه آوردند. جابر بن عبدالله انصاری در مجلس ابوبکر حضور داشت. او چنین اظهار کرد: «پیش از اینکه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا بروند به من وعده فرمودند که وقتی اموال بحرین برسد، فلان مقدار از آن به تو خواهم داد». ابوبکر بدون اینکه از جابر گواه بخواهد، تنها به استناد اظهار او، همان مبلغ را به او بخشید.[۲] و همه می‌دانند که هیچ‌کس در حقّ جابر مدّعی مقام عصمت نشده است. از طرفی، مخالفین درباره‌ی حضرت زهرا علیها السلام گفته‌اند که ایشان از عمر و ابوبکر، برتر بودند.

با این مقدّمه حقیقت از دو حالت خارج نیست: یا ابوبکر درباره‌ی حقّ حضرت زهرا علیها السلام به ایشان ظلم روا داشت که با وجود اظهار حضرت و برتر بودن مقام ایشان از او، داشتن کارگزار در سرزمین فدک و ارائه سند فدک و گواهی شاهدان، سخن حضرت را نپذیرفت یا درباره‌ی دادن آن اموال به جابر خلاف حکم خدا، حکم کرد که قضاوت را به خواننده بیدار می‌سپارم... .

۱- کتاب سلیم، تحقیق محمدباقر انصاری: ۲۲۷.

۲- از کتاب‌های مخالفین: الکوکب الدرّي: ۱۲۵/۱۰، فتح الباري: ۳۷۵/۴، عمدة القاري: ۱۲۱/۱۲.

حق با کیست؟

عمر پیش از اینکه بمیرد، برای تعیین خلیفه پس از خودش، شورایی شش نفری تشکیل داد که عبارت بود از: امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، عبدالرّحمان بن عوف و داماد او عثمان، طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص. عمر دلیل انتخاب این افراد را چنین بیان کرد که پیامبر هنگامی که از دنیا رفتند، از آنان راضی بودند. عمر آنان را موظّف ساخته بود تا حدّاکثر سه روز پس از مُردن او، به مشورت بنشینند و یک نفر را از میان خود به عنوان خلیفه برگزینند. از طرفی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پیوسته می‌فرمودند: «علی با حق است و حق با علی است، همراه اوست هر کجا باشد». با توجّه به این مقدّمه به سراغ مقصود می‌رویم:

عمر دستور داده بود که اگر پنج نفر به کسی رضایت دادند و یک نفر مخالفت کرد، او را بکشند. و اگر دو تن در سویی و چهار تن در سویی دیگر بودند، آن دو تن را گردن بزنند و اگر سه نفر به کسی و سه نفر دیگر به شخص دیگری راضی شدند، طرفی را بگیرند که عبدالرّحمان در میان آنان باشد و گروه مقابل را گردن بزنند. و اگر پس از گذشت سه روز به توافق نرسیدند، همگی را گردن بزنند و مسلمانان، خود کسی را برگزینند.

گذشته از آنچه نباید می‌کردند و کردند امّا بایسته بود عمر مطابق با فرمایش پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، گروهی را غالب مقرّر می‌کرد که امیرالمؤمنین در میان آنان باشد و دلیل این باید، در کتاب خداست که می‌فرماید: «**ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**».[1] بنابراین باید هرچه را که پیامبر ما را بدان امر فرمود، انجام

۱- (۵) سوره المائدة: آیه ۴۹.

دهیم و آنچه ما را از آن بازداشت، رها کنیم. بگذریم و ادامه دهیم:

مخالفین معتقد هستند که تنها در سه حالت می‌توان ریختن خون کسی را مباح داشت: کسی که پس از احصان، زنا کند و کسی که پس از اسلام آوردن، مرتد شود و کسی که فرد دیگری را به قتل رسانده باشد. امیرالمؤمنین در نامه‌ای که برای شیعیان و دوستداران خویش ارسال فرمودند، درباره‌ی این شورا و افراد آن بیاناتی داشتند که در قسمتی از این نامه چنین آمده بود: «پس چگونه (عمر) دستور به کشتن کسانی می‌دهد که خدا و پیامبرش از آنان راضی شده‌اند؟ همانا این به راستی امری شگفت آور است». باز بگذریم و ادامه دهیم:

چون امیرالمؤمنین در همان نخستین روزهای پس از شهادت رسول‌الله ﷺ، بر ابوبکر احتجاج فرمودند و قرینه‌های دلالت کننده بر امامت و وصایت خویش را بیان داشتند، ابوبکر کلامی را به پیامبر نسبت داد که حضرت فرمودند: «ما اهل‌بیتی هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا اختیار فرمود و چنین نیست که خداوند، نبوّت و خلافت را برای ما، گِرد آورد». امیرالمؤمنین از او بر این بیان، گواه خواستند و عمر، ابوعبیده، سالم غلام ابی حذیفه و معاذ بن جبل همراه با او گواهی دادند. با توجّه به این، فرمایش امیرالمؤمنین را می‌شنویم: «همانا ما افرادی که در شورا بودیم، همگی زنده هستیم. می‌بینید که عمر مرا در جمع شوری قرار داد. اگر او و همراهانش بر رسول‌الله ﷺ سخن راستی را نسبت می‌دادند (که پیامبر فرموده باشند: خداوند نبوت و امامت را برای ما اهل‌بیت گرد نمی‌آورد)، آیا (عمر) ما را برای خلافت در شورا قرار داد، یا برای چیز دیگری؟ اگر گمان کنید که عمر آن شورا را برای کاری جز تعیین امارت، قرار داد، پس

عثمان را امارتی نیست (زیرا او براساس همین شورا انتخاب شد) و (نیز اگر چنین بود) حتماً (عمر) به ما دستور می‌داد درباره‌ی چیز دیگری به مشورت بنشینیم. و اگر شورا برای تعیین خلیفه بود، پس چرا (با وجود سخنی که به رسول‌الله نسبت می‌دادند) مرا با شما (در جمع شورا) قرار داد؟ بلکه باید مرا از شورا خارج می‌کرد (زیرا) می‌گفت رسول‌الله ﷺ اهل‌بیت خود را از خلافت بیرون رانده است و خبر می‌داد که برای آنان در خلافت، بهره‌ای نیست!!!».

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ادامه این کلام به طلحه و زبیر و عبدالرحمن ابن عوف و سعد نزدیک شدند و فرمودند: «اگر آن پنج نفر یا چهار نفر (که بر بیان این سخن از جانب پیامبر شهادت دادند)، بر رسول‌الله ﷺ دروغ بستند، پذیرفتن ولایت آنان بر شما حلال نیست. و اگر راست گفتند، برای شما پنج نفر یا چهار نفر حلال نبود که مرا با خود در شورا داخل کنید، زیرا (با توجّه به سخن آنان) داخل نمودن من در شورا، خلافی بر رسول‌الله ﷺ و ردّ (کلام) ایشان بود».[1] آیا ردّ کلام پیامبر رحمت، خلاف حکم خدا نیست که فرمود: «**فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ كَلِماتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُون**ـ به خدا و پیامبر او که مکّی است و به خدا و کلمات او ایمان دارد، ایمان آورید و او را پیروی کنید. باشد تا به هدایت درآیید»[2]؟... و فرمود: «**وَ مَنْ يُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبيلِ الْمُؤْمِنينَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّى وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصيراً**ـ و آن کس که با پیامبر مخالفت ورزید پس از آنکه هدایت بر او آشکار گشت و جز راه

۱- این بیانات به طور مفصّل در جای خود آورده شده است.

۲- (۷) سوره الأعراف: آیه ۱۵۹.

مؤمنان را پی رفت، ما او را بدان چه آن را دوست داشت، روی می‌گردانیم و بدو جهنم را می‌رسانیم و بد سرانجامی است».[۱]

قرآن به چه حکم می‌کند؟

و این کتاب خداست که چنین فریاد می‌کند: «**وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ ﴿۴۴﴾ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ ﴿۴۵﴾ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُون** ـ و آن که بدان چه خدا نازل فرموده است حکم نکند، پس هر آینه همانان هستند، کافران... ظالمان... فاسقان».[۲]

و درباره ظالمان می‌فرماید: **وَ ما لِلظّالِمينَ مِنْ أَنْصارٍ** ـ و برای ظالمین یاریگری نیست.[۳] ...**وَ الظّالِمُونَ ما لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصيرٍ** ـ هرگز برای افراد ستم‌پیشه نه سرپرستی و نه یاری‌گری نیست.[۴]

بَلِ اتَّبَعَ الَّذينَ ظَلَمُوا أَهْواءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرين ـ البته کسانی که ظلم کردند بدون دستاویزی از علم، هوای نفس خویش را پیروی کردند، پس کیست که آن کسی را که خدا گمراهش نموده، هدایت کند؟ در حالی که آنان را یاریگری نیست.[۵]

وَ تَرَى الظّالِمينَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلى مَرَدٍّ مِنْ سَبيلٍ ﴿۴۴﴾ وَ تَراهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْها خاشِعينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قالَ الَّذينَ آمَنُوا إِنَّ

۱- (۴) سوره النساء: آیه ۱۱۶.

۲- (5) سوره النّساء: آیات 45، 46 و 48.

۳- (2) سوره البقره: آیه 271 و (3) سوره آل عمران: آیه 193 و (5) سوره مائده: آیه 73.

۴- (۴۲) سوره الشوری: آیه ۹.

۵- (30) سوره الروم: آیه 30.

الْخاسِرينَ الَّذينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْليهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ أَلا إِنَّ الظّالِمينَ في عَذابٍ مُقيمٍ ﴿۴۵﴾ وَ ما كانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِياءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ سَبيلٍ ـ و ستمکاران را می‌بینی که چون عذاب را می‌بینند می‌گویند: آیا راهی برای بازگشت هست؟ و آنان را می‌بینی در حالی که به عذاب عرضه می‌شوند که از ذلّت خاشع شده‌اند. به گوشه‌ی چشم، می‌نگرند و در این حال ایمان‌آورندگان می‌گویند: همانا زیان‌کاران کسانی‌اند که به خود و خانواده‌ی خود در روز قیامت زیان رساندند. همانا ستمکاران در عذاب ویژه‌ی پایدار شده، به سر می‌برند. و برای آنان از میان سرپرستان، هیچ سرپرستی جز خدا نیست که آنان را یاری دهد و همانا آنکه خداوند گمراهش سازد، برای او هیچ راه (نجات)ی نیست.[۱]

درباره کافران نیز چنین می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكافِرينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعيرا ﴿۶۴﴾ خالِدينَ فيها أَبَداً لا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصيرا** ـ همانا خداوند کافران را لعنت نموده و برای آنان جهنّم را مهیّا ساخته است ﴿۶۴﴾ آنان برای همیشه در آنجا خواهند بود که نه سرپرستی و نه یاریگری نمی‌یابند.[۲]

وَ الَّذينَ كَفَرُوا لَهُمْ نارُ جَهَنَّمَ لا يُقْضى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَ لا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذابِها كَذلِكَ نَجْزي كُلَّ كَفُورٍ ﴿۳۶﴾ وَ هُمْ يَصْطَرِخُونَ فيها رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَيْرَ الَّذي كُنّا نَعْمَلُ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَ جاءَكُمُ النَّذيرُ فَذُوقُوا فَما لِلظّالِمينَ مِنْ نَصيرٍ ـ و همانا کسانی که کافر شدند، آتش جهنّم برای آنهاست. نه حکم مرگ آنان صادر می‌شود تا بمیرند و نه از عذاب آن بر آنان

۱- (42) سوره الشوری: آیات 45-47.

۲- (33) سوره الاحزاب: آیات 65-66.

کاسته می‌شود. این گونه هر فرد بسیار ناسپاس را جزا می‌دهیم. و آنان در آتش فریاد می‌زنند که پروردگار ما! ما را (از آتش) بیرون بیاور تا عمل نیکو انجام دهیم جز آنچه که انجام می‌دادیم. آیا شما را عمری ندادیم که در آن هر که پند می‌گرفت، پند گرفت و بیم‌دهنده به سوی شما آمد؟ بنابراین بچشید زیرا که ظالمان را هیچ یاری ـ کننده‌ای نیست.[۱]

وَ أَمَّا الَّذينَ كَفَرُوا أَ فَلَمْ تَكُنْ آياتي تُتْلى عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمينَ ﴿۳۱﴾ وَ إِذا قيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ السّاعَةُ لا رَيْبَ فيها قُلْتُمْ ما نَدْري مَا السّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلاَّ ظَنًّا وَ ما نَحْنَ بِمَسْتَيْقِنينَ ﴿۳۲﴾ وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ ﴿۳۳﴾ وَ قيلَ الْيَوْمَ نَنْساكُمْ كَما نَسيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هذا وَ مَأْواكُمُ النّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ ناصِرينَ ﴿۳۴﴾ ذلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا فَالْيَوْمَ لا يُخْرَجُونَ مِنْها وَ لا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ـ و امّا کسانی که کافر شدند، آیا جز این است که آیات من بر شما تلاوت شد و شما تکبّر ورزیدید و پیوسته گروهی مجرم بودید. و چون گفته شد همانا وعده خداوند حق است و در (آمدن) روز قیامت هیچ شکّی وجود ندارد، گفتید ما نمی‌دانیم که روز قیامت چیست (به آن ایمان نداریم) همانا ما تنها به یک پندار، گمان داریم و ما از شمار آنان که باور دارند، نیستیم. و زشتی کارهایی که انجام دادند، برای آنان آشکار شد و آنچه که (مؤمنان را) به خاطر آن مورد تمسخر قرار می‌دادند، گرداگرد آنان را فرا گرفت (خوشان مورد تمسخر قرار گرفتند). و گفته شود: امروز ما شما را از یاد می‌بریم همان‌گونه که شما دیدار امروز خویش را از یاد بردید و جایگاه شما آتش است.

۱- (35) سوره الفاطر: آیه 37 و 38.

برای شما هیچ یاری‌گری نیست. این بدان جهت است که شما نشانه‌های الهی را به مسخره گرفتید و زندگانی دنیا شما را مغرور ساخت. بنابراین امروز از آن‌جا خارج نشوند و فرصت استغفار به آنان داده نشود.[۱]

و در مورد فاسدان از زبان حضرت لوط چنین می‌فرماید: **قالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِين** ـ او گفت: پروردگارم! مرا بر گروه فسادگر یاری کن.[۲] این‌ها تنها تعداد اندکی از آیات در این باره بود. با این وجود آیا باز هم می‌توانیم بگوییم خداوند آنان را یاری کرده است؟!!

۲) آزار فرستاده‌ی الهی

نفس‌های رسول‌الله ﷺ به شماره افتاده بود و خورشید بابرکت عمر شریف او، به غروب می‌خزید. حضرت به لحظات احتضار خویش نزدیک می‌شدند و در بستر بیماری بودند، رنگ به رخ نداشتند و پیکر مبارک ایشان در حال لرزیدن بود و مکرّر از هوش می‌رفتند. چنین تصویری تمام پیکر جان را می‌لرزاند چه رسد که بخواهم ادامه بدهم امّا گریزی نیست. در آن لحظه‌ها که پیامبر عظیم الشّأن اسلام، اشرف اوّلین و آخرین، چنین حالی داشتند، عمر، سخنی راند که مولایم رسول‌الله، با آنکه ذرّه‌ای از رحمة للعالمین بودنش کاسته نشده بود، چنان آزرده خاطر گشت که او و همراهانش را از محضر خویش راند و تنها امیرالمؤمنین، صدّیقه‌ی کبری، امام مجتبی و سیّدالشّهداء را نزد خود نگه داشتند. او را چه می‌شد که این گونه فرد اوّل عالم خلقت را در چنین لحظاتی،

۱- (45) سوره الجاثیه: آیه های32-36.

۲- (29) سوره عنکبوت: آیه31.

این چنین بیازارد؟!

چون پیامبرخدا ﷺ قلم و دوات خواستند تا بنویسند چیزی را که امّت پس از آن هرگز گمراه نشوند، عمر گفت: «بدرستی که این مرد!!! قطعاً هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را بس است».[1] آیا او آیات قرآن را نشنیده بود که خداوند به پیامبرش فرمان می‌دهد: بگو من تنها آنچه را که بر من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم؟ آیا این علاوه بر خلاف حکم خدا، آزار پیامبرش نبود که خدا در این‌باره چنین فرموده است: «**إِنَّ الَّذينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهيناً** ـ همانا آن کسانی که خدا و پیامبرش را می‌آزارند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت فرموده و برای آنان عذابی بسیار خوارکننده آماده ساخته است»[2]؟

آزار رسول‌الله ﷺ، موجب لعنت خدا است که در این باره می‌فرماید: **وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصيراً** ـ و هر آن کس را که خداوند او را لعنت کند، هیچگاه

۱- گذشته از اجماع علمای شیعه، سران مخالفین نیز به عبارت‌ها و لفظ‌های گوناگون، این ماجرا را نقل کرده‌اند. این بیان در معتبرترین کتاب نزد مخالفین، یعنی صحیح بخاری در شش جا و نیز در صحیح مسلم آورده شده است: صحيح البخاري: ۳۹/۱ کتاب العلم، باب كتابة العلم و ج ۱۱۸/۲ و ج ۵/۴ و ۶ باب قول المريض از کتاب المرضی، و ج ۱۱/۶ باب مرض النبی و وفاته، و ج ۸۵/۴ کتاب الجهاد، باب جوائز الوفد. صحيح مسلم: ۷۶/۶ کتاب الوصيّة باب ترک الوصيّة. البته در کتاب‌های بسیار دیگری نیز این واقعه ذکر شده است که همین ما را کفایت می‌کند.

۲- (۳۳) سوره الأحزاب: آیه ۵۷.

برای او یاریگری نخواهی یافت.[۱]

۳) چرا چنین رفت؟

چرا عمر بن الخطاب با اجابت درخواست صاحب رسالت مخالفت کرد؟ آیا به راستی یک احساس و عاطفه غلیظ بود که نمی‌توانست زندگی بدون پیامبر را در باغ خاطر خویش به تصویر کشد؟ یا عمر از نیّت پیامبر آگاه بود و نمی‌خواست این نیّت عملی شود؟ پاسخ را از خود وی بشنویم:

عبدالله بن عبّاس می‌گوید: در روزهای آغازین خلافت عمر نزد او رفتم... به من گفت: ای عبدالله! از کجا می‌آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسرعمویت را در چه حال رها کردی؟ پنداشتم منظورش عبدالله بن جعفر است، گفتم: در حالی که با همسالان خود بازی می‌کرد. گفت: منظورم او نیست بلکه مقصودم سالار و بزرگ شما اهل‌بیت (علی) است. گفتم: او را در حالی رها کردم که با سطل نخل‌های فلان کس را آب می‌داد و در همان حال قرآن تلاوت می‌کرد.

گفت: عبدالله! خون شتران تنومند قربانی بر گردن تو باشد اگر پاسخ آنچه را از تو می‌پرسم از من پوشیده داری، آیا هنوز در دل او چیزی از امر خلافت باقی مانده است؟ گفتم: آری. گفت: آیا می‌پندارد که پیامبر به خلافت او نص و تصریح کرده است؟ گفتم: آری و این مطلب را هم برای تو اضافه می‌کنم که از پدرم درباره آنچه علی علیه‌السلام ادّعا دارد پرسیدم، او گفت: (علی) راست می‌گوید. عمر گفت: آری، پیامبر در مورد خلافت او سخنی گفت ولی نه آن گونه که حجّتی را ثابت کند و عذری باقی نگذارد. آری زمانی درباره آن (خلافت علی)

۱- (5) سوره النساء: آیه 53.

چاره‌اندیشی می‌کرد البته پیامبر در بیماری خود می‌خواست به نام او تصریح کند و من به جهت محبّت به اسلام و حفظ آن از آن کار جلوگیری کردم! سوگند به خدای این خانه(کعبه)! قریش هرگز گرد علی جمع نمی‌شدند و اگر علی خلیفه می‌شد، عرب از همه سو بر او هجوم می‌آورد و پیمان می‌شکست.[۱]

پس موضوع محبّت افراطی به رسول خدا صلی الله علیه و آله مطرح نیست و در منطق وحی و به حکم عقل هم، جایگاه عمر بن الخطاب نه چنان بود که مصلحت جامعه اسلامی را بهتر از پیامبر رحمت تشخیص دهد و نه با حضور خاتم انبیای الهی حقّ اظهار و اعمال نظر و سلیقه خود را داشت و این ادّعا که مردم بر گرد علی اجتماع نمی‌کردند یا پیمان می‌شکستند، عذر و بهانه‌ای بی‌پایه است که نمی‌تواند توجیه کننده جسارت و اهانت به وجود اقدس صاحب رسالت باشد.

این کار او، سرپیچی از فرمان پیامبرخدا صلی الله علیه و آله نیز بود که خداوند در این باره می‌فرماید: **وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أَبَداً** ﴿ **حَتَّى إِذا رَأَوْا ما يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً** ـ و هر آن کس که سرپیچی کند خدا و پیامبرش را، پس همانا برای اوست آتش جهنّم که در آن جاویدانند ﴾

۱- از کتاب‌های مخالفین: شرح نهج البلاغة، إبن أبي‌الحديد: ۱۲/۲۰-۲۱و ج۳۸/۱۵۶. ر.ک: التّحفة العسجديّة: ۱۴۴.

ر.ک: کشف اليقين: ۴۷۰، کشف الغمة: ۴۷/۲، الدّرجات الرّفيعة: ۱۵۵، غاية المرام: ۲۴۱/۱ ب۱۴ و ج۹۲/۶ ب۷۳، پاورقی نهج الحق: ۲۷۴، الصّراط المستقيم: ۵/۳، قاموس الرّجال: ۳۹۸/۶ و ج۱۸۸/۷، بهج الصّباغة: ۳۸۱/۴ و ج۲۴۴/۶، نفحات اللّاهوت: ۸۱ و ۱۱۸-۱۲۱، حلية الأبرار: ۳۲۰/۲ ب۳۷.

تا آنجا که چون آنچه را بدان وعده داده شده بودند، دیدند، به زودی خواهند دانست چه کسی یاور کمتر و تعداد کمترین را دارد.[۱]

این داستان ادامه دارد...

حال بشنوید عمر درباره خلافت، چه می‌گوید: عبدالله بن عباس گوید: در یکی از سفرهای عمر به شام همراه او رفتم. روزی بر شتر خود به تنهایی حرکت می‌کرد و من هم در پی او بودم. به من گفت: ای پسر عباس! از پسر عمویت (امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام) نزد تو شکوه می‌کنم. از او خواستم تا مرا در این سفر همراهی کند، نپذیرفت و همواره می‌بینم که دلگیر و ناراحت است. تو گمان می‌کنی دلگیری (گلایه‌مندی) او از چیست؟ گفتم: تو خود می‌دانی. گفت: گمان می‌کنم از این که خلافت را از دست داده است اندوهگین است. گفتم: آری سبب اصلی همان است. عمر گفت: او چنین باور دارد که پیامبر حکومت را برای او می‌خواست ولی خداوند تعالی آن را اراده نفرموده و نخواسته. چه می‌شود (کرد)؟ پیامبر چیزی می‌خواست و خداوند غیر از آن را ـ مراد خداوند برآورده شد و مراد رسول خدا برآورده نشد! مگر هر چه را که رسول خدا اراده کند انجام می‌شود؟! او می‌خواست عمویش مسلمان شود ولی خداوند آن اراده را نفی کرد و او مسلمان نشد.[۲]

عمر چگونه جرأت می‌کند قداست رسول خدا را بشکند و اراده‌ی او را در مقابل اراده‌ی خداوند قرار دهد؟ آیا این بهتانی بزرگ و دروغی آشکار نیست؟

۱- (72) سوره جن: آیه 24-25.

۲- از کتاب‌های مخالفین: شرح نهج البلاغة إبن أبي الحديد: ۱۲/۷۸-۷۹.

آیا در ماجرای غدیر رسول خدا براساس امر لا یتغیّر و صریح الهی، علی علیه‌السلام را به جانشینی خود منصوب نفرمود و عمر و ابوبکر و عثمان با همراهانشان، از نخستین کسانی نبودند که براساس امر رسول‌خدا، به امیرالمؤمنین تبریک و شادباش گفتند و او را بدین لقب صدا زدند؟ آیا همان جا نبود که از پیامبر پرسیدند: این امر از جانب خداست یا خودت؟ فرمود: از جانب خداست و من...؟ و آیا این آیات قرآن نیست که به صراحت اعلام می‌دارد که پیامبر جز به انجام آن چه مأمور باشد، مبادرت نمی‌ورزد؟

رسول خدا براساس اراده الهی به معرّفی علی علیه‌السلام و اعلام داشتن حقوق او بدون هیچ پرده‌پوشی موظّف بود و این مهم را به خوبی به انجام رساند: در ابتدای آشکار نمودن بعثت تا ماجرای غدیر و پس از آن و حتّی تا درون بستر شهادت. از طرفی هیچ‌گونه مشابهت و مناسبتی میان غصب حقّ مشروع امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جانب غاصبان با سرپیچی ابولهب از پذیرش اسلام وجود ندارد. ایمان نیاوردن ابولهب موجب شد او خود را به منجلاب گمراهی گرفتار سازد ولی اسلام و پیامبر و مسلمانان هرگز از این کار خسارتی ندیدند، امّا محرومیّت حکومت اسلامی از اینکه امام علی علیه‌السلام خلیفه باشد، ظلمی بزرگ و پایان‌ناپذیر بر تمام ادیان توحیدی بوده و هست. کدامین توجیه را می‌توان برای این اهانت و افترای بزرگ دست و پا کرد که پیامبر رحمت اراده‌ای جز امر و خواست الهی داشت؟؟؟

آیا تو را کفایت نمی‌کند؟...

پرسش سیزدهم: شیعه در مورد آیه‌ی کریمه‌ی «یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون» (آیه هشت سوره‌ی صف) می‌گویند: مقصود این است که می‌خواهند ولایت امیرمؤمنان را با دهان‌های خود خاموش کنند امّا خدا نور خود یعنی امامت و ولایت را کامل می‌گرداند. سؤال این است که آیا خداوند نور خویش را با گسترش اسلام کامل کرد یا دادن امامت و ولایت به علی علیه السّلام و اهل‌بیت علیهم السّلام؟

پاسخ: حتّی اگر نور خدا را اسلام بدانند و گسترش اسلام را اتمام نور خدا، اسلام با ولایت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام کامل شد و خداوند به این اسلام رضایت داده است و نزد خداوند هیچ دین دیگری جز اسلام پذیرفته نیست: «**وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ** ـ و هر کس جز اسلام را به عنوان دین بپذیرد، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از شمار زیان‌کاران است».[1]

امّا اگر بگویند چنین نیست یا جز این است خواهیم گفت: احادیثی که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره امامت و ولایت امیرالمؤمنین و اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد شده است یک سو، آیاتی که در قرآن درباره‌ی وجوب اطاعت از پیامبر آمده است از یک

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۸۶.

سو و آیاتی که درباره‌ی سرپیچی از فرمان حضرت آمده است از سویی دیگر، با این همه آیا ممکن است اسلام بدون ولایت اهل‌بیت، اسلامی باشد که خداوند پذیرفته باشد؟ «**فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُون** ـ با این وجود شما را چه می‌شود، چگونه حکم می‌کنید»؟[1]

۱- (۱۰) سوره یونس علیه‌السلام: آیه ۳۶.

پرسش چهاردهم: اگر ولایت علی بن ابی طالب علیهما السّلام و فرزندان او رکنی از ارکان ایمان است چرا این رکن ایمان، در قرآن یاد نشده است؟

پاسخ: در بحث صحابه و آیه انقلاب به تفصیل درباره‌ی این موضوع صحبت شده است. برای توضیح بیشتر تنها اشاره‌ای به برخی از آیات در این باره خواهیم داشت. آیاتی که درباره امر امامت نازل شده‌اند بسیار است و ما برخی از مشهورترین این موارد را یادآور می‌شویم:

آیاتی که در غدیر خم بر پیامبر نازل شد که عبارتند از آیات:

تبلیغ: «**یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النّاس** ـ ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است، ابلاغ کن که اگر چنین نکنی همانا رسالت پروردگار را به انجام نرسانده‌ای و هر آینه خداوند تو را از مردم نگاه می‌دارد»،

اکمال: «**الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ كَفَرُوا مِنْ دینِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دینَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضیتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِیناً** ـ امروز کافران از دین شما ناامید شدند بنابراین از آنان نهراسید و از من بترسید. همانا امروز دین شما را برایتان کامل ساختم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و برای شما به عنوان

دین، به اسلام راضی شدم».

و آیات ابتدای سوره معارج: «**سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ** ـ درخواست‌کننده‌ای، عذابی خواست که (بر او نازل و) واقع شد. در مقابل آن عذاب کافران را دور کننده‌ای نیست».

و آیات دیگری چون: آیه مباهله: «**فَمَنْ حاجَّكَ فيهِ... فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبينَ** ـ (به مسیحیان نجران) بگو: بیایید فرزندان خودمان و فرزندان شما و زنان خودمان و زنان شما و جان خودمان و جان شما را بخوانیم سپس دعا کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم».

آیه ولایت: «**إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ** ـ به راستی همانا تنها سرپرست و صاحب‌اختیار شما خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند. آنان‌که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند».

آیه اولی الأمر: « **يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُم** ـ ای کسانی که ایمان آوردید! خداوند و پیامبرش و اولی الامر از خودتان را پیروی کنید».

و آیات بسیار دیگری: «**يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتيلاً** ـ روزی که هر گروهی را به نام پیشوایان آنان بخوانیم. هرکس نامه اعمالش به دست راست او داده شود، آنان هستند که

نامه‌هایشان را بخوانند و اندک ظلمی به آنان نشود».[۱]

«**وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ** ـ و آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کردند و به آنان فعل کارهای نیکو و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات را وحی نمودیم، و آنان تنها ما را می‌پرستیدند».[۲]

«**وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذي تَساءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحام** ـ از (نافرمانی) خدایی بپرهیزید که درباره او و ارحام (اهل‌بیت پیامبر) مورد بازخواست قرار می‌گیرید».

«**وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ** ـ آنان را بایستانید که مورد بازخواست هستند».

«**عَمَّ يَتَساءَلُون عَنِ النَّبَإِ الْعَظيمِ الَّذي هُمْ فيهِ مُخْتَلِفُون** ـ درباره چه چیزی می‌پرسند؟ درباره‌ی خبری بسیار شگفت‌انگیز، که درباره آن اختلاف دارند».

«**أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظيماً** ـ آیا نسبت به مردم به خاطر آنچه خداوند از فضل خود به آنان داده است، رشک می‌برند؟ پس هرآینه به آل‌ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و آنان را ملک عظیمی ارزانی داشتیم».

«**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقين** ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای خدا پیشه سازید و همراه با صادقان باشید».

«**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ**

۱- (۱۷) سوره الإسراء: آیه ۷۲.

۲- (۲۱) سوره الأنبیاء: آیه ۷۴.

أَبيكُمْ إبْراهيمَ هُوَ سَمّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِنْ قَبْلُ وَ في هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ فَأَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلى وَ نِعْمَ النَّصير ـ ای کسانی که ایمان آوردید! رکوع کنید و سجده گزارید و پروردگارتان را بپرستید و کار نیکو انجام دهید، باشد تا رستگار شوید. و در راه خدا آن‌گونه که جهاد در راه او شایسته است، جهاد کنید. همانا او شما را برگزیده و در دین بر شما هیچ سختی ننهاده است. ملّت پدر شما ابراهیم که او شما را از پیش (در کتاب‌های آسمانی) و در این (قرآن) مسلمین نام نهاد تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز گزارید و زکات دهید و به خدا چنگ زنید که او سرپرست و یاور شماست که خوب سرپرست و خوب یاوری است».

«**وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَني لا يُشْرِكُونَ بي شَيْئا** ـ خدا کسانی از میان شما را که ایمان آوردند و کارهای نیکو انجام دادند وعده داد که قطعاً آنان را در زمین جانشین قرار دهد همان‌گونه که افراد پیش از آنان را جانشین ساخت و برای آنان دین ایشان را که برایشان بدان خشنود گشته است، حتماً پیروز گرداند و آنان را پس از هراسی که داشتند، امنیّت دهد تا من (خدا) را بپرستند و چیزی را با من همتا قرار ندهند».

«**وَ نُريدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُون** ـ و ما می‌خواهیم بر کسانی که در زمین ضعیف داشته شدند منّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان قرار دهیم و برای آنان در زمین عظمت قرار دهیم و از

جانب ایشان به فرعون و هامان و سپاهیانشان آنچه را از آن می‌ترسند نشان دهیم».

«**وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فيما كانُوا فيهِ يَخْتَلِفُون** ـ پس از میان آنان پیشوایانی را قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند و این هنگامی بود که صبر پیشه ساختند در حالی که به نشانه‌های ما ایمان داشتند. همانا پروردگارت اوست که در روز قیامت میان آنان جدایی افکند درباره آنچه در مورد آن با یکدیگر اختلاف داشتند».

«**إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هاد** ـ هر آینه تو بیم‌دهنده هستی و برای هر گروهی هدایت‌گری است».

شایان ذکر است که در ذیل این آیات و آیات بسیار دیگر، در کتاب‌های مخالفین، احادیث و اخباری بسیار ذکر شده است که همه بر برتری امیرالمؤمنین و خلافت بلافصل ایشان دلالت می‌کند. امّا آن کسی را که خداوند با آنکه بر حق آگاهی دارد، گمراه سازد، چه کسی او را هدایت‌گر خواهد بود؟ که خداوند می‌فرماید:

«**أَ فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلى بَصَرِهِ غِشاوَةً فَمَنْ يَهْديهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ** ـ آیا ندیدی آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود قرار داد؟ خداوند او را با علم خود گمراه ساخت و بر گوش و قلب او مهر کوبید و بر چشم او پرده پوشانید. با این وجود

پس از خدا، کیست که او را هدایت کند؟ آیا متذکّر نمی‌شوید».[۱]

پاسخ را دادم امّا می‌خواهم نکته ای را یادآور شوم: اینان نپذیرفتن ابوبکر و عمر و عثمان را به عنوان خلیفه‌ی پیامبرﷺ، به منزله‌ی کفر و شرک می‌دانند. حال ما می‌پرسیم: برای داشتن چنین باوری، به چند آیه از قرآن کریم استناد می‌کنند؟ آیا خلیفه انگاشتن آنان، نادیده گرفتن خدا و رسول، بلکه انکار کردن و افترا بستن به آنان نیست؟ «**قُلْ بِئْسَما يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِين** ـ بگو: اگر در شمار مؤمنین هستید، چه بد است آنچه ایمانتان شما را بدان امر می‌کند».[۲]

بیعت با ابوبکر مشروعیّت داشت؟!

بسیار شایسته است که پرسش‌های دیگری را نیز مطرح کنیم و ببینیم برای آن‌ها، چه پاسخی رواست. چرا می‌خواهند ابوبکر را خلیفه‌ی رسول‌الله بدانند و دلیل آنان چیست؟ و آیا اصلاً دلیلی دارند؟ برای اثبات نامشروع بودن بیعت ابوبکر، دلایل بسیاری وجود دارد امّا برای نمونه چند مورد از مهم‌ترین آن‌ها را بیان می‌کنیم:

1) شیعیان اهل بیت و پیروان خلفا، اتّفاق نظر دارند که صدّیقه‌ی طاهره فاطمه زهراعليها‌السلام در حالی از دنیا رفتند که با ابوبکر بیعت نکردند. آنان در معتبرترین کتاب‌های خود آورده‌اند: «حضرت فاطمه‌عليها‌السلام سرور بانوان اهل‌بهشت است».[۳]

۱- (۴۵) سوره الجاثیة: آیه ۲۴.

۲- (۲) سوره البقرة: آیه۹۴.

۳- صحیح البخاري: ۲۱۹/۴، الصّواعق المحرقة: ۱۹۱باب احادیث وارده درباره اهل بیت مثل فاطمه، مکتبة قاهره- مصر، کنزالعمّال: ۹۶/۱۲ ح۳۴۱۵۸، ینابیع المودّة: ۵۳/۲.

و نیز حدیثی را از پیامبر نقل کرده‌اند که: «**من مات و لیس في عنقه بیعة مات میتة جاهلیّة** ـ هرکس بمیرد در حالی که بیعت امامی بر گردن نداشته باشد، به مرگ جاهلیّت مرده است».[۱] یا به این لفظ: «**مَنْ لَمْ یَعْرِفْ إِمٰامَ زَمٰانِهِ مٰاتَ مِیتَةً جٰاهِلِیَّةً** ـ هرکس بدون معرفت امام زمان بمیرد، به مرگ جاهلیّت (کافر) مرده است».[۲]

البته متن صحیح آن به این صورت است: «**مَنْ مٰاتَ وَ هُوَ لٰا یَعْرِفُ إِمٰامَ زَمٰانِهِ مٰاتَ مِیتَةً جٰاهِلِیَّةً**»[۳] که شیخ مفید رحمه‌الله می‌فرماید: **فأمّا الخبر فهو المتواتر عن النّبيّ صلی‌الله‌علیه‌وآله أنّه قال**: «**مَنْ مٰاتَ وَ هُوَ لٰا یَعْرِفُ إِمٰامَ زَمٰانِهِ مٰاتَ مِیتَةً جٰاهِلِیَّةً**» **و هذا صریح بأنّ الجهل بالإمام یخرج صاحبه عن الإسلام** ـ و امّا این خبر به صورت متواتر (به سندهای بسیار) از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است که حضرت فرمود: «هرکس بمیرد و معرفت به امام زمان خود نداشته باشد، به مرگ جاهلیّت مرده است». و این خبر با صراحت اعلام می‌کند که جهل به امام، صاحب آن (کسی که به امام معرفت ندارد) را از اسلام خارج می‌کند (کافر می‌شود).[۴]

۱- صحیح مسلم: ۲۲/۶.

۲- صحیح مسلم: ۱۰۷/۸ بنابر نقل ملحقات الإحقاق: ۸۵/۱۳.

۳- این حدیث در کتاب‌های شیعه مانند الکافي: ۳۰۸/۱ ح۳، الغیبة، النّعماني: ۳۳۰ ح۵، کمال الدّین: ۴۱۲/۲ ح۱۰، حلیة الأولیاء: ۲۲۴/۳ و در کتاب‌های مخالفین مانند مسند احمد: ۹۶/۴ و مجمع الزّوائد: ۲۱۸/۵ و بسیاری منابع دیگر آمده است. برای آگاهی کامل از تمام منابع این حدیث، به کتاب های: موسوعة الإمامة في نصوص أهل السّنّة جلد پنجم صفحات ۲۷۱ الی ۲۹۹ و کتاب شناخت امام یا راه رهائی از مرگ جاهلی مراجعه کنید.

۴- الإفصاح: ۲۸ ضمن سلسلة مؤلّفات الشّیخ المفید رحمه‌الله: ج۸.

از آنجا که حضرت فاطمه علیها السلام، بدون بیعت با ابوبکر از دنیا رفتند، دو حالت بیشتر وجود ندارد: یا بدون داشتن امامی از جانب خداوند، از دنیا رفته‌اند یا به امامت شخصِ دیگری جز ابوبکر، راضی شده‌اند سپس به سوی بهشت، نزد پدرشان بال گشوده و پر کشیدند. حالت نخست درباره‌ی بانویی که سرور بانوان بهشت است، محال و غیرقابل تصوّر است. بنابراین تنها چیزی که می‌توان به آن معتقد بود این است که حضرت به امامت شخصی راضی شده‌اند و با او بیعت کرده‌اند. از سویی هم با ابوبکر بیعت نکردند که اگر خلافت، حقّ ابوبکر و بیعت با او امر الهی و واجب بود، دختر گرامی پیامبر، صدّیقه‌ی طاهره فاطمه زهرا علیها السلام بدون هیچ تأمّل یا تأخیری با او بیعت می‌فرمود، امّا چنین نکرد و در حالی که بر او خشمگین بود جهان را وداع گفت.

با وجود چنین حقیقت‌هایی باید دید مخالفین درباره‌ی ایشان چه می‌گویند، آیا در بهشت هستند و سرور زنان آنجا یا نستجیر بالله... . مسلّم است که دو راه بیشتر پیش رو ندارند: یا باید به ناحق بودن حکومت ابوبکر اعتراف کنند یا... . ببینید کدام‌یک را برمی‌گزینند.

2) از سوی دیگر در حدیث صحیحی که در منابع شیعیان و مخالفین وجود دارد آمده است که پیامبر عظیم الشّأن اسلام فرمودند: «خداوند به سبب غضب فاطمه غضب می‌کند و به رضایت او راضی می‌شود».[1] یا به این عبارت: «ای

۱- بحارالانوار: ۱۹/۴۳ و ۴۴ و ۵۳.

و از کتاب‌های مخالفین: المستدرك علی الصحیحین: ۱۵۴/۳، کتاب معرفة الصحابة، دارالمعرفة بیروت؛ المعجم الکبیر، طبرانی: ۱۰۸/۱ ح ۱۸۲؛ ینابیع المودّة: ۵۶/۲ ب ۵۵.

فاطمه! همانا خداوند به سبب غضب تو، غضبناک شده و به سبب خشم تو خشمگین می‌شود».[۱] و رضایت و غضب ایشان، رضایت و غصب پیامبر صلی الله علیه و آله معرّفی شده است: «**إنَّما فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّي فَمَن اَغضَبَها فَقَد اَغضَبَني** ـ به درستی که فاطمه، پاره تن من است. بدین جهت هرکس او را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته است».[۲] و نیز فرموده‌اند: «**يُرْضِينِي مٰا أَرْضٰاهٰا وَ يُؤْذِينِي مٰا آذٰاهٰا** ـ مرا خشنود سازد آنچه او را رضایت بخشد و به حقیقت مرا بیازارد آنچه وی را آزرده باشد».[۳] یا به این لفظ: «**إنَّمٰا ابْنَتِي بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيبُنِي مٰا رٰابَهٰا وَ يُؤْذِينِي مٰا**

۱- از کتاب‌های مخالفین: المستدرك حاكم: ۱۵۴/۳[۱۶۷/۳ ح ۴۷۳۰] و پس از ذکر این حدیث، به آن مهر صحّت زده است، ذخائرالعقبی: ۳۹، التّذکرة، سبط ابن الجوزی: ۱۷۵ [ص ۳۱۰]، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ۵۲/۱، کفایةالطّالب: ۲۱۹ [۳۶۴ب ۹۹]، شرح المواهب، زرقانی: ۲۰۲/۳، کنوز الدقائق، مناوی: ۳۰ [۵۷/۱]، أخبار الدّول، قرمانی پاورقی الکامل: ۱۸۵/۱[۲۵۷/۱]، کنز العمّال: ۱۱۱/۷ [۶۷۴/۱۳ ح ۳۷۷۲۵]، تهذیب التهذیب: ۴۴۳/۱۲ [۴۶۹/۱۲]، الإصابة: ۳۷۸/۴ [رقم ۸۳۰]، الصواعق المحرقة: ۱۰۵ [ص ۱۷۵]، ینابیع المودّة: ۱۷۳ [۱۷۰/۱ ب ۵۵].

۲- بحارالانوار: ۳۹/۴۳، مناقب ابن شهرآشوب: ۱۱۲/۳ باب مناقب فاطمة.

و از کتابهای مخالفین: صحیح البخاري: ۲۱۰/۴، ینابیع المودّة: ۵۲/۲ ب ۵۵ ح ۱۸، کنزالعمّال: ۱۰۸/۱۲ ب ۲ ح ۳۴۲۲۲.

۳- از کتاب‌های مخالفین: سیّدات نساء اهل الجنة، عبد العزیز الشناوی: ۱۵۴ قال: و یؤذي النبي علیه الصلاة و السلام ما یؤذیها، فعن أبي حنظلة أن النبي صلی اللّه علیه و سلم قال: انما فاطمة بضعة مني- أي قطعة لحم- فمن أذاها فقد أذاني و یغضب النبي علیه الصلاة و السلام ما یغضبها، یقول عبد اللّه بن الزبیر: قال صلی اللّه علیه و سلم: انما فاطمة بضعة مني یؤذیني ما

آذاها ـ همانا دخترم پاره‌ای از من است. ناراحت می‌کند مرا آنچه او را ناراحت کند و می‌آزارد مرا آنچه او را بیازاد».[۱]

بنابر این احادیث که همه در معتبرترین کتاب‌ها نزد مخالفین وجود دارد، چون حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر بیعت نکردند، پس بیعت با ابوبکر چیزی نیست که خدا بدان رضایت داده باشد و به هیچ عنوان مشروعیّت ندارد که اگر نه چنین بود، حضرت زهرا بدون بیعت کردن با او دنیا را ترک نمی‌کردند و به بیعت با او رضایت می‌دادند. همچنین با توجّه این که صدّیقه‌ی کبری علیها السلام، ناخشنود از ابوبکر به شهادت رسیدند، باید دید غضب ایشان که غضب خدا و شامل حال ابوبکر (و عمر) است، چه پیامدی دارد؟ قرآن درباره‌ی کسی که خداوند بر او غضب کند می‌فرماید: «**وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوى** ـ و آنکه غضب من بر او فرود آید، هرآینه هلاک شده است».[۲]

3) در ذیل عنوان جنگ با خدا! بیان شده است که خداوند در آیه مباهله، امیرالمؤمنین را نفس رسول‌الله معرّفی فرموده است (بدین معنا که جایگاه ایشان نزد خدا، همان جایگاه رسول‌الله است جز اینکه پیامبر نیستند) و پیامبر بسیار

أذاها و يغضبني ما يغضبها و ينصبني ما أنصبها، الصواعق المحرقة: ۱۸۸ عبداللطيف- مصر.

۱- از کتاب‌های مخالفین: صحيح مسلم: ۱۴۱/۷، صحيح البخاري: ۱۵۸/۶، صحيح إبن حبان: ۴۰۶/۱۵، مسند احمد: ۳۲۸/۴، سنن إبن ماجة: ۶۴۴/۱، سنن أبي داود: ۴۶۰/۱، سنن التّرمذي: ۳۵۹/۵، السنن الكبرى، بيهقى: ۳۰۷/۷ و ج ۲۸۸/۱۰-۲۸۹، السنن الكبرى، نسّائى: ۹۷/۵ و ۱۴۷، المعجم الكبير، طبرانى: ۴۰۴/۲۲، فضائل الصحابة، نسّائى: ۷۸.

۲- (۲۰) سوره طاها صلی الله علیه و آله: آیه ۸۲.

درباره‌ی امیرالمؤمنین فرمودند: **عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْه** ـ علی از من است و من از علی هستم. همچنین بارها فرمودند: **عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ مٰا دٰار** ـ علی با حق است و حق با علیست، همراه اوست هر کجا که باشد. و این‌ها بدان معناست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در هر زمان، نسبت به هر موضوعی هر موضعی اتّخاذ نمایند، همان عین حق خواهد بود. بنابراین بیعت نکردن امیرالمؤمنین با ابوبکر نشان می‌دهد که این بیعت حق نیست و مشروعیّت ندارد.[1]

4) از سوی دیگر بیان به سرعت و صراحت اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خلفا بیعت کرده‌اند، چیزی نیست که حتّی نزد خود آنان به اثبات رسیده باشد؛ زیرا مدّعی شده‌اند امیرالمؤمنین علیه‌السلام با ابوبکر بیعت کردند امّا در عین حال در زمان این بیعت اختلاف دارند. گفته‌اند: چند روز، چهل روز، هفتاد و دو روز، هفتاد و پنج روز، سه ماه و هشت ماه پس از شهادت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، و گروهی دیگر گفته‌اند: پس از شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام با آنکه در زمان شهادت آن حضرت نیز اختلاف دارند.

امّا در این رابطه مورد پذیرش‌ترین قول را، شش ماه پس از شهادت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و بلافاصله پس از شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام می‌دانند:

فأبى ابوبكر أن يدفع إلى فاطمة شيئا فوجدت فاطمة على ابي بكر في ذلك. قال: فهجرته فلم تكلّمه حتّى توفّيت و عاشت بعد رسول‌الله ستّة أشهر فلما توفّيت دفنها زوجها علي بن أبي طالب ليلاً و لم يؤذن بها ابابكر و صلّى عليها علي... و لم يكن

۱- تحقیق در بیان عدم بیعت حضرت با او، گذشت و در ادامه نیز به برخی دلایل آن استناد می‌شود.

بایع تلك الأشهر ـ (حضرت زهرا حقوق خود را از ابوبکر مطالبه کردند) ابوبکر از اینکه به حضرت فاطمه چیزی (از حقوقشان را) بدهد، امتناع کرد. حضرت فاطمه در این باره بر ابوبکر خشمگین و غضبناک شد. راوی گوید: بدین جهت با او قطع رابطه کرد. دیگر با او سخن نگفت تا آنکه از دنیا رفت و پس از پیامبر شش ماه زندگی کرد. چون درگذشت، شوهرش علی بن ابی طالب، او را شبانه دفن نمود و ابوبکر را خبردار نکرد و خود بر او نماز گزارد... در ماه‌هایی که حضرت زهرا علیها السلام، پس از پیامبر، زنده بودند، علی با ابوبکر بیعت نکرد.[۱]

این متن حاکی از این است که امام، به مدت شش ماه از بیعت با ابوبکر سرباز زدند. امّا با توجّه به آنچه خودشان نقل کرده‌اند، این بیعت هر مقدار و به هر دلیلی به تأخیر افتاده باشد، به معنای عدم مشروعیّت آن است؛ زیرا اگر خلافت، حقّ ابوبکر و بیعت با او امر الهی و واجب بود، چرا امیرالمؤمنین بایستی تا شش ماه با او دست بیعت ندهند؟ و همین ما را بس است؛ زیرا عاقبتِ نداشتنِ اعتقاد به امام از جانب خدا، آشکار است و چنانچه حضرت در این مدّت و پیش از بیعت‌ـ کردن از دنیا می‌رفتند و امامی از جانب خدا نداشتند... از بیان شرمنده‌ام. پناه می‌برم به خدا از اینکه چنین بگویم یا بنویسم یا بیاندیشم و در حقّ تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ، چیزی جز سروری دو عالم را معتقد باشم.

در احادیث بسیاری وارد شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام روز قیامت، پرچم

۱- صحیح مسلم: ۱۵۴/۵، صحیح البخاري: 82/5، شرح مسلم: 77/12، عمدة القاري: 258/17، صحیح إبن‌حبان: 153/11 و ج 573/14، نصب‌الرّایة: 360/2 وبسیاری از کتاب‌های دیگر که نزد مخالفین معتبرند.

اسلام را بر دوش دارند و بر سر حوض کوثر، بـر پیـامبر وارد مـی‌شـوند و خـود حضرت و شیعیان ایشان‌اند رسـتگاران و در بهشـت همسـایگان رسـول‌الله. حـال درباره‌ی امیرالمؤمنین چه می‌گویند؟

بنابراین (با توجّه به اینکه معتقداند حضرت پس از مدّتی بیعـت کردنـد) چـون تأخیر امیرالمؤمنین در بیعت با ابوبکر بر عدم مشروعیّت آن دلالـت دارد، دلیلـی وجود ندارد که امیرالمؤمنین بخواهند این کـار را مـدّتی پـس از شـهادت پیـامبر اکرمﷺ یا پس از شـهادت حضـرت زهـراعليها‌السلام انجـام داده باشـند و بـه غصـب جایگاهی که خداوند برای ایشان قرار داده بود، راضی شوند چـرا کـه دلیـل عـدم بیعت کردن حضرت پس از شهادت رسول اکرمﷺ تا پـیش از شـهادت حضـرت زهراعليها‌السلام و پس از آن، همواره بر جای خود باقی بود و آن عدم مشروعیّت بیعت با ابوبکر بود و این هرگز برطرف نشد.

جالب است نکته‌ای را بدانیم: شاید کسانی که مانند بخاری، تأکیـد دارنـد کـه حضرت زهراعليها‌السلام شش ماه پس از شهادت رسـول‌اللهﷺ، از دنیـا رفتنـد، ایـن مطلب را برای تردید و تشکیک در شهادت آن حضرت بیان می‌کنند. البتـه چنـان چه این فرض صحّت داشته باشد، شاهدی خواهد بود بـر اصـرار بیشـتر حضـرت فاطمه در قهر و غضب نسبت به ابوبکر و تأکید امیرالمؤمنین بر خـودداری کـردن از بیعت با او.

حال چرا ابوبکر...؟

خوب است مروری هم بر پایه‌های استوار! باورهای مخـالفین داشـته باشـیم و ببینیم چرا می‌گویند ابوبکر پس از رسول خداﷺ خلیفـه اسـت. آنچـه کـه تمـام

مخالفین بر حجّت بودن آن درباره‌ی انعقاد خلافت رسول‌الله ﷺ شرط می‌دانند، اجماع است هر چند که این تنها در کتاب‌های خودشان و از طریق راویان خودشان نقل شده است و در کتب شیعه هیچ اثری از آن به چشم نمی‌خورد ولی با این حال چون مطابق با مبانی و سخنان بزرگان خودشان عدم انعقاد اجماع را درباره خلافت ابوبکر را اثبات کردیم، به آنان می‌گوییم: چگونه می‌خواهید شیعه امامیّه را ملزم به پذیرش اعتقاداتی کنید که پایه‌ی آن حتّی نزد خود شما هم بنا نهاده نشده است و نمی‌توانید انعقاد آن را به اثبات برسانید؟!!

مخالفین بدون هیچ تردیدی می‌گویند روایت صریحی از طریق صحیح که بتوانیم از روی آن جانشین رسول خدا را بشناسیم، به ما نرسیده است. بنابراین تصریح دارند متنی که دلالت بر جانشینی امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب یا ابوبکر داشته باشد، در دست نداریم. و بدین ترتیب عقیده را بر این نهاده‌اند که باید مسلمانان بر امامت کسی اجتماع کنند و در این صورت او خلیفه رسول خدا خواهد بود. امّا صفحات تاریخ شهادت می‌دهد که هیچ‌گاه در سقیفه بنی‌ساعده و ساعات و روزهای پس از آن درباره‌ی حاکمیّت ابوبکر اجماع و اتّفاق نظری حاصل نشد.

گروهی از بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ همانند ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد بن اسود، حذیفة بن الیمان، ابوالهیثم بن تیّهان و عبادة بن صامت از بیعت سرباز زدند و گفتند: در میان مردم سزاوارتر و شایسته‌تر از ابوبکر حضور دارد و به صراحت از علیّ بن ابی‌طالب یاد می‌کردند و گروهی نیز با اکره و اجبار تن به بیعت سپردند. بزرگانی از مخالفین تصریح کرده‌اند که افرادی

همانند طلحه، زبیر، سعد بن ابی‌وقاص، خالد بن سعید، براء بن عازب و ابی بن کعب در ابتدا از بیعت ـ کردن خودداری کردند.[۱] ضمن اینکه از مهاجران تنها ابوبکر و عمر و ابوعبیده و احتمالاً عبدالرّحمان بن عوف در سقیفه بودند و بقیه مردم در آن لحظات سخت در اطراف خانه‌ی پیامبر حضور داشتند و امام علی علیه‌السلام و بزرگان بنی‌هاشم نیز جز به تجهیز پیامبر اندیشه نمی‌کردند؛ زیرا جای ابهام و تردیدی برای امر خلافت و امامت بر جامعه اسلامی وجود نداشت. حتّی پس از آنکه به نام مشورت با تطمیع یا تهدید از مردم بیعت گرفتند، چندین بار برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیک فرستادند که بیا و بیعت کن و این بدان معناست که حضرت در آن گردهماییِ کذایی حضور نداشته‌اند.

همچنین آنچه از ادلّه‌ی مسلّم تاریخی قطعی به دست می‌آید این است که بیعت ـ کنندگان با ابوبکر در سقیفه بنی ساعده تنها چهار نفر بوده‌اند:[۲]

1- عمر بن الخطاب

2- سالم غلام ابی‌حذیفه

۱- الغدیر: ۳۷۸/۵ و ج ۹۳/۷.

۲- از کتاب‌های مخالفین: تاریخ الطّبری: ۲۰۱/۳-۲۰۶، البدایة و النّهایة: ۲۲۵/۶، الکامل، ابن‌اثیر: ۲۲۳/۲ و ... و در تمامی مصادر تصریح شده است که اوّلین کسی که با ابوبکر بیعت کرد عمر بن الخطّاب بود و بعد از او یک یا دو نفر از مهاجرین فقط!! و پس از آن تعداد کمی از انصار که اوّلین آنها بشیر بن سعد بود. بیشتر انصار و سایر مهاجرین و به خصوص تمام بنی‌هاشم و بزرگان اصحاب رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، هیچ‌کدام در سقیفه بنی‌ساعده حضور نداشتند تا اجماع و بیعت کنند و نظر همه در این امامت نافذ شده باشد.

3- ابوعبیده‌ی جرّاح

4- پیرمردی به سیمای اهل نجد. و سایر حاضران در سقیفه در ابتدا به بیعت با او رضایت ندادند و بعد از روی ترس یا طمع به انجام این کار مبادرت ورزیدند.

حال آیا با بیعت این افراد معدود، معقول است لزوم اطاعت از ابوبکر بر تمام امّت اسلامی در شرق و غرب عالم ثابت و واجب شود؟! بشنوید:

سعد الدّین تفتازانی یکی از بزرگان مخالفین است، او چنین می‌نگارد: ما (مخالفین) وقتی می‌گوییم اجماع بر امامت و خلافت ابوبکر داریم مرادمان این نیست که امّت حقیقتاً اجتماع و اتّفاق بر امامت ابوبکر کردند بلکه در حقیقت امامت ابوبکر در سقیفه فقط به بیعت کردن عمر بن الخطاب با او تحقّق یافت!!! و حال آنکه در همان سقیفه، بین مهاجرین و انصار، بر سر امامت نزاع شدیدی در میان بود![1]

روایت‌هایی که درباره‌ی اختلاف بر سر امامت وارد شده است، کتاب‌های آنان را آکنده ساخته و حتّی با ذکر جزئیّات، به وجود شمشیر و تهدید و تزویر برای بیعت‌ـ گرفتن تصریح شده است که در پیش برخی از آن گذشت.

ابن ابی الحدید نیز که از شمار مخالفین (ت656هـ) است، می‌گوید: عمر بن الخطاب مردی بسیار خشن و دارای هیبتی بزرگ و سیاستی سخت بود. از هیچ‌کس پروا نداشت و (حرمت) هیچ شریف و غیر شریفی را رعایت نمی‌کرد. بزرگانِ صحابه از دیدار و رویاروی شدن با او پرهیز می‌کردند. عمر است که توانست بیعت ابوبکر را استوار کند و مخالفان را فرو کوبد. او شمشیر زبیر را که برهنه بیرون کشیده بود در هم شکست و بر سینه‌ی مقداد کوفت. در سقیفه‌ی بنی‌ساعده

۱- شرح المقاصد: ۲۵۴/۵.

سعد بن عباده را لگدکوب کرد و گفت سعد را بکشید که خدایش بکشد و هم اوست که بینی حباب بن منذر را در هم کوفت. (حباب در سقیفه گفته بود من فولاد آب دیده‌ام که از اندیشه‌ام بهره گرفته می‌شود و خرما بن پربار و میوه انصارم). عمر کسانی از بنی‌هاشم را که به خانه‌ی فاطمه علیها السلام پناه برده بودند بیم داد و از آن خانه بیرون کشید و اگر عمر نبود برای ابوبکر خلافتی صورت نمی‌گرفت و پایدار نمی‌ماند.[۱]

پس ادّعای انتخابات مردمی و احترام به رأی و نظر مردم (دموکراسی) تنها یک مغالطه برای انحراف تاریخ و اغفال وجدان انسان‌ها در دوران‌های حیات بشری است. اجماع کجاست حال آنکه در معتبرترین کتابهایشان آورده‌اند که عمر بالای منبر گفت: «**بلغني ان قائلا منكم يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا فلا يغترن امرؤ أن يقول إنما كانت بيعة أبي بكر فلتة وتمت الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وقى شرها**ـ به من رسیده است که گوینده‌ای از شما گفته است: به خدا سوگند! اگر عمر مُرد، با فلانی بیعت می‌کنم. کسی فریب مردی را نخورد که می‌گوید: همانا بیعت ابوبکر امری ناگهانی و بدون مشورت و تدبیر بود و تمام شد. (آری) همانا بیعت با ابوبکر چنین بود امّا خداوند شر آن را دور ساخت».[۲]

۱- شرح نهج البلاغة إبن أبي الحديد: ۱۳۵/۱.

۲- صحیح‌البخاري: ۲۶/۸. ر.ک: مسند احمد: ۵۵/۱، تاریخ‌الطّبري: ۲۰۰/۳، أنساب‌الأشراف: ۱۵/۵، سیرة ابن‌هشام: ۳۳۸/۴، تیسیر الوصول: ۴۲/۲ و ۴۴، الکامل، ابن أثیر: ۱۳۵/۲، النّهایة، ابن أثیر: ۲۳۸/۳، الرّیاض النّضرة: ۱۶۱/۱، تاریخ، ابن کثیر: ۲۴۶/۵، السّیرة الحلبیّة: ۱۳۷، تاج‌العروس: ۵۶۸/۱، التّمهید، باقلانی: ۴۹۵، الصّواعق المحرقة: ۵ و ۸، تاریخ الیعقوبي:

آیا امری ناگهانی و بدون مشورت و تدبیر، می‌تواند با مشورت و تبادل نظر و برتری نظر اکثریّت همراه باشد؟! در برخی از منابعی که این خطبه عمر را نقل کرده‌اند آمده است که او در ادامه گفت: «پس هرکس به مانند بیعت ابوبکر روی آورد، او را بکشید».

گذشت که مخالفین فرمان کشتن را جز در سه مورد صادر نمی‌کنند: کافر شدن پس از ایمان و زنا کردن پس از احصان و ریختن خون بی گناه. می‌بینیم که اگر کسی مانند بیعت ابوبکر را انجام دهد، نزد عمر کافر شده است و کشتن او واجب است. امّا عمر در واقع با این اظهار، کفر به خدا و وجوب قتل را درباره خودش و ابوبکر و همه کسانی که آنان را یاری دادند، ثابت کرد که این تناقض‌گویی‌ها، حیرت را هم به شگفت می‌آورد چه رسد به عقل... .

اجماع کجا بود حال آنکه دوازده تن از اصحاب پیامبرخدا ﷺ که در میان آنان مقداد بن اسود، سلمان، ابوذر غفاری، عمار یاسر، ابوالهیثم بن تیّهان، سهل بن حنیف و دو برادر بودند، بر ابوبکر احتجاج کردند تا آنجا که او از منبر پایین آمد و به خانه رفت و آن روز دستور به انجام یا منع کاری نداد و فردای آن روز عمر و ابوعبیده و عبدالرحمان بن عوف و طلحه و گروهی دیگر از قریش به خانه او رفتند و او را به مسجد آوردند و مردم را تهدید کردند که کسی حق ندارد مطلبی مانند آنچه برخی روز گذشته گفتند، بیان کنند که در این صورت او را می‌کشیم. و چه بی پروا از کشتن سخن می‌گفتند.

۱۵۸/۲، تاریخ الخلفاء، سیوطی: ۶۷، السنن الکبری: ۲۷۳/۴، صحیح إبن‌حبان: ۱۵۷/۲، الإستذکار: ۲۵۸/۷.

خودشان چنین آورده‌اند: ابوالأسود می‌گوید: گروهی از مردان قریش و مهاجر در مورد بیعت بدون مشورت ابوبکر به خشم آمدند و در خانه‌ی فاطمه متحصّن شدند... ابوبکر در مقام عذر و بهانه گفت: «**إنّ بيعتي كانت فلتة وقى الله شرّها... و لقد قلّدت أمراً عظيماً ما لي به طاقة و لا يدان و وددت أن أقوى النّاس عليه مكاني** ـ همانا بیعت با من کاری بی‌رویه و اتّفاقی بدون تدبیر بود که خداوند شرّ آن را دور ساخت... و همانا من امر بسیار شگفتی را به گردن گرفتم که مرا بر آن توانی نیست و بر انجام آن طاقت ندارم و آرزو داشتم که نیرمندترین مردم به جای من بر آن (منصب امامت) بود».[1]

آن‌چنان که خودشان نقل کرده‌اند، پس از ماجرای سقیفه بارها از او شنیده می‌شد که می‌گفت: «**ولّيت عليكم و لست بخيركم** ـ من بر شما سرپرست شدم در حالی که بهترین شما نیستم».[2] همچنین در اجتماع مردم آنها را مخاطب قرار

۱- السّقیفة و فدک، جوهری: ۴۶ و ۷۲، أنساب الأشراف: ۵۹۰/۱، شرح نهج البلاغة إبن أبي الحديد: ۵۰/۲ و ج ۴۷/۶ و ج ۱۴۷/۱۲.

۲- العقد الفريد: ۳۴۷/۲. این سخن در کتاب‌های شیعیان و پیروان خلفا به الفاظ گوناگون و به سندهای مختلف وارد شده است و در برخی بیان شده است که این کلام به صورت مکرّر توسّط ابوبکر گفته شده است.

از کتاب‌های شیعیان: ر.ک: المسترشد: ۱۳۶ و ۲۴۱، دعائم الإسلام: ۸۵/۱، الإيضاح: ۱۲۹، الإحتجاج: ۱۰۴/۱ و ج ۱۵۲/۲، الطّرائف: ۴۰۲ و ۴۹۷، الأربعين، ماحوزی: ۲۷۴، مناقب أهل البيت علیهم‌السلام، شیروانی: ۳۱۷-۳۱۸، الرّسائل العشر، شیخ طوسی رحمه‌الله: ۱۲۳، بحارالأنوار: ۲۰۱/۲۸ ب ۴ و ج ۲۹۲/۳۰ ب ۲۰ عن دلائل الإمامة و... .

از کتاب‌های مخالفین: السّقیفة و فدک، جوهری: ۵۲، المصنّف، عبدالرّزاق: ۳۳۶/۱۱، الإمامة

می‌داد و می‌گفت: «**لا حاجة لي في بيعتكم، أقيلوني بيعتي** ـ نیازی به بیعت شما ندارم، بیعت خود را باز پس گیرید».[۱]

این‌ها همه در حالی است که امّت اسلام اتّفاق نظر دارند که امام نیازی به امام ندارد و این امر به صراحت در قرآن کریم بیان شده است: «**أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُون** ـ آیا آنکه به سوی حق هدایت می‌کند سزاوارتر است تا پیروی شود یا آنکه هدایت نمی‌کند مگر اینکه او را هدایت کنند؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟»[۲] و از سوی دیگر اجماع دارند که ابوبکر بالای منبر این جملات را گفته است. حال آیا با این همه تردید و اضطراب و پریشانی می‌توان زمام‌داری و حاکمیّت دینی را برای کسی به اثبات رساند؟

استدلال امام رضا علیه‌السلام

روایت شده که گروهی برای مناظره با امام رضا علیه‌السلام در امر امامت دعوت شدند، ایشان یحیی بن ضحاک سمرقندی را انتخاب کردند: **فَقالَ: سَلْ يا يَحْيَى. فَقالَ يَحْيَى: بَلْ سَلْ أَنْتَ يا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِتُشَرِّفَنِي بِذَلِكَ. فَقالَ علیه‌السلام: يا يَحْيَى! ما**

و السّیاسة: ۱۹، تاریخ الطّبري: ۲۲۴/۳، الطّبقات، ابن سعد: ۱۸۲/۳ البدایة و النّهایة، إبن‌کثیر: ۲۰۳/۶، تاریخ الیعقوبي: ۱۰۷/۲، سرّ العالمین: ۲۲، تذکرة الخواص: ۶۵، شرح نهج البلاغة إبن أبي الحدید: ۱۶۸/۱ و ج۱۵۸/۱۷، کنز العمّال: ۹۹/۵ و ۶۰۱ و ۶۰۷، المعیار و الموازنة: ۳۹، الثّقات إبن حبان: ۱۵۷/۲، تاریخ دمشق: ۳۰۱/۳۰ و ۳۰۲ و ... .

۱- الإمامة و السّیاسة تحقیق زینی: ۲۰/۱ و تحقیق شیری: ۳۱/۱، مسند احمد بن حنبل: ۱۰/۱، التاریخ، ابن کثیر: ۲۸۹/۵، أعلام النّساء: ۳۱۴/۳.

۲- (۱۰) سوره یونس علیه‌السلام: آیه ۳۶.

تَقُولُ فِي رَجُلٍ ادَّعَى الصِّدْقَ لِنَفْسِهِ وَ كَذَّبَ الصّادِقِينَ، أَ يَكُونُ صادِقاً مُحِقّاً فِي دِينِهِ أَمْ كاذِباً؟ فَلَمْ يُحِرْ جَوابا ساعَةً. فَقالَ الْمَأْمُونُ: أَجِبْهُ يا يَحْيَى! فَقالَ: قَطَعَنِي يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَالْتَفَتَ إِلَى الرِّضاعليه‌السلام فَقالَ: ما هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ الَّتِي أَقَرَّ يَحْيَى بِالِانْقِطاعِ فِيها؟ فَقالَعليه‌السلام: إِنْ زَعَمَ يَحْيَى أَنَّهُ صَدَّقَ الصّادِقِينَ فَلا إِمامَةَ لِمَنْ شَهِدَ بِالْعَجْزِ عَلَى نَفْسِهِ فَقالَ عَلَى مِنْبَرِ الرَّسُولِ: وُلِّيتُكُمْ وَ لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ، وَ الْأَمِيرُ خَيْرٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ. وَ إِنْ زَعَمَ يَحْيَى أَنَّهُ صَدَّقَ الصّادِقِينَ فَلا إِمامَةَ لِمَنْ أَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ عَلَى مِنْبَرِ الرَّسُولِصلى‌الله‌عليه‌وآله أَنَّ: لِي شَيْطاناً يَعْتَرِينِي، وَ الْإِمامُ لا يَكُونُ فِيهِ شَيْطانٌ. وَ إِنْ زَعَمَ يَحْيَى أَنَّهُ صَدَّقَ الصّادِقِينَ فَلا إِمامَةَ لِمَنْ أَقَرَّ عَلَيْهِ صاحِبُهُ فَقالَ: كانَتْ إِمامَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَقَى اللَّهُ شَرَّها فَمَنْ عادَ إِلَى مِثْلِها فَاقْتُلُوهُ. فَصاحَ الْمَأْمُونُ عَلَيْهِمْ فَتَفَرَّقُوا. ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى بَنِي‌هاشِمٍ فَقالَ لَهُمْ: أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ أَنْ لا تُفاتِحُوهُ وَ لا تَجْمَعُوا عَلَيْهِ، فَإِنَّ هؤُلاءِ عِلْمُهُمْ مِنْ عِلْمِ رَسُولِ اللهِ ـ امام فرمود: ای یحیی بپرس. یحیی گفت: ای پسر رسول خدا! شما بپرسید تا مرا بدان شرافت دهید. امام‌علیه‌السلام فرمود: ای یحیی! چه می‌گویی درباره کسی که در مورد خودش ادّعای راستگویی دارد حال آنکه راستگویان را تکذیب کرد. آیا او در گفتارش راستگو و در دینش صاحب حق است یا دروغگو است؟ (یحیی) مدّتی هیچ پاسخی نداد. مأمون گفت: ای یحیی! او را پاسخ بده. گفت: ای امیرالمؤمنین! او دلیل مرا بُرید (کنایه از اینکه هیچ پاسخ حقّی ندارم و مغلوب شده‌ام). مأمون رو به امام رضا کرد و گفت: این پرسشی که یحیی اقرار کرد از دلالت در آن بازماند، چیست؟ امام‌علیه‌السلام فرمود: اگر یحیی بپذیرد که او راستگویان را تصدیق کرد، که امامت برای کسی که به ناتوانی خود گواهی دهد (سزاوار و محقّق) نیست زیرا او (ابوبکر) بالای منبر پیامبر گفت: «سرپرستی شما را عهده‌دار شدم ولی بهترین شما نیستم»، حال آنکه فرمان‌روا از زیردستان باید بهتر باشد. و اگر یحیی بپذیرد که او راستگویان را تصدیق کرد، پس امامت برای

کسی که بر بالای منبر پیامبر علیه خود اعتراف کند، (شایسته و ممکن) نیست: (چون ابوبکر گفت): «من شیطانی دارم که بر من عارض می‌شود»، حال آنکه در امام هیچ شیطانی وجود ندارد. و اگر یحیی بپذیرد که او راستگویان را تصدیق کرده، پس امامت برای کسی که دوست و همراه او، علیه وی اقرار کرده، (ثابت و استوار) نیست (زیرا عمر گفت): «امامت ابی‌بکر امری ناگهانی و بدون مشورت و تدبیر بود و خداوند شرّ آن را دور کرد. پس هرکس را که به مانند چنین بیعتی بازگشت کند، به قتل رسانید». مأمون بر سر آنان فریاد زد و آنان پراکنده شدند. آنگاه به بنی‌هاشم نگاه کرد و گفت: نگفتم با او بحث نکرده و علیه او اقدام نکنید زیرا اینان علمشان از علم رسول‌الله است.[1]

کلام علّامه امینی در رابطه با بیعت ابوبکر شنیدنی است: درباره آن جانشینی از پیامبر چه می‌توانم بگویم؟ آن هم پس از آن که ابوبکر و عمر، آن را کار و رویدادی ناگهانی و بی‌اندیشه شمردند ـ همانند آنچه نادانان پیش از اسلام می‌کردند ـ که خدا مردم را از بدی آن نگاه داشت. و پس از آن که عمر دستور داد تا هر کس مانند آن بار از مردم دست فرمانبری گرفت، او را بکشند. و پس از آن که خود او (ابوبکر) در روز سقیفه گفت: هرکس بدون آنکه با مسلمانان

۱- مناقب آل أبي طالب: ۴۶۱/۳، بحار الأنوار: ۳۴۸/۱۰ ح۶. ر.ک: عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲۵۵/۱-۲۵۶ ب۵۷ ح۱، الاحتجاج: ۲۳۵/۲، بحار الأنوار: ۳۱۸/۲۷-۳۱۹ ب۱ ح۱ عن العیون و قال: مناقب ابن شهرآشوب: (۴۶۱/۳-۴۶۲) جمع المأمون المتکلمین علی رجل من ولد الصادق علیه السلام فاختاروا یحیی بن الضّحاك السّمرقندي و ساق الخبر مثل ما مر، مسند الإمام الرضا علیه السلام: ۱۳۵/۲-۱۳۶ ح۱۶ از عیون، صحیفة الرضا علیه السلام: ۳۰۸-۳۱۰ (۳).

مشورت کند، کسی را به فرمانروایی بشناسد، این فرمانبرداری و فرمانرانی به هیچ روی پذیرفته نیست، مبادا کشته شوند.

و پس از آن که به پسر عباس گفت: علی در میان شما البته برای این کار سزاوارتر از من و ابوبکر بود. و پس از آن که گفت: به خدا آنچه ما با او کردیم نه از سر دشمنی بلکه از این روی بود که دیدیم جوان است و گمان بردیم تازیان و قرشیان برای سختی‌هایی که از او دیده‌اند از پیرامونش می‌پراکنند. و پس از آن که پسر عباس به وی پاسخ داد: برانگیخته‌ی خدا، او را می‌فرستاد که با شیران آنان دست و پنجه نرم کند و برای جوانی‌اش وی را از کار باز نمی‌داشت، اکنون تو و دوستت خرده می‌گیرید که سنّ او کم است؟ و پس از آن که عمر به پسر عباس گفت: ای پسر عباس! به گمانم بر دوستت ـ علی ـ ستم رفته و پسر عباس به او گفت: به خدا سوگند که خداوند او را برای گرفتن سوره برائت از ابوبکر کم‌سال نشمرد و دستور آن را به وی داد.[۱]

با آنکه هرگز اجماعی محقّق نشد، چگونه ممکن است به بیعتی که ناگهانی و بدون مشورت صورت گرفته است ایمان آورد و بر آن ترتیب اثر داد؟ و آیا برای آن کسی که به کتابی ایمان دارد که به سوی استوارترین رهنمون است، جایز و ممکن است خود را از استوارترین بیرون کرده و در امری ناگهانی وارد کند؟ و باید به آنان گفت: اگر ابوبکر و عمر راست گفتند، وای بر آنان و بر کسانی که آنان را پیروی کردند که از بهترین و نیکوترین به چنین امری عدول نمودند و اگر

۱- الغدیر: ۱۰۶/۷. البته کلام علّامه ادامه دارد و ما به همین اکتفا می‌کنیم.

دروغ گفتند وای بر آنان و کسانی که آنان را در پیمودن مسیر باطل همراهی و دنباله‌روی می‌کنند که منبر رسول‌الله جای دروغ گویان نیست.

«**قُلْ بِئْسَما يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِين** ـ بگو: اگر در شمار مؤمنین هستید، چه بد است آنچه ایمانتان شما را بدان امر می‌کند».[۱]

«**فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمّا يَكْسِبُون** ـ پس وای بر آنان به خاطر آنچه دست‌هایشان می‌نگارد و وای بر آن‌ها به خاطر آنچه به دست می‌آورند».[۲]

۱- (۲) سوره البقرة: آیه ۹۴.

۲- (۲) سوره البقرة: آیه ۸۰.

پرسش پانزدهم: غیر از حضرت علی و حضرت حسن که مدّتی خلافت را به دست گرفتند، بقیه امامان شیعه خلیفه نشدند پس روایاتی که شیعیان نقل می‌کنند دالّ بر اینکه خلفاء دوازده نفرند چه می‌شود؟

پاسخ: خلافت رسول‌الله ﷺ، منصبی است که خداوند اهل آن را برمی‌گزیند و به ویژگی‌هایی اختصاص می‌بخشد، سپس آن جایگاه را برای آنان قرار می‌دهد. پس اگر کسی شایسته این مقام نباشد امّا به ظلم و تجاوز بر منبر رسول‌الله ﷺ تکیه بزند، هرگز خلیفه‌ی رسول‌الله ﷺ نیست.

و اگر مردم از روی ترس یا طمع این عنوان را برای او بپذیرند، یا او خود را به هر نحوی به مردم تحمیل کند، باز هم این نمی‌تواند حضور او را در این جایگاه شایسته سازد و او را به خلیفه‌ی پیامبرخدا ﷺ تبدیل کند. و حتّی اگر هم تمام مردم، کسانی که خود را مسلمان می‌انگارند، او را به این عنوان بپذیرند، این پذیرش و اجماع هیچ ارزش و اعتباری ندارد زیرا: «**وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُون** ـ و پروردگارت آنچه را بخواهد می‌آفریند و اختیار می‌کند. مردم را اختیاری نیست. منزّه و والاست

خداوند از آنچه شریک او قرار می‌دهند».[۱]

خداوند این مقام را برای امیرالمؤمنین و پاکان از نسل ایشان قرار داده است و تنها به ایشان راضی شده است و ایشان همان جانشینان رسول‌الله ﷺ هستند. البته اینکه تعیین‌شدگان از جانب خداوند با عدم پذیرش مردم روبرو شوند، امر عجیبی نیست و درباره برخی پیامبران الهی نیز رخ داده است همچنان که چندین سال برای پیامبر خودمان نیز رخ داد و ایشان چه رنج‌ها که متحمّل نشدند.

امّا روایاتی که دلالت دارند خلفای پیامبر اکرم ﷺ دوازده نفر هستند: این روایات اختصاص به کتاب‌های شیعیان ندارد و در کتاب‌های مخالفین نیز آمده است که مرحوم آیت الله مرعشی نجفی رحمه‌الله جلد سیزدهم مجموعه‌ی شریف احقاق الحق را به این موضوع اختصاص داده و بیشتر متون را از کتاب‌های مخالفین ذکر نموده‌اند و در این باره، مخالفین باید پاسخ دهند که کجایند این دوازده نفر که در کتاب‌های خودشان در موارد و مواضع متعدّد و به الفاظ گوناگون به نقل از رسول‌الله ﷺ آورده‌اند که خلفای حضرت دوازده نفر هستند و همه از قریش‌اند. آنان به هر نحوی محاسبه کنند، هرگز به این عدد دست نخواهند یافت و تنها شیعیان دوازده امامی هستند که مطابق با فرموده‌ی حضرت، جانشینان ایشان را امام خود گرفته‌اند و از آنان پیروی می‌کنند.

۱- (۲۸) سوره القصص: آیه ۶۹.

پرسش شانزدهم: حدیث شریف کساء شامل حضرات محمّد، علی، فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام است و آیه‌ی تطهیر شامل آنها می‌گردد. پس دلیل عصمت بقیه امامان شیعه چیست؟

پاسخ: این تنها ظاهر است: اقرار می‌کند که آیه تطهیر تنها مختصّ پنج تن آل‌عبا است و وانمود می‌کند حقیقت‌طلب است و دلیل بر عصمت سایر ائمّه می‌خواهد. امّا... این تنها ظاهر است؛ زیرا به راستی پرهیزکاران کسانی هستند که حق را بگویند و آن را تصدیق کنند: «**وَ الَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** ـ و آن کس که به راستی آمد و بدان تصدیق کرد، همانا آنان هستند پرهیزکاران»[1] نه آنان که بگویند و انکار کنند.

دلیل عصمت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه‌ی معصومین علیهم‌السلام تنها آیه تطهیر نیست بلکه در قرآن کریم آیات بسیاری در این مورد وجود دارد. همچنین در میان انبوه احادیثی که از پیامبر عظیم الشّأن اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام، در کتاب‌های شیعیان و نیز مخالفین آمده است، دلالت‌های بسیار واضحی بر عصمت اهل‌بیت علیهم‌السلام وجود دارد ضمن اینکه پیامبر فرموده‌اند آیه‌ی کریمه تطهیر، شامل

۱- (۳۹) سوره الزمر: آیه ۳۴.

حال این پنج تن به اضافه‌ی سایر معصومین علیهم‌السلام است.[۱] و ما در اینجا به دو مورد دیگر از دلایل عصمت حضرات معصومین علیهم‌السلام اشاره خواهیم داشت ان شاء الله.

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر و تاریخ شیعیان اهل‌بیت علیهم‌السلام و پیروان خلفاء با سندهای بسیار و از حدّ تواتر گذشته و صحیح، به روایت اهل‌بیت علیهم‌السلام و دوستان ایشان و حتّی دشمنان آن حضرات، حدیث گران‌قدر ثقلین آمده است که پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله حداقل در پنج موقعیّت و همچنین در آخرین لحظات زندگی خویش، در بستر بیماری، از آن سخن به میان آورده‌اند و ما اینجا به ذکر یک حدیث از آنها کفایت می‌کنیم.

قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: إنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي مٰا إنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمٰا كِتٰابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِي أهْلَ بَيْتِي فَإنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهِدَ إلَيَّ أنَّهُمٰا لَنْ يَفْتَرِقٰا حَتّٰى يَرِدٰا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهٰاتَيْنِ وَجَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتَيْهِ وَ لٰا أقُولُ كَهٰاتَيْنِ وَجَمَعَ بَيْنَ الْمُسَبِّحَةِ وَ الْوُسْطَى فَتَسْبِقَ إحْدٰاهُمٰا الْأُخْرَى فَتَمَسَّكُوا بِهِمٰا لٰا تَزِلُّوا وَ لٰا تَضِلُّوا وَ لٰا تَقَدَّمُوهُمْ فَتَضِلُّوا... ـ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: به درستی که دو چیز را برای شما به یادگار می‌گزارم، تا آن هنگام که به آن دو روی آورید (از ایشان پیروی نمایید)، هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترتم، اهل‌بیت من، زیرا خداوند مهربان و آگاه با من عهد نموده است آن دو تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من همچون این دو انگشتم (و پیامبر آنگاه میان دو انگشت اشاره جمع فرمود) وارد شوند و نه همچون این دو انگشت (و جمع نمود میان انگشت اشاره و وسط) و هیچکدام از آن دو بر دیگری پیشی نخواهد گرفت. پس به آن دو چنگ زنید (آنچه امر

۱- به کتاب‌های آیة التّطهیر، الغدیر، عبقات الأنوار و احقاق الحق مراجعه بفرماید.

می‌فرمایند، پیروی نمایید) و دور و گمراه نشوید و بر آنان پیشی نگیرید که گمراه خواهید شد.[۱]

از این حدیث گران‌مایه که مضمون آن با تعابیر مختلف و به سندهای بسیار و گوناگون آمده است، نتایج بسیار مهم و درخشانی می‌توان گرفت که از جمله آنها عصمت اهل‌بیت علیهم‌السلام است:

لزوم همراهی قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام با یکدیگر، معصوم بودن اهل‌بیت علیهم‌السلام از خطاست تا چنگ زدن به هر دوی آن‌ها، موجب هدایت شده و انسان را برای همیشه از گمراهی نجات بخشد. یعنی همان‌گونه که قرآن از خطا مصون و خدا ضمانت حفظ آن است، باید اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز از هر گونه خطا و سهو و اشتباه به دور و معصوم باشند تا امر آنان همان امر خدا و نهی آنان همان نهی خدا و خلاصه حکم آنان همان حکم خدا باشد و پیروی از آنان به یقین پیروی از خدا باشد.

دلیل دیگر اینکه: قرآن کریم، کتاب خداست که خداوند درباره‌ی تبعیّت از آن چنین می‌فرماید: «**إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً** ـ همانا این قرآن به سوی استوارترین، هدایت می‌کند و مؤمنان را بشارت می‌دهد ـ کسانی که کارهای نیکو انجام می‌دهند ـ که برای آنان است پاداش ویژه‌ی بسیار بزرگی».[۲]

۱- الكافي: ۴۱۴/۲ باب أدنى ما يكون به العبد مؤمنا... ح۱. برای آگاهی بیشتر می‌توانید به عنوان نمونه به مدارک و متون حدیث ثقلین در کتاب شریف عبقات الأنوار مجلّد حدیث ثقلین مراجعه نمایید.

۲- (17) سوره الاسراء: آیه10.

و همین قرآن، درباره اطاعت از پیامبر بارها فرموده است: «**أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ** ـ خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید»[۱] و درباره پیروی نکردن از فرمان خدا و پیامبر فرموده است: «**وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهینٌ** ـ و هرکس که خدا و پیامبرش را سرپیچی کند و از حدود الهی تجاوز نماید، خداوند او را وارد آتشی می‌سازد که در آن جاودان است و برای اوست عذابی خوار کننده».[۲] «**وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبیناً** ـ و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، به راستی که گمراه شده است، گمراهی آشکاری».[۳] «**وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها أَبَداً** ـ و هرکس خدا و پیامبرش را سرپیچی کند، همانا برای اوست آتش جهنّم که برای همیشه در آن جاودان خواهد بود».[۴]

با توجّه به این آیات، می‌بینیم که خدا، هم اطاعت از پیامبر را قرین پیروی از خود قرار می‌دهد و هم نافرمانی از دستور او را قرین نافرمانی از امر خود. با این حال باید پیامبر، جز به آنچه خدا را خوش آید، امر نفرماید و جز از آنچه خدا را ناخوش آید، باز ندارد که چنین است و اگر چنین نبود خداوند به طور مطلق، امر به پیروی از پیامبر نمی‌فرمود و برای نافرمانی ایشان به طور مطلق، خبر از

۱- (۴) سوره النساء: آیه ۶۰، (۵) سوره المائدة: آیه ۹۳، (۲۴) سوره النور: آیه ۵۵، (۴۷) سوره محمّد ص: آیه ۳۴، (۱۴) سوره التغابن: آیه ۱۳.

۲- (۴) سوره النّساء: آیه ۱۵.

۳- (۳۳) سوره الأحزاب: آیه ۳۷.

۴- سوره الجن: آیه ۲۴.

غضب و عذاب خود نمی‌داد و آیاتی که چنین استدلالی در آن باشد بسیار است و ما به همین چند مورد بسنده می‌کنیم. این برترین دلیل بر عصمت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

امّا درباره‌ی عصمت اهل‌بیت علیهم‌السلام: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در ضمن نزول آیه تطهیر درباره‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام فرمود: «**اَللّهُمَّ إنَّ هؤُلاءِ أَهْلُ بَيتِي وَ خاصَّتِي وَ حامَّتِي لَحْمُهُمْ لَحْمِي وَ دَمُهُمْ دَمِي يُؤْلِمُنِي ما يُؤْلِمُهُمْ وَ يَحْزُنُنِي ما يَحْزُنُهُمْ أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَهُمْ وَ عَدُوٌ لِمَنْ عاداهُمْ وَ مُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ إنَّهُمْ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَواتِكَ وَ بَرَكاتِكَ وَ رَحْمَتَكَ وَ غُفْرانَكَ وَ رِضْوانَكَ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِمْ وَ أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرَهُمْ تَطْهِيراً** ـ خداوندا! اینان خاندان من و یاران ویژه وحامیان من هستند. گوشت آنان گوشت من و خون آنان خون من است. هرچه موجب رنجش وآزار ایشان شود، موجب رنجش من نیز خواهد بود. و هرآنچه ایشان را اندوهگین سازد مرا اندوهناک ساخته است. هرکس با ایشان جنگ و ستیز کند، من نیز با او در ستیز خواهم بود، و هرکس که با ایشان در صلح و دوستی باشد، من نیز با او در صلح و دوستی خواهم بود. با دشمن اینان دشمن بوده و با دوستان ایشان دوست هستم. اینان از من هستند و من نیز از ایشان هستم. بارالها! درود و برکت‌ها و رحمت و آمرزش و رضوان خودت را بر من و بر ایشان فرود بیاور، هرگونه پلیدی و ناپاکی را از ایشان دور کرده و ایشان را مخصوصاً از تمامی آلودگی‌ها پاک گردان».[1]

۱- حدیث شریف کسای یمانی به روایت حضرت فاطمه زهراء علیهاالسلام، البته معانی بسیار نزدیک به این معنا، با تعابیر مختلف و به صورت‌های گوناگون در کتاب‌های متعدّد شیعیان و در

پس از عظیم‌ترین فضیلت‌های ایشان این است که رضایت و نارضایتی ایشان با خشنودی و ناخشنودی پیامبرﷺ و اطاعت و سرپیچی نسبت به فرمان ایشان، با اطاعت و سرپیچی نسبت به فرمان رسول‌اللهﷺ قرین است که با توجّه به آنچه بیان شد، این نیز دلیل دیگری بر عصمت ایشان است.[۱]

کتاب‌های مخالفین به سندها و متن‌های متفاوت نقل شده است.

۱- استدلال قبلی را پیامبرﷺ ذیل آیه تطهیر فرموده بودند و این استدلال نیز در ذیل آن وجود دارد امّا برای اطّلاع بیشتر به شرح احقاق الحق جلد چهار صفحه ۲۳۳ مراجعه کنید که از این صفحه به بعد درباره‌ی احادیثی که چنین دلالتی داشته باشند سخن رفته و این احادیث به اسانید بسیار از کتاب‌های مختلف مخالفین نقل شده است.

پرسش هفدهم: شیعیان می‌گویند: امامان معصوم‌اند و از طرفی می‌گویند تقیّه می‌کنند. پس اگر تقیّه نبودن کلام امامشان را نمی‌دانند معصوم بودنشان چه فائده‌ای دارد و اصلاً تقیّه با عصمت تضاد دارد.

پاسخ: اقتضای عصمت امام، تقیّه کردن در مواقع لزوم به منظور حفظ جان خود، شیعیان و نیز حفظ اسلام است و به دلیل همین عصمت، امام در مواردی که نیازی به تقیّه نباشد، حکم خدا را به وضوح بیان می‌فرماید. معیار تشخیص موارد تقیّه، در کتاب‌های شیعیان وارد شده است و جای خود را دارد.

به این آیه توجّه کنید: «**مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ وَ لكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيم**».[1] خداوند در این آیه و آیات دیگری به تقیّه اشاره فرموده و آن را مورد تائید قرار داده است و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تقیّه‌ی عمّار یاسر را تأیید کردند. این نکته را هم یادآور می‌شویم که تقیّه، انکار حق و اقرار باطل نیست بلکه مصون نگاه داشتن حق از آسیب اهل باطل است.

۱- (16) سوره النحل: آیه 107.

پرسش هجدهم: شیعه می‌گوید: امامان ما علم غیب دارند و تاریخ وفات خود را می‌دانند و نیز می‌گوید برخی از آنها مسموم از دنیا رفته‌اند. اگر امام بداند آب یا میوه یا غذایی مسموم است و در عین حال بخورد و بمیرد، خودکشی کرده است.

پاسخ: خداوند به حضرت خضر علیه‌السلام علومی بخشید و او را با توجّه به آن علوم مأمور به انجام کارهایی فرمود. به عنوان مثال در سفری که حضرت موسی علیه‌السلام همراه ایشان بودند، حضرت خضر نوجوانی را کشت. حضرت موسی علیه‌السلام معترضانه فرمود: ﴿**أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً** ـ آیا نفس محترمی که کسی را نکشته بود (بی‌گناه) کشتی، به راستی که کار بسیار ناپسندی کردی﴾. حضرت خضر علیه‌السلام در پایان کار که دلیل کارهای خود را شرح می‌دهد، چنین می‌فرماید: ﴿**وَ أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً** ـ و امّا آن نوجوان: پدر و مادر او مؤمن بودند، ما باک داشتیم که آن پسر آنها (پدر و مادرش) را به کفر و طغیان بکشد﴾، این در حالی بود که آن نوجوان، هنوز مرتکب گناهی نشده بود. می‌بینیم که در اینجا خداوند به خضر علیه‌السلام علم و دستوری داده بود او نیز براساس آن علم و امری که از جانب خدا داشت، آن نوجوان را کشت.

امّا در مورد حضرات معصومین علیهم‌السلام، خداوند علم به گذشته و حال و آینده را

به ایشان عطا فرموده است و در این مطلب هیچ شکّی وجود ندارد امّا جز آنچه خداوند اراده و رضایت نداشته باشد، انجام نمی‌دهند. مثلاً امیرالمؤمنین علیه‌السلام در رابطه با منافقانی که در میان اصحاب ایشان بودند، پیش از گناه، مجازاتی روا نمی‌داشتند در حالی که به یقین از حضور و رفتار پنهانی آنان آگاه بودند:

لمّا بلغ عليّاً علیه‌السلام مصاب بني ناجية و قتل صاحبهم قال: هَوَتْ أُمُّهُ مٰا كٰانَ أَنْقَصَ عَقْلَهُ وَ أَجْرَأَهُ عَلىٰ رَبِّهِ فإنَّهُ جٰاءَنِي مَرَّةً فَقٰالَ لي: إنَّ فِي أَصْحٰابِكَ رِجٰالًا قَدْ خَشِيتُ أَنْ يُفٰارِقُوكَ فَمٰا تَرَى فِيهِمْ؟ فَقُلْتُ لَهُ: إنِّي لٰا آخُذُ عَلَى التُّهَمَةِ وَ لٰا أُعٰاقِبُ عَلَى الظَّنِّ وَ لٰا أُقٰاتِلُ إلّٰا مَنْ خٰالَفَنِي وَ نٰاصَبَنِي وَ أَظْهَرَ لِي الْعَدٰاوَةَ ثُمَّ لَسْتُ مُقٰاتِلَهُ حَتّٰى أَدْعُوَهُ وَ أَعْذَرَ إلَيْهِ فَإنْ تٰابَ وَ رَجَعَ إلَيْنٰا قَبِلْنٰا مِنْهُ وَ إنْ أَبَى إلّٰا الِاعْتِزٰامَ عَلَى حَرْبِنٰا اسْتَعَنّٰا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ وَ نٰاجَزْنٰاهُ فَكَفَّ عَنِّي مٰا شٰاءَ اللّٰهُ ثم جٰاءَنِي مَرَّةً أُخْرَى فَقٰالَ لِي إنِّي خَشِيتُ أَنْ يُفْسِدَ عَلَيْكَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ وَهْبٍ وَ زَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ الطّٰائِيُّ إنِّي سَمِعْتُهُمٰا يَذْكُرٰانِكَ بِأَشْيٰاءَ لَوْ سَمِعْتَهُمٰا لَمْ تُفٰارِقْهُمٰا عَلَيْهِمٰا حَتّٰى تَقْتُلَهُمٰا أَوْ تُوثِقَهُمٰا فَلٰا يُفٰارِقٰانِ مَحْبَسِكَ أَبَداً فَقُلْتُ لَهُ إنِّي مُسْتَشِيرُكَ فِيهِمٰا فَمٰا ذٰا تَأْمُرُنِي بِهِ؟ قٰالَ: إنِّي آمُرُكَ أَنْ تَدْعُوَ بِهِمٰا فَتَضْرِبَ رِقٰابَهُمٰا. فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لٰا وَرَعَ لَهُ وَ لٰا عَقْلَ فَقُلْتُ: وَ اللّٰهِ مٰا أَظُنُّ أَنَّ لَكَ وَرَعاً وَ لٰا عَقْلًا نٰافِعاً وَ اللهِ كٰانَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَعْلَمَ أَنِّي لٰا أَقْتُلُ مَنْ لَمْ يُقٰاتِلْنِي وَ لَمْ يَظْهَرْ لِي عَدٰاوَتَهُ وَ لَمْ يُنٰاصِبْنِي بِالَّذِي كُنْتُ أَعْلَمْتُكَهُ مِنْ رٰايِي حَيْثُ جِئْتَنِي فِي الْمَرَّةِ الْأُولَى وَ وَصَفْتَ أَصْحٰابَكَ عِنْدِي وَ لَقَدْ كٰانَ يَنْبَغِي لَكَ لَوْ أَرَدْتُ قَتْلَهُمْ أَنْ تَقُولَ لِيَ اتَّقِ اللّٰهَ لِمَ تَسْتَحِلُّ قَتْلَهُمْ وَ لَمْ يَقْتُلُوا أَحَداً وَ لَمْ يُنٰابِذُوكَ وَ لَمْ يَخْرُجُوا مِنْ طٰاعَتِكَ ــ چون خبر مصیبت‌های بنی‌ناجیه و کشته شدن رییس آنان به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید، فرمود: مادرش به عزا نشست. چه بسیار عقل او (رییس آن قبیله) ناتمام بود و چه بسیار بر پروردگار خود جرأت داشت. او یک مرتبه نزد من آمد و به من گفت: «همانا در میان اصحاب تو مردانی هستند که بیم

دارم تو را تنها گزارند». به او گفتم: من کسی را به خاطر تهمت دستگیر نمی‌کنم و جز با آنکه مرا مخالفت کند و با من نصب عداوت نماید و دشمنی را بر من آشکار کند، نمی‌جنگم. در آن هنگام نیز با او نمی‌جنگم تا آنکه او را نزد خود بخوانم و بر او عذر آورم (اقامه حجّت نمایم). اگر با این کار توبه کرد و از گناه بازگشت، ما توبه‌اش را از او می‌پذیریم و اگر سرپیچی کرد جز از عزم در جنگ با ما، برای رویایی با او از خدا یاری می‌طلبیم و او را نابود می‌کنیم. و بدین ترتیب آنچه را خداوند اراده فرماید، از من بردارد. او بار دیگر نزد من آمد و به من گفت: «بیم‌ناک هستم که عبدالله بن وهب و زید بن حصین الطّائی علیه شما فساد کنند (بشورانند)، همانا من شنیده‌ام آن دو شما را به چیزهایی یاد می‌کنند که اگر از آنان بشنوی، رهایشان نمی‌کنی تا اینکه آنان را بکشی یا با طناب ببندی و پس از آن، از بازداشت تو هرگز بیرون نیایند». بدین جهت دانستم که نه ورع دارد و نه عقل. به او گفتم: به خدا قسم! گمان ندارم که تو اندک ورعی (پاکدامنی) یا عقل نافعی داشته باشی. به خدا سوگند! برای تو سزاوار بود که بدانی من کسی را که با من نجنگد و دشمنی‌اش را بر من آشکار نکند و با من نصب عداوت نکند، نمی‌کشم، و چون مرتبه اوّل نزدم آمدی و اصحاب خود را نزد من توصیف کردی، تو را از نظر خود آگاه ساختم. و همانا تو را سزاوار بود که اگر من می‌خواستم آنان را بکشم به من بگویی: از خدا بترس! چرا کشتن آنان را حلال کردی در حالی که کسی را نکشته بودند و با تو دشمنی نکرده و تو را رها نکرده بودند و از اطاعت

تو خارج نشده بودند».[۱]

همچنین می‌توان به این ماجرا اشاره کرد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جانب خداوند می‌دانستند که ابن ملجم لعنه الله ایشان را در محراب عبادت مورد ضربه‌ی شمشیر مسموم خود قرار خواهد داد امّا موظّف نبودند که او را پیش از انجام این کار، مجازات کنند:

قال دخل عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله على أميرالمؤمنين علیه‌السلام في وفد مصر الذي أوفدهم محمد بن أبي بكر رحمه‌الله و معه كتاب الوفد قال: فلما مر باسم عبد الرحمن بن ملجم قال: أَنْتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ؟ لَعَنَ اللَّهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ. قال: نعم يا أمير المؤمنين أ ما و الله يا أمير المؤمنين إني لأحبّك قال: كَذَبْتَ وَ اللَّهِ مٰا تُحِبُّنِي ثلاثا.

قال: يا أمير المؤمنين أحلف ثلاثة أيمان أني أحبّك و أنت تحلف ثلاثة أيمان أنّي لا أحبّك. قال: وَيْلَكَ أَوْ وَيْحَكَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوٰاحَ قَبْلَ الأبدان بِأَلْفَيْ عٰامٍ فَأَسْكَنَهٰا الْهَوٰاءَ فَمٰا تَعٰارَفَ مِنْهٰا هُنٰالِكَ ائْتَلَفَ فِي الدُّنْيٰا وَ مٰا تَنٰاكَرَ مِنْهٰا اخْتَلَفَ فِي الدُّنْيٰا وَ إِنَّ رُوحِي لٰا تَعْرِفُ رُوحَكَ. قال فلما ولّى قال: إِذٰا سَرَّكُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى قٰاتِلِي فَانْظُرُوا إِلَى هَذٰا. قال بعض القوم: أ و لا تقتله أو قال: تقتله؟ فقال: مَنْ أَعْجَبُ مِنْ هَذٰا؟ تَأْمُرُونِّي أَنْ أَقْتُلَ قٰاتِلِي لع ـ راوی گوید: عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله همراه با نمایندگان اهلِ مصر که محمّد بن ابی‌بکر رحمه‌الله آنان را فرستاده بود بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شد و نامه‌ی نمایندگان همراه او بود. چون حضرت از اسم عبدالرحمن بن ملجم گذشت، فرمود: تو عبدالرحمن هستی؟ خدا عبدالرحمن را لعنت کند. عرض کرد: بله یا امیرالمؤمنین، امّا به خدا سوگند هرآینه من تو را

۱- کتاب الغارات: 251/1، بحارالأنوار: ۴۱۷/۳۳ ب ۲۴.

از کتاب‌های مخالفین: ر.ک: شرح نهج‌البلاغة، إبن أبي الحديد: ۱۴۸/۳.

دوست دارم. فرمود: دروغ گفتی، به خدا سوگند تو مرا دوست نمی‌داری، این را سه بار فرمود. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! سه سوگند یاد کردم که تو را دوست دارم و تو سه سوگند یاد کردی که من دوستت ندارم. امام فرمود: وای بر تو! همانا خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفرید. سپس محبّت را در آن قرار داد. بنابراین هر چه را آنجا شناخت، در دنیا دوست می‌دارد و هرچه را انکار کرد، در دنیا با آن اختلاف می‌کند. و همانا روح من، روح تو را نمی‌شناسد. راوی گوید: چون عبدالرحمان پشت کرد و رفت، امام فرمود: اگر خشنود می‌شوید که قاتل مرا ببینید، به این شخص نگاه کنید. برخی از آنان گفتند: آیا او را نمی‌کشی؟ یا گفتند: او را می‌کشی؟ حضرت فرمودند: چه چیز از این شگفت‌تر است؟ مرا دستور می‌دهید که قاتلم را ـ که رحمت خدا از او دور باد ـ بکشم (کنایه از اینکه او قاتل من است چگونه می‌توانم او را پیش از آنکه مرا بکشد، هلاک سازم)؟!![1]

بدین معنا که اراده خداوند نیست که من او را پیش از انجام گناه به قتل برسانم و چگونه چنین توانم کرد حال آنکه خداوند اراده نفرموده است. می‌بینیم در آنجا حضرت خضر با توجّه به دستور خداوند آن پسر را ـ که هنوز دست به کفر یا کافر نمودن پدر و مادرش نزده بود ـ به قتل رسانید امّا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اینجا چنین می‌فرمایند و این بدان جهت است که ایشان از جانب خداوند به کشتن ابن‌ملجم یا منافقانی که در میان اصحاب ایشان حضور داشتند، مأمور نشده بودند

۱- از کتاب‌های شیعیان: بصائرالدّرجات: ۸۸ ب ۱۵ ح ۷، بحارالأنوار: ۱۹۶/۴۲ ب ۱۲۶ ح ۱۴.

و امیرالمؤمنین و سایر معصومین علیهم‌السلام نیز همان کاری را انجام می‌دهند که خدا آنها را بدان امر نماید و با وجود علمی که داشتند، جز آنچه خداوند اراده فرموده است، نکردند و نمی‌کنند و نخواهند کرد.

البتّه این نوعی امتحان هم است که اگر کسی بداند چه کسی و در چه زمانی او را خواهد کشت، چگونه رفتار می‌کند و در این زمینه می‌توان فرعون را یادآور شد که دستور داد تمام نوزادان پسر را بکشند و فرزندان تمام زنان باردار را نیز بکشند تا مبادا کسی که قرار است او را از تخت به زیر کشد، به دنیا بیاید.

امّا در مورد ائمّه‌ی طاهرین علیهم‌السلام نمی‌توان این امتحان را بدین معنا دانست که برای تربیت آنان یا مورد بخشش قرار گرفتن گناه یا مشخّص شدن اینکه تا چه حد در برابر فرمان خداوند تسلیم هستند، باشد چرا که ایشان به هیچ وجه مرتکب گناهی نشده، نمی‌شوند و نخواهند شد و هرگز حتّی در گفتار نسبت به خداوند پیشی نگرفته، نمی‌گیرند و نخواهند گرفت بلکه به جهت ترفیع درجه و برای این است که مردم نحوه‌ی برخورد ایشان را ببینند و آن را الگو قرار دهند و به مراتب ایشان پی ببرند. پس آگاهی ایشان نسبت به وقایع، از این جهت برای آنان امتیاز و امتحان است تا تسلیم بودن آنان در برابر اراده‌ی خداوند و فرمان او به نمایش گزارده شود.

پرسش نوزدهم: اگر امامان قدرت خارق العاده دارند و می‌توانند حتّی بعد از رحلت و شهادت به کسانی که به آنها متوسّل می‌شوند سود برسانند و گرفتاری آنها را برطرف سازند پس چرا در زمان حیاتشان گرفتاری‌ها و سختی‌های خودشان را حل نکردند؟ چرا حضرت علی با دشواری روبرو شد و شهید شد و چرا حضرت حسن مجبور به صلح با معاویه شد و حضرت حسین علیه السّلام مغلوب شد؟

پاسخ: اهل‌بیت علیهم‌السلام آنچه از علم و معجزه و قدرت دارند، هیچ‌یک را به استقلال ندارند و در تمام مراتب، هرچه دارند از خداوند تبارک و تعالی دارند و در تمام لحظات به تأیید الهی نیازمند هستند. خداوند ایشان را بر عالمیان برتری بخشیده است و براساس حکمت‌های بسیاری، اراده فرموده به آنان اختیاراتی عطا فرماید از جمله اینکه بتوانند به درگاه خدا شفیع شده و حاجت درخواست کننده را ادا فرمایند که در این رابطه آیات و احادیث بسیاری وارد شده است، امّا «**بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ ۝ لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ**ـ بلکه آنان بندگان گرامی داشته شده‌ای هستند که حتّی در سخن بر خدا پیشی نگیرند و تنها به امر او عمل کنند»[1] چون اذن شفاعت حاجت‌های مردم را داشته باشند، نزد خداوند شفیع می‌شوند و هرگز بر امر پروردگار پیشی نمی‌گیرند و مستقل از اراده‌ی او عمل

۱- (۲۱) سوره الأنبیاء علیهم‌السلام: آیات ۲۷ و ۲۸.

نمی‌کنند بلکه تنها آن کاری را انجام می‌دهند که اراده خداوند بر آن تعلّق گرفته باشد. حال آنان که درباره‌ی مردم و حاجت‌های آنان چنین نمی‌کنند چگونه ممکن است درباره خودشان چنین کاری انجام دهند؟

خوب است در این رابطه، مثالی را بیان کنیم:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليهما السلام قالا إِنَّ فاطِمَةَ عليها السلام لَمَّا أَنْ كانَ مِنْ أَمْرِهِمْ ما كانَ أَخَذَتْ بِتَلابِيبِ عُمَرَ فَجَذَبَتْهُ إِلَيْها ثُمَّ قالَتْ: أَما وَ اللَّهِ يا ابْنَ الْخَطّابِ! لَوْ لا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُصِيبَ الْبَلاءُ مَنْ لا ذَنْبَ لَهُ؛ لَعَلِمْتَ أَنِّي سَأُقْسِمُ عَلَى اللَّهِ ثُمَّ أَجِدُهُ سَرِيعَ الْإِجابَةِ ـ امام باقر و امام صادق عليهما السلام فرمودند: همانا حضرت فاطمه عليها السلام چون در حقّ آنان کردند آنچه کردند، پیراهن عمر را گرفتند سپس فرمودند: امّا به خدا سوگند ای فرزند خطّاب! اگر نبود که من دوست نداشتم بلا به کسی رسد که گناهی ندارد، مسلّماً آگاه می‌شدی که به زودی بر خدا سوگند می‌خورم (نفرین می‌کنم) و بی‌درنگ آن را سریع الاجابة می‌یابم».[1]

به یقین توانایی دارند امّا هرگز خلاف اراده‌ی خدا عمل نمی‌کنند. امّا اگر کسی گمان کند چون دور به دست کسی افتاد، حتماً بر مدار حق است و این خواست خدا بوده: البته چنین است که جز آنچه خداوند بخواهد صورت نخواهد پذیرفت امّا اینکه خدا بخواهد به کسی مهلت دهد تا او به مقام و جایگاهی برسد، دلیل بر رضای خدا نیست. خدا در قرآن می‌فرماید: «**وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلاً عَمّا يَعْمَلُ الظّالِمُونَ إِنَّما يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فيهِ الْأَبْصارُ** ـ و گمان مبر که خداوند از آنچه ظالمان انجام می‌دهند، ناآگاه است، همانا (عذاب) آنان را تا روزی که دیدگان در

۱- الكافي: 460/1 ح5.

آن خیره شود، به تأخیر اندازد».[۱] و مـی‌فرمایـد: «**وَ لا يَحْسَبَنَّ الَّذينَ كَفَرُوا أَنَّما نُمْلي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّما نُمْلي لَهُمْ لِيَزْدادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهينٌ** ـ و کسانی که کافر شدند گمان نکنند این که ما به آنان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکوست، همانا ما به آنان فرصت می‌دهیم تا بر گناهان خویش بیفزایند و برای آنان اسـت عـذابی خوارکننده».[۲]

۱- (۱۴) سوره إبراهیم علیه‌السلام: آیه ۴۳.

۲- (۳) سوره آل عمران: آیه ۱۷۹.

پرسش بیستم: اگر حضرت حسین آن طور که شیعه می‌گوید علم غیب داشت و می‌دانست که در کربلا نیاز به آب پیدا می‌کند چرا به مقدار کافی آب تهیه نکرد؟ مگر تهیه آب از ضروریّات جنگ نیست؟

پاسخ: همان‌گونه که امام حسین علیه‌السلام در روز عاشوراء به معجزه، تمامی اصحاب خود را سیراب کردند، می‌توانستند خود و اهل‌بیت خود را نیز سیراب کنند امّا چنین نکردند زیرا خدا اراده کرده بود آن حضرت، لب‌تشنه به ملاقات پروردگار بشتابد و این امتحان و فرصتی بود برای آنان که در جبهه‌ی مخالفت با امام غریبم بودند که به یادگار زهرا و خاندان رسول‌الله، آب را که مِهر مادرشان بود، دریغ بدارند یا نه.

و فرق شما با ما در همان نگاه است. تو حسین زهرا را تشنه‌ی آب می‌بینی و من آب را در التهاب لب‌های خشکیده‌ی ارباب و این نه آن چیزی است که تو را توان درک آن باشد.

پرسش بیست و یکم: آیات قرآن مجید و روایات و سفارشات رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام که در کتاب‌های شیعیان هست همه و همه دلالت می‌کنند بر اینکه در مصیبت مرگ نزدیکان و دیگران باید صبر پیشه کرد و از جزع و فزع و نوحه سرایی و گریه و زاری و به سر و صورت زدن و گریبان چاک زدن و امثال اینها و نیز سیاه پوشیدن خودداری کرد پس چرا شیعیان برای شهادت حضرت حسین لباس سیاه می‌پوشند و به صورت‌های مختلف عزاداری می‌کنند؟

پاسخ: در ابتدا باید بگویم این تنها یک دروغ آشکار است و در آیات قرآن و احادیث اهل‌بیت علیهم السلام و نه تنها در کتاب‌های گران‌بهای شیعیان بلکه در کتاب‌های مخالفین نیز موارد بسیاری وجود دارد که بر جایز بودن برگزاری این‌گونه مراسم دلالت دارد که برای اهل‌بیت این امر به صورت امری واجب و همراه با فضیلت و ثواب بسیار بیان شده است. از طرفی، احادیث دیگری وجود دارد که خشکی چشم را نشانه قساوت قلب و مذموم شمرده است که انشاءالله ذکر خواهد شد.

امّا کسی که تمام تلاش خود را برای کاشتن تخم شبهه در میان قلب‌های پاک شیعیان به کار می‌بندد و نه تنها جوانان، بلکه از پیرغلامان امام حسین علیه السلام نیز نمی‌گذرد و می‌خواهد همچون شیطان، از آخرین لحظات عمر هم پست‌ترین سوءاستفاده را ببرد و تا دم آخر، آخرین حدّ تلاش خود را به کار گیرد تا انسان را

از راه مستقیم به درآورد! او را باید به گونه‌ای پاسخ گفت که دیگر هرگز برای توبیخ شیعیان نتواند لب از لب بگشاید. باید از آنان پرسید شما همه چیز را برای هوای نفس خود به بازی می‌گیرید؟ حتّی کلام خدا و رسول و امام را؟!

برادر و خواهر ایمانی من! امثال چنین افرادی در تاریخ کم نبوده‌اند، بنابراین با مقوله‌ی جدیدی مواجه نیستیم. باید محکم‌تر از پیش بر اعتقاد خود اهتمام داشته باشیم و امیدواریم خداوندی که یاور ماست، ما را در تعظیم شعائرش که همان ذکر اهل‌بیت علیهم‌السلام است، یاری فرماید.

امّا دلیل اینکه آنان به برگزاری این مراسم خرده می‌گیرند و برای مرگ وابستگان و حتّی فرزندان و عزیزان خود گریه نمی‌کنند، چند روایت مبنی بر این است که عمر ـ بن الخطاب از گریه بر اموات جلوگیری و نهی می‌کرده و گاهی می‌گفته است پیامبر گریه بر اموات را نهی کرده‌اند:

صحیح بخاری: ۸۵/۲: همانا مرده از گریه‌ی خانواده‌اش بر او، عذاب می‌شود و عمر همواره برای جلوگیری از گریه با عصا کتک می‌زد و سنگ پرتاب می‌کرد و خاک می‌پاشید.

و در صحیح مسلم و صحیح بخاری از عمر و عبدالله بن عمر آمده است که گفته‌اند پیامبر فرمود: «مرده در قبرش به خاطر نوحه‌سرایی که بر او می‌شود، مورد عذاب واقع می‌شود».

آنها طبق این دو روایت و چند مورد دیگر نزدیک به این‌ها و به لحاظ نهی و مخالفت عمر با گریه بر اموات، اعتقاد دارند که نباید بر گذشتگان گریه کرد و فرقی بین اولیای خدا و غیر آنها نمی‌گذارند، لذا بر مظلومیّت آل‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و

مصیبت‌های وارد آمده بر ایشان متأثّر نمی‌شوند و اگر بتوانند جلوی دیگران را هم می‌گیرند و برای مرده‌های خودشان نیز اگر چه جوان باشد گریه نمی‌کنند و گاهی دیده شده در قبرستان بقیع، پس از دفن مرده‌هایشان جلوی خود را می‌گیرند که اشک در چشمانشان دیده نشود و در حقیقت سعی می‌کنند اطاعت خود را از عمر در گریه نکردن بر اموات ظاهر و حفظ کنند.

البته این در حالی است که در همین کتاب صحیح مسلم:۴۳/۳ آمده است که سخن عبدالله عمر را به عایشه گفتند، گفت: نه به خدا قسم، پیامبر هرگز این سخن را نگفت که میّت به خاطر گریه کسی عذاب می‌شود بلکه فرموده است: همانا کافر، به سبب گریه خانواده‌اش، خداوند بر عذاب او می‌افزاید و همانا خداست که می‌خنداند و می‌گریاند و کسی بار گناه دیگری را به دوش نکشد.

همچنین در همین کتاب، ابن عباس حرف عمر را رد کرده و گفته است: خدا می‌خنداند و می‌گریاند. در صحیح مسلم روایات متعددی وجود دارد که عایشه و ابن‌عباس، ادّعای عمر و عبدالله عمر و فهم آنان را اشتباه شمرده و گفته‌اند: عمر و عبدالله عمر، معنای سخن پیامبر را نفهمیده‌اند.

در صحیح بخاری:۴۳/۳ آمده است: به عایشه گفتند عبدالله عمر گفته است: پیامبر فرموده است: میّت در قبر به واسطه گریه اهلش عذاب می‌شود، عایشه گفت: عبدالله عمر اشتباه فهمیده است، بلکه رسول‌الله فرمود: خداوند عذاب کافر را به خاطر گریه‌ی خانواده‌اش زیاد می‌کند و همانا خداست که می‌خنداند و می‌گریاند و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نکشد.

پاسخ‌های این گونه در کتاب‌هایی که نزد آنان مورد قبول است، بسیار است که

ما برای نمونه این مورد را یادآور شدیم. پس تا اینجا دانستیم چراگریه بر اموات را نهی می‌کنند و پاسخ آن را نیز به آنها دادیم. امّا در مورد قرآن و احادیثِ اهل‌بیت علیهم‌السلام، برای پاسخ به این افتراء، باید به برّرسی سه مورد بپردازیم:

یکم: چیستی عزاداری، دوّم: چرایی عزاداری، سوّم: تاریخ عزاداری.

یکم: چیستی عزادرای.

عزاداری چیست و به کدامین مراسم، عزاداری می‌گویند؟

در مراسم عزاداری و مجالسی که نام محفل عزا روی آن نگاشته می‌شود، سخنرانان محور مراسم هستند. آنان عنوان می‌کنند که خداوند خالق تمام هستی است و خود از اینکه چون مخلوقاتش باشد مبرّاست. انسان را خلق نموده در حالی که مسیر راست یکی و راه‌های منتهی به ناخشنودی او بسیار است و بیان کرده است که برای آن راه‌های بسیار و این راه یگانه، رهبرانی وجود دارند. او این رهبران را خلق نموده و برای آنان ویژگی‌های خاصّی قرار داده و خودِ این رهبران را راه هدایت معرّفی نموده و ره‌پویی در راه آنها را عین همان مسیرِ راست و یگانه که به رضای او منتهی می‌شود، قرار داده است. سخنرانان در این مجالس برای ادامه‌ی این بحث‌ها نیازمندند نکاتی دیگری را نیز بیان کنند.

تا اینجا سخن از خدا بود، امّا چون فهمیدیم ما به خدا دسترسی نداریم و خداوند میان خودش و ما پلی به نام پیامبران و جانشینان آنان قرار داده، باید به دنبال آنان برویم. تا اینجا می‌دانیم که آنان هستند حجّت‌های الهی و پیروی از آنان، همان گام نهادن و به پیش رفتن در راه راست است. امّا اینان که هستند، تعدادشان چند نفر است، چه ویژگی‌هایی دارند و معنای پوییدن راه آنان چیست؟

این سؤال آخر همان است که همراه خود، این پرسش‌ها را ردیف می‌کند: پیامبر آخرین و اهل‌بیت علیهم‌السلام ایشان، چه کردند؟ و هدف آنان از کارهایی که انجام دادند چه بود؟

در اینجا سخنرانان، آنچه را مردم با اهل‌بیت علیهم‌السلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام در برخورد با مردم انجام دادند، مطرح می‌کنند و بحث به سوی هدف اهل‌بیت و تلاش ایشان برای دست‌یابی به این هدف سوق داده می‌شود. آخرین نقطه پس از شناختِ اهل‌بیت علیهم‌السلام و شناخت هدف و تلاش‌های ایشان برای آن هدف، عزاداری است.

امام حسین علیه‌السلام کیست؟ هدف ایشان چه بود؟ برای دست‌یابی به آن چگونه رفتار نمود و مردم چه کردند؟ عزاداری برای سیّدالشّهداء پاسخ این سؤالات است.

دوم: چرایی عزاداری.

چرا عزاداری؟ و آیا الزامی برای برگزاری چنین مراسمی وجود دارد یا نه؟ آیا زمان در الزام برگزاری مراسم عزاداری دخالت دارد یا نه؟ و آیا منتهایی برای این زمان وجود دارد؟ در این باره مطالب قابل عنوان شدن، بسیارند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) این کار عمل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده است.

مسلمانان معتقدند که برای شناخت احکام، قرآن و سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله[1] معیار است و سنّت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در تمام ابعاد برای آنان الگو و راهگشاست. یکی از این ابعاد، عزاداری است. در نتیجه باید دید آیا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام مجلس عزاداری برپا نموده‌اند، یا از برگزاری چنین مجالسی جلوگیری کرده‌اند.

۱- گفتار، کردار و مواردی که مورد تأیید حضرت قرار گرفته است.

برخورد پیامبرﷺ و ائمّه علیهم‌السلام با برگزاری چنین مراسمی نه تنها حکایت از مشروعیّت برپایی مراسم عزاداری دارد، بلکه بر مستحب بودن و برتری آن دلالت می‌کند. در دوران حیات پیامبرﷺ در این دنیا، حوادثی رخ نمود که موجب ناراحتی حضرت شد و نیز پیامبرﷺ در مواردی برای پیشامدهای تلخی که از رخداد آن در آینده آگاهی داشتند، ابراز تألّم نموده‌اند. برای مرگ افرادی گریسته‌اند و سفارش به برگزاری مجالس عزا کرده‌اند.

گریه پیامبرﷺ در فوت فرزندشان ابراهیم

در صحیح بخاری در این باره آمده است: «**فجعلت عينا رسول‌اللهﷺ تذرفان فقال له عبد الرحمن بن عوف: و أنت يا رسول‌الله؟ فقال: يا ابن عوف! إنها رحمة ثم أتبعها بأخرى. فقالﷺ: إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَ الْقَلْبَ يَحْزَنُ وَ لَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَيْ رَبَّنَا وَ إِنَّا بِفِرَاقِكَ يَاإِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ**ـ چشمان رسول‌خدا از اشک لبریز شد. عبدالرحمن بن عوف به ایشان گفت: شما هم گریه می‌کنید؟ فرمود: این گریه، رحمت است. و همچنان که گریه می‌کرد فرمود: اشک چشم جاری می‌شود و قلب محزون می‌شود ولی چیزی نمی‌گوییم مگر آنچه را که خداوند را راضی کند، (و خطاب به فرزندش ابراهیم فرمود:) ما در فراق تو ای ابراهیم محزون هستیم».[۱]

گریه پیامبرﷺ بر سر مزار مادر مکرّمه خودشان

همچنین در رابطه با گریه پیامبرﷺ بر سر مزار مادشان، چنین آورده است:

۱- صحيح البخاري: ۸۵/۲، صحيح إبن حبان: ۱۶۲/۷، مسند أبي يعلى: ۴۲/۶، مسند احمد: ۱۹۴/۳، سنن أبي داود: ۶۴/۲، المستدرک حاکم: ۴۰/۴ و بسیاری دیگر از کتاب هایی که نزد مخالفین معتبر است.

عن أبي هريرة قال: زار النبيﷺ قبر أمه فبكى و أبكى من حوله ـ پیامبر قبر مادرش (آمنه بنت وهب) را زیارت فرمود، سپس گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند.[۱] این مطلب در معتبرترین کتاب‌ها نزد مخالفین نقل شده است.

گریه پیامبرﷺ در سوگ حمزهؑ و تأیید عزاداری زنان برای ایشان

یکی از شهدای بزرگ جنگ احد، حمزه عموی پیامبرﷺ، سردار رشید، شجاع و جان بر کف اسلام بود که پشتوانه نیرومندی برای اسلام به شمار می‌رفت.

قال: و انصرف رسول‌اللهﷺ إلى المدينة حين دفن القتلى، فمرّ بدور بني الأشهل و بني ظفر، فسمع بكاء النّوائح على قتلاهنّ فترقرقت عينا رسول‌اللهﷺ و بكى ثم قال: لَكِنَّ حَمْزَةَ لَا بَوَاكِيَ لَهُ الْيَوْم. فلمّا سمعها سعد بن معاذ و أسيد بن حضير قالوا: لا تبكين امرأة حميمها حتى تأتي فاطمة فتسعدها. فلمّا سمع رسول‌اللهﷺ الواعية على حمزة و هو عند فاطمة على باب المسجد قال: إِرْجِعْنَ رَحِمَكُنَّ اللَّهُ فَقَدْ آسَيْتُنَّ بِأَنْفُسِكُن ـ هنگامی که کشته‌ها دفن شدند، پیامبر خداﷺ به مدینه بازگشتند، از کنار خانه‌های بنی‌اشهل و بنی‌ظفر گذشتند، صدای گریه و زاری زنان را که بر شهدای خود می‌گریستند، شنیدند. چشمان مبارک پیامبر خداﷺ در این هنگام پر از اشک شد و فرمودند: ولی عمویم حمزه گریه کننده ندارد. سعد بن معاذ و اسید بن حضیر (چون این سخن از آن جناب شنیدند) گفتند: هیچ زنی ابتدا بر کشته‌های خود گریه نکند، مگر اینکه قبلاً در منزل

۱- صحیح مسلم: ۶۵/۳، صحیح إبن حبان: ۴۴۰/۷، السنن نسّائی: ۶۵۴/۱، السّنن الکبری، بیهقی: ۷۰/۴، السّنن إبن ماجه: ۵۰۱/۱ (۱۵۷۲)، المستدرک حاکم: ۳۷۵/۱، مسند احمد: ۴۴۱/۲.

فاطمه علیها السلام حاضر شود و در مصیبت حمزه ایشان را یاری کند. هنگامی که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فریاد شیون زنان را برای حمزه شنیدند، در حالی که نزد حضرت فاطمه علیها السلام در کنار درب مسجد حضور داشتند، فرمودند: بازگردید، خداوند شما را رحمت کند، زیرا هرآینه همراهی نمودید.[1]

عزاداری حضرت برای شهادت جعفر بن ابی طالب علیه السلام و امر نمودن حضرت زهرا علیها السلام به انجام این کار:

جعفر بن ابی‌طالب در جنگ موته به شهادت رسید. ایشان دومین فرد منصوب شده از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله برای برافراشتن پرچم سپاه اسلام در این جنگ بود.

پیش از آنکه خبر شهادت شهیدان در این جنگ برسد، پیامبر به منبر رفتند و از نام حضرت جعفر بن ابی‌طالب علیه السلام به عنوان یکی از شهیدان این نبرد، یاد نمودند، سپس از منبر پایین آمده و به خانه‌ی جعفر بن ابی‌طالب علیه السلام رفتند. فرزند او عبدالله را فراخواندند. او را در دامان خویش نشانده و روی سر او دست می‌کشیدند. مادر این فرزند، اسماء بنت عمیس ـ که از زن‌های باایمان و فداکار صدر اسلام است ـ به پیامبر عرضه می‌دارد: ای پیامبرخدا! شما آن‌چنان روی سر این کودک دست می‌کشید که گویا او یتیم است. پیامبر، در حالی که دو چشم مبارک ایشان اشک می‌ریخت، فرمودند: **قَدِ اسْتُشْهِدَ جَعْفَرٌ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَ دَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَالَ قُطِعَتْ يَدَاهُ قَبْلَ أَنْ يُسْتَشْهَدَ وَ قَدْ أَبْدَلَهُ اللَّهُ مِنْ يَدَيْهِ**

۱- إعلام الوری: ۱۸۳/۱ از المغازي واقدی: ۲۹۲/۱، بحارالأنوار: ۹۸/۲۰ ضمن حدیث ۲۸.
و از کتب مخالفین: سیرة ابن هشام: ۱۰۴/۳-۱۰۵، تاریخ الطّبري: ۵۳۲/۲- ۵۳۳، الکامل، ابن اثیر: ۱۶۳/۲ و فیها بني دینار بدل بني النجار.

جَنٰاحَيْنِ مِنْ زُمُرُّدٍ أَخْضَرَ فَهُوَ الْآنَ يَطِيرُ بِهِمٰا فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلٰائِكَةِ كَيْفَ يَشٰاءُ ــ همانا جعفر امروز به شهادت رسید و نیز فرمودند: پیش از آنکه شهید شود، دو دست او قطع شد و خداوند به جای دو دست ایشان، دو بال از زمرّد سبز به او داده است که او اکنون به وسیله‌ی آن دو بال همراه با فرشتگان در بهشت هر طور که بخواهد پرواز می‌کند.[۱]

قٰالَ الصّٰادِقُ عليه السلام: إِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله حِينَ جٰاءَتْهُ وَفٰاةُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طٰالِبٍ عليه السلام وَ زَيْدِ بْنِ حٰارِثَةَ كٰانَ إِذٰا دَخَلَ بَيْتَهُ كَثُرَ بُكٰاؤُهُ عَلَيْهِمٰا جِدّاً وَ يَقُولُ كٰانٰا يُحَدِّثٰانِي وَ يُؤْنِسٰانِي فَذَهَبٰا جَمِيعاً ـ امام صادق عليه السلام فرمودند: همانا آن هنگام که خبر وفات جعفر بن ابی‌طالب عليه السلام و زید بن حارثه برای پیامبر صلى الله عليه وآله آمد، چون وارد منزل خویش می‌شدند، گریه ایشان برای جعفر بن ابی‌طالب و زید بن حارثه شدید می‌شد و می‌فرمودند: با من سخن می‌گفتند و مؤانست می‌نمودند، سپس هر دوی آنان از نزد من رفتند.[۲]

قٰالَ الصّٰادِقُ عليه السلام قٰالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله لِفٰاطِمَةَ: اذْهَبِي فَابْكِي عَلَى ابْنِ عَمِّكِ... ـ حضرت صادق عليه السلام فرمود: پیامبر صلى الله عليه وآله به حضرت فاطمه عليها السلام فرمودند: به منزل جعفر برو و بر پسرعمویت گریه کن... .[۳]

۱- از کتاب‌های شیعیان: الخرائج والجرائح: 166/1 و بحارالأنوار: 53/21 ح3، شجره طوبی: 299/2.

۲- من لایحضره الفقیه: 177/1 ح527 وسائل الشیعة: 280/3 ب87 ح3654، بحارالأنوار: 55/21 ب24 ح8.

۳- إعلام الوری: 104، بحارالأنوار: 57/21 ح9. ماجرای گریه کردن پیامبر صلى الله عليه وآله بر جناب جعفر بن ابی‌طالب و زید بن حارثه، در صحیح البخاري: ۱۸۴/۴ به این لفظ آمده است: «إنّ

عزاداری اهل‌بیت اطهار و پیامبران الهی علیهم‌السلام برای سیّدالشّهداء امام حسین علیه‌السلام

در این گذر موارد بسیار زیادی وجود دارد که عنوان برخی از آن‌ها بیان می‌شود:

هیچ پیامبری نیامد مگر اینکه به زیارت کربلا آمد و گفت: «**فِيكَ يُدْفَنُ الْقَمَرُ الزّاهِرُ**»، روضه‌خوانی حضرت جبرئیل علیه‌السلام برای حضرت آدم و حضرت نوح، جریان حضرت زکریّا در تفسیر کهیعص، امر نمودن پیامبر به برپایی عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره‌ی آن حضرت، گریستن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه‌ی معصومین علیهم‌السلام برای امام حسین علیه‌السلام که از جمله آن گریستن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در گذر از کربلا در سفر صفّین بود که حضرت از هوش رفتند، سفارش خود حضرت سیّدالشّهداء علیه‌السلام: «**شِيعَتِي مٰا إِنْ شَرِبْتُمْ رَيَّ عَذْبٍ فَاذْكُرُونِي* أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَانْدُبُونِي**»[1]، جریان مردی عرب که در حضور امام هفتم موسی بن جعفر علیهماالسلام چنین خواند: «**عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلٰاكَ فِرِنْدُه،...**»[2]، جریان دعبل و خواندن اشعار در مصیبت ائمّه‌ی اطهار و گریستن امام رضا علیه‌السلام، و... .

برای نمونه برخی از این موارد به تفصیل یاد می‌شود:

النّبي صلی‌الله‌علیه‌وآله نعى جعفراً و زيداً قبل أن يجئ خبرهم و عيناه تذرفان ـ پیش از رسیدن خبر شهادت جعفر طیار و زید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از شهادت آنها خبر داد و از دو چشم مبارکش اشک جاری بود».

۱- المصباح، شیخ کفعمی رحمه‌الله: 741، مستدرك‌الوسائل: 17/26 ب 22 ح 20647- 1.

۲- مناقب آل أبي طالب: ۳۱۹/۴، بحارالأنوار: ۱۰۸/۴۸ ب ۵ ضمن حدیث ۹، مستدرك الوسائل: ۳۸۷/۱۰ ب ۸۳ ح ۱۲۲۳۷- ۳.

لَمّا أَخْبَرَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله ابْنَتَهُ فاطِمَةَ بِقَتْلِ وَلَدِها الْحُسَيْنِ وَ ما يَجْرِي عَلَيْهِ مِنَ الْمِحَنِ بَكَتْ فاطِمَةُ بُكاءً شَدِيداً وَ قالَتْ: يا أَبَهْ! مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟ قالَ: «فِي زَمانٍ خالٍ مِنِّي وَ مِنْكِ وَ مِنْ عَلِيٍّ». فاشْتَدَّ بُكاؤُها وَ قالَتْ: يا أَبَهْ! فَمَنْ يَبْكِي عَلَيْهِ وَ مَنْ يَلْتَزِمُ بِإِقامَةِ الْعَزاءِ لَهُ؟ فَقالَ النَّبِيُّ: «يا فاطِمَةُ إِنَّ نِساءَ أُمَّتِي يَبْكُونَ عَلَى نِساءِ أَهْلِ بَيْتِي وَ رِجالَهُمْ يَبْكُونَ عَلَى رِجالِ أَهْلِ بَيْتِي وَ يُجَدِّدُونَ الْعَزاءَ جِيلًا بَعْدَ جِيلٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَإِذا كانَ الْقِيامَةُ تَشْفَعِينَ أَنْتِ لِلنِّساءِ وَ أَنا أَشْفَعُ لِلرِّجالِ وَ كُلُّ مَنْ بَكَى مِنْهُمْ عَلَى مُصابِ الْحُسَيْنِ أَخَذْنا بِيَدِهِ وَ أَدْخَلْناهُ الْجَنَّةَ. يا فاطِمَةُ! كُلُّ عَيْنٍ باكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِلا عَيْنٌ بَكَتْ عَلَى مُصابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّها ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ ـ چون پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را از شهادت فرزندش امام حسین علیه السلام و مصیبت‌هایی که حضرت دچار آن خواهند شد، آگاه نمود، حضرت فاطمه علیها السلام سخت گریستند و عرضه داشتند: پدرجان! زمان آن، چه موقع خواهد بود؟ فرمود: «هنگامی که من، تو و علی در دنیا نباشیم». گریه حضرت زهرا علیها السلام شدیدتر شد و گفت: پدرجان! پس چه کسی برای حسینم گریه خواهد کرد و چه کسی ملتزم به عزاداری برای ایشان خواهد شد!؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فاطمه! زنان امّت من بر زنان اهل‌بیتم و مردان ایشان بر مردان اهل‌بیت من گریه خواهند کرد، همه ساله هر گروه پس از دیگری عزاداری را تجدید می‌نمایند. چون روز قیامت فرا رسد، تو زنان امّت من و من مردان آنان را شفاعت خواهیم کرد. و هر کسی از ایشان را که در مصیبت امام حسین گریه کرده باشد، دست او را می‌گیریم و داخل بهشت می‌کنیم. ای فاطمه! روز قیامت تمامی چشم‌ها گریان هستند جز چشمی که برای مصیبت‌های حسین گریه کند، پس به درستی که صاحب آن چشم خندان است و

مژده نعمت‌های بهشت به وی داده می‌شود».[۱]

لَمَّا اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ مَرَضُهُ الَّذِي مٰاتَ فِيهِ ضَمَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام إِلىٰ صَدْرِهِ يَسِيلُ مِنْ عَرَقِهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ وَ يَقُولُ: «مٰا لِي وَ لِيَزِيدَ لٰا بٰارَكَ اللَّهُ فِيهِ اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ». ثُمَّ غُشِيَ عَلَيْهِ طَوِيلًا وَ أَفٰاقَ وَ جَعَلَ يُقَبِّلُ الْحُسَيْنَ وَ عَيْنٰاهُ تَذْرِفٰانِ وَ يَقُولُ: «أَمّٰا إِنَّ لِي وَ لِقٰاتِلِكَ مُقٰاماً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ـ چون بیماری پیامبر ﷺ ـ که بر اثر آن از دنیا رفتند ـ شدّت گرفت، امام حسین عليه السلام را به سینه چسبانده بودند به حالتی که حضرت جان می‌دادند و عرق ایشان بر امام حسین جاری بود و می‌فرمودند: «مرا با یزید چه کار؟ خداوند در وجود او هیچ برکتی قرار ندهد خداوندا! یزید را لعنت کن». سپس حضرت مدّت بسیار زیادی غش کردند و چون به هوش آمدند، امام حسین را در حالی پیاپی می‌بوسیدند که چشمان ایشان پر از اشک بود و می‌فرمودند: «امّا نزد خداوند عزّوجل بین من و قاتل تو محاکمه‌ای خواهد بود».[۲]

پس می‌بینیم که خاتم الأنبیاء ﷺ و اهل‌بیت عليهم السلام این عمل را انجام داده‌اند، به این کار امر نموده و چنین کاری را مورد تأیید و رضایت خویش اعلام فرموده‌اند. برگزاری این مراسم سیره‌ی پیامبر ﷺ و حضرات معصومین عليهم السلام، خواصّ ـ اصحاب و عموم شیعیان بوده است و اقامه‌ی مراسم عزاداری از جانب ایشان موجب می‌شود که ما نیز به رسم پیروی از آن حضرات، به برگزاری چنین

۱- بحارالأنوار: 292/44 ب34 ح37، العوالم، الإمام الحسین: 534،

۲- مثیر الأحزان: 22 مولد الحسین، بحار الأنوار: 266/44 ب31 ح24، العوالم الامام الحسین عليه السلام: 137.

مراسمی مبادرت ورزیم.

ب) رضای خداوند در این است.

خداوند نمی‌خواهد نوع نماز ترک شود. اگر نمازگزار از ایستادن عاجز شود، باید نشسته نماز بخواند و اگر از آن نیز عاجز شد، بر پهلو خوابیده و نماز را بخواند و چنانچه از آن نیز عاجز شود، باید بر پشت بخوابد و بخواند. چنانچه از خواندن عاجز شود باید با ایماء و اشاره و باز و بسته نمودن چشم‌ها نماز را بخواند و چنانچه نتواند خود را از نجاست نگه دارد و با طهارت نماز بخواند، با همان حالت باید نماز را بخواند.

اگر حفظ نوع نشود، حفظ صنف نمی‌شود و اگر حفظ صنف نشود، حفظ شخص هم نمی‌شود. حفظ نوع نماز بر مکلّفین واجب و مطلوب خداوند است و خداوند بر ترک نوع نماز راضی نیست. در مورد عزاداری نیز به همین ترتیب است و به همین دلیل است که هم گریه کردن و هم خود را به حالت گریه‌کنندگان درآوردن، هر دو اجر دارد و مورد رضایت خداوند است، این در حالی است که حالت دوم از اصل گریه خارج است.

قرآن کریم در خلال بیان ماجرای زندگی حضرت یوسف آورده است که حضرت یعقوب در فراق فرزندش به اندازه‌ای گریست که چشم‌هایش نابینا شد: «**وَ قٰالَ یٰا اَسَفیٰ عَلیٰ یُوسُفَ وَ ابیَضَّت عَیْنٰاهُ مِنَ الحُزنِ فَهُوَ کَظیمٌ** ـ ای دریغ بر یوسف! و در حالی که اندوه خود را فرومی‌خورد، چشم‌هایش از اندوه سفید

شد».[۱] در تفسیر ابن‌کثیر ذیل آیه «**اذْهَبُوا بِقَمیصي هذا**»[۲] آمده است: «**و کان قد عمي من کثرة البکاء** ـ حضرت یعقوب علیه‌السلام از کثرت گریه نابینا شد». این در حالی است که حضرت یعقوب می‌دانست حضرت یوسف زنده است و فاصله‌ی زیادی با او ندارد، امّا امام حسین علیه‌السلام همراه با هفده تن از بنی‌هاشم که روی زمین مثل و مانندی نداشتند، در کمتر از یک روز به فجیع‌ترین شکل ممکن به دست پست‌ترین افراد که اربابان همین شبهه‌افکن‌ها هستند، به شهادت رسیدند.

ج) به مقتضای اینکه ایمان جز دوست داشتن و دشمن داشتن چیز دیگری نیست، مؤمن برای دوست‌داشتنی‌ها بذل کرده و از دشمن‌ها بیزاری می‌جوید و از مصادیق دوست داشتن، زنده نگه داشتن یاد و راه و هدف محبوب است و این تلاش، بر او واجب و سستی در انجام آن، ناروا و گناه خواهد بود.

د) نتایجی که برگزاری مراسم عزاداری، در بر داشته و دارد.

بقای دین: برگزاری مراسم عزاداری و یادآوری مصیبت‌هایی که بر اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد گشت، موجب بقای دین اسلام و زنده نگه داشته شدن یاد، راه و هدف اهل‌بیت علیهم‌السلام است. به همین جهت است که خود ائمّه نیز این مجالس را برپا می‌کردند. حقیقت اسلام و هدف پیشوایان معصوم در خلال برگزاری این مراسم، بیان شده و زنده می‌گردد.

نشر معارف الهی و احکام شرعی

بیان واقعیّت‌های تاریخ و دعوت به سوی راستی‌ها

۱- (۱۲) سوره یوسف: آیه ۸۵.

۲- (۱۲) سوره یوسف: آیه ۹۴.

تشویق مردم برای زنده نگه داشتن یاد اهل‌بیت علیهم‌السلام و بیان فضیلت‌های ایشان: در خلال مراسم عزاداری مردم با اهل‌بیت و برتری‌های آنان آشنا می‌شوند و برگزاری هرچه باشکوه‌تر این مراسم، مردم را به یاد کردن از اهل‌بیت علیهم‌السلام تشویق و با مبانی و اهداف اهل‌بیت علیهم‌السلام آشنا می‌کند.

ایجاد وحدت در میان صفوف پراکنده: اقامه‌ی مراسم عزاداری سبب جمع شدن افراد و به هم پیوستن گروه‌ها می‌شود و به خوبی آشکار است که در بین شیعه هیچ اجتماعی از نظر آسانی کار و گسترش منطق و شدّت هماهنگی مانند مجالس عزاداری اهل‌بیت بالأخص برای سیّدالشّهداء علیه‌السلام نیست.

یاد کردن از خوبی‌ها و نمایاندن پستی چهره‌ی بدی‌ها: در مراسم عزاداری از مناعت، شجاعت، صبر و سخاوت و پوییدن راه حق و تلاش برای هدف الهی، تجلیل می‌شود و روحیه‌ی ظلم‌ستیزی و ابراز انزجار و نفرت نسبت به ظلم تقویت می‌شود. نقاب‌ها کنار رفته و چهره‌ی منفور ظلم برملا می‌شود و چهره واقعی فسادگران افشاء می‌شود.

تبلیغ دین اسلام و باز شدن در رحمت خداوند بر روی تمام انسان‌ها: به همین دلیل است که ما مأمور نیستیم کافران را از شرکت در این مجالس و یا از برگزاری چنین محافلی منع کنیم. بسیاری از همین کافران در مراسم عزاداری گروه گروه مسلمان شده‌اند و برگزاری مراسم عزاداری، موجب بلند شدن ندای قیام اهل‌بیت علیهم‌السلام برای اجرای احکام دین شده و این ندا را به گوش همه می‌رساند. دشمنان اسلام متوجّه شده‌اند که برپایی مراسم سوگواری برای ائمّه‌ی اطهار موجب گرویدن گروه گروه مردم به دین اسلام می‌شود و به همین جهت است که

از برافراشته شدن پرچم اسلام و اعتلای نام اهل‌بیت علیهم‌السلام بیم‌ناک هستند.

از سوی دیگر عزاداری کردن نشانه‌ی عطوفت، مهربانی و رقّت قلب است. روایات در مدح گریه و مذمّت خشکی چشم بسیار است و در همین راستا است که فرموده‌اند خشک بودن چشم و گریه نکردن علامت شقاوت و سخت‌دلی است:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «**مِنْ عَلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ** ـ از جمله نشانه‌های شقاوت: خشکی چشم، سختی دل، حرص بر دنیا و اصرار بر گناه است».[1]

همچنین به ابوذر فرمودند: «**يَا أَبَا ذَرٍّ! مَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فَلْيَبْكِ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُشْعِرْ قَلْبَهُ الْحُزْنَ وَ لْيَتَبَاكَ. إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ** ـ ای ابوذر، کسی که توان گریه دارد، باید بگرید و کسی که توان گریه ندارد، باید قلبش را محزون دارد و خود را به حالت گریه‌کننده‌ها در آورد. همانا دل سخت، از خدا دور است ولی متوجّه نیستند».[2]

آیا زمان در برگزار کردن مراسم عزاداری برای اهل‌بیت علیهم‌السلام اهمیّت دارد یا خیر؟ و آیا برای این زمان منتهایی وجود دارد یا خیر؟

در خلال احادیثی که بیان شد و خیل احادیثی که مجال برای ذکر آن‌ها کافی نیست، مواردی به چشم می‌خورد که ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام پیش از رخداد یک

۱- الكافي: ۲۹۰/۲۱ ح۶، الخصال: ۷۴۲ ح۹۶، روضة الواعظين: ۴۱۴، و از کتب مخالفین: شرح نهج البلاغه إبن أبي الحديد: ۲۱۵/۱۱.

۲- الأمالي، شیخ طوسی رحمه‌الله: ۵۲۹، مكارم‌الأخلاق: ۴۶۲، بحارالأنوار: ۷۹/۷۴ ح۳، مستدرک الوسائل: ۹۵/۱۲ ح[۱۳۶۱۷] ۱۰.

مصیبت، از وقوع آن خبر می‌دهند و به خاطر آن رنج‌ها و ناراحتی‌هایی که حتّی هنوز رخ نداده است، عزاداری می‌کنند.

در این عمل اهل‌بیت علیهم‌السلام نکات بسیاری نهفته است، از جمله اینکه می‌خواهند پیروان خویش را از اینکه به حوادث آینده آگاه هستند، مطّلع سازند. به آنان بفهمانند که حق در کدام سو خواهد بود تا آنها نیز خود را برای رویارویی با جبهه‌ی باطل آماده سازند. همچنین می‌خواهند این عزاداری و اظهار حزن به صورت یک سنّت درآید تا به رسم همراهی با اهل‌بیت علیهم‌السلام، شیعیان نیز این‌گونه مجالس عزاداری را برپا دارند و از این طریق از آن رخداد یاد کرده و دیگران را به این کار تشویق و ترغیب نمایند.

حتّی گاهی می‌بینیم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، انجمن‌های سرور و شادی را تبدیل به محفل عزا می‌کردند. و جای بسی تأمل دارد که مصیبت‌های وارده بر اهل‌بیت علیهم‌السلام قبل از وقوع، این چنین بر قلب مبارک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام تأثیر گزارده است. حال آنان در هنگام رخداد آن مصیبت و پس از آن چگونه خواهد بود؟

بنابراین در اقامه‌ی مراسم عزا برای اهل‌بیت علیهم‌السلام، زمان رخداد یک مصیبت مطرح نیست که گفته شود هنوز این مصیبت بر اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد نشده و یا از وقوع این حادثه‌ی غم‌انگیز درباره‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام، زمان زیادی گذشته است.

خدا این‌گونه راضی است که پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام را پیش از وارد آمدن مصیبت‌ها و پس از آن، در یاد اهل‌بیت علیهم‌السلام ببیند. و از سوی دیگر این برای برهه‌ی خاصّی از زمان نیست و تا قیام قیامت ادامه خواهد داشت هم چنان که

می‌دانیم حتّی روز قیامت نیز اقامه‌ی مجلس عزاداری برای اهل‌بیت علیهم‌السلام صورت می‌گیرد.

جایی که حضرت یعقوب علیه‌السلام در فراق حضرت یوسف سالیان دراز می‌گرید، قرآن عمل او را به عنوان یک عمل انسانی و عاطفی می‌ستاید، پس حال شیعیان باید چگونه باشد حال آنکه اهل‌بیت علیهم‌السلام چنان برای برپایی دین جان‌فشانی نمودند که جان خویش، فرزندان، برادران، برادر زادگان، اقوام و یاران بافضیلت خود را در سخت‌ترین شرایط در راه خدا فداکردند. شیعیان باید چه کنند تا حقّ مطلب ادا شود؟ در مقابل مصیبت‌های بی‌مثیل اهل بیت علیهم‌السلام و به خصوص فاجعه‌ی روز عاشوراکه در بیان اهل‌بیت روزی مانند آن نیست و فرموده‌اند: روز شهادت امام حسین علیه‌السلام پلک‌های چشمان ما را زخمی کرد و و اشک‌های ما را جاری ساخت و... .

وظیفه‌ی شیعه در قبال این مصیبت‌ها چیست؟ چگونه حقّ این عزیزان را باید ادا کنیم حال آنکه به ما فرموده‌اند چنین عرضه بداریم: **بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مٰالِي وَ أُسْرَتِي**، و اگر جان خود و پدر و مادر و تمام عزیران خود را نیز در راه رسیدن به لبخند رضایت آنان، فداکنیم، باز هم کاری نکرده‌ایم که آنان علّت خلق ما سوی الله و پایداری آنان هستند و آنان هستند واسطه تمام الطاف الهی مانند هدایت و روزی و...، که حقّ آنان هرگز ادا نشود.

سوّم: تاریخچه عزاداری

پیامبران الهی، از آدم نبی تا خاتم الأنبیاء علی نبیّنا و آله و علیهم السّلام، همگی برای مصیبت‌های سیّدالشّهداء امام حسین علیه‌السلام عزاداری کرده‌اند. خلاصه

آنچه بیان شد اینکه گریه به صورت مطلق برای اموری که گریه کردن برای آن از نظر شرع جایز است ـ مانند گریه از خوف خدا ـ ستوده است و دلیلی وجود ندارد که به خاطر چند روایت مبنی بر نهی عمر در مورد گریه بر اموات، از اطلاق آن روایات دست کشیده و از گریه بر اموات خودداری یا جلوگیری کنیم و بگوییم گریه تنها از ترس خدا پسندیده است.

در پایان این بحث نکته‌ای را خاطرنشان می‌سازم: وهابی‌ها، جز اینکه اصل مسأله عزاداری را زیر سؤال برده‌اند، سخن دیگری نیز گفته‌اند و آن اینکه چرا برای کسانی که اکنون در بهشت هستند گریه می‌کنید؟ در پاسخ می‌گوییم: بدیهی است که گریه شیعیان بر امام حسین و سایر ائمّه‌ی هدی علیهم‌السلام، نه به خاطر این است که اکنون در بهشت به سر می‌برند، مسلّماً از این جهت باید خوشحال و شادمان باشیم، گریه ما به خاطر آن ظلم‌ها و ستم‌هایی است که بر ایشان روا داشته شد و مخصوصاً در مورد حضرت سیّدالشّهداء که دردانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و زینت دوش ایشان هستند که با لب تشنه همراه با هفتاد و دو تن از یاران و خاندان خود کنار نهر آب به فجیع‌ترین شکل، به شهادت رسیدند.

گریه پیامبر بر عموی خویش حمزه، نه به خاطر این بود که او با فرشتگان همنشین است، بلکه به خاطر ستم ددمنشانه‌ای بود که بر او روا داشتند و همین‌طور است درباره‌ی سایر ائمّه‌ی معصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

برادر و خواهر دینی‌ام! خوب به خاطر داشته باش! امروز درست است که دیگر از یزید و ابن‌زیاد و عمر سعد و شمر و خولی و سنان و حرمله خبری نیست امّا حق این است که در گوشه و کنار جهان، هستند کسانی که یاد کردن ظلم‌های

آنان را خوش ندارند. وهابی‌ها معتقدند که نباید یزید را لعنت کرد چون او برای کشتن امام حسین علیه‌السلام و اصحاب ایشان و به اسارت بردن اهل‌بیت ایشان و آن همه آزار و اذیّت آل‌الله، تنها اجتهاد کرده است و اگر در اجتهاد خود درست عمل کرده باشد، نزد خدا دو اجر دارد و اگر به خطا رفته باشد یک اجر دارد.

به خاطر داشته باش که امام رضا علیه‌السلام به خاطر نسبت بی‌عفّتی که همین پیشوایان آنان به حضرت داوود نبی علیه‌السلام داده بودند، محکم بر جبهه‌ی نورانی خویش کوبیدند و ندا به انّا لله و انّا الیه راجعون بلند کردند.[1]

آیا ستمی که بر اهل‌بیت روا داشته شد، از یاد ببریم؟ و فراموش کنیم چه کسانی و چگونه با عترت غریب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معامله کردند؟ از یاد ببریم محسن و مادر مظلومه و پدر غریبش را؟

آری ما مراسم عزاداری برپا می‌کنیم تا نام اهل‌بیت علیهم‌السلام را زنده نگه داریم، تا اهداف آنان را از یاد نبریم و تا تفاوت آنان را با تاریکی جهل جاهلان ببینیم. آنان که نور محض هستند عترت غریب رسول خدایند نه آن کسانی که... . تا راه آنان راه ما، هدف آنان هدف ما و دشمن آنان دشمن ما باشد و تا جان ما برای ایشان و در راه دفاع از ایشان فدا شود، باشد تا بپذیرند.

۱- عیون أخبار الرضا علیه‌السلام: ۱/۱۹۴ب ۱۴ح ۱-...حدثنا أبو الصلت الهروي قال لما جمع المأمون لعلي بن موسى الرضا علیه‌السلام أهل المقالات من أهل الإسلام و الديانات من اليهود و النصارى و المجوس و الصابئين و سائر أهل المقالات فلم يقم أحد إلا و قد ألزمه حجته كأنه ألقم حجرا قام إليه علي بن محمد بن الجهم فقال له يا ابن رسول الله أ تقول بعصمة الأنبياء قال نعم...فضرب الرضا علیه‌السلام بيده على جبهته و قال: إِنٰا لِلَّهِ وَ إِنٰا إِلَيْهِ راجِعُونَ لَقَدْ نَسَبْتُمْ نَبِيّاً مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ إِلَى التَّهَاوُنِ بِصَلٰاتِهِ حَتَّى خَرَجَ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ ثُمَّ بِالْفَاحِشَةِ ثُمَّ بِالْقَتْلِ؟!!!...، بحار الأنوار: ۱۴/۲۳ب ۲ح ۱.

پرسش بیست و دوّم: آیا پیامبر بر تربت امام حسین علیه السّلام سجده کردند یا خیر؟ اگر این طور سجده نکرد پس چرا شما انجام می‌دهید؟

پاسخ: پیش از پاسخ به این سؤال لازم است ما نیز بپرسیم چرا مخالفین سجده کردن بر فضله سگ را جایز می‌دانند؟ نستجیر بالله آیا این عمل از... سرزده است؟ چه حساسیّتی وجود دارد که در این زمینه بپرسند؟ اگر کسی با خاک قبر عمر چنین کند، باز هم او را توبیخ می‌کنند؟

این یک موضوع کاملاً داخلی است که اگر شیعیان به منظور شناخت هدف انجام این کار از یکدیگر بپرسند، هیچ جای طعنی وجود ندارد و واضح است که ربطی به وهّابی‌ها ندارد. آنان بارها شنیده‌اند و در کتاب صحیح بخاری ـ که آن را از قرآن محکم‌تر می‌دانند ـ در موارد متعدّد دیده‌اند که سجده کردن بر هر خاکی حلال است، با این حال آیا پرسیدن چنین سؤالی آن هم به این نحو، جز دشمنی و حساسیّت در احترام به عترت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم چیز دیگری می‌تواند باشد؟

امّا پاسخی که برای شیعیان اهل‌بیت علیهم السلام داریم: با توجّه به آنچه در باب عصمت اهل‌بیت علیهم السلام در پاسخ به پرسش پانزدهم بیان شد، بایسته است که اهل‌بیت را معصوم بدانیم و گفتار و رفتار و تقریر (تأیید) ایشان برای ما ملاک و

حجّت باشد. با توجّه به این مقدّمه به سراغ پاسخ می‌رویم. برای سجود دو جنبه وجود دارد:

الف: سجده کردن برای چیزی

ب: سجده کردن بر روی چیزی

تردیدی وجود ندارد که سجده برای چیزی جز خداوند، حالتی از حالت‌های شرک است و شیعیان اهل‌بیت علیهم‌السلام این کار را حرام می‌دانند و این مسأله‌ی پوشیده‌ای نیست.

امّا درباره مورد دوّم باید گفت سجود اساساً محقّق نمی‌شود مگر اینکه بر روی چیزی باشد. بنابراین مشخّص است که سجده کردن بر چیزی با سجده کردن برای چیزی کاملاً متفاوت است. امّا چرا مخصوصاً بر روی خاک سجده می‌کنیم؟

براساس اعتقاد شیعه که آن را از امامان پاک خود گرفته است، محلّ پیشانی در حالت سجده باید بر روی زمین و نیز چیزهایی که از زمین می‌رویند و خوراک یا پوشاک غالب نیستند، باشد. و مخالفین سجده کردن بر هر چیزی را جایز می‌دانند از جمله زمین. بنابراین درباره سجده کردن بر روی زمین یا خاک یا ریگ یا کلوخ، اختلافی نیست و مخالفین در این زمینه احادیثی نیز از پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کنند. به عنوان مثال:

پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «زمین برای من سجده‌گاه و وسیله طهارت قرار داده شده است».[1] و نیز نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: «همه زمین برای من

۱- صحيح البخاري: 91/1.

سجده‌گاه قرار داده شده و خاک آن برای ما وسیله طهارت است».[۱] و از ابوسعید خدری در خبری آمده است: «و سقف مسجد از چوب شاخه‌های درخت خرما بود و چیزی در آسمان نمی‌دیدیم. پس پاره ابری آمد و باران بر ما فروریخت. در این هنگام پیامبرﷺ با ما به جماعت نماز خواند تا آنجا که من گل و آب را بر پیشانی و نوک بینی آن حضرتﷺ دیدم».[۲]

امّا چرا بر تربت حسینی سجده می‌کنیم؟ سجده کردن بر خاک قبر سیّدالشّهداءعليه‌السلام در واقع حالتی از حالت‌های سجده بر زمین است و در حلال بودن این کار هیچ اختلافی وجود ندارد و هیچ توجیهی نمی‌تواند این خاک بابرکت را استثناء کند. امّا چرا مشخّصاً بر تربت حضرت سیّدالشّهداء سجده می‌کنیم؟ به دلیل تأکید خاصّ اهل‌بیتعليهم‌السلام بر انجام این کار.

نخستین کسی که این عمل را انجام دادند امام زین‌العابدینعليه‌السلام هستند و سایر امامان پس از ایشان نیز بر این تربت سجده نموده و بر مستحب بودن سجده بر این خاک پاک، تأکید فراوان داشته‌اند تا آنجا که امام صادقعليه‌السلام برای تذلّل نزد خدای تعالی و اظهار فروتنی به درگاه الهی بر تربت قبر سیّدالشّهداء، سجده می‌کردند.[۳] و در فضیلت سجده بر تربت امام غریبمان فرمودند: «سجده کردن بر

۱- تاریخ بغداد: 121/10.

۲- صحيح البخاري: 207/1.

۳- إرشادالقلوب: 115/1 ب32، وسائل‌الشیعة: 366/5 ب16 ح6809، بحارالأنوار: 158/82 ب28 ح25.

تربت اباعبدالله حجاب‌های هفت‌گانه را می‌شکافد».[۱]

البته سجده کردن بر تربت مولایم، در دل خویش دنیایی از مفهوم دارد. عمر بن سعد لعنه الله صبح روز عاشورا با لشکر خود نماز صبح را به جماعت خواند و در ظهر همان روز، با به شهادت رساندن سیّدالشّهداء، نماز و اسلام را به قتل رساند. همچنان که در زیارت ناحیه مقدّسه، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به جدّ عزیز خویش چنین عرضه می‌دارند: «**لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلٰامَ وَ عَطَّلُوا الصَّلٰاةَ وَ الصِّيٰامَ وَ نَقَضُوا السُّنَنَ وَ الْأَحْكٰامَ وَ هَدَمُوا قَوٰاعِدَ الْإِيمٰانِ وَ حَرَّفُوا آيٰاتِ الْقُرْآنِ وَ هَمْلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَ الْعُدْوٰانِ** ـ همانا که به قتل تو، اسلام را کشتند و نماز و روزه را تعطیل کردند و سنّت‌های پیامبر و احکام الهی را نقض کردند و پایه‌های ایمان را نابود ساختند و آیات قرآن را تحریف نمودند و کارهای ناپسند و دشمنی با اهل‌بیت را هموار ساختند (به راحتی به این کارها دست زدند)».[۲]

با نماز خواندن بر تربت سیّدالشّهداء اعلام می‌داریم که ما نماز عمر بن سعد و امیر او یزید و پدرش و آن کسی را که به او منصب حکومت داد، نمی‌خوانیم. ما نماز حسین و پدر و جدّ او را می‌خوانیم. این دو چنان با یکدیگر متفاوت هستند که یکی قتل نماز و آن دیگری برپا داشتن نماز است و ما با این کار، این دو را از هم جدا می‌سازیم و به همین جهت است که اهل‌بیت علیهم السلام فرموده‌اند: سجده بر تربت سیّدالشّهداء به معنای تسلیم و خضوع کامل برای خداوند همراه با عمل به

۱- مصباح المتهجّد: 734، بحارالأنوار: 153/85 ح14 و ج135/101 ح74.

۲- فرازی از زیارت شریف ناحیه مقدّسه.

شیوه اولیای اوست.[۱]

اینکه در نماز بر تربت امام غریبم پیشانی می‌سایم به این معناست که هرگز در زندگی خود خاطره ظلم‌هایی را که به اهل‌بیت علیهم‌السلام روا داشته شد، از یاد نمی‌برم از اوّلین ظلمی که به ایشان کردند تا به امروز که هنوز هم ظلم به اهل‌بیت ادامه دارد. فراموش نمی‌کنم آنچه را که بر عترت غریب پیامبرم گذشت.

و در آخر لازم است بگویم این، تنها یک مشت خاک نیست و نه آنچه من در آن می‌بینم را غریبه‌ها توان دیدن دارند. این خاک برای من یعنی شهادت‌طلبی و مبارزه برای برپا داشتن سنّت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله. این خاک برای من یعنی فداکردن تمام آنچه در اختیار دارم برای خدا و رسول و امامم و این نه آن چیزی است که دشمنان اهل‌بیت در تربت سرورم بتوانند ببینند.

۱- بنور فاطمة اهتدیت: ۲۰۶، با نور فاطمه هدایت شدم: ۳۱۹.

پرسش بیست و سوّم: چرا امامان از فرزندان حضرت حسین علیه السّلام هستند مگر حضرت حسین علیه السّلام بر حضرت حسن علیه السّلام امتیاز داشت؟

پاسخ: در اینکه امام مجتبی علیه السلام از حضرت سیّدالشّهداء علیه السلام افضل بودند و بر ایشان برتری داشتند، حرفی نیست. امّا در این مورد که چرا خداوند امامان را از نسل سیّدالشّهداء قرار داده است در بیان معصوم دلیل این امر چنین آمده است:

أنَّ اللّهَ عَوَّضَ الْحُسَیْنَ علیه السلام مِنْ قَتْلِهِ أرْبَعَ خِصالٍ، جَعَلَ الشِّفاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَ إجابَةَ الدُّعاءِ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَ الْأئِمَّةَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ وَ أنْ لا تُعَدَّ أیّامُ زائِریهِ مِنْ أعْمارِهِمْ. در روایت آمده است: خداوند در عوض شهادت امام حسین علیه السلام چهار خصلت به ایشان عطا کرده است: شفا را در تربت ایشان نهاد. اجابت دعا را زیر گنبد ایشان قرار داد و اینکه ائمّه بعد از ایشان از نسل حضرت هستند و مدت زمانی راکه زائرین حضرت برای زیارت می‌گذرانند، از عمر آنان به حساب نمی‌آورد.[1]

۱- عدّة الدّاعی: ۴۸، وسائل الشّیعة: ۵۳۷/۱۴ ب ۷۶ ح ۱۹۷۷۳.

پرسش بیست و چهارم: شیعیان می‌گویند: وجوب تعیین امام از طرف خدا و رسول است و وجود او در تمام ازمنه با قاعده‌ی لطف اثبات می‌شود. سؤال: امام دوازدهم آنان غایب است از امام شدن ایشان چه لطفی به مسلمین می‌رسد؟

پاسخ: در این موضوع که وجود داشتن هادی از سوی پروردگار برای مردم هر زمان الزامی است تا بدان وسیله حجّت بر خلایق تمام گشته و راه حق آشکار باشد، هیچ شکّی وجود ندارد و این آیه کریمه قرآن است که این مهم را بیان می‌کند: «**إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ** همانا تو بیم‌دهنده هستی و هر قومی را هدایت‌گری هست».[1]

در کتاب‌های بصائر الدّرجات: باب أنّ الأرض لا تبقي بغير إمام، الكافي: باب أنّ الأرض لا تخلو من حجّة، الغيبة نعمانی: باب ما روي في أنّ الله لا يخلي أرضه بغير حجّة، دلائل الإمامة: باب معرفة أنّ الله تعالى لا يخلّي الأرض من حجّة، علل الشّرايع، كمال الدّين: باب العلّة الّتي من أجلها يحتاج إلى الإمام که همه از معتبرترین کتاب‌ها نزد شیعیان هستند، ابوابی به این معنا اختصاص داده شده است که آیا می‌شود زمین بدون حجّت بماند و الزام حضور حجّت خدا چیست

۱- (۱۳) سوره الرعد: آیه۸.

و... که می‌توانید مراجعه نمایید و ما چند نمونه را می‌آوریم:

عن سليمان بن مهران الأعمش عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عليهم السلام قال: نَحْنُ أَئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعالَمِينَ وَ سادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ مَوالِي الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْنُ أَمانٌ لأَهْلِ الْأَرْضِ كَما أَنَّ النُّجُومَ أَمانٌ لِأَهْلِ السَّماءِ وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنا يُمْسِكُ اللَّهُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلا بِإِذْنِهِ وَ بِنا يُمْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِها وَ بِنا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ تُنْشَرُ الرَّحْمَةُ وَ تُخْرَجُ بَرَكاتُ الْأَرْضِ وَ لَوْ لا ما فِي الْأَرْضِ مِنا لَساخَتْ بِأَهْلِها. ثم قال: وَ لَمْ تَخْلُ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيها ظاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غائِبٍ مَسْتُورٍ وَ لا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السّاعَةُ مِنْ حُجَّة للهِ فِيها وَ لَوْ لا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ. قال سليمان: فقلت للصّادق عليه السلام: فكيف ينتفع النّاس بالحجّة الغائب المستور؟ قال: كَما يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذا سَتَرَهَا السَّحابُ ـ سلیمان بن مهران اعمش از امام صادق جعفر بن محمّد از پدرشان محمّد بن علی از پدرشان علیّ بن الحسین علیهم السلام نقل می‌کنند که (امام سجّاد) فرمود: ما امامان مسلمین و حجّت‌های خداوند بر دو عالم و آقای مؤمنان و رهبر پیشانی ـ سفیدان از وضو و سرپرست مؤمنان هستیم. و همانا ما هستیم سبب امنیّت از بلاها برای اهل زمین، همچنان که ستارگان امانی برای اهل آسمان هستند. و هرآینه ما کسانی هستیم که خداوند به سبب و وسیله‌ی ما آسمان را از اینکه بر زمین افتد، نگاه داشته است که این بر اساس اجازه‌ی اوست و به سبب و وسیله‌ی ماست که زمین را از اینکه به حرکت درآمده و مضطرب گردد، نگاه می‌دارد. و به سبب و وسیله‌ی ما باران را می‌باراند و رحمت گسترده گردد و برکت‌های زمین، درآید. و اگر نبود آن کسی که از ما اهل‌بیت در زمین است، هرآینه (زمین) اهل خود را فرو می‌خورد. سپس فرمود: و زمین از

هنگامی که خدا آدم را آفرید، هیچ‌گاه از حجّتی از جانب خداوند خالی نشد، آشکار و مشهور یا غایب و پوشیده. و هرگز تا آن‌گاه که قیامت برپا شود، از حجّت خدا که در آن باشد، خالی نخواهد شد و اگر این نبود، خداوند پرستیده نمی‌شد. سلیمان گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: چگونه مردم از حجّتی که غایب و پوشیده است، بهره برند؟ فرمود: همان‌گونه که از خورشید بهره می‌برند آن‌گاه که ابر آن را می‌پوشاند».[1]

عن جابر بن يزيد الجعفي قال: قلت لأبي جعفر محمّد بن عليّ الباقر عليهما‌السلام: لأيّ شيءٍ يحتاج إلى النّبي و الإمام؟ فقال: لِبَقاءِ الْعالَمِ عَلَى صَلاحِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَرْفَعُ الْعَذابَ عَنْ أَهْلِ الْأَرْضِ إِذا كانَ فِيها نَبِيٌّ أَوْ إِمامٌ قالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ»[2] وَ قالَ النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله: «النُّجُومُ أَمانٌ لِأَهْلِ السَّماءِ وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذا ذَهَبَتِ النُّجُومُ أَتَى أَهْلَ السَّماءِ ما يَكْرَهُونَ وَ إِذا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ ما يَكْرَهُونَ». يَعْنِي بِأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَئِمَّةَ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ طاعَتَهُمْ بِطاعَتِهِ فَقالَ: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»[3] وَ هُمُ الْمَعْصُومُونَ الْمُطَهَّرُونَ الَّذِينَ لا يُذْنِبُونَ وَ لا يَعْصُونَ وَ هُمُ الْمُؤَيَّدُونَ الْمُوَفَّقُونَ الْمُسَدَّدُونَ. بِهِمْ يَرْزُقُ اللَّهُ عِبادَهُ وَ بِهِمْ تَعْمُرُ بِلادَهُ وَ بِهِمْ يُنْزِلُ الْقَطْرَ مِنَ السَّماءِ وَ بِهِمْ يُخْرِجُ بَرَكاتُ الْأَرْضِ وَ بِهِمْ يُمْهِلُ أَهْلَ الْمَعاصِي وَ لا يُعَجِّلُ عَلَيْهِمْ بِالْعُقُوبَةِ وَ الْعَذابِ لا يُفارِقُهُمْ رُوحُ الْقُدُسِ وَ لا يُفارِقُونَهُ وَ لا يُفارِقُونَ الْقُرْآنَ وَ لا يُفارِقُهُمْ

۱- کمال‌الدّین: 207/1 ح22، الأمالي، شیخ صدوق رحمه‌الله: 186 المجلس 34 ح15، بحارالأنوار: 5/23 ب1 ح10، روضة‌الواعظین: 199/1 و الإحتجاج: 317/2 و منتخب الأنوار المضیئة: 32 الفصل الثّالث تا این فراز: لَمْ يُعْبَدِاللهُ. ما همان گونه که در کمال الدّین آمده است، آورده‌ایم.

۲- (۸) سوره الأنفال: آیه ۳۴.

۳- (۴) سوره النساء: آیه ۶۰.

صَلَوَاتُاللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ـ جابر بن یزید جعفی گوید: به ابی‌جعفر محمّد بن علیّ باقر علیه‌السلام عرض کردم: به کدامین دلیل به پیامبر و امام نیاز هست؟ فرمود: برای اینکه عالَم (جهان هستی) بر درستی‌اش پایدار بماند و آن بدین جهت است که چون در زمین پیامبری یا امامی باشد، خداوند عزّوجل عذاب را از اهل زمین رفع کند. خداوند عزّوجل می‌فرماید: «و خدا آنان را عذاب نکند حال آنکه تو (ای پیامبر) در میان آنان هستی». و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ستارگان امانی برای اهل آسمان هستند و اهل‌بیت من امانی برای اهل زمین هستند. بنابراین چون ستارگان بروند، اهل آسمان را آنچه ناخوش دارند رسد و چون اهل‌بیت من بروند، اهل زمین را آنچه ناخوش دارند، رسد». (امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند:) یعنی به سبب و وسیله‌ی اهل‌بیت ایشان، همان امامانی که خداوند عزّوجل پیروی آنان را با اطاعت خودش قرین ساخت. سپس فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا و پیامبرش و اولی‌الأمر از خودتان را پیروی نمایید» و همانا آنان هستند معصومین پاک گشته که گناه نمی‌کنند و از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند و همانا آنان هستند که مورد تأیید و توفیق و حمایت الهی قرار گرفته‌اند و به سبب و وسیله آنان خداوند بندگانش را روزی می‌دهد و شهرهایش آباد می‌شوند و قطرات باران از آسمان فرستاده می‌شوند و برکت‌های زمین بیرون می‌آید و (خدا) گناه‌کاران را مهلت (برای توبه) می‌دهد و با عقوبت و عذاب بر آنان شتاب نمی‌کند. روح القدس از آنان جدا نشود و آنان از او جدا نشوند. از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن نیز از

آنان جدا نمی‌شود، درودهای خداوند بر همه آنان باد.[۱]

قال الرضاعلیه‌السلام: **نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ فِي خَلقِهِ وَ خُلَفاؤُهُ فِي عِبادِهِ وَ أُمَناؤُهُ عَلَى سِرِّهِ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ نَحْنُ شُهَداءُ اللَّهِ وَ أَعْلامُهُ فِي بَرِيَّتِهِ بِنا يُمْسِكُ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَ بِنا يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَ يَنْشُرُ الرَّحْمَةَ لا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قائِمٍ مِنا ظاهِرٍ أَوْ خافٍ وَ لَوْ خَلَتْ يَوْماً بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَماجَتْ بِأَهْلِها كَما يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ** ـ امام رضاعلیه‌السلام فرمودند: ما هستیم حجّت‌های الهی در میان آفریدگان او و جانشینان او در میان بندگانش و امینان او بر راز او و ماییم کلمه‌ی تقوی و محکم‌ترین ریسمان و ما هستیم گواهان خداوند و پرچم‌ها و نشانه‌های او در میان بندگان نیکویش. خداوند به سبب و وسیله‌ی ما آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد از این که نابود شوند و به سبب و وسیله‌ی ما باران باریده می‌شود و رحمت را می‌گستراند. زمین هرگز از امام زنده‌ی ما خالی نشود که یا آشکار است و یا ترسان (در غیبت) و اگر زمین یک روز بدون حجّت رها شود، هر آینه به اهل خود مضطرب گردد چنان که دریا بر اهلش موج می‌زند.[۲]

عن أبي جعفرعلیه‌السلام **قال: لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْماً بِلا إِمامٍ مِنا لَساخَتْ بِأَهْلِها وَ لَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِأَشَدِّ عَذابِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبارَكَ وَ تَعالَى جَعَلَنا حُجَّةً فِي أَرْضِهِ وَ أَماناً فِي الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ لَنْ يَزالُوا فِي أَمانٍ مِنْ أَنْ تَسِيخَ بِهِمُ الْأَرْضُ ما دُمْنا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ فَإِذا أَرادَ اللَّهُ أَنْ يُهْلِكَهُمْ ثم لا يُمْهِلَهُمْ وَ لا يُنْظِرَهُمْ ذَهَبَ بِنا مِنْ بَيْنِهِمْ وَ رَفَعَنا إليه ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ ما شاء وَ أَحَبَّ** ـ امام باقرعلیه‌السلام فرمودند: چنانچه زمین یک روز بدون امامی از ما اهل‌بیت، بماند، به یقین اهلش را در خود فرو برد و هرآینه خداوند

۱- علل‌الشّرائع: 123/1 ب103 ح1، بحارالأنوار: 19/23 ب1 ح14.

۲- کمال‌الدّین: 202/1 ح6، إرشادالقلوب: 417/2، بحارالأنوار: 35/23 ب1 ح59.

آنان را به شدیدترین عذابش، به زجر عذاب نماید. همانا خداوند تبارک و تعالی ما را حجّتی در زمینش و امانی در زمین برای اهل زمین قرار داد. پیوسته از اینکه زمین آنان را در خود فرو برد، در امان خواهند بود تا آن‌گاه که ما در میان آنان باشیم. بنابراین هرگاه خداوند بخواهد آنان را هلاک گرداند و مهلت ندهد، ما را از میان آنان به سوی خود بالا برد، سپس آنچه بخواهد و دوست داشته باشد، انجام می‌دهد.[۱]

برای آگاهی بیشتر از متونی که در همین راستا در کتاب‌های مخالفین وجود دارد به کتاب ارزشمند شرح احقاق الحق آیة الله مرعشی نجفی رحمه‌الله جلد ۷ صفحه ۴۵۷ و جلد ۹ صفحات ۲۹۴ الی ۴۹۶ و ۳۰۳ الی ۳۰۸ و ۴۲۹ و جلد ۱۸ صفحات ۳۲۳ الی ۳۳۰ و ۵۵۳ و جلد ۲۴ صفحات ۱۵۹ و ۳۴۱ الی ۳۵۲ و جلد۳۳ صفحات ۳۶-۳۷ و ۶۱-۶۲ مراجعه نمایید.

۱-کمال الدّین: 204/1 ح14، دلائل الإمامة: 231 مانند آن با اندکی اختلاف، منتخب الأنوار المضیئة: 33 با اختلاف کم، بحارالأنوار: 37/23 ح64.

پرسش بیست و پنجم: شیعیان می‌گویند هنگامی که حضرت مهدی ظهور می‌کند طبق حکم آل‌داوود حکومت می‌کند پس اینکه می‌گوییم اسلام ناسخ همه‌ی شرایع است چیست؟

پاسخ: در اینکه اسلام ناسخ تمامی شرایع است، هیچ حرفی نیست امّا باید دانست که افراد مختلف در ملّت‌های مختلف در زمان‌های متفاوت، آمادگی پذیرش اسلامِ کامل را نداشته و ندارند. حتّی آنان برخی از سنّت‌های رسول‌الله ﷺ را نیز تغییر دادند و بدعت‌ها جای‌گزین سنّت‌ها شد و احکام شرع مطهّر اسلام، با تحریف‌هایِ بسیاری روبرو گشت. پس نه تنها تمام احکام اسلام بیان نشده، بلکه برخی از آن نیز تحریف شده است.

امّا درباره حکم آل‌داوود، معنای این تعبیر، حکم کردن براساس حقایق و بدون درخواست بیّنه است مثلاً اگر کسی ادّعای ناحقّی داشته باشد، حضرت صاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه براساس آنچه واقعیّت دارد حکم می‌فرمایند و این هیچ منافاتی با اینکه اسلام ناسخ تمامی شرایع است، ندارد.

لازم به ذکر است که این اختصاص به امام زمان ندارد و درباره‌ی سایر ائمّه نیز چنین بوده و چنین خواهد بود. در کتاب شریف الکافي که یکی از چهار کتاب تراز اوّل نزد شیعیان است بابی به این نام وجود دارد: **بٰابٌ فِي الْأَئِمَّةِ عليهم‌السلام أَنَّهُمْ إِذٰا**

ظَهَرَ أَمْرُهُمْ حَكَمُوا بِحُكْمِ دٰاوُدَ وَ آلِ دٰاوُدَ وَ لٰا يَسْأَلُونَ الْبَيِّنَةَ عَلَيْهِمُ السَّلٰامُ وَ الرَّحْمَةُ وَ الرِّضْوٰانُ باب درباره اینکه ائمّه علیهم‌السلام چون امر ایشان آشکار گردد به حکم داوود و آل‌داوود حکم نمایند و بینّه نخواهند. به یک حدیث از این باب اشاره می‌کنیم:

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «**إِذٰا قٰامَ قٰائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله حَكَمَ بِحُكْمِ دٰاوُدَ وَ سُلَيْمٰانَ لٰا يَسْأَلُ بَيِّنَةً** ـ چون قیام کننده از ما، به پا خیزد، به حکم داوود و سلیمان حکم نماید (یعنی) بینّه طلب نمی‌کند».[1]

۱- الكافي: 397/1 ح1.

پرسش بیست و ششم: از حضرت جعفر صادق نقل شده که فرمود: «ولَدني ابوبکر مرتین» یعنی از طرف مادر و نیز از طرف مادربزرگ نسب من به ابوبکر می‌رسد. چون مادرش فاطمه دختر قاسم بن محمّد بن ابی بکر بود و مادر بزرگش اسماء بنت عبدالرّحمان ابن ابی بکر بود. پس حضرت صادق که از انتساب خود به ابی‌بکر این طور یاد می‌کند چگونه ممکن است از ابوبکر بدگویی کند؟

پاسخ: این روایات، سند متّصل و معتبری ندارند و علمای شیعه به این شبهه‌ها پاسخ داده‌اند. برای نمونه شهید نورالله تستری رحمه‌الله در کتاب الصّوارم المهرقة، صفحه245 به بعد، این مورد و چند مورد دیگر را آورده و به همه پاسخ داده‌اند که ما نیز در اینجا به طور مختصر به بیان پاسخ می‌پردازیم: مخالفین، بر این باور هستند که ـ العیاذ بالله ـ پدر و مادر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، کافر بوده‌اند و پیامبر به همین دلیل از آنان بیزار هستند و حق ندارد برای آنان طلب مغفرت نماید. با داشتن چنین باوری، چگونه وجود ابوبکر را در نسب امام صادق علیه‌السلام، برای او شرافت و امتیاز می‌دانند؟!...

آنان علاوه بر اینها سخنانی از زبان امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کنند مبنی بر این که آن حضرت زبان به مدح ابوبکر و عمر گشوده‌اند، خوب است مطلبی را که در معتبرترین کتاب‌های مخالفین آمده است، در اینجا بیاوریم: در کتاب صحیح مسلم

آمده است که عمر گفت: چون پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رحلت فرمود، ابوبکر گفت: من ولیّ رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هستم، پس شما دو نفر (عباس، عموی پیامبر و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام) آمدید و تو میراثت را از فرزند برادرت و این میراث همسرش از پدرش را مطالبه می‌کردید. پس ابوبکر گفت: که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم آن‌چه از خود باقی می‌گذاریم صدقه و وقف است، و شما دو نفر او را دروغ‌گو و گناه‌کار و حیله‌گر و خیانت‌پیشه می‌دیدید. خدا می‌داند که او راستگو، نیکوکار و راه‌یافته و پیرو حق بود.

سپس ابوبکر مُرد و من ولیّ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و ولیّ ابوبکرم و شما دو نفر مرا نیز دروغ‌گو و گناه‌کار و حیله‌گر و خیانت‌پیشه می‌دانید، خدا می‌داند که من راستگو، نیکوکار، راه‌یافته و پیرو حقّم.[1]

بخاری این جریان را مکرّر آورده و نظر عبّاس و امیرالمؤمنین را در مورد گفته ابوبکر با تعابیری همچون: «تزعمان انّ ابابکر کذا و کذا ـ گمان می‌کنید که ابوبکر چنان و چنان بود» و «تذکران انّ ابابکر فیه کما تقولون ـ یاد می‌کنید که ابوبکر در مورد فدک و... آن چنان است که شما می‌گویید» و «تزعمان أنّ ابابکر فیها کذا ـ گمان می‌کنید که ابوبکر در مورد (صدقه) آن چنان بود».[2] و در تمام این موارد جمله «والله یعلم أنّه فیها صادق...» قرینه است که به جای «چنان و چنان» و یا «آن چنان که شما می‌گویید» و... آمده است و همان تعابیر مسلم بوده

۱- صحیح مسلم: ۲۸/۴ ب ۱۵ ح ۴۹.

۲- آدرس ها به این ترتیب است: صحیح البخاري: ۱۲۱/۴ ب ۱۸۰ ح ۲۷۲ و ج ۱۸۸/۳ ب ۱۲۹ ح ۵۲۶ و ج ۷۵۵/۳ ب ۱۱۷۰ ح ۲۱۱۱۲.

است که بخاری از روی ادب با کنایه آورده است.

بنابراین مخالفین نیز، عقیده‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام را درباره‌ی آنان در معتبرترین کتاب‌های خود آورده‌اند و این چیزی نیست که بتوانند بر آن سرپوش نهند.

پرسش بیست و هفتم: در بعضی از کتاب‌های حدیثی شیعه آمده است که حضرت جعفر صادق در پاسخ خانمی که سؤال کرد: آیا ابوبکر و عمر را دوست بدارم. فرمود: دوست بدار.

و نیز در روایت دیگر آمده که حضرت باقر ابوبکر را با لقب «صدّیق» یاد کرد و کسی از روی اعتراض به آن حضرت گفت: آیا شما او را با لقب صدّیق یاد می‌کنی؟ حضرت فرمود: بله. سؤال این است که آیا شیعیان هم همین نظر را دارند؟

پاسخ: این کلام در موضع تقیّه و به صورت توریه بیان شده است و علاوه بر آن امام صادق علیه‌السلام تعلیم فرموده‌اند که اگر در موضع تقیّه وارد شدید، چگونه رفتار کنید و حکم در موضع تقیّه را بیان کرده‌اند و در آخر همین حدیث، حکم حقیقی (در موضع عدم تقیّه) را که رأی ابابصیر و اصحاب او بود، بیان کرده‌اند.

مورد دوّمی که ذکر شده است، سند معتبری ندارد و صاحب کتاب الصّوارم المهرقة در همان صفحاتی که ذکر شد، پاسخ این مورد را نیز بیان فرموده که می‌توانید مراجعه کنید. هرچند که صاحب کتاب ارزشمند الصوارم المهرقة پاسخی کافی و وافی بیان فرموده‌اند امّا درباره‌ی لقب صدّیق برای آگاهی بیشتر دو مورد را می‌آوریم:

عن خالد بن نجیح قال قلت لأبي عبد الله: جعلت فداك! سمّا رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله أبابکر الصدیق؟ قال: نَعَمْ. قال: فکیف؟ قال: حِينَ كَانَ مَعَهُ فِي الْغَارِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله:

إِنِّي لَأَرَى سَفِينَةَ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طالِبٍ تَضْطَرِبُ فِي الْبَحْرِ ضالَّةً قالَ: يا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ إِنَّكَ لَتَراها؟ قالَ: نَعَمْ (قالَ): فَتَقْدِرُ أَنْ تُرِيَنِيها؟ قالَ: ادْنُ مِنِّي. قالَ: فَدَنا مِنْهُ فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْهِ ثُمَّ قالَ: انْظُرْ. فَنَظَرَ أَبُو بَكْرٍ فَرَاى السَّفِينَةَ وَ هِيَ تَضْطَرِبُ فِي الْبَحْرِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى قُصُورِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ فَقالَ فِي نَفْسِهِ: الْآنَ صَدَّقْتُ أَنَّكَ ساحِرٌ فَقالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الصِّدِّيقُ أَنْتَ ـ خالد بن نجیح گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! رسول‌الله ﷺ ابوبکر را صدّیق نامید؟ فرمود: بله. عرض کرد: چگونه؟ فرمود: هنگامی که در غار همراه با او بود. رسول‌الله ﷺ فرمود: همانا من کشتی جعفر بن ابی‌طالب را می‌بینم که در دریا موج می‌زند و گم شده است. گفت: یارسول‌الله ﷺ! تو آن را می‌بینی؟ فرمود: بله. (گفت:) می‌توانی به من نشان بدهی؟ فرمود: به من نزدیک شو. سپس چشم او را لمس کردند و فرمودند: نگاه کن. ابوبکر نگاه کرد، کشتی را دید در حالی که در دریا گرفتار امواج بود. سپس بر خانه‌های مدینه نگاه کرد. از این رو با خود گفت: اکنون تصدیق کردم که تو ساحر هستی. رسول خدا ﷺ فرمود: تو صدّیق هستی.[1]

ذكر سليم بن قيس أنّه جلس إلى سلمان و أبي ذر و المقداد في إمارة عمر بن الخطّاب، فجاء رجل من أهل الكوفة فجلس إليهم مسترشدا. فقالوا له: عليك بكتاب الله فألزمه، وعليّ بن أبي طالب فإنّه مع الكتاب لا يفارقه. وإنّا نشهد أنّا سمعنا رسول‌الله ﷺ يقول: «إِنَّ عَلِيّاً مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْحَقِ، حَيْثُمَا دارَ دارَ. إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ أَوَّلُ مَنْ يُصافِحُنِي يَوْمَ الْقِيامَةِ مِنْ أُمَّتِي، وَ هُوَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ الْفارُوقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ وَ هُوَ وَصِيِّي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ يُقاتِلُ عَلَى سُنَّتِي». أبو بكر

۱- بصائر الدّرجات: ۴۴۲ ب ۱ ح ۱۴، بحارالأنوار: ۱۰۹/۱۸ ب ۱۱ ح ۱۰ و ج ۷۱/۱۹ ب ۶ ح ۲۳ و ج ۱۹۴/۳۰ ب ۲۰ ح ۵۵.

وعمر انتحلا اسم غیرهما. فقال لهم الرجل: فما بال النّاس یسمّون أبا بکر الصّدّیق وعمر الفاروق؟ فقالوا له: نحلهما الناس اسم غیرهما کما نحلوهما خلافة رسول‌الله ﷺ و إمرة المؤمنین، وما هو لهما باسم لأنّه اسم غیرهما. إنّ علیّا لخلیفة رسول‌الله ﷺ و أمیرالمؤمنین. لقد أمرنا رسول‌الله ﷺ وأمرهما معنا فسلّمنا علی علیّ علیه السلام بإمرة المؤمنینـ سلیم بن قیس گوید: در زمان حکومت عمر بن الخطّاب، نزد سلمان و ابوذر و مقداد نشسته بود. مردی از اهل کوفه آمد و برای راهنمایی خواستن نزد آنان نشست. به او گفتند: بر تو باد به کتاب خدا. همراه او باش و نیز علیّ بن ابی‌طالب زیرا که او همراه با قرآن است و از آن جدا نمی‌شود. و همانا ما گواهی می‌دهیم که شنیدیم رسول‌خدا ﷺ می‌فرمود: «همانا علی همراه قرآن و حق است. هر کجا بگردد همراه او باشد. همانا او نخستین کسی است که به خدا ایمان آورد و نخستین فرد از امّت من است که در روز قیامت با من مصافحه می‌کند و همانا اوست صدّیق اکبر و جدا کننده حق و باطل. و همانا اوست جانشین و وزیر و خلیفه‌ی من در میان امّتم و براساس سنّت من می‌جنگد». ابوبکر و عمر نام جز خودشان را به خود نسبت دادند. مرد به آنان گفت: داستان مردم چیست که ابابکر را صدّیق نامیدند و عمر را فاروق نامیدند؟ به او گفتند: مردم نام غیر آنان را به آنها نسبت دادند همان‌گونه که خلافت رسول‌الله ﷺ و امیرالمؤمنینی را به آنان نسبت دادند در حالی که نام آنها نبود بلکه نام کسی جز آنان بود. همانا علی به یقین خلیفه رسول‌الله ﷺ و امیرالمؤمنین است. به راستی که رسول‌الله ﷺ به ما دستور داد و آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را نیز همراه با ما دستور داد (که او را به

لقب امیرالمؤمنین صدا کنیم و) از این رو ما به علی به لفظ «امیرالمؤمنین» سلام کردیم.[۱]

بنابراین مشخّص شد که این لقب مختص به یگانه برادر رسول‌الله ﷺ است و اگر اهل‌بیت علیهم‌السلام از این لقب برای ابوبکر استفاده فرموده‌اند، به چه معناست.

۱-کتاب سلیم: ۴۰۲-۴۰۳، الإحتجاج: ۱۵۷/۱ با اختلافی اندک، بحارالأنوار: ۲۹۲/۳۷-۲۹۳ ب ۵۴ ح ۶ و ج ۳۰/۳۸ ب ۵۷ ح ۳ از کتاب الرّوضة: ۲۵، الفضائل: ۱۴۵.
و از کتاب‌های مخالفین: بحر المناقب، ابن حسنویه: ۹۹ بنا بر نقل شرح إحقاق الحق: ۲۷/۴.
در این زمینه احادیث بسیاری وارد شده است که امام علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام را به لقب «الصّدّیق الأکبر» اختصاص فرموده باشد. به این آیه و تأویل آن از جانب اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نیز دقّت بفرمایید: (۳۴) سوره سباء: آیه ۲۱: «**وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**» که گمان ابلیس چه بود و آنان که گمان او را تصدیق کردند چه کسانی بودند.

پرسش بیست و هشتم: ابوبکر و عمر و عثمان از کسانی هستند که زیر درختی با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بیعت کردند همان بیعتی که به نام بیعت الرّضوان است و در آیه شریفه هجده سوره‌ی فتح به خاطر این بیعت از آنان اظهار رضایت شده است. پس چرا شیعیان از آنها راضی نیستند؟

پاسخ: خدای سبحان در قرآن کریم درباره بیعت شجره فرموده است: «**لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما في قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَريباً** ـ خداوند از مؤمنان ـ هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند ـ راضی شد و می‌دانست که در دلهاشان چه می‌گذرد، از این رو، آرامش را بر آنان نازل کرد و پیروزی نزدیک را پاداششان داد».[1]

یکم: همان‌گونه که مشهود است، این ستایش مربوط به گروه خاصّی از کسانی است که در آن بیعت حضور داشتند و آن، مؤمنان حاضر در بیعت شجره هستند و شامل حال منافقانی که در این بیعت حضور داشتند ـ چون عبدالله بن ابی ـ نمی‌شود.

دوّم: این آیه بیانگر رضایت خداوند از همان کار خاص، یعنی بیعت با پیامبر جهت وفاداری و مقاومت است نه رضایت از همه کارهای آنها. تعبیر آیه چنین

۱- (۴۸) سوره الفتح: آیه ۱۹.

است «خداوند از آن مؤمنین به دلیل این که با تو بیعت کرده‌اند راضی است»، بنابراین جای مغالطه نیست.

سوّم: رضایت خدا و وعده‌ای که به آنها داده شده است منوط به نشکستن عهد و بیعتی است که به آن متعهّد شده‌اند. به یقین کسانی که عهد و بیعت را نقض کردند مشمول این آیه نیستند. شاهد بر این معنا، آیه دیگر همین سوره است که می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْديهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتيهِ أَجْراً عَظيماً** ــ (ای پیامبر) به حقیقت، آنان که با تو بیعت می‌کنند با خدا بیعت می‌کنند، دست خدا بالای دست آنهاست، پس هرکس بیعت شکند بر زیان خویش، آن را شکسته است و هرکس بدان وفا کند، پس زود است که خدا به او پاداشی باعظمت دهد».[1]

خداوند در آیه‌ی سی‌ام همین سوره چنین بیان می‌فرماید:

«**مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذينَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَى الْكُفّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سيماهُمْ في وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوى عَلى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِيَغيظَ بِهِمُ الْكُفّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظيماً** ـ همانا محمّد، فرستاده خداست و کسانی که همراه اویند، بر کافران سخت گیرنده و در میان خود مهربان‌اند. آنان را بسیار رکوع‌گزار و سجده به جا آورنده می‌بینی. از جانب خداوند فضل و بهشت را می‌جویند. علامتشان از اثر سجده در چهره‌شان آشکار است. این است صفت آنها در تورات و انجیل. آنها

۱- (۴۸) سوره الفتح: آیه ۱۱.

چون مزرعه‌ای هستند که جوانه‌های خویش را بیرون آورده و به آنها نیرو می‌دهد، آن سخت شده بر ساقه‌های خود می‌ایستد تا کافران را به غضب آورد، خداوند از میان آنان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، وعده مغفرت و اجر عظیم داده است».

با توجّه به آیه‌ی نوزدهم، این وعده‌ای مشروط است و نه بی‌قید و شرط. البته این با توجّه به سیاق خود آیه هم برداشت می‌شود و آن اینکه خداوند از میان آنان، تنها کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده‌ی مغفرت و بهشت داده است. دلیل این انحصار در وعده را می‌توان با توجّه به آیات دیگری که درباره‌ی اطرافیان پیامبر آمده است، فهمید. به عنوان مثال خداوند در آیات بسیاری می‌فرماید که در میان اصحاب پیامبر، منافقانی حضور داشتند که به خدا سوگند یاد می‌کردند که بر راه پیامبرند امّا چنین نبود و این گواهی قرآن است.

پرسش بیست و نهم: شیعه می‌گوید: هدف خلفا ریاست بود و با گرفتن حقّ حضرت علی به او ستم کردند ما می‌گوییم آنها با مسلمان‌ها جنگ نکردند بلکه با کفّار و مرتدّان جنگ کردند و قدرت کسری و قیصر را در هم شکستند و بلادی را فتح کردند و اسلام را قوّت و قدرت بخشیدند و عثمان با اینکه شورشیان او را محاصره کردند تا او را به قتل برسانند با مسلمین نجنگید و یک نفر را نکشت. با این وصف شما آنان را ستمگر می‌دانید. پس چرا این مطلب را درباره حضرت علی که با مسلمانان جنگ کرد و مسلمین کشته شدند، نمی‌گویید؟

پاسخ: این گستاخی را چه پاسخی رواست؟؟؟ ابوبکر و عمر با مسلمانان نجنگیدند؟ آیا امیرالمؤمنین و دختر پیامبر، مسلمان نبودند که دوش دوش هیزم به درب خانه ایشان آوردند و آنان را تهدید به قتل و سوزاندن خانه و اهلش کردند و عاقبت آن‌جا را به آتش کشیدند؟ آیا معنای این کار، جز اعلام جنگ است؟ آیا کشتن دختر و نوه‌ی پیامبر، پایمال نمودن مزد رسالت رسول و شکستن حرمت حریم حرم‌الله، جرمی است که بتوانند با فتح بلاد و آن هم با تکیه زدن به جایگاهی که متعلّق به آنان نیست، آن را جبران کنند؟ و آیا خالد بن ولید نبود که مالک بن نویره و قبیله او را به خیانت در هنگام نماز به جرم اینکه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را جانشین پیامبر می‌دانستند، کشت و با همسر او در همان شب زنا کرد و با سَرِ او شام زنای خود را پخت و چون به مدینه بازگشت، ابوبکر درباره‌ی او

گفت: شمشیری را که خدا برآورده من در نیام نمی‌کنم! حال آنکه موظّف بود بر او حدّ قتل و زنا را جاری سازد؟ آیا او در گناهان خالد شریک نیست؟ و چگونه ممکن است کسانی را که به جنگ امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدند، مسلمان بنامند؟

جنگ با خدا!!!

قرآن کریم درباره‌ی جنگیدن با خدا و رسول چنین می‌فرماید:

«إِنَّما جَزاءُ الَّذينَ يُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْديهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظيمٌ ـ همانا جزای آنان که با خدا و پیامبرش می‌جنگند و می‌کوشند که در زمین فساد کنند این است که (به زجر) کشته شوند یا به صلیب کشیده شوند یا اینکه دست‌ها و پاهای آنان را به عکس قطع کنند یا اینکه از زمین رانده شوند. این چنین برای آنان خواری اندکی در دنیا است و در آخرت عذابی عظیم برای آنان است».[1]

به گواهی قرآن و تمام کسانی که خود را مسلمان می‌دانند، آیه مباهله در شأن پیامبر عظیم‌الشّأن اسلام و داماد ایشان امیرالمؤمنین و دختر یگانه ایشان حضرت فاطمه و دو نوه‌ی عزیز ایشان، امام مجتبی و سیّدالشّهداء صلوات الله علیهم اجمعین، نازل شد. خداوند در این آیه، مولانا امیرالمؤمنین را به منزله‌ی جان پیامبر معرّفی می‌کند و این تنها به جهت گرامی‌داشت ایشان نیست و نمی‌تواند چنین باشد زیرا در زبان عربی هنگامی که کسی را جان کسی دیگر معرّفی می‌کنند، به این مفهوم است که همان فضیلت‌های شخص اوّل، بر شخص دوّم نیز

۱- (5) سوره المائده: آیه 34.

جاری است. پس چون دشمن پیامبر، کافر است، فرد یا افرادی نیز که به جنگ امیرالمؤمنین بیایند یا به هر نحو مخالفت خود را با فرمان ایشان اظهار نمایند، مسلّماً کافر هستند و در این امر هیچ شکّی وجود ندارد.

ضمن اینکه در این راستا احادیثی بسیار گران بها، به سندهای متعدّد و به الفاظ گوناگون در این رابطه درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام توسّط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیان شده است. آیا رسول‌الله نفرمود: **عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ**؟ آیا پیامبر نفرمود: **عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ**؟ آیا نفرمود: **يَدُورُ حَيْثُمٰا دٰارَ** ـ حق هرجا که علی باشد، به همراه اوست؟ آیا نفرمود: **عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْه** ـ علی از من است و من از علی هستم؟ آیا به اهل‌بیت نفرمود: **أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حٰارَبْتُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سٰالَمْتُم** ـ من در جنگم با آنکه با شما دشمن باشد و در صلح و آشتی‌ام با آنکه با شما در صلح و آشتی باشد؟ نفرمود: **حَرْبُكَ يٰا عَلِيُّ حَرْبِي** ـ ای علی! جنگ‌آورنده با تو، جنگ‌آورنده با من است؟ نفرمود: **أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حٰارَبْتَ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سٰالَمْت** ـ من جنگ‌آورنده‌ام آنکه تو را جنگ‌آورنده باشد و در آشتی‌ام با آنکه با تو در آشتی باشد؟ آیا نفرمود: **مَنْ حٰارَبَ عَلِيّاً فَقَدْ حٰارَبَنِي** ـ هر که با علی به ستیز برخیزد، به راستی که با من به ستیز برخاسته است؟ نفرمود: **حَرْبُكَ حَرْبِي** ـ جنگ آورنده با تو جنگ آورنده با من است؟ نفرمود: **مَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّنِي** ـ هر که تو را ناسزا گوید، هر آینه که مرا ناسزا گفته است؟ آیا پیامبر نبود که در مقام دعا برای ایشان فرمود: **اللّٰهُمَّ وٰالِ مَنْ وٰالٰاهُ وَ عٰادِ مَنْ عٰادٰاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ**؟ آیا پیامبر به ایشان نفرمود: **لٰا يُحِبُّكَ إِلّٰا مُؤْمِنٌ وَ لٰا يُبْغِضُكَ إِلّٰا مُنٰافِقٌ أَوْ كٰافِرٌ** ـ جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق یا کافر نسبت به تو کینه نمی‌ورزد؟ آیا نفرمود:

طٰاعَتُهُ كَطٰاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِي ــ پیروی از او، فرمان‌برداری از من و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان من است؟

و آیا رسول‌الله ﷺ به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نفرمود: «**مَنْ أَطٰاعَنِي فَقَدْ أَطٰاعَ اللَّهِ وَ مَنْ عَصٰانِي فَقَدْ عَصَى اللَّه وَ مَنْ أَطٰاعَكَ فَقَدْ أَطٰاعَنِي وَ مَنْ عَصٰاكَ فَقَدْ عَصٰانِي** ــ آنکه مرا پیروی نماید به راستی که خدا را پیروی نموده است و آنکه از فرمان من سرپیچی کند، هر آینه از فرمان خداوند سرپیچی کرده است و آنکه تو را پیروی کند، همانا مرا پیروی کرده و هر که تو را نافرمانی کند، به تحقیق که فرمان مرا زیر پا گذاشته است»؟ و آیا نفرمود: «**يٰا عَلِيُّ! أَنْتَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ، حَبِيبُكَ حَبِيبِي وَ حَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ وَ عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَ عَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ وَ الْوَيْلُ لِمَنْ يُبْغِضُكَ بَعْدِي** ـ ای علی! همانا تو در دنیا و آخرت سرور هستی. آنکه تو او را دوست می‌داری، من دوست می‌دارم و آنکه را من دوست می‌دارم، خدا دوست می‌دارد و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست و وای بر آن که پس از من با تو کینه ورزد»؟ و آیا رسول‌الله به صراحت نفرمود: «**مَنْ سَبَّ عَلِيّاً فَقَدْ سَبَّنِي وَ مَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ سَبَّ اللَّه أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخِرَيْهِ فِي النٰار** ـ آنکه علی را دشنام دهد، همانا مرا ناسزا گفته است و هر که مرا دشنام دهد همانا خدا را ناسزا گفته است و هرکس به خدا دشنام دهد، خداوند او را با بینی در آتش اندازد»؟ و آیا نفرمود: «**مَنْ آذَى عَلِيّاً فَقَدْ آذٰانِي** ـ هرکس علی را بیازارد به تحقیق که مرا آزرده است»؟

این‌ها احادیثی نیستند که مختصّ کتاب‌های شیعیان باشند، بلکه به الفاظ مختلف به سندهای مختلف و در کتاب‌های مختلف از مخالفین بیان شده‌اند. به

قدری زیاد بودند که برای آوردن مدارک تک تک این احادیث و موارد مشابه آنها مجال را کافی ندیدم و به همین جهت از ذکر مصادر و بسیاری از احادیث در این رابطه چشم‌پوشی کردم و تنها به ذکر برخی از این الفاظ اکتفا نمودم. با این حال چگونه ممکن است که دشمن امیرالمؤمنین که همان جنگ‌کننده با پیامبر است، مسلمان باشد و حال آنکه به گواهی قرآن، جنگ آورنده با پیامبر، چنین است و چنان است؟

جنگ با مسلمانان یا عمل به دستور پیامبر؟

و آیا این مخالفین نیستند که نقل می‌کنند پیامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را دستور فرمود که با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگد؟[1] و آیا چنین نیست که این مطلب در کتاب‌های بسیار معتبر آنان نقل شده است؟[2] امّا در مورد عثمان و اینکه با

۱- «ناکثین» یعنی بیعت شکنان که به سرپرستی عایشه و طلحه و زبیر، جنگ جمل را به راه انداختند و مسلمانان بسیاری را به خون و خاک کشیدند. «القاسطین» کسانی هستند که از حق روی برتافتند و گروهی بودند که جنگ صفّین را به سرپرستی معاویه به راه انداختند. «المارقین» کسانی هستند که از حق بیرون رفتند و به گمراهی شتافتند آن‌گونه که تیر از کمان بیرون رود و آنان خوارج بودند که جنگ نهروان را به راه انداختند.

۲- المستدرك حاكم: ۱۳۹/۳-۱۴۰، مجمع الزّوائد: ۱۸۶/۵ و ج ۲۳۵/۶ و ج ۲۳۸/۷، مسند أبي يعلى: ۳۹۷/۱ وج ۱۹۴/۳-۱۹۵، المعجم الأوسط: ۲۱۳/۸ و ج ۱۶۵/۹، المعجم الكبير: ۱۷۲/۴ و ج ۹۱/۱۰-۹۲ به دو سند، الإستيعاب: ۱۱۱۷/۳، كنزالعمّال: ۲۹۲/۱۱ و ج ۳۲۷/۱۱، ميزان الاعتدال: ۲۷۱/۱، شرح نهج البلاغة إبن أبي الحديد: ۱۲۹/۶ و ۱۳۰ و ج ۴۸/۷ و ج ۲۹۷/۸ و ج ۲۰۶/۹ و ج ۱۸۳/۱۲ و ج ۱۹۲/۱۳ و ۲۸۷ و ج ۲۴/۱۸ و . . . . لازم به ذکر است که در برخی از این موارد، پیامبر گروهی از اصحاب را به جنگیدن با این سه گروه به سرپرستی

وجود محاصره شدن، کسی را نکشت: عثمان، رانده‌شدگان رسول‌خدا ﷺ را به مدینه بازگرداند و بیت‌المال را در اختیار آنان قرار داد و تا آنجا به مسلمانان ظلم کرد که خانه‌اش را به محاصره درآوردند و به طور قطع اگر در توان داشت، مسلمانان را می‌کشت کما اینکه برای این کار نامه نوشت و پیک روانه ساخت امّا پیک او دستگیر شد و عاقبت عثمان به قتل رسید.[1] بنابراین نتوانست نه اینکه نخواست یا نمی‌خواست بکند.

امیرالمؤمنین، مأمور می‌فرمایند و در برخی موارد آمده است که حضرت علی ﷺ فرمودند: پیامبر از من عهد گرفت و در برخی به من وصیّت نمود که با این سه گروه بجنگم.

۱- الأمالي، شیخ طوسی رحمه‌الله: ۱۵۱۷/۷۱۲.

و از کتاب‌های مخالفین: الفتوح: ۴۱۰/۲، ر.ک: تاریخ المدینة: ۱۱۵۸/۴-۱۱۶۰، الإمامة و السّیاسة: ۵۵/۱ و الجمل: ۱۳۹-۱۴۱.

پرسش سی ام: در میان اسامی فرزندان حضرت علی علیه السّلام نامهای ابوبکر - عمر - عثمان هم است. اگر حضرت با خلفاء مخالف بودهاند چرا نام ایشان را روی فرزندان خویش میگذاشتند؟ (هیچ کس نام دشمن خود را بر روی فرزندش نمیگذارد.)

پاسخ: ابتدا باید گفت این توطئهی خودِ آنان بوده است که متأسّفانه به برخی از کتاب‌های شیعیان نیز راه یافته است و این مسئله که حضرت چنین نام‌هایی را بر فرزندان خود نهاده باشند، نزد شیعه به اثبات نرسیده است بلکه خلاف این بوده است.[۱] در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم که نام‌های این دو فرزند امیرالمؤمنین، عمرو و بکر بوده است و نه عمر و ابوبکر و لازم است یادآور شویم که ابوبکر، نام نیست بلکه کنیه است و از همین جا، تهمت بودن این بیان آنان آشکار می‌شود.

از طرفی این نام‌ها در آن روزها در شبه جزیره عربستان، رایج بوده و هزاران نفر از این نام‌ها بهره می‌گرفتند. به عنوان مثال بیست نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام عمر داشته‌اند.[۲] حال آیا اگر کسی نام فرزند خود را عمر گذاشت بدین معناست که نام خلیفه دوّم را بر او نهاده است؟

۱- برای اطّلاعات بیشتر به کتاب «سیرة الإمام علی علیه السلام» نوشته نجاح الطّائی مراجعه کنید.

۲- به کتاب «اسد الغابة» إبن الأثیر باب ع رجوع شود.

بنابراین نام‌های ذکر شده اختصاصی نبوده است که بگوییم بر فرض اگر امیرالمؤمنین نام فرزند خود را عثمان نهادند یا خانواده ایشان نام یکی از فرزندان ایشان را عثمان نهادند و حضرت مخالفتی نکردند، مقصود عثمان بن عفّان بوده است بلکه شخص دیگری به همین نام در میان اصحاب پیامبر به نام عثمان بن مظعون وجود داشته است که در رکاب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله شهید شده است و اگر امیرالمؤمنین یا خانواده ایشان نام عثمان را بر فرزند خود نهادند، به نام این شهید در رکاب رسول‌الله بوده است و نه عثمان بن عفان.

مطلب دیگر اینکه بد بودن یک شخص، مایه بدی نام او نمی‌گردد، چنان که شاه ایران منفورترین فرد نزد ملت ایران بود، ولی نام محمدرضا، از رایج‌ترین نام‌ها در میان همه طبقات به شمار می‌رود.

پرسش سی و یکم: آیا دفن شدن رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره عایشه دلیل رضایت حضرت از او نیست؟ پس چرا شیعیان از عایشه بدگویی می‌کنند؟

پاسخ: از چه زمانی نزاع بر سر مالکیّت مرقد پیامبر، در گرفت؟

یکی از عادت‌های عرب این بوده که اگر کسی به قبر بزرگی پناه بُرد و چیزی خواست، به احترام صاحب قبر، خواسته‌اش را رد نکنند و ابوبکر و عمر و پیروان آنان می‌ترسیدند که هاشمیان اعتصاب کنند و به مرقد پیامبر پناهنده و خواستار پس گرفتن حکومت شوند. هرچند تاریخ نیز گواه است که عترت پاک پیامبر هرگز به دنبال انجام چنین کاری نبوده‌اند امّا آنان علاج پیش از واقعه را ترجیح داده‌اند!!!

پس از دفن پیامبر و به دنبال یاری‌طلبی امیرالمؤمنین علیه السلام از مهاجر و انصار و در پی حمله به بیت وحی و کشتن طفلی که پیامبر او را محسن نامیده بود و مضروب و مجروح شدن بانوی وحی و برده شدن امیرالمؤمنین به مسجد و آمدن مادر گل‌ها و برخورد خارها به پیکر پاک یگانه بانویی که خدا بر او می‌بالید، در این هنگام بود که حکومت جدید شتافت تا هر چه زودتر بر مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و آرامگاه شریفش چیره شود. و از ترس این‌که مبادا بنی‌هاشم حقّ خود را از جانشینی پیامبر بخواهند و به قبر ایشان پناه ببرند، بر مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و خانه و

قبرش دست گذاشت و سپس «حکومت نظامی» اعلام کرد و جلوی نماز خواندن و نشستن کنار قبر شریف حضرت و گرد آمدن در آن‌جا را گرفت؛ بهانه هم این بود که پیامبر خودش دیگران را از این کارها باز می‌داشته است!!!

آنگاه عایشه، دختر رییس حکومت جدید، یعنی ابوبکر، ادّعا کرد اتاقی که پیامبر در آن به خاک سپرده شدند، از آنِ اوست. با این که اتاق او در سوی دیگر مسجد بود و هرگز حتّی مالک اتاق خود هم نبود.

چه زمانی از این راز پرده برداشته شد؟

دفن شدن ابوبکر و عمر در کنار رسول‌اللهﷺ، غصب است؛ زیرا نه خود در آن اتاق سهمی داشته‌اند و نه دخترهایشان ـ عایشه و حفصه ـ و نه از صاحب اصلی یا متولّی آنجا برای دفن شدن در آنجا اجازه گرفته بودند و این به وضوح خلاف فرمایش خداوند است که فرمود: «**یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ** ـ ای ایمان آوردگان! وارد خانه‌های پیامبر نشوید، مگر اینکه به شما اجازه داده شود...».[1]

شیعیان نیز این آیه را دلیل بر حرام بودن دفن شدن ابوبکر و عمر در کنار پیکر پاک پیامبرﷺ اعلام کردند و این در قرن دوّم هجری بود.

مسجد النّبی و اتاق‌های آن:

زمین مسجد النّبی، از آنِ دو یتیم از انصار بود: سهل و سهیل دو پسر عَمرو که در سرپرستی معاذ بن عفرا بودند. پیامبرﷺ زمین را از قیّم آنان خریداری

۱- (۳۳) سوره الاحزاب: آیه ۵۴.

نمودند و مسلمانان ساختِ مسجد و مسکن پیامبر را آغاز کردند.[۱] تمامی تاریخ ـ نویسان در این مطلب که زمین مسجد النّبی را پیامبر خریداری کردند، اتّفاق نظر دارند و در معتبرترین کتاب‌ها نزد آنان یعنی صحیح بخاری: ۱۱۱/۱ نیز این مطلب آمده است.

علاوه بر اتاق‌هایی که خود پیامبر به کمک مسلمانان ساختند، با توجّه به نیاز خود خانه‌هایی را از حارثة بن نعمان خریدند. بنابراین آن اتاق‌ها نیز مِلک ایشان بوده است که می‌بایست به وارثان حضرت می‌رسید و بنا بر سفارش و وصیّت پیامبر با آن‌ها رفتار می‌شد یا اگر کسی ادّعایی در آن داشت، با دلیل ادّعای خود را به اثبات می‌رساند.

هنگامی که پیامبر از دنیا رفتند، اتاق همسران ایشان در ملکیّت حضرت بود و هیچ دلیلی که بر بخشش پیامبر دلالت کند، در دست نداریم. با این وجود، غاصبان خلافت، پس از آنکه عایشه ادّعا کرد اتاقی که قبر پیامبر در آن است، متعلّق به اوست، حرف‌هایش را تایید کردند و مرقد پیامبر را به دست او دادند و اتاق هر یک از زنان پیامبر را نیز به آن‌ها بخشیدند.

امّا فدک...

«فدک» به طوری که بسیاری از مورّخان و ارباب لغت نوشته‌اند، سرزمینی آباد و حاصل‌خیز بود در سرزمین «حجاز» در سراشیبی «خیبر»، که میان آن و مدینه دو یا سه روز راه بود. در فدک چشمه‌ای جوشان و پرآب و نخل‌های

۱- مختصر بصائر الدّرجات: 129، مناقب آل أبي طالب: 160/1.
و از کتب مخالفین: سیرة إبن هشام: 342/2.

فراوانی بود.[۱] نخلستان‌های فدک از خیبر بیشتر بود و پس از خیبر، نقطه‌ی اتّکای یهودیان در حجاز به شمار می‌رفت. این باغ‌ها در شمال مدینه واقع شده و فاصله آن تا مدینه حدود یک صد کیلومتر است.

مردمان فدک پس از آنکه از نتیجه جنگ یهودیان خیبر با رسول‌اکرمﷺ آگاه شدند، فرستادگانی را به سوی ایشان اعزام کردند و از آن حضرت خواستند تا با نیمی از فدک با آنان مصالحه کند. پیامبر رحمت درخواست اهالی فدک را پذیرفت و از آنجا که این سرزمین بدون لشکرکشی مسلمانان و جنگ و درگیری و بدون کوچک‌ترین دخالتی از جانب آنان در اختیار رسول‌خداﷺ قرار گرفت، به حکم صریح قرآن ملک شخصی پیامبر به حساب می‌آمد[۲] و پیامبر به فرمان خداوند و با نزول آیه «**وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ**»[۳] آنجا را به فاطمه زهراعليها السلام بخشیدند.[۴]

امام باقرعليه السلام فرمودند: «... **فَنَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تُؤْتِيَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ. قَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ وَ مَنْ قُرْبَايَ وَ مَا حَقُّهَا؟ قَالَ: فَاطِمَةُ، فَأَعْطِهَا حَوَائِطَ فَدَكَ وَ مَا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ فِيهَا. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِﷺ فَاطِمَةَ وَ كَتَبَ لَهَا كِتَاباً جَاءَتْ بِهِ بَعْدَ مَوْتِ أَبِيهَا إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ قَالَتْ هَذَا كِتَابُ رَسُولِ اللَّهِﷺ لِي وَ لِابْنَيَّ...** جبرئیل عليه السلام آمد و عرض کرد: خدا تو را فرمان می‌دهد حقّ ذوی‌القربی را بدهی.[۵]

۱- معجم البلدان، ماده فدک.

۲- سوره‌ی حشر آیات دوم تا چهارم.

۳- (۱۷) سوره الإسراء: آیه ۲۷.

۴- ر.ک: شرح احقاق الحق: ۵۷۵/۱۴ و ج ۱۱۹/۱۹ و ج ۵۳۱/۲۵ و ج ۲۵۳/۳۳.

۵- مفسّرین خاصّه و عامّه در ذیل آیه شریفه ﴿**وَآتِ ذاالقُرْبي حَقَّهُ**﴾ سوره روم: آیه ۳۸، نوشته‌اند: چون یهود فدک را به پیامبر هدیه کردند، جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد: حقّ

پیامبر ﷺ فرمود: ای جبرئیل! منظور از قربی چه کسانی هستند و حقّ آنان چیست؟ عرض کرد: ذوی‌القربی فاطمه است. به سبب امر خداوند، فدک را به او بده وآنچه برای خدا و رسول در آن است، متعلّق به اوست. بنابراین پیامبرخدا ﷺ به جهت فرمان خدا، حضرت فاطمه علیها السلام را فراخواندند و برای آن حضرت سندی نوشتند که پس از پیامبرخدا حضرت فاطمه علیها السلام آن را نزد ابوبکر آوردند و فرمودند: این نوشته رسول‌خدا است برای من و فرزندانم...».[1]

فَلَمّا دَخَلَ الْمَدِينَةَ دَخَلَ عَلَى فاطِمَةَ علیها السلام فَدَعا بِأَدِيمٍ وَ دَعا عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ فَقالَ: اُكْتُبْ لِفاطِمَةَ بِفَدَكَ نِحْلَةً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ. فَشَهِدَ عَلَى ذَلِكَ عَلِيٌّ بْنُ أَبي‌طالِبٍ وَمَوْلًى لِرَسُولِ‌اللَّهِ وَأُمُّ أَيْمَنَ. فَقالَ رَسُولُ‌اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ جاءَ أَهْلُ فَدَكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقاطَعَهُمْ عَلَى أَرْبَعَةٍ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ دِينارٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ ـ چون پیامبر ﷺ وارد مدینه شدند، بر فاطمه زهرا علیها السلام داخل شدند... سپس پوستی درخواست کردند و حضرت علی علیه السلام را خوانده و فرمودند: فدک را برای فاطمه بنویس، بخششی از جانب پیامبرخدا. سپس حضرت علی علیه السلام و غلامی از غلامان پیامبر و امّ‌ایمن به عنوان شاهد بودند. پیامبرخدا ﷺ فرمود: همانا امّ‌ایمن زنی از اهل بهشت است. و اهلِ فدک نزد پیامبر ﷺ آمده و پیمان بستند که هر

نزدیکان را ادا کن. و عرض کرد: خدا می‌فرماید: «فدك را به فاطمه ببخش». از کتاب‌های مخالفین ر.ک: الدرّ المنثور: ۲۷۳/۵ ذیل آیه ۲۶ سوره اسراء، دارالفکر- بیروت.

۱- بحارالأنوار: ۲۲/۲۱و ۲۳ از إعلام الوری به نقل از ابان از زراره، قصص الانبیاء، راوندی: ۳۴۷ ب ۱۰.

سال بابت محصولات فدک بیست و چهار هزار دینار (سکه طلا) بپردازند.[۱]

سند فدک تقریباً در چهار سال آخر حیات رسول‌اللهﷺ و به دستور ایشان نوشته شد. پس از این پیامبرﷺ مردم را در منزل حضرت زهراعليها السلام جمع نمودند و به آنان خبر دادند که فدک از آنِ فاطمه است و در همان‌جا از درآمد آن به عنوان بخشش فاطمه‌عليها السلام، بین مردم تقسیم کردند و بدین صورت تصرّف مالکانه فاطمه‌عليها السلام را در فدک به آنان نشان دادند. هر سال حضرت زهراعليها السلام به اندازه‌ی قوت خود از درآمد فدک برمی‌داشت و بقیه را بین فقرا تقسیم می‌نمود و این شیوه تا هنگام شهادت رسول‌اکرمﷺ ادامه داشت.

امّا ده روز پس از شهادت پیامبرﷺ[۲] مأموران ابوبکر به دستور خاصّ او به فدک رفتند و نماینده حضرت زهراعليها السلام را از آنجا اخراج و ملک آن را غصب کردند و درآمد آن را به طور کامل برای مخارج حکومت خود صرف کردند. آنان سخنی را به پیامبر نسبت دادند و براساس آن، چنان کردند که هرگز هیچ‌کس به هیچ وجه نمی‌تواند آن را سرپوش نهد یا نادیده انگارد. خبر «النّبي لا يورث» که به عنوان پشتوانه این کار به پیامبر نسبت داده شده بود، در گفته‌های غاصبین به صورت‌های مختلف نقل شده است. گاهی به دو کلمه اکتفا شده و گاهی پسوند مفصّلی به آن اضافه شده و گاهی قالب کلام دیگر گونه است.

گاهی می‌گفتند: «پیامبران ارث نمی‌گذارند». با آنکه آیات ارث نهادن

۱- بحارالانوار: ۳۷۸/۱۷ و ۳۷۹ ب ۴ ح ۴۶ و ج ۲۹ ص ۱۱۴ ب ۱۱ به نقل از الخرائج و الجرائح از امام صادقعليه السلام از پیامبر اکرمﷺ.

۲- از کتاب‌های مخالفین: شرح نهج البلاغة إبن أبي الحديد: ۲۶۳/۱۶.

پیامبران بر آنان تلاوت شد. گاهی اضافه می‌کردند: «پیامبران علم و حکمت و نبوّت را به ارث می‌گذارند». با آنکه می‌دانستند که نبوت به ارث گذاشتنی نیست. گاهی اضافه دیگری هم به میان می‌آمد: «آنچه از ما باقی بماند صدقه است». امّا به اعتراف خودشان در آن مانند اموال شخصی رفتار می‌کردند، و گاهی سخن اوّل را فراموش کرده و به نفع خود آن را تغییر می‌دادند: «هرچه از او بماند در اختیار ولیّ امر است که هرگونه می‌خواهد به مصرف برساند».

در شکل نقل نیز، گاهی ابوبکر ادّعا می‌کرد که آن سخن را از پیامبرﷺ شنیده است و گاهی به عایشه نسبت می‌داد. گاهی عمر شاهد ابوبکر بود و گاهی عایشه و حفصه را شاهد می‌آورد. این‌ها یعنی اصل مطلب کذب محض بود که برای منافع خاصّی جعل شده بود و به اقتضای منافع، آن را کم و زیاد می‌کردند.

علاوه بر سخن، حتّی رفتار چندگانه‌ای نیز از آنان سر زد: ابوبکر در مقابل کلام فاطمه علیها السلام، برای فریب مردم، ظاهراً تسلیم شد و نوشته‌ای مبنی بر بازگرداندن فدک نوشت و به آن حضرت داد و با این کار در واقع حدیث جعلی خود را نقض کرد و آن‌گاه که عمر نوشته ابوبکر را محو و پاره کرد، نقضی بر نقض اوّل نهاد.

همچنین بنابر نقل خودشان در جریان بازخواهی فدک، حضرت زهرا علیها السلام به ابوبکر چنین پیغام فرستادند: آیا تو از رسول‌الله ارث می‌بری یا خانواده‌اش؟ گفت: نه، بلکه خانواده‌اش.[1] و این نیز نقضی بر همان حدیث ساختگی است که به

۱- مسند احمد: ۴/۱، مسند أبي يعلى: ۴۰/۱ (۳۷)، البداية و النّهاية: ۳۱۰/۵، السّيرة النّبويّة، ابن كثير: ۵۷۴/۴، سنن أبي‌داود: ۱۴۴/۳، سنن‌الكبرى: ۴۴۱/۹ ح ۱۳۰۱۶، شرح نهج‌البلاغة

پیامبرخدا نسبت دادند و می‌بینیم که در اینجا ابوبکر خودش تصریح دارد که خانواده‌ی پیامبر از او ارث می‌برند.

عایشه و حفصه که در حدیث «**النبی لا یورث**» شاهد ابوبکر بودند، در زمان عثمان برای طلب ارث پیامبرﷺ نزد او رفتند. عثمان که خود از طرفداران غصب فدک و در متن ماجرا بود، خطاب به عایشه گفت: «آیا تو نبودی که با مالک بن اوس نضری شهادت دادید که «پیامبر ارث نمی‌گزارد» و حقّ فاطمه را مانع شدید؟ چگونه امروز از من میراث پیامبر را می‌خواهید»؟[1]

بنابراین هرگز دلیل خداپسندانه‌ای برای غصب فدک و ندادن ارث و سهم خمس حضرت فاطمه علیها السلام به ایشان وجود نداشته بلکه اینها همه مخالف آیه «**و آت ذا ـ القربی حقّه**»، آیات ارث نهادن پیامبران، آیه تطهیر و آیه‌ی خمس است.

با آن که فدک در زمان حیات پیامبر، به حضرت زهراء بخشیده شده بود و برای این بخشش سندی تنظیم شده و فدک در اختیار آن حضرت بود و با وجود اینکه حضرت زهراء علیها السلام از آیات قرآن شاهد آوردند، از ایشان بیّنه خواستند و با آنکه «البیّنة علی المدّعي ـ آن که ادّعای چیزی را دارد باید برای اثبات آن، دلیل اقامه کند نه کسی که آن چیز در مالکیّت و تصرّف اوست». و با وجود اینکه حضرت، سند و شاهدان خود را حاضر کردند، امّا... عمر نوشته را از دست حضرت گرفت و در مقابل دیدگان مردم بر آن آب دهان انداخت!!! و از هیچ‌یک از گواهان، شهادتی را که ارائه کردند نپذیرفتند و به هر کدام از آنان افترایی

إبن أبي‌الحدید: ۲۱۸/۱۶ و ۲۱۹ و ... .

۱-کتاب سلیم: ۶۹۴/۲.

بستند، به کسانی که کلام خداوند، سند پاکی آنان است، و آه که کردند آنچه کردند... .

و آن چه مسلّم است گفتار و رفتار حکومت در برخورد با اعتراض حضرت فاطمه و حضرت علی علیهما السلام و عبّاس است که بنابر منابع و مدارک معتبر نزد مخالفین، آنان هیچ‌گاه قانع نشدند و هم‌چنان بر اعتراض و انکار خود پافشاری داشتند هم‌چنان که مواردی از این اعتراض‌ها در پیش گذشت.

در پایان سخن درباره‌ی «فدک»، چه می‌توانم گفت جز جمله‌ای که سرور بانوان اوّلین و آخرین در اواخر خطابه‌ی خویش بیان فرمود که: «**كَلّا بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ**ـ هرگز! بلکه نفس شما کار بسیار زشتی را برای شما آراسته است و بدین جهت بایسته است که صبری نیکو پیشه سازم و خداوند مرا بر آنچه وصف می‌کنید، یاور است».[1]

اصحاب سقیفه هنگام خاکسپاری پیامبر صلی الله علیه و آله کجا بودند؟

اینکه عمر و ابوبکر و پیروان آنان و عایشه و حفصه در این غوغا کجا باشند، چیزی نبود که از یک روز یا یک هفته قبل، برای آن برنامه‌ریزی کرده باشند. پس از فتح مکّه و پس از آنکه مشرکین مکّه مجبور شدند سلاح خود را به زمین نهاده و تظاهر به اسلام کنند، افرادی از اطرفیان پیامبر برای بیرون آوردن خلافت از عترت پاک نبی، نقشه می‌کشیدند و نزد یهودیان رفت و آمد می‌کردند که قرآن گواه این خیانت است و این رفت و آمدها دو سال پیش از شهادت پیامبر بود.

آنان چندین تلاش نافرجام نیز برای ترور پیامبر برنامه‌ریزی و پیاده کردند که

۱- (۱۲) سوره یوسف علیه السلام: آیه ۱۹.

ناکام ماند، از جمله نقشه ترور حضرت پس از بازگشت از جنگ تبوک[۱] و پس از واقعه‌ی غدیر[۲]. همچنین چندین بار کوشیدند که پیامبر را با زهر به قتل برسانند و عاقبت با همکاری عایشه و حفصه با زهر ایشان را به شهادت رساندند.[۳]

۱- از کتاب‌های مخالفین: شرح نهج البلاغه إبن أبي الحديد: ۱۰۳/۲چاپ دارالفکر، المحلی، ابن حزم: ۲۲۵/۱۱ از امام حسن مجتبی علیه السلام که فرمودند: کسانی که خواستند شتر پیامبر ﷺ را در عقبه، پی کنند، دوازده نفر بودند از جمله ابوسفیان. السّیرة الحلبیّة: 143/3 چاپ دار احیاء التراث العربي، دلائل النّبوّة، بیهقی: 260/5 چاپ دارالکتب العلمیّة، صحیح مسلم: 50کتاب صفات المنافقین و أحکامهم: پیامبر ﷺ آن دوازده نفر را برای حذیفه نام بردند. مختصر تاریخ دمشق: 259/6 از کتاب ابان بن عثمان بن عفّان از اعمش که وی گفت: منافقینی که می‌خواستند در عقبه رسول الله را بکشند، دوازده نفر بودند که هفت نفر آنان از قریش بودند.

۲- در ارشاد القلوب: ۳۳۰ ماجرای ترور نافرجام آن حضرت پس از واقعه‌ی غدیر، خبر دادن حضرت به عایشه از نزدیک بودن زمان رحلت خودشان، خبر دادن عایشه به حفصه و خبر دادن آنان به پدرانشان ابوبکر و عمر و برنامه‌ریزی برای به شهادت رساندن آن حضرت توسّط آنان، آمده است.

۳- از کتاب‌های مخالفین:

منابعی که تصریح کرده‌اند عایشه و حفصه به رسول الله ﷺ زهر دادند: صحیح البخاري: ۹۲/۴ و ۱۷۵ و ج۲۰/۵ و ج۹۵/۸، صحیح مسلم: ۱۷۲/۸، سنن الترمذي: ۲۵۷/۲، الطبقات، ابن سعد: ۲۰۶/۲.

چه کسانی رسول الله ﷺ را زهر خوراندند؟ عایشه و حفصه: از کتاب‌های شیعیان: کامل الزّیارات: ۷۸، علل الشّرایع: ۳۱، تفسیر العیّاشي: ۲۰۰/۱، بحارالأنوار: ۸۶/۶ و ج۵۱۶/۲۲ و ج۲۱/۲۸ و ج۲۴۰/۲۷.

و از کتاب‌های مخالفین: سنن، بخاری: ۱۷/۷ و ج۴۰/۸، سنن مسلم: ۲۴/۷ و ۱۹۴.

با اعلام نزدیک بودن زمان شهادت پیامبر از جانب خودِ ایشان در حجةالوداع، منافقان وارد مدینه شدند. تا آنجا که تعداد آنان به حدود پنج هزار نفر رسید و گرد عمر و ابوبکر جمع شده و منتظر بودند تا هنگامه موعود فرا رسد.

عمر و ابوبکر به همراهی افرادی دیگر که چهل و چهار نفر اعلام شده‌اند، نقشه کشیده بودند تا به محض شهادت پیامبرﷺ، جانشینی‌اش را به دست گیرند

عاملین سم خوراندن به پیامبرﷺ ابابکر، عمر، عایشه و حفصه بوده‌اند: از کتاب‌های مخالفین: صحيح البخاري: ۱۷/۷ و ج۴۰/۸، صحیح مسلم: ۲۴/۷ و ۱۹۸، تاريخ الطّبري: ۴۳۸/۲، السّيرة النّبويّة، ابن كثير: ۴۴۹/۴، مسند احمد: ۵۳/۶، الطّبّ النّبوي، ابن الجوزی: ۶۶/۱.

و از کتاب‌های شیعیان: بحارالأنوار: ۲۳۹/۲۲ و ۲۴۶.

اعتراف عایشه به اینکه به پیامبرﷺ سم خوراند: از کتاب‌های مخالفین: صحيح البخاري: ۱۷/۷ و ج۴۰/۸، صحیح مسلم: ۱۷۳۳/۴ چاپ دار احياء التّراث العربي، السّيرة النّبويّة، ابن كثير: ۴۴۹/۴، مسند احمد: ۵۳/۶۶.

منابعی که تصریح دارند به پیامبرخداﷺ زهر داده شد: تهذيب الأحكام، شیخ طوسیرحمه‌الله: ۱/۶، المقنعة: ۴۵۶، المجدی في الأنساب: ۶ از ابن سعد، منتهی‌المطلب: ۸۸۷/۲، بحارالأنوار: ۵۱۴/۲۲.

از کتاب‌های مخالفین: أنساب الأشراف: ۵۷۶/۱، السّيرة النّبويّة، ابن كثير: ۴۴۹/۴، المستدرک حاکم: ۶۰/۳ ح۹۹/۴۳۹۵ باب المغازي چاپ دارالكتب العلميّة.

رسول اللهﷺ قبل از اینکه حضرت را سم بخورانند و در هنگام انجام این کار، آنان را از آن کار نهی کردند: السنن، بخاری: ۱۷/۷ و ج۴۰/۸، سنن مسلم: ۲۴/۷ و ۱۹۸، تاريخ الطّبري: ۴۳۸/۲، مسند احمد: ۵۳/۶، الطّبّ النّبوي، ابن القيم: ۶۶/۱، معجم ما استعجم، ابن حزم: ۱۴۲، الطّبّ النّبوي، ابن الجوزی: ۶۶/۱.

و عترت او را از صحنه کنار بزنند و برای این کار در مکّه عهدنامه‌ای نوشتند و چون شهادت رسول‌الله ﷺ نزدیک شد، در حالی که مطابق با دستور رسول‌الله ﷺ، وظیفه داشتند در هنگام بستری شدن تا شهادت پیامبر و حتّی مدّتی پس از آن، در میان سپاه اسامه و خارج از مدینه باشند و در حالی که پیامبر تخلّف کنندگان از سپاه اسامه را لعنت فرموده بود با تمام این‌ها مدّتی در این سپاه بودند امّا... .[1]

امّا حقیقت این است که عایشه برای پدرش پیکی فرستاد که شهادت پیامبر نزدیک است، خود را برسان. و آنان نیز به مدینه آمدند و در خانه پیامبر جمع شدند و پس از شهادت پیامبر، ندایی شنیدند که گفت سعد بن عباده و انصار در سقیفه‌ی بنی‌ساعده جمع شده‌اند.

بلافاصله عمر و ابوبکر و ابوعبیده جرّاح، به سوی سرپوشیده‌ی بنی‌ساعده شتافتند. همراه این افرادی که به سقیفه‌ی بنی‌ساعده شتافتند، بسیاری از آن کسانی بودند که پس از فتح مکّه از جانب پیامبر «آزاد شدگان» نام گرفتند، همانان که در دل می‌پروارندند آن را که اظهار نمی‌داشتند. سعد بن عباده، صاحب سرپوشیده‌ی بنی‌ساعده و سرکرده‌ی انصار بود. او در آنجا از مردم و مهمانان پذیرایی می‌کرد امّا آن روز بیمار و بدحال بود.

پس از ساعتی بگو مگو ابوبکر گفت: از میان این دو نفر که می‌گویم یک نفر را برگزینید و با او بیعت کنید: عمر و ابوعبیده. اما عمر و ابوعبیده پاسخ دادند:

۱- در این مورد در پاسخ به دوّمین پرسش، سخن رفته است.

تو از ما سزاوارتری! پس ابوبکر دستش را پیش آورد و اطرافیانش با او بیعت کردند. سپس شمشیرها را برهنه ساختند تا ابتدا انصار و سپس عترت پیامبر را به بیعت وادار سازند. صدای سعد و پسرانش به اعتراض بلند شد. ولی آنان تهدید کردند که او را می‌کشند و سقیفه را نیز گرفتند! فرزندان سعد هم او را برداشتند و به درون خانه‌اش بردند! و سقیفه پر شد از آزادشدگان مسلّحی که با ابوبکر بیعت کردند و دورش را گرفتند و مردم را به بیعت با او مجبور کردند.

مراسم تجهیز و نماز و دفن رسول‌الله ﷺ سه روز به طول انجامید امّا در این ایّام، ابوبکر و همراهان او در بین خانه‌های انصار در حال رفت و آمد بودند تا به زور و زر و تزویر هم که شده از آنان بیعت بگیرند.

آنها از روز دوشنبه، از ساعتی که پیامبر ﷺ به شهادت رسیدند، در سقیفه سرگرم بودند و تا جمعه یا شنبه، میان خانه‌های انصار می‌رفتند و می‌آمدند... در حالی که پیامبر ﷺ سه‌شنبه شب دفن شده بود! این‌های سخنان مورد قبول نزد آنان است:

ابن ابی شیبه گوید: ابوبکر و عمر خاکسپاری پیامبر ﷺ را ندیدند. میان انصار بودند و پیش از این که برگردند، رسول خدا ﷺ دفن شده بود.[1]

عایشه و حفصه که دختران ابوبکر و عمر و دو تن از همسران پیامبر ﷺ بودند، وجود پاک او را پیش از شهادت رها کردند و به روایت مخالفین، خود آنان اعتراف کرده‌اند که در مراسم خاکسپاری ایشان نبوده‌اند![2] از آن پس عایشه

۱- المصنّف، إبن أبي شيبة: ۵۷۲/۸ ح۵

۲- مسند احمد: ۶۲/۶.

حسرت می‌خورد که چرا حضرت علی علیه السلام در غسل و کفْن و دفن پیامبر بوده‌اند و او نبوده است. همچنین بنابر نقل‌های مخالفین، او می‌گفت: «اگر زمان برمی‌گشت، به جز همسرانش کسی غسلش نمی‌داد»![1] احمد حنبل می‌گوید: «عایشه گفته است: از خاک‌سپاری پیامبرخدا ﷺ خبردار نشدیم، تا شب چهارشنبه، دیر وقت، صدای بیل‌ها به گوشمان رسید».[2]

و ابن عبد البر گوید: «روز سه‌شنبه دفن شد. برخی هم می‌گویند شب چهارشنبه. هنگام غسل و کفن کردنش جز خانواده‌اش کسی نبود. علی غسلش داد. فضل، پسر عباس، آب می‌ریخت و عباس [عموی پیامبر] هم به آنان کمک می‌کرد».[3]

و چون مراسم به پایان رسید، امیرالمؤمنین تا سه روز رداء بر دوش نگرفتند تا طبق وصیّت پیامبر ﷺ، قرآن را جمع‌آوری نمایند. در روز چهارم قرآن را به مسجد آورده و به مردم عرضه کردند امّا آنان نپذیرفتند و حضرت آن را از چشم ایشان پنهان داشتند. و در همان شب بود که صدّیقه‌ی طاهره را سوار بر چهارپا فرمود و به همراه دو نور چشم ایشان، به در منزل‌های مهاجر و انصار رفتند تا از

۱- از کتاب‌های مخالفین: أحکام الجنائز، بانی: ۴۹ و گفته است: ابوداود (در سنن): ۶۰/۲، و ابن الجارود در المنتقی: ۲۵۷، و حاکم (در المستدرک): ۵۹/۳ این را روایت کرده و آن را بنابر شرط‌های مسلِم صحیح دانسته است، مسند احمد: ۷۲۶/۶ با سند صحیح.

۲- مسند احمد: ۶۲/۶. این مطلب در سیره ابن هشام: ۱۰۷۸/۴ و تاریخ بیهقی: ۴۰۹/۳ نیز آمده است.

۳- الدرر: ۲۷۱.

آنان یاری بطلبند و این سه روز ادامه داشت و پس از آن بود که حمله‌ها بـه بیـت وحی آغاز شد.

ابن‌قتیبه از مخالفین و از مورد قبول‌ترین تاریخ‌دانان نزد مخـالفین مـی‌گویـد: «علی ـ کرّم الله وجهه ـ همراه فاطمه دختر پیامبر که سوار چارپایی بود، شبانه بـه خانه‌های سران انصار می‌رفت. از آن‌ها یاری می‌خواست، و آن‌ها مـی‌گفتنـد: ای دختر پیامبر خدا! ما با این مرد [ابوبکر] بیعت کرده‌ایم! اگـر شـوهر و پسـرعمویت [علی] پیش از بیعت کردن ما با این مرد سراغ ما آمده بـود، کسـی را بـا او برابـر نمی‌دانستیم! و علی ـ کرّم الله وجهه ـ می‌گفت: یعنی پیامبرخدا را دفـن نکـرده در خانه‌اش رها می‌کردم و می‌رفتم تا بر سر جانشینی‌اش با مردم ستیز کنم؟! و فاطمه می‌گفت: ابوالحسن جز آن‌چه شایسته‌اش بـود، کـاری نکـرد. ولـی آن‌هـا کـاری کردند که خدا به حسابشان رسیدگی خواهد کرد و باز خواستشان می‌کند!»[1]

حال با اینکه ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه و پیروان آنـان در مراسـم حضـور نداشتند، چگونه می‌توان از آنان درباره چگـونگی مراسـم و محـلّ دفـن پیـامبر، پرسید؟ آیا عاقلانه است از کسی درباره چیـزی بپرسـیم کـه اصـلاً از آن آگـاهی ندارد؟

اقوال در مالکیّت عایشه بر مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در این زمینه اقوال گوناگون و گاه متضادّی بـه چشـم مـی‌خـورد. بـا برّرسـی اندیشه‌های آنان، می‌توانیم این مطلب را به اثبات برسانیم که عایشه برای ادّعای

۱- از کتاب‌های مخالفین: الإمامة و السّیاسة: ۲۹/۱. این مطلب در کتـاب الإحتجـاج: ۹۶/۱ از شیعه، با اختلاف کمی آورده شده است. سایر مدارک را در جای خودش آورده‌ایم.

مالکیّت خود بر محلّ قبر پیامبر، هیچ دلیلی ندارد و این مکان شریف را بـه نـاحق در دست گرفت و سپس کرد آنچه کرد... .

1- گویند عایشه در اتاقی که پیامبر در آن دفن شـدند، ارث داشـته اسـت و همـین ارث خود را بـه ابوبکر و سپس بـه عمر بـخشیده است تا در آنجا دفن شوند.

اگر پیامبر تا هنگام شهادت، خود مالک آن اتاق بوده‌اند و بپذیرند کـه ایشـان ارث می‌گذارند، با توجّه به وجود پـاره‌ی تـن رسـول‌الله ﷺ حضـرت صـدّیقه‌ی طاهره و اینکه پیامبر در زمان شهادت نه همسـر داشـتند، تمـام همسـران پیـامبر (کسانی که در هنگام شهادت ایشان در قید حیات بوده‌اند)، همه با هم، یک هشتم ارث می‌برند که با وجود نه تن از آنان، سهم عایشه یک هفتاد و دوّم می‌شود.[1]

با توجّه به ابعاد آن مکان، مقدار سهم الارث عایشه حدود یک وجب در یـک وجب است نه به اندازه‌ی قبر ابوبکر و عمر و اجازه‌ای که عایشه برای دفن شـدن به عثمان داده بود و اجازه‌ها یا هدیه‌هایی که به افرادی دیگر داده بود که مجال ذکر آن‌ها نیست.

البته ناگفته نماند که ابوبکر با حدیثی که به پیـامبر نسـبت داد، گفـت پیـامبران ارث نمی‌گذارند و عمر و عایشه هم این را تأیید کردند و به همـین بهانـه فـدک و ارث و سهم خمس را از حضرت زهرا علیها السلام گرفتند. پـس چگونـه اسـت کـه همسـر ارث می‌برد و دختر ارث نمی‌برد و به بهانه ارث نبردن آنچه در اختیار اوسـت بـه زور از او گرفته می‌شود و حقّی که از خمس دارد، پایمال می‌شود؟؟؟ یعنـی آنجـا

۱- البته نزد عامه، عمو نیز در این مورد ارث می‌برد که اگر عباس عموی پیامبر را که در هنگام شهادت پیامبر در قید حیات بود، داخل در ارث بدانیم، سهم عایشه از این هم کمتر می‌شود.

که در جهت منافع خودشان باشد، تقسیم ارث می‌کنند ـ در حالی که هیچ حقّی برای انجام این کار ندارند چرا که این کار وظیفه‌ی وصیّ پیامبر است ـ و آنجا که از منافع آنان خارج باشد، سخن دروغی را به پیامبر نسبت می‌دهند که پیامبران ارث نمی‌نهند.

آنان می‌خواستند با نسبت دادن این دروغ به پیامبر، اموال حضرت زهرا علیها السلام را در دست بگیرند و حتّی به این بهانه فدک و زمین‌های اطراف آن را که در تصدّی و تصرّف حضرت زهرا علیها السلام بود و سهم خمس حضرت از خیبر را از ایشان منع کردند، اما خدا یاور زهراست و چهره‌ی حقیقت هویداست.

از سوی دیگر حتّی با این فرض که عایشه بخشی از خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به ارث می‌برده است، چرا برای دفن کردن امام حسن علیه السلام در آن جا باید از عایشه اجازه می‌گرفتند، ولی از دیگران نه؟ و اگر آرامگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ارث رسیده باشد، سهم حضرت فاطمه علیها السلام در این میان باید از همه‌ی کسانی که ارث برده‌اند، بیشتر باشد؛ پس چرا نگذاشتند پسر آن حضرت ـ امام مجتبی علیه السلام ـ در سهم مادر خود دفن شود؟ اینها سؤالاتی است که پاسخ آن پرده از واقعیّت برمی‌دارد.

۲ - برخی دلیل خود را این گونه آورده‌اند: عایشه مالک آنجاست چون سوگند خورده است که پیامبر در زمان زندگی‌اش آن را به او بخشیده است. در تاریخ دمشق: ۲۹۳/۱۳ آمده که عایشه گفته است: «به خدا سوگند که خانه‌ی من است! پیامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم در حیاتش آن را به من داده است. عمر هم با این که خلیفه بود، بی اجازه‌ی من در آن خاك نشد. ولی ما از علی خیری ندیدیم! (که بگذاریم پسرش آن جا دفن شود) ». در تاریخ یعقوبی: ۲۲۵/۲ به نقل از او آمده است که گفت: «خانه‌ی من است؛ نمی‌گذارم کسی در آن دفن شود». و در کافی: ۳۰۲/۱ آمده است: وقتی شنید

می‌خواهند امام حسن را آن جا دفن کنند: «به سرعت سوار قاطری شد. اولین بار در اسلام بود که زنی سوار بر زین می‌شد... سپس ایستاد و گفت: پسرتان را از خانه‌ی من دور کنید! هیچ چیزی در آن دفن نخواهد شد!»

اگر عایشه سوگند هم یاد کرده باشد آن‌ها هرگز نمی‌توانند گفته‌ی عایشه را بدون گواهی کس دیگری بپذیرند. او باید برای ادّعای خود دلیل محکم و شاهد بیاورد. امّا اگر بخواهیم با توجّه به عملکرد و استدلال خودشان با آنان برخورد کنیم باید بدانیم که چنانچه شهادت عایشه را بدون گواهی شخص دیگری بپذیرند، می‌بایست سخنان حضرت فاطمه علیها السلام را هم بپذیرند؛ زیرا خود عایشه گواهی داده است که حضرت فاطمه از او راستگوتر است:

حاکم نیشابوری روایتی آورده و آن را بر مبنای شرط مُسلِم نیشابوری درست دانسته است مبنی بر اینکه: «عایشه هرگاه از فاطمه دختر پیامبر یاد می‌کرد، می‌گفت: هیچ‌کس را ندیدم که از او راستگوتر باشد، مگر کسی که زاده‌ی اوست!»[1]

آنان درباره‌ی فدک نه سخن خودِ حضرت فاطمه علیها السلام را پذیرفتند، نه گواهی شاهدانش را!! (با آن که قباله‌ی فدک هم در دست ایشان بود و نمایندگانی نیز در آن جا داشتند!) و به همین مقدار نیز اکتفا نکردند و به ساحت ملکوتی سرور زنان دو عالم و همسر و فرزندانش که هیچ‌یک نظیری نداشته، ندارند و نخواهند داشت، گفتند آنچه گفتند و افترا زدند آنان را که خداوند به آیه تطهیر مخصوصشان داشته است.

۱- المستدرک حاکم: ۱۶۰/۳. سیر أعلام النّبلاء، ذهبی: ۱۳۱/۲ این مطلب را پذیرفته است و مجمع الزوائد، هیثمی: ۲۰۱/۹ حدیثی مانند آن را درست دانسته است. همچنین الإستیعاب: ۱۸۹۶/۴، مسند أبي یعلی: ۱۵۳/۸ و سبل‌الهدی: ۴۷/۱۱ آن را درست شمرده‌اند.

واقعیّت این است که اگر بخواهند سخنان حضرت زهراعليها السلام را بپذیرند، ناچارند بسیاری چیزهای دیگر را نیز بپذیرند؛ از پس دادن فدک و سهم ارث و خمس گرفته تا خلافت، که حضرت زهراعليها السلام می‌فرمود پیامبر وصیّت کرده به علیعليه السلام برسد!

ذهبی، یکی از حدیث‌شناسان و تاریخ‌شناسان بزرگ از مخالفین نیز روایتی را که می‌گوید عایشه ادّعای مالکیت اتاق پیامبر را داشته، نمی‌پذیرد و می‌گوید: «سندش گُنگ و تاریک است»![1] گذشته از این، به عدالت پیامبرصلى الله عليه وآله هم طعنه می‌زند، که چرا اتاقش را به عایشه داد، نه به همسران دیگرش یا به دختر محبوبه‌اش!

۳- گفته‌اند به هر حال اتاق شریف پیامبرصلى الله عليه وآله، یا ملك عایشه بوده، یا عایشه از سوی «خلیفه» متولّی آن بوده است؛ خلیفه‌ی اول، ابوبکر، آن را به عایشه داده بود و عمر، خلیفه‌ی دوم هم آن را تأیید کرد: «[عمر] کسی را نزد عایشه فرستاد تا اجازه بگیرد او هم پیش دو دوستش [پیامبر و ابوبکر] دفن شود. پس عایشه گفت: بله، به خدا[اجازه می‌دهم]! راوی می‌گوید: اگر این را مردی از اصحاب از عایشه خواسته بود، نمی‌پذیرفت و می‌گفت: به خدا هرگز هیچ‌کدام از آنان را بر خود ترجیح نمی‌دهم».[2]

برای اینکه آن مکان ملک عایشه باشد، یا باید به او ارث رسیده باشد یا به او بخشیده شده باشد یا پیامبر آنجا را ملک او قرار داده باشند که جواب هر سه مورد را دادیم. امّا در مورد اینکه از سوی خلیفه صاحب‌اختیار آن شده باشد:

هرچند دلیلی برای اثبات این ولایت ندارند و در مورد بعدی آن را ذکر

۱- سیَر أعلام النّبلاء: ۲۷۹/۳.

۲- صحیح البخاري: ۱۵۳/۸.

خواهیم کرد، ولی اگر هم بپذیرند که ابوبکر به نام رییس حکومت، اختیار آن‌جا را به عایشه داده، با مرگ ابوبکر، باید مدّت این اختیار هم به سر می‌آمد. پس چرا نه عمر، نه عثمان، و نه معاویه، هیچ‌یک این اختیار را دوباره به عایشه ندادند؟ همچنین اگر اختیار آنجا با حکومت بوده، باید عایشه به امام حسین علیه‌السلام می‌گفت: از معاویه اجازه بگیر که او فرمان‌روا و متولّیِ املاک وقفی است و من جلویت را نمی‌گیرم.

در ضمن گنگ بودن این بیان‌ها، مغالطه‌ای که صورت گرفته نیز آشکار است زیرا تصریح نشده که ابوبکر اختیار آنجا را به عایشه داده باشد. هرچند احتمال انجام چنین‌کاری را به ابوبکر نسبت داده‌اند امّا در کتاب‌های خود آنان خلاف این مطلب آمده است: ابویعلی و احمد حنبل: ۱۳/۱ می‌گویند ابوبکر و عمر هرگز در میراث پیامبر دست نبرده‌اند:

«عباس بر سر چیزهایی که از پیامبرخداﷺ به جا مانده بود با علی ستیز کرد. ابوبکر گفت: من آن چه را پیامبر به جا گذاشته و از جا تکان نداده، از جا تکان نمی‌دهم! هنگامی که عمر خلیفه شد نزدش رفتند. گفت: من چیزی را که ابوبکر تکان نداده، جا به جا نمی‌کنم! گوید: چون عثمان خلیفه شد پیش او رفتند. می‌گوید: عثمان خاموش شد و سر را به زیر انداخت. پسر عباس می‌گوید: ترسیدم عثمان آن را به سود علی بگیرد. دستی میان شانه‌های عباس زدم و گفتم: پدر! قَسَمت می‌دهم آن را به علی بده! می‌گوید او هم آن را (به علی) داد».[۱]

۱- هیثمی در الزّوائد: ۲۰۷/۴ این را معتبر دانسته است.

با این که این بیان از دید ما شیعیان جای اشکال دارد، ولی از دید آن‌ها حدیث معتبری است که نه تنها نمی‌پذیرد ابوبکر چیزی به حضرت علی علیه‌السلام یا شخص دیگری داده باشد، که چنین کاری را حرام شمرده است. پس ابوبکر نمی‌توانسته در میراث پیامبر دست ببرد یا خود را متولّی آن دانسته و آن طور که مایل است، منع و بذل نماید!

۴- گروهی گفته‌اند: آنچه از پیامبر باقی می‌ماند، خلیفه متولّی آن است و هر چیز را که بخواهد به هرکس که بخواهد می‌تواند ببخشد. همچنان که ابوبکر شمشیر، زره، و قاطری خاکستری به نام دُلدَل را به امیرالمؤمنین بخشید؛ با این که امیرالمؤمنین به هیچ رو از پیامبر ارث نمی‌برد. این هم درست است که ابوبکر بخشی دیگر از ارث او را به زبیر، پسر عوام و محمد پسر مسلمه بخشیده بود.

درباره‌ی اینکه ابوبکر یا عمر یا عثمان یا هرکس دیگر جز اهل‌بیت عصمت و طهارت متولّی اموال باقیمانده از پیامبر باشند باید گفت: اگر بگویند آنچه پیامبر باقی می‌گذارد صدقه بوده است پس متعلّق به تمام مسلمانان است و باید تمام آنها را راضی کنند تا بتوانند اموال پیامبر را از ایشان خریداری و در آن تصرّف کنند و این در صورتی است که بدانیم خرید و فروش چنین مکانی حلال است.

اگر هم اموال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وقف شده و در دست حکومت بوده است، باید پرسید رییس حکومت از چه رو و از کجا این حق را یافته که بتواند یک ملک وقفی را به دختر خود یا هرکس دیگر ببخشد و قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به صورت یک ملکِ شخصی درآورد که خرید و فروش یا منع و بذل شود؟ اگر این گونه است پس چرا عمر هم مانند ابوبکر، اتاق دخترش حفصه را به او نبخشید؟ چرا عثمان این کار را نکرد؟ چرا معاویه اتاق امّ‌حبیبه اموی را به او نداد؟!

در مورد قبل نیز ذکر شد که ابوبکر و عمر گفته‌اند که در میراث پیامبر دست نبرده‌اند و مخالفین آن را پذیرفته‌اند. در ضمن، اینکه ابوبکر از اموال پیامبر به امیرالمؤمنین یا کس دیگری داده باشد، دروغ است.

۵- عمر «از عایشه» اجازه خواست تا کنار پیامبرﷺ دفنش کنند. عایشه هم همین را دلیل درستی ادعای خود می‌داند!

عمر معصوم نبوده است تا گفتار و کردارش مانند پیامبر حجّت باشد. همچنین اجازه خواستن همیشه نشانه‌ی پذیرفتن مالکیّت نیست. شاید از روی احترام به عایشه بوده است چون عایشه روی آن مکان دست گذاشته بود؛ عمر هم نمی‌خواست مشکلی با او برایش پیش بیاید یا هر دلیل دیگری. پس نمی‌توانیم به قطع و یقین تعبیر به پذیرش مالکیّت بکنیم.

۶- خداوند در قرآن، اتاق‌هایی را که زنان پیامبر در آن‌ها زندگی می‌کرده‌اند، به آنان نسبت داده است: «و قرن في بيوتكنّ ـ و در خانه‌های خودتان بنشینید» بنابراین آنان مالک اتاق‌های خود بوده‌اند و پیامبر هم در حجره عایشه دفن شده‌اند پس عایشه مالک آنجا بوده است:

پیامبر در حجره‌ی عایشه دفن نشده‌اند و این ادّعا تنها پنداری بی‌پشتوانه و تیری است در تاریکی که راه به سویی نمی‌برد و تنها به این خاطر این مورد را مطرح کرده‌اند که حکومت را در غصب آن مکان مقدّس بی‌گناه جلوه دهند.

امّا درباره‌ی آیه: در زبان عربی، اضافه معانی گسترده‌ای دارد و نمی‌توان منحصراً از آن برداشت مالکیّت نمود. همچنان که خداوند در جایی دیگر از قرآن، خانه‌ها را به پیامبرﷺ نسبت می‌دهد: «**يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِي ـ** ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وارد خانه‌های پیامبر نشوید... الی آخر آیه».

در جایی دیگر از قرآن نیز خانه‌ها را به زنانی که طلاق داده می‌شوند، نسبت

می‌دهد: «**لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ إِلاَّ أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ**ـ آنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید و خودشان هم بیرون نروند، مگر این که آشکارا به کار زشتی دست زنند» و واضح است که در اینجا مقصود محلّی است که در آن زندگی می‌کرده‌اند نه اینکه واقعاً مالک آنجا باشند و گرنه که باید حکم کنند هر زنی که از همسرش طلاق گرفت، مالک جایی است که در آن زندگی می‌کرده است، در حالی که چنین نمی‌کنند!!!

در ضمن پیامبر قبل از شهادت، از عمره و شنبا جدا شدند، اگر اتاق‌های آنان، ملک ایشان بوده است، چرا ادّعایی نکردند؟ و آیا مخالفین پیامبر را به این اندازه هم عادل نمی‌دانند که اگر آنان در اتاق‌های خود حقّی داشته باشند، پیامبر آنها را از حقّشان سلب نکند؟؟؟

و نیز اگر اتاق‌ها از آنِ کسانی بود که آن را در اختیار داشتند، یگانه یادگار رسول‌الله ﷺ حضرت زهرا علیها السلام، همراه پیامبر به مدینه مهاجرت کرده بودند و تا زمان ازدواج با حضرت علی علیه السلام، دو سال کنار پدرشان زندگی کردند؛ پس بر سر اتاقی که به ایشان بخشیده شده بود چه آمد؟! چرا نگذاشتند امام حسن علیه السلام در آنجا دفن شوند؟

البته نه تنها قرآن کریم، بلکه احادیثی که خودِ آنان از پیامبر نقل می‌کنند دلالت بر این مطلب دارد که خود پیامبر مالک آن خانه‌ها بوده‌اند. در کتاب صحیح بخاری: ۱۴۹/۳ از عایشه آورده‌اند که گفت: «ای پیامبر خدا! این مرد اجازه می‌خواهد به خانه‌ات بیاید».

همچنین از عبد الله پسر عَمرو نقل می‌کند که گفت: «پیامبر ﷺ برخاست و به

سوی سکونت‌گاه (المسکن) عایشه اشاره کرد و گفت: فتنه‌های سه‌گانه همین جا است! شاخ شیطان از این جا سر می‌زند»![1] می‌بینیم چنان‌چه نقل می‌کنند پیامبر فرموده‌اند سکونت‌گاه عایشه، نه خانه‌ی عایشه! و این از دید آنان باید نشانه‌ی مالک نبودن او باشد!

۷- امام حسنعليه‌السلام وصیّت فرمودند که با اجازه‌ی عایشه ایشان را در کنار رسول‌الله دفن کنند و اگر نگذاشتند چنین کنند، ایشان را در بقیع دفن نمایند.

پاسخ: اگر بپذیریم که امام مجتبیعليه‌السلام برای دفن شدن در کنار رسول‌اللهﷺ از عایشه اجازه گرفته باشند، باز هم این دلیل بر پذیرش مالکیّت عایشه بر آنجا و تأیید کار او که بر آن مکان دست گذاشته و مورد تصرّف قرار داده بود، نمی‌شود. البته دیدگاه امام مجتبیعليه‌السلام درباره خود عایشه و پدرش و عمر نیز جالب است که نه آنان را مالک محلّ قبر پیامبر دانسته‌اند و نه ولی و وصیّ ایشان:

امام مجتبی فرمودند: «...درگذشته هم تو و پدرت، پرده‌ی احترام پیامبرخداﷺ را دَریدید و کسی را پیش او، درون خانه‌اش بُردید که نزدیکی‌اش را دوست نمی‌داشت. خدا به خاطر این کار تو را بازخواست می‌کند ای عایشه!»[2] تا اینجا اقوال مختلف درباره‌ی مالکیّت عایشه بر بارگاه پیامبرﷺ، برّرسی شد.

پیامبر کجا دفن شدند؟

پس از این که حکومت ترسید مبادا هاشمیان برای دادخواهی به مسجد یا آرامگاه پیامبر پناه ببرند، و پس از این که روی آن مکان دست گذاشت، عایشه

۱- صحيح البخاري: 46/4.

۲- الكافي: ۳۰۰/۱.

ادّعا کرد اتاقی که پیامبرﷺ در آن به خاک سپرده شده، اتاقِ او بوده است. حال آن که خانه و اتاق او در جهت دیگر مسجد و سمت قبله بود. و این را در ابتدای بحث ذکر کردیم. حال صرف نظر از اینکه آیا عایشه بر مکانی که پیامبر در آنجا دفن شده‌اند، مالکیّت داشته یا نه، می‌خواهیم بدانیم آیا حقیقتاً پیامبر در اتاقی که عایشه در آن زندگی می‌کرده، دفن شدند یا جای دیگری؟

1. در کتاب الصحیح بخاری: ۱۶۲/۱ درباره مکان بستری شدن و به شهادت رسیدن پیامبر به نقل از عایشه چنین آمده است: «هنگامی که پیامبر سنگین شد و دردش شدّت گرفت، از همسران خود اجازه خواست تا در اتاق من بستری شود. به او اجازه دادند. پس با کمک دو نفر بیرون آمد. پاهایش به زمین کشیده می‌شد و در میان دو نفر بود: عباس و مردی دیگر. عبیدالله پسر عبدالله می‌گوید: این سخن عایشه را به پسر عباس گفتم. از من پرسید: آیا می‌دانی آن مردی که عایشه نامش را نبرده، که بوده است؟ گفتم: نه! گفت: او علی بن ابی‌طالب بود».

احمد در مسند: ۲۲۸/۶ آورده است: «...او علی بود، ولی عایشه دل خوشی از او نداشت». و در الطبقات: ۲۳۲/۲ آمده: «... او علی بود که عایشه خوش نمی‌داشت خوبی‌اش را بگوید».

بخاری این مطلب را چندین بار آورده است: ج۱۳۴/۳، ج۴۵/۴، ج۱۳۹/۵، ج۱۰۶/۲، ج۱۴۱/۵-۱۴۲ و ج۱۵۵/۶ که همه از زبان عایشه است. او برای ثابت کردن این سخن به شرح رخداد هم پرداخته است که در برخی تناقض‌هایی نیز به چشم می‌خورد. مثلاً در برخی گفته پیامبر درخواست کرد بیماری و مرگش در خانه‌ی عایشه بگذرد، همسرانش هم به خاطر عایشه کوتاه آمدند. و در برخی

آمده که آن روز، برای عایشه و نوبت او بوده است. در برخی گفته شده عایشه پیش از مرگ پیامبر برای ایشان مسواکی آورد. او هم مسواک کرد و آن را به عایشه داد؛ و در برخی گفته شده عایشه مسواکی آورد و خودش، دندان‌های پیامبر را مسواک کرد! نقاط ضعف بسیاری در این متون هست که مجال باز کردن آن نیست.

زمانی که عایشه از آن سخن می‌گوید، آخرین روز زندگی پیامبر خداﷺ بوده است. این تنها روزی است که می‌توان درباره‌اش گفت: «در حالی که دو نفر کمکش می‌کردند بیرون آمد، پاهایش به زمین می‌کشید و میان عباس و مردی دیگر بود». این در واقع هنگامی بود که به پیامبرﷺ خبر رسید ابوبکر در مسجد به نماز ایستاده تا مسلمانان پشت سرش نماز بخوانند. پیامبرﷺ هم به هر سختی که بود، خود را به مسجد رسانده و ابوبکر را کنار زده و جای او ایستادند و نماز را از ابتدا خواندند چنان که گذشت.

ابن حجَر در فتح الباری: ۱۰۶/۸ می‌گوید: «او در حالی درگذشت که سرش بر سینه‌ی او [عایشه] بود... این بر خلاف روایتی است که حاکم و ابن سعد آورده‌اند و می‌گوید پیامبرﷺ، سر بر دامن علی درگذشت. اما این روایت [یعنی درگذشت پیامبر بر دامن علی] از هیچ راهی آورده نشده است، مگر اینکه شیعه‌ای میان راویانش بوده؛ پس در خورِ اعتنا نیست»!

این تعصّب ابن‌حجر شگفت‌آور است! زیرا راویان شیعه‌مذهب، منابع حدیثی آن‌ها را پر کرده‌اند! برای مثال، دانشمند بزرگشان بخاری، تنها در «صحیح بخاری» به بیش از یک‌صد راوی شیعه اعتماد کرده است! و شیعه بودن برخی از

راویانِ یک حدیث، بهانه‌ی بیهوده‌ای برای نپذیرفتن آن است!

از سوی دیگر در کتاب‌های آنان درباره‌ی کسانی که در آخرین لحظات گرداگرد رسول‌الله ﷺ بوده‌اند، مطالبی نقل شده است که یکی از آنها ذکر شد. یکی دیگر از این موارد که در کتاب‌های حدیثی و معتبر شیعه وارد شده است، از این قرار است:

شیخ مفید رحمه‌الله در الإرشاد: ۱۸۴/۱ می‌گوید: «...سپس رسول‌خدا سنگین شد و مرگش فرا رسید. نزدیک جان‌سپردن گفت: سرم را بر دامنت بگذار علی جان! هنگام امر خدا رسیده است! چون روحم بیرون رفت، با دست آن را بگیر و به صورتت بکش. سپس مرا رو به قبله کن. کارهایم را انجام بده. پیش از دیگران بر من نماز بخوان. تا دفنم نکرده‌ای از پیکرم دور نشو و از خداوند کمک بخواه.

علی سر او را بلند کرد و بر دامن گذاشت. [پیامبر] از هوش رفت. فاطمه علیها السلام رویش خم شده بود، به چهره‌اش می‌نگریست، مویه می‌کرد و می‌گریست و می‌خواند: **أبیضُ! یُسْتَسْقَی الغَمَامُ بوجهِهِ/ ثِمَالُ الْیَتَامیٰ، عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِل...** چه سپید است! ابر برای رخسار او می‌بارد/ یاور یتیمان است و تکیه‌گاه بیوگان [این شعر را ابوطالب هنگامی سروده بود که پس از نماز بارانِ پیامبر، خشکسالی به پایان رسید و ابرها باریدن گرفتند].

پیامبر خدا ﷺ چشمانش را باز کرد و با صدای ضعیفی فرمود: دخترم! این سخن عمویت، ابوطالب است. به جای آن بگو: «**وَمٰا مُحَمَّدٌ إلا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ. أَفَإِنْ مٰاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَی أَعْقٰابِکُمْ** ـ محمّد جز فرستاده‌ای نیست، که پیش از او هم فرستادگانی آمده‌اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به

گذشته‌هایتان (جاهلیّت، کفر و شرک) برمی‌گردید؟!». حضرت فاطمه مدّت درازی گریست. پیامبرﷺ به او اشاره کرد که نزدیک بیاید. سپس آهسته چیزی به او گفت که چهره‌اش شکفته شد! سپس درگذشت. دست راست امیرمؤمنان زیر چانه‌اش بود. جانش از تن بیرون رفت. بلندش کرد و آن را به صورت خود کشید. سپس او را رو به قبله کرد، چشمانش را بست، رواناز را رویش کشید و مراسم را آغاز کرد».[1]

محلّی که پیامبر در زمان بیماری و هنگام شهادت در آن بودند به بیان امّ‌سلمه:

«هنگامی که پیامبرخداﷺ دچار بیماری‌ای بود که در آن درگذشت و اتاق از اصحاب او پر شده بود، می‌شنیدم که می‌گفت: ای مردم! چیزی نمانده جانم گرفته و به سرعت بُرده شود. برای اتمام حجّت و انجام وظیفه به شما می‌گویم: بدانید من کتاب خدا و عترت و خاندانم را میان شما به جا می‌گذارم! سپس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت: این علی، با قرآن است و قرآن با اوست! دو جانشینِ بینا که از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا بر سر حوض کوثر به من بپیوندند. پس، از آن‌ها خواهم پرسید که با آن‌ها چه کردید...».[2]

و این همان اتاقی است که ابن حَجَر در الصّواعق المحرقة: ۴۴۰/۲ درباره‌اش می‌گوید: «و بدان که روایت «تمسّک به قرآن و عترت»، از قول چندین صحابی

۱- بصائر الدّرجات/۳۳۳، الكافي: ۲۹۶/۱، الخصال/۶۴۲.

و از کتاب‌های مخالفین: مسند احمد: ۳۵۶/۱ و ج ۲۱۴/۶، سنن ابن ماجه: ۳۹۱/۱، و بسیاری کتاب‌های معتبر دیگر نزد شیعیان اهل بیت و پیروان خلفا.

۲- الأمالی، شیخ طوسی رحمه‌الله: ۴۷۸.

نقل شده است... برخی از راویان می‌گویند پیامبر آن را در حجّ وداع گفته است. برخی می‌گویند زمان بیماری‌اش در مدینه گفته؛ هنگامی که اتاق از اصحابش پر بود. و برخی نیز می‌گویند آن را کنار غدیر خم گفته است».

از سوی دیگر به تصریح منابع و مصادر مخالفین این همان اتاقی است که پیامبرﷺ در آن از دنیا رفته‌اند. برای مثال در حدیثی از زبان عمر به آن اشاره شده است: «در خانه‌ی پیامبرخداﷺ بودیم که ناگاه مردی از پشت دیوار صدا کرد: ای پسر خطاب! بیا بیرون!...انصار در سقیفه بنی‌ساعده گرد آمده‌اند. پیش از این که کاری کنند آنان را دریاب!...».[1]

این در حالی است که اگر در اتاق عایشه بودند، عمر آن را ذکر می‌کرد. ضمن اینکه این متن دلالت دارد که عمر هنگام شهادت پیامبر نزد ایشان نبوده است.

2. دومین دلیل: اعتراف خود عایشه بنابر نقل‌های مخالفین، به این که پیامبرﷺ در اتاق او از دنیا نرفته و دفن نشده‌اند: عایشه می‌گوید: «درباره‌ی سنگسار و درباره‌ی این که زن با ده بار شیر دادن به مردان، به آن‌ها مَحرم می‌شود هم آیه‌ای نازل شده بود و بر کاغذی زیر تخت من بود. ولی هنگامی که پیامبرﷺ در می‌گذشت و سرگرم او بودیم، بُزی آمد و آن [آیه] ها را خورد»![2]

۱- فتح الباري: ۲۳/۷ از ابی یعلی، تاریخ دمشق: ۲۸۲/۳۰ و صحیح ابن حبّان: ۱۵۵/۲.

۲- سنن ابن ماجه: ۶۲۵/۱، المعجم الأوسط: ۱۲/8، مسند أبي يعلى: ۶۴/۸، المحلی، ابن حزم: ۲۳۶/۱۱ وی گفته: این حدیث صحیح است. در لسان العرب: ۳۳/۷ و النهایه ابن اثیر: ۸۷/۲ نیز آمده است: آیه‌ی سنگسار در سوره‌ی احزاب نازل شده بود و بر برگ نخلی در خانه‌ی عایشه بود که بزغاله‌اش آن را خورد!

اگر پیامبرﷺ در اتاق عایشه بیمار شده و درگذشته است، نمی‌شود اتاقش خالی مانده باشد که بزغاله‌ای بیاید و آیه‌های کذاییِ سنگسار و شیر دادن زن به مردان را بخورد!! (تأمّل بفرمایید: عایشه نقل می‌کند آیاتی درباره‌ی شیر خوردن مردان نامحرم از زن نازل شده بود و این کار موجب محرم شدن او به آن مردان می‌شود حال آنکه نظر کردن بر تن زن نامحرم حرام است و این را چگونه باید به آنان که عایشه و نه قرآن و سنّت رسول‌اللهﷺ را پیش رو گرفته‌اند، فهماند؟!)

3. دلیل سوم، متن‌هایی درباره‌ی موقعیت اتاق عایشه و توصیف آن است که در معتبرترین کتاب‌ها نزد مخالفین آمده است. این متن‌ها نشان می‌دهند که خانه‌ی او در سمتِ رو به قبله‌ی مسجد بوده است و دری داشته که به سمت شام، یعنی شمال مسجد باز می‌شده است:

«درباره‌ی خانه‌ی عایشه پرسیدم. گفت: درش رو به شام بود. گفتم: درش تک بود یا دو لنگه؟ گفت: یک در داشت. گفتم: از چه بود؟ گفت: از چوب درخت عرعر یا ساج».[1]

در ضمن با توجّه به آنچه مخالفین نقل کرده‌اند: اتاقی که پیامبرﷺ در آنجا دفن شده‌اند، در شرق مسجد است، درش به حیاط مسجد باز می‌شود و دو در هم داشته است و هنگامی که مردم می‌خواستند بر پیکر پاک پیامبرﷺ نماز بخوانند، حضرت علیؑ فرمود دسته دسته درون اتاق بیایند و نماز بخوانند و بروند.

۱- الأدب المفرد، بخاری: ۱۶۸، إمتاع الأسماع: ۹۲/۱۰، سبل‌الهدی: ۳۴۹/۳، در سمط‌النجوم: ۲۱۸ آمده است: و برای همسرانش، سوده و عایشه، دو اتاق از خشت و برگ نخل ساخت. درِ خانه‌ی عایشه رو به سوی شام بود و دری یک لنگه از چوب عرعر یا ساج داشت.

«پرسید: چگونه بر او نماز بخوانیم؟ علی فرمود: گروه گروه بیایید. می‌گوید: از این در می‌آمدند، بر پیکر او نماز می‌خواندند و از در دیگر بیرون می‌رفتند».[۱] آیا هنگام درگذشت پیامبر معجزه‌ای پیش آمده که اتاق عایشه، ناگهان دارای دو در شده است؟! البته ناگفته نماند که مردم کجا بودند که بر پیکر پیامبر نماز بخوانند؟ آنان به دنبال ابوبکر و عمر و در پی شکستن بیعتی بودند که در غدیر بستند امّا این‌ها چیزهایی است که مخالفین نقل کرده‌اند و به آن ایمان دارند و ما درصدد هستیم از بیان خودشان بر آنان حجّت بیاوریم و گرنه بر آن نه اعتمادی هست و نه اعتنایی.

4. در الطبقات: 166/8 آمده: «حارثة بن نعمان چند خانه نزدیک مسجد پیامبر و پیرامون آن داشت. هر بار که پیامبر ازدواج کرد، حارثة بن نعمان هم خانه‌ای را به او واگذار کرد. تا آن که خانه‌هایش همه از آن پیامبر و همسرانش شد».

در نتیجه، خانه‌ی عایشه سوّمین خانه‌ای بوده که پیامبر از حارثه خریده است. چون در الطبقات: 164/8 آمده است: «زینب، دختر خزیمه، پیش از امّ‌سلمه بود. پس از درگذشت زینب، امّ‌سلمه به خانه‌ی او درآمد. و در آن سال بود که پیامبر با زینب دختر جحش ازدواج کرد. و سوده پیش از عایشه و این دو ازدواج کرده بود».

5. با توجّه به نقل‌های مخالفین عایشه خانه‌ی خود را به قیمت گزافی فروخته

۱- مسند احمد: ۸۱/۵، در مجمع الزوائد: ۳۷/۹ گفته شده: راویان این حدیث نزد اهل سنّت، راویانِ احادیثِ صحیح‌اند. تاریخ دمشق: ۲۹۶/۴، اسد الغابة: ۲۵۴/۵.

و اتاق خود را نیز بـه خـواهر زاده‌اش، عبـدالله بـن زبیـر بخشـیده اسـت. او کـه نمی‌تواند قبر پیامبر خداﷺ را فروخته باشد!

ابن سعد در الطبقات: ۱۶۵/۸ می‌گوید: «...[معاویه] خانـه‌ی عایشـه را از او خرید. می‌گویند یک‌صد و سی هزار درهم خرید. دویست هزار درهم هم گفته‌اند! هم‌چنین [عایشه] شرط کرد تا زنده است، در آن بماند».

نمی توان گفت این خانه، همان اتاقِ عایشه در زمان پیامبرﷺ است و معاویه آن را برای گسترش مسجد یا مثلاً برای فخرفروشی خریـده؛ زیـرا معاویـه هرگـز مسجدـ پیامبر را گسترش نداده است.

هم‌چنین می‌دانیم هنگامی که مروان نزد عایشه رفت و خبر تشـییع پیکـر امـام حسـنؑ را بـه او رسـانید، از او خواسـت بـه مسـجد بشـتابد و نگـزارد امـام حسنؑ را کنار پدربزرگش، پیامبرﷺ دفن کنند. عایشه هم در کار خود مانـد که چگونه خود را به مسجد برساند؟ پـس سـوار قـاطرِ مـروان شـد و بـه مسـجد رفت... پس، این خانه‌ی عایشه، نزدیک مسجد نبـوده اسـت، کـه بتـوان گفـت پیامبرﷺ در آن دفن شده بوده است!

از این گذشته، بنابر نقل‌هـای خودشـان، عایشـه پـس از فـروش خانـه‌اش بـه معاویه، وصیّت کرد اتاقش به خواهر زاده‌اش، پسر زبیر برسـد: «در مکّـه کسـی مانندِ املاکِ عبدالله بن زبیر را نداشت. عایشه وصیّت کرد اتاقش به او برسـد. او [عبدالله] اتاق سوده را هم خریده بود».[۱] پس آنجا هم نمی‌تواند قبر پیامبرخداﷺ

۱- تاریخ دمشق: ۱۹۰/۲۸ و سنن بیهقی: ۳۴/۶.

باشد و همان اتاقی است که کنار اتاق سوده بوده است.

۶. اتاق عایشه رو به قبله و در جنوب مسجد بوده، ولی قبر پیامبرﷺ در شرق مسجد است!

یکی از دلایلی که نشان می‌دهد خانه عایشه در جنوب شرقی مسجد بوده است، این روایتِ ابن زباله و ابن عساکر از محمد بن هلال است: «دید اتاق‌های همسران پیامبرﷺ سقفی از شاخ و برگ درختان خرما و پرده‌هایی بافته از مو (احتمالاً موی بز) دارند. از خانه‌ی عایشه پرسیدم. گفت: دَرَش رو به شام [شمال] باز می‌شد. پرسیدم: دو لنگه بود یا یک لنگه؟ گفت: یک لنگه بود».

و در روایت ابن‌زباله آمده: «...[خانه‌ها] با پرده‌هایی از مو؛ در جنوب شرقی مسجد بودند (یعنی درهای آن‌ها رو به شام باز می‌شد) و در غرب مسجد چیزی از آن‌ها نبود...».

ابن‌عساکر هم می‌گوید: «درِ رو به شامِ خانه» [وفاءالوفاء: ۵۴۲/۲ و ۴۵۹ و ۴۶]. از این روایت، چند نتیجه گرفته می‌شود:

الف. این سخن محمّد بن هلال که «از او درباره خانه عایشه پرسیدم» نشان می‌دهد اتاقی که پیامبرﷺ در آن دفن شده، خانه‌ی عایشه نبوده است؛ زیرا روشن است که پرسش‌گر می‌داند خانه‌ی عایشه جایی نیست که پیامبرﷺ در آن دفن شده؛ از این رو است که در جایی جز آرامگاه پیامبر، سراغ خانه‌ی عایشه را می‌گیرد تا بداند کجاست.

ب. همان گونه که در روایت هم تصریح شده، پیداست که جهتِ رو به شامِ مسجد، همان جهت شمالی است. سخن ابن‌نجار نیز همین را می‌گوید: «اهل السّیَر

گفته است: پیامبر اتاق‌ها (حجُرات) را در جنوب شرقی مسجد ساخت، نه در غرب. و همگی پیرامون مسجد بودند و درهایشان به مسجد باز می‌شد».[۱]

و نیز آمده است: منبر و امام جماعت ـ هنگامی که بر منبر می‌رود ـ رو به سوی شام دارند».[۲]

روشن است کسی که بر منبر می‌نشیند، پشت به قبله و رو به سمتی است که رو به سوی نمازگزاران دارد.

۷. روایت رسا وتأثیرگذار صدوق رحمه‌الله درباره آخرین نماز پیامبرﷺ که در آن آمده است: پیامبر خداﷺ هنگامی که سخت بیمار بود، خبردار شد عایشه پدرش را به جای او به مسجد فرستاده تا مردم پشت سرش نماز بخوانند. پیامبرﷺ برآشفت و در حالی که به علی علیه‌السلام و عباس تکیه داده بود، به مسجد آمد و آخرین نماز خود را خواند:

«پیامبرخداﷺ آمد و پیشاپیش مردم به نماز ایستاد. نمازش راکوتاه‌تر خواند. سپس گفت: علی و اسامه پسر زید را بخوانید! هر دو آمدند. یک دستش راگردن علی و دست دیگر راگردن اسامه انداخت و گفت: مرا نزد فاطمه ببرید. پس او را بردند. تا آن که سر بر دامن فاطمه گذاشت. حسن و حسین می‌گریستند و فریاد می‌کردند و می‌گفتند: جان ما فدای جان تو! روی ما فدای روی تو!...».[۳]

۱- ر.ك: وفاءالوفاء: ۴۳۵/۲ و ۴۵۹ و ۵۱۷، و نیز: ص۶۹۳.

۲- ر.ك: وفاءالوفاء: ۴۳۵/۲ و ۴۵۹ و ۵۱۷، و نیز۶۹۳.

۳- الأمالي، شیخ طوسی رحمه‌الله: 735.

آن جا که می‌گوید «گفت: مرا نزد فاطمه ببرید. پس او را بردند تا آن که سر بر دامن فاطمه گذاشت و حسن و حسین می‌گریستند...» نشان می‌دهد حضرت فاطمه علیها السلام در آن هنگام در خانه‌ی عایشه نبوده است؛ بلکه یا در خانه‌ی خود و امیرالمؤمنین بوده‌اند یا در همان اتاق پذیرایی از مهمانان که ضمن خانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام بوده و بدون اضافه و چیزی «الحجرة ـ اتاق» خوانده می‌شد. پس ثابت شد که پیامبر در اتاق عایشه دفن نشده‌اند و... .

امّا اینکه چرا شیعیان از عایشه بدگویی می‌کنند در ضمن پاسخ به سؤال پیش، بیان شد: «**أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ في جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ السّاخِرِينَ** ـ تا (مبادا پس از رسیدن عذاب الهی) کسی بگوید: ای حسرت بر آنچه در اطاعت از خداوند کوتاهی کردم و در شمار مسخره کنندگان بودم».[1]

۱- (۳۹) سوره الزمر: آیه ۵۷.

پرسش سی و دوّم: مسجد الاقصی از زمان عمر آزاد شد. آیا شیعه در طول تاریخ یک وجب از آن زمین را فتح کرد؟

پاسخ: کسی به خانه‌ی شخص دیگری حمله می‌کند و او را به زندان انداخته و مال و ناموس و فرزندان او را در اختیار خود می‌گیرد. پس از گذشت بیست و پنج سال، صاحب اصلی را از زندان می‌رهانند. حال آیا فرزندانش حق دارند به او بگویند در حقّ آنان کوتاهی کرده است؟ آیا دیگر اگر همسر او بر اثر ظلمی که بر وی شد، از دنیا برود، می‌توان آن شخص محبوس را مورد مؤاخذه قرار داد؟

به حقّی که خداوند برای امیرم قرار داده بود، تجاوز کردند. او در پی ستاندن حقّ خویش از مهاجر و انصار یاری طلبید و آنان وعده دادند و وفا نکردند. و چون خبر آن به گوش حکومت رسید... به سوی خانه‌اش سرازیر شدند، تهدید به سوزاندن خانه با هرکس در آن بود، کردند و کردند آنچه کردند. چرا؟ آیا این اسلام بود که خداوند جز آن را نمی‌پذیرد؟ آیا این آیه را نخوانده‌اند: «**وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرينَ**ـ و هرکس جز اسلام بجوید هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت در زمره‌ی زیان‌کاران

است».[۱] آیا اسلام بود که ناموس خدا را بزنند و او را بیازارند تا آنجا که خود و فرزندش را به شهادت برسانند؟

چرا به خانه‌ی امیرالمؤمنین هجوم بردند و آنجا را به آتش کشیدند؟ آیا تعالیم اسلام را فراموش کرده بودند؟ آیا نمی‌دانستند که خداوند فرموده است: «**یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها** ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خانه‌هایی جز خانه‌های خودتان وارد نشوید تا هنگامی که اجازه گرفته باشید و بر اهل آن خانه سلام کرده باشید».[۲] آیا خانه‌ی امیرالمؤمنین و سیّدة النّساء همان خانه محترمی نبود که هر صبح و شام نام و یاد خدا در آن برده می‌شد و به اذن پروردگار رفعت یافته بود: «**فی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فیها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ** ـ در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده است که بالا رود و نام او در آن یاد شود، برای او صبح و شام در آن تسبیح گفته شود».[۳] آیا این سرای اهل‌بیت پیامبر نبود که به طور خاص از ناحیه وحی ورود سرزده مؤمنان در آن ممنوع شده بود: «**یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاَّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُم** ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید وارد منزل‌های پیامبر

۱- (3) سوره آل‌عمران: آیه 86.

۲- (۲۴) سوره النور: آیه ۲۸.

۳- (۲۴) سوره النور: آیه ۳۷. برای مشاهده احادیثی که مخالفین درباره‌ی نزول این آیه در شأن بیت فاطمة الزّهراء علیها السلام نقل کرده‌اند مراجعه کنید به شرح احقاق الحق: ۱۳۷/۹ و ج ۴۲۱/۱۴ و ج ۵۱۵/۱۸ و ج ۷۳/۲۰.

نشوید جز اینکه به شما اجازه داده شود».[۱] پس چرا باید این خانه را بسوزانند؟ آیا خانه‌ی فاطمه علیها السلام بانوی بانوان جهان از اوّلین و آخرین آنان، به اندازه‌ی اقامتگاه عایشه و حفصه گرامی نبود؟

کسی که همسرش برای دفاع از حریم ولایت او، جان عزیز خود و فرزندش را به پشت درب خانه برد تا سپر مولا شود و دشمنانش تا آنجا حریم او را شکستند که فرمود: آتش به صورتم برخورد کرد... و آن چنان او را در میان خارهای خشک وجودشان بی‌حرمت ساختند که خود و طفل بی‌گناهش را کشتند...

کسی که به حریم خانه‌اش تجاوز کرده و او را دست بستند و ریسمان به گردن آویختند، به زور از خانه بیرون کشیدند و کشان کشان به سوی مسجد آوردند و شمشیر بر سرش گرفتند که یا بیعت کن یا کشته می‌شوی... .

عجبا! حیا نمی‌کنند که پس از آن همه ظلم و بی‌مهری در حقّ یگانگان دو سرا، پس از کشتن همسر و فرزند امیرمؤمنان و ویران کردن خانه و خانواده‌اش و غصب لباس خلافتی که تنها تن او را برازنده بود، پس از آن همه مصیبت‌ها که بر جان رسول‌الله و روح میان دو پهلوی او ریختند، حال رهروان آنان چنین سخن می‌گویند...!!! آیا جز ابوبکر و عمر و عثمان بودند که او را با چنین وصفی، از رسیدن به جایگاهی که تنها او را شایسته بود، بازداشتند؟ آیا اگر با تکیه زدن بر مسندی که جای آنان نبود، به نام اسلام زمین فتح کردند، آنان را سودی می‌بخشد؟ خدا می‌فرماید: «**إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقينَ** ـ همانا خداوند تنها از پرهیزکاران

۱- (۳۳) سوره الأحزاب: آیه ۵۴.

می‌پذیرد».[۱] و در جای دیگر می‌فرماید: «**وَ الَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** ـ و آن که به راستی آمد و بدان تصدیق کرد، همانا آنان هستند پرهیزکاران».[۲] پس تنها اقرار به حق، کافی نیست که اگر آن را نادیده گرفتیم یا پشت کردیم و زیر پا نهادیم یا به آن تهمت باطل بودن زدیم، آن اقرار، نزد خداوند ارزشی داشته باشد. و اگر کسی حق را بداند و به آن تهمت باطل بودن بزند، خدا درباره‌ی او چنین می‌فرماید: «**فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جاءَهُ أَ لَيْسَ في جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرينَ** ـ پس چه کس ستمکارتر است از کسی که بر خدا دروغ بندد و چون راستی او را آید، آن را دروغ بداند. آیا در جهنّم جایگاهی برای کافران نیست»؟[۳]

آیا این خداوند نیست که به صراحت بیان می‌کند که هر انفاقی پذیرفته درگاه او نیست: «**قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَنْ يُتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْماً فاسِقينَ** ــ به آنان بگو: به دلخواه یا به اکراه، انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد، همانا شما همواره قومی فاسق بوده‌اید».[۴] و می‌فرماید: «**إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدى بِهِ أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرين** ـ به راستی کسانی که کافر شدند و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند، هرگز از هیچ‌یک از آنان طلایی که تمام زمین را پر کند (به عنوان

۱- (5) سوره المائده: آیه 28.

۲- (۳۹) سوره الزمر: آیه ۳۴.

۳- (۳۹) سوره الزمر: آیه ۳۳.

۴- (9) سوره التوبه: آیه 53.

غرامت) پذیرفته نخواهد شد هرچند که به وسیله‌ی آن، خود را از عذاب الهی باز خرند، آنان کسانی هستند که عذابی دردناک برای ایشان است و برای آنان هیچ یاری‌گری نیست».[۱]

این کار آنان، مانند آن است که کسی پولی را از دیگری بدزدد، سپس آن را انفاق کند!!! آیا حکم می‌کنید که نزد خدا، پاداش دارد و خداوند او را در زمره‌ی انفاق‌کنندگان درمی‌آورد؟ آیا با وجود اینکه امیرالمؤمنین را از حقّ خویش محروم ساختند، جز این بود که تنها برای پیشرفت اسلام، تا آنجا که در توان داشت تلاش کرد؟ چرا می‌بینید و خود را به ندیدن وا می‌دارید؟ چرا می‌دانید و به آن اقرار نمی‌کنید؟ آیا این جز آن علمی است که هیچ سودی نبخشد؟

مولایم را بی‌خانه و کاشانه کردند و بیست و پنج سال فریاد مظلومیّت او را در گلو خفه کردند و چنان کردند که چون این مدّت به سر آمد، دیگر جز جنگیدن با گمراهان، وقتِ کار دیگری نداشته باشد و مدت چهار سال و اندی، همواره در پی سرکوب کردن آشوب و فتنه‌هایی باشد که آنان آتش آن را برپا کرده بودند و اکنون از ایشان انتظار گسترش قلمرو نیز دارند.

چند مثال باید بیان کرد که امیرالمؤمنین به نحوی با یهودیان برخورد می‌فرمود که به دنبال یک مکالمه‌ی کوتاه، به اسلام راستین هدایت می‌شدند. اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «**لَمّا وَجَّهَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِلَى الْيَمَنِ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا تُقَاتِلَ أَحَداً حَتَّى تَدْعُوَهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ ايْمُ اللَّهِ لَانْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَكَ وَلَاؤُهُ**ـ چون رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۹۲.

به سوی یمن فرستاد، فرمود: ای علی! با کسی نجنگ تا وقتی که او را به اسلام دعوت کنی و به خدا سوگند! اگر خداوند عزّوجل به دست تو کسی را هدایت کند، برای تو نیکوتر است از هر چه که خورشید بر آن طلوع و غروب کرد و ولایت او با توست».[۱] نزد خدا ارزشمندتر است یا آنکه کسی بنایی را به غصب به چنگ آورد و آن را گچ‌کاری کند؟

گذشته از این‌ها، آیا در پی مفاخره عبّاس و شیبه بر امیرالمؤمنین آیه نازل نشد و خداوند نبود که امیرالمؤمنین و عمل ایشان را برتر از سقایت حاجیان و پرده‌داری کعبه، معرّفی فرمود؟

أَ جَعَلْتُمْ سِقايَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ في سَبيلِ اللَّهِ لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمينَ ــ آیا آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را با آن کس که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد نموده است، یکسان می‌گیرید؟ آنان نزد خدا (در منزلت) برابر نیستند و خدا مردم ستم پیشه را هدایت نمی‌کند.[۲]

۱- از کتاب‌های شیعیان: الكافي: ۳۶/۵ ح ۲ و ج ۲۸/۵ ح ۴، تهذيب الأحكام: ۱۴۱/۶ ب ۶۲ ح (۲۴۰) ۲، النوادر، راوندی: ۱۳۹-۱۴۰، الجعفريّات: ۷۷، إقبال الأعمال: ۵/۲، اليقين: ۱۴.
و از کتاب‌های مخالفین: المستدرك حاكم: ۵۹۸/۳، مجمع الزوائد: ۳۳۴/۵، المعجم الكبير: ۳۱۵/۱ (۹۳۰) و ص ۳۳۲ (۹۹۴)، شرح نهج‌البلاغة إبن أبي الحديد: ۱۴/۴، الجامع الصّغير، سيوطی: ۴۰۱/۲ ۷۲۱۹، كنزالعمال: ۱۵۶/۱۰ و ج ۱۰۷/۱۳ ۳۶۳۵۰، تفسير رازی: ۱۸۰/۲ و ج ۲۰۰/۱۶، الثقات، ابن حبان: ۱۲۲/۲.

۲- (۹) سوره التوبة: آیه ۱۹..

علاوه بر احادیث بسیاری که در رابطه با نزول این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کتاب‌های شیعیان آمده است، در کتاب شریف موسوعة الإمامة في نصوص أهل‌السّنّة، مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی جلد یکم صفحات ۲۹۸ الی ۳۱۱ از سیزده صحابی و محدّث، طیّ ۳۶ خبر از منابع فراوانی از مخالفین از جمله: شواهد التّنزیل، الکشف و البیان، الدّرّ المنثور، جامع البیان، تفسیر ابن ابی حاتم و... ذیل این آیه، در ذکر تفاخری که میان عبّاس و شیبه و حضرت علی علیه‌السلام اتّفاق افتاد ـ که عبّاس آب دادن به حاجیان و شیبه، پرده‌داری کعبه را سبب برتری خود بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌دانستند و آن‌حضرت می‌فرمود: من نخستین کسی هستم که ایمان آورده و در راه خدا جهاد نموده است ـ و پیامبر کلام امیرالمؤمنین را تصدیق فرمود و این آیه نیز نازل شد که با توجّه به آیه و روایاتی که در ذیل آن وارد شده است، نتیجه می‌گیریم ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا، بر کارهای دیگر برتری دارد.

آن‌که نخستین ایمان‌آورنده به خدا و روز واپسین و جهادگر در راه خداست، حضرت علی علیه‌السلام است. و کسانی که دیگران و اعمال آنان را با علی و اعمال او مساوی بدانند، در آیه ظالم نامیده شده‌اند. و خدا هرگز ظالمان را هدایت ننماید.

آنان خود اراده کرده‌اند به بیراهه روند خدا نیز زبان‌های آنان را از بیان حق لال و چشم‌هایشان را نسبت به آن نابینا کرده است تا نه راستی آورند و نه چون آنان را آمد، تصدیقش کنند... .

پرسش سی و سوّم: شیعیان می‌گویند: عمر با علی علیه السّلام دشمن بوده است امّا ما می‌بینیم عمر در داستان فتح بیت المقدّس علی علیه السّلام را به عنوان جانشین در مدینه می‌گذارد. پس دشمنی چه شده است؟

پاسخ: یعقوبی که از مورّخان عامّه است آورده است که عمر بن الخطّاب، در همان ایّام عثمان بن عفّان را بر مدینه والی قرارداده بود.[1] از سوی دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام که راضی نشدند حتّی با عمر مسافرت کنند و راضی نشدند فرماندهی جنگ با فارس در قادسیه را بپذیرند، چگونه راضی می‌شوند در غیاب عمر، جانشینی او در مدینه باشند؟ پذیرش چنین ولایتی، موجب می‌شود بگویند امیرالمؤمنین به نوعی حکومت عمر را پذیرفته‌اند در حالی که حضرت تا آنجا که در توان داشتند در مواقع مختلف، جهل عمر به احکام الهی و اجتهاد در مقابل نصّ او را، آشکار می‌فرمود. همچنین این کار عین آن است که امیرالمؤمنین شأن خود را نزد مردم پایین آورند و چگونه چنین چیزی می‌تواند صحّت داشته باشد در حالی که حضرت فرمودند: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْش**

۱- تاريخ اليعقوبي: ۱۴۷/۲.

ـ خدایا از تو یاری می‌طلبم بر قریش».[۱]

سخنی که عمر در این رابطه گفته، چنین است: «**و هذا علي بن أبي طالب رضي الله عنه بالمدينة، فانظروا إذ حزبكم أمر عليكم به و احتكموا إليه في أموركم**».[۲] که بدین معناست: «در حکم به او مراجعه کنید» نه اینکه عمر حضرت را خلیفه‌ی خود در مدینه قرار داده باشد که اگر حضرت را در تمام امور بر مردم والی قرار داده بود، مردم در تمام امور خود به ایشان مراجعه می‌کردند در حالی که امور عادی را والی مدینه در آن زمان که همان عثمان بن عفان بوده، انجام می‌داده است. و اهل‌بیت علیهم‌السلام همواره و در تمام موارد برای اسلام برطرف کننده مشکلات بوده‌اند و تفاوتی در عهد عمر با سایر خلفای جور نیست.

۱- به منابع خطبه‌ی شقشقیه مراجعه شود.

۲- الفتوح، ابن اعثم: ۲۲۵/۱.

پرسش سی و چهارم: در زمان ابوبکر حضرت علی علیه السّلام در جنگ با بنی حنیفه شرکت نمود پس معلوم می‌شود اگر خلافت ابوبکر را حق نمی‌دانست در جنگی که به دستور ابوبکر بود، شرکت نمی‌کرد؟

پاسخ: وظیفه امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که برای حفظ اسلام کسانی را که براساس ارتداد به تمام معنا از دین بیرون می‌شدند، سرکوب نمایند. نه آن که از جانب ابی‌بکر به چنین کاری مأمور شده باشند بلکه تکلیف الهی ایشان چنین بود و این هرگز دلیل بر پذیرش و رضایت ایشان بر غصب خلافت نیست بلکه این کار به منظور حفظ اسلام و متابعت از امر خدا بوده است.

خاتمه

بر تمام شیعیان و دوست‌داران اهل‌بیت علیهم‌السلام این کلام خدا را می‌خوانم:

«ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ وَ إِذا لَقُوكُمْ قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ـ آگاه باشید که شما کسانی هستید که آنان را دوست می‌دارید ولی آنان شما را دوست ندارند و شما به تمام کتاب ایمان آورده‌اید. و چون شما را ملاقات کنند گویند: ایمان آوردیم و چون خلوت کنند از شدّت خشم بر شما سر انگشتان را بگزند. بگو: به خشم خویش بمیرید همانا که خداوند بر پنهان سینه‌ها آگاه است».[1]

و می‌خوانم که خداوند درباره‌ی کمیّت افراد پاک و زیادی ناپاکان چه فرمود:

«قُلْ لا يَسْتَوِي الْخَبيثُ وَ الطَّيِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يا أُولِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ـ بگو: هرگز ناپاک و پاک نزد خدا یکسان نیستند هر چند که زیادی ناپاک تو را به شگفتی آورد بنابراین ای صاحبان خرد، از نافرمانی خدا بپرهیزید

۱- (۳) سوره آل عمران: آیه ۱۲۰.

باشد تا رستگار شوید».[۱] پس هرگز از پیروی راه حق، به خاطر اندک بودن رهروان آن، نترسید.

این نیز پیامی است که پروردگار دنیا و آخرت من و تو را بدان مخاطب ساخته است: «**وَ لا تُؤْمِنُوا إلاَّ لِمَنْ تَبِعَ دینَکُم** ـ و جز به آن‌که از دین شما متابعت کند، ایمان نیاورید (سخن هیچ‌کس جز هم‌کیش خودتان را تصدیق نکنید)».[۲]

در آخر نکته‌ای را یادآور می‌شوم و توصیه‌ای دارم: چون دلایل و قرینه‌های حق بودن اعتقاد به امامت ائمّه‌ی اهل‌بیت علیهم‌السلام را از میان نوشته‌های مخالفین و روایت‌هایی که راویان خودشان نقل کرده‌اند بر آن‌ها می‌خوانیم تا حجّت تمام شود، آن حقیقت‌ها را به کل دروغ می‌پندارند. خوب اگر شهادت این همه کتاب‌های خودتان به وقوع چنین رخدادهایی، نمی‌تواند وقوع این رخدادها را اثبات کند، چرا گرداگرد مندرجات این تألیفات سینه می‌زنید و در سایر موارد، مطالب آن کتاب‌ها را ـ به اصطلاح ـ چون وحی می‌پندارید. کتاب‌هایی که در غالب موارد ـ برای فرار از مخمصه‌ای که گرفتار آن شده‌اید ـ مطالب آن را انکار می‌کنید، خوب دست از آن‌ها بردارید و خود و دیگران را آسوده‌خاطر کنید. اگر اقرار می‌کنید که بیشتر مندرجات این کتاب‌ها دروغ و تدلیس است، از مکتب و مسلکی که براساس مندرجات درون آن کتاب‌ها، اختیار کرده‌اید دست بردارید و به سوی دستورات قرآن کریم و سنّت قطعیّه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رو کنید. پیامبر در حدیث ثقلین وظیفه‌ی تمام مسلمانان را در تمام زمان‌ها تعیین فرموده است که

۱- (5) سوره المائده: آیه 101.

۲- (3) سوره آل عمران: آیه 74.

همان چنگ زدن به دامان قرآن و اهل‌بیت علیهم‌السلام است. بیایید و آخرت را بـه چنـد روزی از دنیا که متاعی اندک اسـت وانگزاریـد. چـه سـود کـه حـق را ببینـیم و بشناسیم امّا آن را نپذیریم یا بدتر از آن، بدان پشت کنیم و بدتر، حق بودن آن را زیر سؤال ببریم یا از این نیز بدتر که به آن تهمت باطـل بـودن بـزنیم؟! ایـن چـه آتشی است که بر خرمن باورهای خود و دیگـران مـی‌زنیـد. بیاییـد و بـه درگـاه هدایت زانو بزنید که به خدا سوگند! رسول‌الله مسیر هدایت را بـدون راهنمـا رهـا نکرده است... .

و سلام بر هر آن‌کس که بر مدار پایدار حق، استوار است... .

كتاب‌نامه

الذّكر الحكيم: كلام الله تبارك و تعالى.

نهج البلاغة: الإمام أميرالمؤمنين علي عليه السلام (استشهد ۴۰هـ).

آيةالتطهير: السّيّد علي الموحّد الأبطحي.

احكام الجنائز: محمّد ناصر الألباني

أخبار الدّول و آثار الأول: إبن سنان القرماني.

أرجح المطالب: الآمرتسري.

اسرار و آثار سقيفه بنى ساعده: حشمت الله قنبرى.

أعلام النّساء: عمر رضا كحالة.

أنساب الأشراف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري.

اجتهاد در مقابل نص: السّيّد شرف الدّين الحسيني.

إحقاق الحق (الأصل): الشّهيد نورالله التستري.

إختيار معرفة النّاقلين: الشيخ الطوسى.

إرشاد القلوب: حسن بن أبي الحسن محمّد الدّيلمي.

إلزام النّاصب في إثبات الحجّة الغائب:علي اليزدي الحائري.
إعلام الورى بأعلام الهدى: أبوعليّ الفضل بن الحسن الطّبرسي.
إفحام الأعداء و الخصوم: السّيّد ناصر حسين الموسوي الهندي.
إقبال الأعمال: السّيّد عليّ بن موسى بن جعفر بن طاووس.
إمتاع الأسماع: احمد بن علي بن عبدالقادر بن محمّد المقريزي.
اصول الأخيار.
اسد الغابة: ابن الأثير.
الأمالي: ابوجعفر محمّد بن حسن الطوسى.
الأمالي: الشّيخ المفيد.
الأمالي: الشّيخ الصّدوق.
الأنوار العلويّة: شيخ جعفر النقدي.
الإحتجاج: أبو منصور أحمد بن عليّ بن أبي طالب الطّبرسي.
الإختصاص: الشّيخ المفيد.
الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد عليهم السلام: الشّيخ المفيد.
الإستذكار: ابن عبد البر.
الإستيعاب: ابن عبد البر.
الإصابة: ابن حجر العسقلاني.
الإفصاح: الشّيخ المفيد.
الإمامة و السّياسة: ابن قتيبة الدينوري.
الإيضاح: الفضل بن شاذان الأزدي.

الأدب المفرد: البخاري.

البداية والنهاية: ابن كثير.

التّاريخ: ابن كثير.

التّحصين: سيّد بن طاووس.

التّحفة العسجديّة: يحيى بن الحسين بن القاسم.

التّذكرة: سبط ابن الجوزي.

التّهذيب، ابن عساكر.

الثّقات: ابن حبان.

الجامع الصّغير: جلال الدّين السّيوطي.

الجعفريّات(الأشعثيات): محمّد بن محمّد بن اشعث الكوفى.

الجمل: الشّيخ المفيد.

الخرائج و الجرائح: أبو جعفر سعيد بن هبة الله القطب الرّاوندي.

الخصال: الشّيخ الصّدوق.

الدرر: ابن عبدالبر.

الدرر المكنونة في النسبة الشريفة المصونة: محمد بن المدني جنون المغربي.

الدرّ المنثور: جلال الدّين السّيوطي.

الدّرجات الرّفيعة: السّيّد علي خان المدني.

الدّعوات = سلوة الحزين: قطب الدّين الراوندى.

الرّسائل العشر: الشّيخ الطّوسى.

الرّوضة في فضائل أميرالمؤمنين عليه السلام: شاذان بن جبرئيل.

الرّياض النّضرة في مناقب العشرة: أحمد بن محمّد الطّبري.

السّقيفة و فدك: الجوهري.

السنن الكبرى: النسائي.

السنن الكبرى: البيهقي.

السنن: البخاري.

السنن: المسلم النّيسابوري.

السيرة النبويّة: ابن هشام.

السيرة النبوية، ابن كثير.

السيرة الحلبية: الحلبي.

الشّافي في الإمامة: الشّريف المرتضى.

الصّحيح من سيرة النّبيّ الأعظم صلى الله عليه وآله وسلم: السيّد جعفر المرتضى العاملي.

الصّحيح من سيرة الإمام علي عليه السلام.

الصّراط المستقيم: الشيخ على بن يونس البياضي.

الصّوارم المهرقة: الشّهيد نورالله التّستري.

الصّواعق المحرقة: ابن حجر.

الطّبّ النّبوي: ابن الجوزي.

الطّبّ النّبوي: ابن القيم الجوزي.

الطبقات: ابن سعد.

الطّرائف: السّيّد أبو القاسم عليّ بن موسى بن جعفر بن محمّد الطّاووس.

العدد القويّة لدفع المخاوف اليوميّة: علىّ بن يوسف الحلّى.

العقد الفريد: ابن عبد ربه.

العمدة: إبن البطريق.

عوالم العلوم و المعارف و الأحوال (حياة الإمام الحسين عليه السلام): الشّيخ عبدالله البحراني الإصفهاني.

الغارات: إبراهيم بن محمّد الثّقفي.

الغدير: العلّامة الأميني.

الفتوح: إبن أعثم الكوفي.

الفضائل: شاذان بن جبرئيل القمّى.

القول البديع: للسخاوي.

الكافي: الشّيخ الكليني.

الكامل في التّاريخ: إبن الأثير.

الكشف و البيان: الثعلبي.

الكواكب الدراري في شرح صحيح البخاري: الكرماني.

المجدى في الأنساب: محمّد بن محمّد العلوي.

المحتضر: حسن بن سليمان الحلي.

المحلى: ابن حزم.

المستدرک على الصّحيحن: الحاكم النيشابوري.

المسترشد: محمد بن جرير الطبري (الشيعي).

المصباح: الشّيخ الكفعمي.

المصنّف: عبدالرّزّاق الصّنعاني.

المصنّف: إبن أبي شيبة الكوفي.

المعجم الأوسط: الطبراني.

المعجم الكبير: الطبراني.

المعيار و الموازنة: أبوجعفر الإسكافي.

المغازي: الواقدي.

المقنعة: الشّيخ المفيد.

الملل و النحل: الشهرستاني.

المناقب: الموفق الخوارزمي.

المنتقى من السّنن المسندة: ابن الجارود النيسابوري.

النّوادر: فضل الله الراوندي.

النّهاية في غريب الحديث: إبن الأثير.

الولاية: الطبري.

الهداية الكبرى: الحسين بن حمدان الخصيبي (الحضيني).

اليقين بإختصاص مولانا عليّ عليه السلام بإمرة المؤمنين: السّيّد بن طاووس.

با نور فاطمه هدايت شدم: عبدالمنعم حسن السّوداني.

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار عليهم السلام: العلّامة محمّد باقر المجلسي.

بشارة المصطفى صلى الله عليه وآله لشيعة المرتضى عليه السلام: محمّد بن علي الطّبري (الشيعي).

بصائر الدّرجات: محمّد بن الحسن الصفّار.

بنور فاطمة اهتديت: عبدالمنعم حسن السّوداني.

بهج الصّباغة: محمّدتقي التستري.

بيت الأحزان: الشّيخ عبّاس القمّي.

تاج العروس: الزّبيدي.

تأويل الآيات الظّاهرة في فضائل العترة الطّاهرة عليهم السلام: السّيّد شرف الدّين الحسيني.

تاريخ الإسلام: الذهبي.

تاريخ الجرجان: المؤرخ أبو القاسم حمزة بن يوسف بن إبراهيم السهمي.

تاريخ الخلفاء: جلال الدّين السيوطي.

تاريخ الخميس: حسين بن محمّد بن الحسن الدياربكري.

تاريخ الطبري: الطبري.

تاريخ المدينة: ابن شبة النميري.

تاريخ اليعقوبي: اليعقوبي.

تاريخ بغداد: الخطيب البغدادي.

تاريخ خليفه بن خيّاط: خليفة ابن خياط العصفري.

تاريخ مدينة دمشق: ابن عساكر.

تذكرة الخواص: سبط إبن الجوزي.

تفسير أبي حمزة الثمالي: أبوحمزة الثّمالي.

تفسير إبن أبي حاتم: إبن أبي حاتم.

تفسير الآلوسي: الآلوسي.

تفسير الإمام العسكرى عليه السلام: المنسوب إلي الإمام الزّكيّ العسكري عليه السلام.

تفسير العيّاشى: محمّد بن مسعود العيّاشى.

تفسير الرّازي: الرّازي.

تقريب المعارف: أبوالصّلاح الحلبي.

تمام نهج البلاغة: السّيّد صادق الموسوي.

تمهيد الأوائل و تلخيص الدّلائل: الباقلاني.

تهذيب الأحكام: الشّيخ الطّوسي.

تيسير المطالب: السّيّد أبوطالب يحيى بن الحسين الحسني.

تحف العقول: إبن شعبة الحرّانى.

تلخيص الشّافي: الشّيخ الطّوسي.

تهذيب التّهذيب: ابن حجر.

جامع البيان: الطّبري.

حق جو و حق شناس (ترجمه المراجعات): السّيّد شرف الدّين الحسيني.

حلية الأبرار: السّيّد هاشم البحراني.

خصائص الأئمّة عليهم السلام: الشّريف المرتضى.

خصائص اميرالمؤمنين: النسائي.

در بحر المناقب: ابن حسنويه.

دعائم الإسلام: القاضي النّعمان المغربى.

دلائل الإمامة: محمّد بن جرير الطّبري (الشّيعي).

دلائل النّبوّة: البيهقي.

ذخائر العقبى: أحمد بن عبدالله الطّبري.

رشفة الصادي: أبو بكر العلوي الحضرمي.

روضة الواعظين: محمّد بن الفتّال النّيشابوري.

سبل الهدى و الرّشاد: الصّالحي الشّامي.

سرّ العالمين: محمّد بن محمّد الغزالي.

سمط النّجوم العوالي في أبناء الأوائل و التوالي: عبدالملك بن حسين بن عبدالملك العصامي المكّي الشّافعي.

سنن أبي داود: ابن الأشعث السجستاني.

سنن ابن ماجة: محمد بن يزيد القزويني.

سنن الترمذي: الترمذي.

سنن الدارمي: عبدالله بن بهرام الدارمي.

سيّدات نساء اهل الجنة: عبد العزيز الشناوى.

سير أعلام النبلاء: الذّهبي.

سيرة الإمام علی عليه السلام: نجاح الطّائى.

شجره طوبى: الشّيخ محمّد مهدي الحائري.

شرح المقاصد في علم الكلام: تفتازاني.

شرح المواهب اللدنيّة: الزرقاني.

شرح إحقاق الحق: السّيّد المرعشي.

شرح مسلم: النووي.

شرح نهج البلاغة: إبن أبي الحديد.

شناخت امام يا راه رهائى از مرگ جاهلى: مهدى فقيه ايمانى.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: الحاكم الحسكاني.
صحيح ابن حبان: ابن حبان.
صحيح البخاري: البخاري.
صحيح مسلم: مسلم النيسابوري.
صحيح التّرمذي: الترمذي.
صحيفة الرّضا عليه السلام: جمع شيخ جواد القيومي.
عبقات الأنوار في إمامة الأئمّة الأطهار: السّيّد حامد حسين اللكهنوي.
عدّة الدّاعي و نجاح السّاعي: إبن فهد الحلّي.
علل الشّرائع: الشّيخ الصّدوق.
عمدة القاري في شرح البخاري: العيني.
عيون أخبار الرّضا عليه السلام: الشّيخ الصّدوق.
عيون المعجزات: حسين بن عبدالوهّاب.
غاية المرام: السيد هاشم البحراني.
فتح البارى في شرح البخاري: ابن حجر.
فرائد السّمطين في فضائل السّبطين: إبراهيم بن محمّد الجويني.
الفصول المختارة: الشّريف المرتضى.
فضائل الصحابة: النسّائي.
قاموس الرّجال: الشّيخ محمّدتقي التّستري.
قصص الأنبياء: الرّاوندي.
كامل الزّيارات: جعفر بن محمّد بن قولويه.

كتاب الأربعين: محمّد طاهر القمّي الشيرازي.

كتاب الأربعين: الشّيخ الماحوزي.

كتاب الغيبة: محمّد بن ابراهيم النعماني.

كتاب سليم بن قيس: سليم بن قيس الهلالي.

كشف الغمّة: إبن أبي الفتح الإربلي.

كشف الغمة: عبد الوهاب الشعراني.

كشف اليقين في فضائل أميرالمؤمنين عليه السلام: العلّامة الحلّي.

كفاية الطّالب: الكنجي الشّافعي.

كمال الدّين و تمام النّعمة: الشّيخ الصّدوق.

كنز العمال: المتّقي الهندي.

كنوز الدّقائق: المناوي.

لسان العرب: إبن منظور.

مثالب النّواصب: ابن شهرآشوب.

مثير الأحزان: ابن نما الحلّي.

مجمع الزّوائد: الهيثمي.

مجمع النورين: الشِيخ أبوالحسن المرندي.

مختصر بصائر الدّرجات: الحسن بن سليمان الحلّي.

مختصر تاريخ دمشق: محمّد بن مكرم بن المنظور.

مدينة المعاجز: السّيّد هاشم البحراني.

مرآة العقول: العلّامة محمّدباقر المجلسي.

مرآة المؤمنين في مناقب أهل‌بيت سيد المرسلين: ولي الله اللكنهوئي.

مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل: الميرزا النورى.

مسكّن الفؤاد: الشّهيد الثّاني.

مسند ابى عوانه: الأسفراييني النيسابوري.

مسند ابى يعلى: أبويعلى الموصلي.

مسند احمد: احمد بن حنبل.

مسند الإمام الرّضا عليه السلام: الشّيخ عزيز الله عطاردى.

مصادره‌ى قبر پيامبر: على كورانى عاملى.

مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد: الشّيخ الطّوسي.

معانى الأخبار: الشيخ الصدوق.

معجم البلدان: الحموي.

معجم ما استعجم: البكري الأندلسي.

مقتل الحسين عليه السلام: الخوارزمي.

مكارم الأخلاق: الشّيخ الطبرسى.

منار الهدى: الشّيخ علي البحراني.

مناقب آل‌أبي طالب عليهم السلام: إبن شهرآشوب.

مناقب أهل البيت عليهم السلام: المولى حيدر الشيرواني.

منتخب الأنوار المضيئة: السيّد بهاء الدّين النّجفي.

منتهى المطلب: العلّامه الحلّي.

من لا يحضره الفقيه: الشّيخ الصّدوق.

موسوعة الإمامة في نصوص أهل السّنة: شهاب الدّين الحسيني المرعشي.

ميزان الإعتدال: الذّهبي.

نصب الرّاية: الزيلعي.

نفحات اللّاهوت: المحقّق الكركي.

نفس الرحمن في فضائل سلمان: ميرزا حسين النّوري الطّبرسي.

نهج الإيمان: الشّيخ عليّ بن الحسين بن الجبر.

نهج الحق و كشف الصّدق: العلّامة الحلّي.

نهج السّعادة: الشّيخ المحمودي.

وسائل الشّيعة إلى تحصيل مسائل الشّريعة: الحرّ العاملي.

وسيلة المآل: باكثير الحضرمي.

وفاء الوفاء: علي بن أحمد السهمودي.

ينابيع المودّة لذوي القربى: القندوزي.

نرم افزار مكتبة أهل البيت عليهم السلام.

راهنمای کتاب

پیشگفتار 7
۱- چیستی شبهه 10
۲- سابقه‌ی شبهه 10
۳- شبهه‌افکن کیست و چرا؟ 11
۴- شبهه و شبهه افکنان در قرآن و احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام 11
۵- شبهه در عصر ما 14
۶- وظیفه چیست؟ 15
۷- منشأ این شبهه ها، کیست، کجاست و هدف او چیست؟ 16
پرسش‌ها
۱) درباره‌ی پیامبر و منافقان 19
۲) درباره‌ی منافقان و فتوحات 25
۳) درباره‌ی امامت جماعت و جانشینی پیامبر 29
روایات نماز ابوبکر 30
۴) چرا حضرت علی علیه‌السلام قیام نکرد؟ 42
شب‌های کوچه‌های مدینه 43
علی جان! صبر کن، صبر 48

پرده را بالا بردم... 51
روزگارم چنین بود... 56
۵) ... پس چرا حضرت علی علیه‌السلام بیعت کرد؟ 74
آیا امیرالمؤمنین با ابوبکر بیعت کردند؟ 74
تلاش حضرت برای بیعت نکردن 78
۶) درباره‌ی افشاگری یا بیعت حضرت علی علیه‌السلام؟ 83
سوگند در روز بیداد ۸۴
سوگند در روز شوری 85
سوگند در زمان عثمان 115
۷) درباره‌ی دیدگاه نادرست کاشف الغطاء 137
۸) اگر علی علیه‌السلام منصوب خداست، چرا گفت: مرا واگذارید؟ 139
۹) درباره‌ی قرآن حضرت علی علیه‌السلام 143
۱۰) درباره‌ی حضرت علی علیه‌السلام و بدعت های خلفا 145
مشتی از خروار 147
11) درباره‌ی ارتداد پس از شهادت رسول 156
صحابه و آیه انقلاب (پس‌گرایی) 159
12) آیا خدا خلفا را یاری کرد؟ 188
خداوند یاور کیست؟ 188
۱) جایگاه آنان؟ 189
شهادت علیه زهرا؟!... 190
کدام یک برترند زهرای مطهّره یا...؟ 192
حق با کیست؟ 193
قرآن به چه حکم می‌کند؟ 196

۲) آزار فرستاده‌ی الهی 199
۳) چرا چنین رفت؟ 201
این داستان ادامه دارد... 203
13) درباره‌ی ولایت علی، کمال دین و تمام نعمت 205
14) درباره‌ی ولایت، رکن ایمان 207
بیعت با ابوبکر مشروعیّت داشت؟! 212
حال چرا ابوبکر...؟ 219
استدلال امام رضا علیه‌السلام ۲۲۶
15) امامت یا حکومت؟ 231
16) درباره‌ی عصمت اهل بیت علیهم‌السلام 233
17) تقیّه و عصمت، تضاد یا...؟ 239
18) درباره‌ی تسلیم یا خودکشی اهل بیت علیهم‌السلام 240
19) تسلیم یا مغلوب؟ توسل و... 246
20) درباره‌ی علم غیب و نیاز و تدبیر 249
21) چرا عزاداری؟ 250
یکم: چیستی عزادرای 253
دوم: چرایی عزاداری 254
سوّم: تاریخچه عزاداری 267
22) درباره‌ی سجده بر تربت پاک سیّدالشّهداء 270
23) از اختصاصات امام حسین علیه‌السلام 275
24) درباره‌ی بهره از امام نهان 276
25) درباره‌ی حکم آل داوود 282
26) درباره‌ی نسبت ابوبکر با امام صادق علیه‌السلام 284

27) درباره‌ی صدّیق...؟! 287
28) درباره‌ی بیعت رضوان 291
29) جنگ خلفا با کفّار و علی با مسلمانان، ستمگر کیست؟ ۲۹۴
جنگ با خدا!!! 295
جنگ با مسلمانان یا عمل به دستور پیامبر؟ 298
30) درباره‌ی نام‌گذاری فرزندان حضرت علی علیه‌السلام به نام خلفا 300
31) درباره‌ی مالک بارگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله 302
از چه زمانی نزاع بر سر مالکیّت مرقد پیامبر، در گرفت؟ 302
چه زمانی از این راز پرده برداشته شد؟ ۳۰۳
مسجد النّبی و اتاق‌های آن 303
امّا فدک... 304
اصحاب سقیفه هنگام خاکسپاری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کجا بودند؟ 310
اقوال در مالکیّت عایشه بر مرقد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله 316
پیامبر کجا دفن شدند؟ 325
32) ... کف امواج (عمر فاتح، شیعه؟) 337
33) ... علی و جانشینی جز رسول؟ 344
34) ... علی فرمان‌بر ابوبکر؟ 346
خاتمه 347
کتاب‌نامه 351
راهنمای کتاب 365

از آثار مؤلف محترم

ادب ذبیح آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین	عربی
زیارات ذبیح آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین العاشورائیة	عربی
موسوعة احادیث طه و آل یاسین صلوات الله علیهم اجمعین	عربی
موسوعة احادیث بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف	عربی
موسوعة احادیث ذبیح آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین	عربی
موسوعة تفسیر طه و آل یاسین صلوات الله علیهم اجمعین	عربی
موسوعة قراءات طه و آل یاسین صلوات الله علیهم اجمعین	عربی
وظیفة الشیعة المکرام فی زمن غیبة الامام علیه الصلوة والسلام	عربی
پژوهشی نو پیرامون حدیث شریف کسای یمانی	فارسی
حریم وحیا	فارسی
زیارات ذبیح آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین العاشورائیة	با ترجمه فارسی
گزیده ای از فقه طه و آل یاسین صلوات الله علیهم اجمعین	فارسی
گزیده ای از فقه طه و آل یاسین صلوات الله علیهم اجمعین مناسک	فارسی
محبوبِ محبوب	فارسی
مرتدی به دار آویخته	فارسی